الخصال

۲

تألیف

رئیس المحدثین و محیی معالم الدین

ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی

ترجمه محمد باقر کمره ای

بسم الله الرحمن الرحیم

الخصال

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

کتابچی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

الخصال

مشخصات کتاب

نام کتاب: الخصال / ترجمه کمره ای

نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی- کمره ای، محمد باقر

تاریخ وفات مؤلف: ۳۸۱ ق

محقق / مصحح: ندارد

موضوع: اخلاق

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۲

ناشر: کتابچی

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: ۱۳۷۷ ش

نوبت چاپ: اول

[پیشگفتار]

شاهکار جلد- ۲- نظر این کتاب

خوانندگان محترم این کتاب، شما هر چند ساده و سطحی جلد ۱ این کتاب را خوانده باشید پی باین نکته بردید که این کتاب گنجینه اخلاق پاک است، این کتاب بهترین دستورات حکمت عالیه عملی اسلام را در بردارد و از سر چشمه زلال تعلیمات اسلامی که خاندان پیغمبر و امامان پاک و معصومند بزرگترین دستورات اخلاقی را با سندی محکم و بیانی رسا تعلیم میدهد شما اگر قدری با تأمل این کتاب را مطالعه کرده باشید اکنون یک دانشمند اخلاقی بزرگی هستید و در ضمن دانستن نکات برجسته اخلاقی مطالب متنوعه دیگری هم دریافتید نکات برجسته تاریخ اسلام، دستورات بهداشت، عقیده های درست و بسیاری از احکام و آداب اسلامی را فرا گرفته اید.

اگر دستورات بزرگ آن را بکار بسته باشید و بطور عملی و پراتیک از این کتاب استفاده کرده اید اکنون یک مسلمان پاک و وجدان و باطن تابناکی دارید و در پرتو صفای خاطر خود حقایق بسیاری راجع بدین و اسلام فهمیده و خواهید فهمید و اکنون

آماده هستید که موضوعات مهم و شاهکار قسم سوم کتاب را که از نظر اهمیت آن در چاپ اول جلد جداگانه ای قرار دادیم دریابید. در این قسم علاوه بر مطالب متنوع و شیرین بسیار، سه موضوع مهم مندرج است.

۱- راجع بفضائل و کرامات و خصائص بزرگترین پیشوای اسلام حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام که قبله هدایت اسلام و کعبه آمال جامعه

شیعه است.

۲- حدیث شرائع الدین، یک دوره تعلیمات عالیه اسلام که پدر بزرگوار مؤلف کتاب برای وی نگاشته و برساله شرایع الدین معروف است.

۳- حدیث (اربعمائه: چهار صد مسأله) که حضرت امیر علیه السلام در یک مجلس باصحاب بزرگوار و شاگردان آماده خود آموخته و این هم جلوه دیگری است از فضائل آن حضرت و طرز تعلیمات عالیه او و سرعت عمل در پرورش دینی و خود بزرگترین کرامت و بقول مردم بزرگترین معجزه او بشمار میرود.

ما در این مقدمه میخواهیم وارد بحث امامت بشویم، بحث امامت یکی از مباحث مهم اسلام

بوده و هست، این موضوع از زمان خود پیغمبر اسلام مورد توجه بوده و پس از وفات پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بلافاصله مطرح گفتگو گردید و توجه جامعه اسلامی را بیشتر بخود جلب کرد در حقیقت موضوع خلافت هسته مرکزی تاریخ اسلام و اساس همه انقلابات مهم جامعه اسلامی بشمار میرود. این مسأله علاوه از آنکه یکی از مهمات مسائل اسلامی است مرکز سیاست و فعالیت جامعه اسلام بشمار میرود و صلاح و فساد اجتماع، ترقی و انحطاط جامعه از آن ناشی شده و می شود، کلیه تشعبات و دسته بندیها بطور مستقیم یا غیر مستقیم از آن آب خورده، فرقه های مختلف و متضاد اسلامی از اینجا پدید آمده، مرکز حساس و شخصیت ممتاز تاریخی این موضوع شخصیت علی بن ابی طالب علیه السّلام است زیرا بمقتضای مذهب شیعه یگانه شخص برازنده خلافت و منتخب از جانب پیغمبر برای امامت، او بوده و نزد عموم، اقلیت مخالف که منشأ بروز تاریخ شگفت آور اسلام شده است بدور

او میچرخد و دسته ای که در تنگنای ستم و بی عدالتی افتادند و معنویت دستورات اساسی اسلام را در خطر دیدند باتکاء او، بنام او قیام کردند و حفظ قانون اساسی اسلام و قرآن را از او درخواستند و بنام و تعلیمات او وابسته دیدند توجه به موضوع امامت و خلافت اسلامی از چند نظر است.

[علت توجه به موضوع امامت و خلافت اسلامی]

الف از نظر نص و تصریح و تعیین خود پیغمبر

: این نظر عقیده بسیاری از مسلمانان صدر اسلام بوده و هست و دلیل بسیاری از قرآن و گفتار پیغمبر بر آن گواه است و بیشتر گفتگوها در طول تاریخ روی این زمینه بوده، علامه حلی علیه الرحمه دلیلهای امامت علی علیه السلام را از نظر قرآن و نص اخبار و تأییدات عقلی و منطقی اسلامی تا دو هزار جمع آوری کرده و کتابی بنام الفین نگاشته که یکی از شاهکارهای تألیفات او است محکمترین ادله نص خلافت علی علیه السلام حدیث غدیر و حدیث منزله است که شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار آنها را مورد بحث قرار داده و همه شبهات مخالفین را رفع کرده، ما تحقیقات او را در ضمن مقدمه جلد گذشته نقل و ترجمه کردیم و بعلاوه نصوص و اخبار بسیاری هم در این قسم خصال در این موضوع جمع آوری شده و روایات بسیاری از طریق شیعه و غیر شیعه در آن مندرج است و کتب بسیاری در این موضوع تألیف شده و نیازی نیست که ما در این مقدمه از این نظر وارد بحث شویم.

ب- از نظر لیاقت و شایستگی مقصد

بحث از این نظر اینست که در صورتی که بقول بعضی از عامه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله از دنیا رفت و خلیفه ای بلفظ مبارك خود معین نکرد شایسته خلافت کیست؟

(این گفته در قرن اول اسلامی زبانزد اکثریت مسلمانان بود و متصدیان خلافت اسلامی و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴

طرفداران آن در نشر آن بسیار کوشیدند تا در تاریخ عمومی اسلام مطلب مسلمی بشمار رفت) البته حکومتهای آن روز و طرفداران ذی نفع آنها برای تبرئه و تحکیم اساس زمامداری خود

جز این راهی نداشتند و چون این وضع خلافت انتخابی که روی نظر مسلمانان و تحصیل اکثریت آراء بود بدون ثبوت سکوت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله اساسی نداشت و قرنها هم در جامعه اسلامی بر پا بود این رأی روز بروز ثابتتر و عمومی تر شد از این جهت خاورشناسان اروپا که اطلاعات اسلامی آنها از مطالعه تاریخ عمومی اسلام است آن را اصل مسلمی تلقی کرده اند ولی امروز که مردم هشیاری ملاحظه شخصیت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را میکنند و شالوده تعلیمات عمومی و جاودان او را مینگرند هرگز باور نمیکنند که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله از دنیا رفته باشد و هیچ گونه پیش بینی برای جامعه اسلامی پس از خود نکرده باشد، پیغمبر که تازه پرچمهای مخالف جزیره العرب را سرنگون کرده و دو سال بیشتر نیست که قبایل دور دست تسلیم او شده و تبعیت او را پذیرفته اند و در عین حال آواز مخالف از طرف یمامه و نقطه های دیگر بگوش او رسیده و بعلاوه نامه دعوت برای پادشاهان بزرگ دنیا چون خسرو شاهنشاه فارس و هرقل امپراطور روم نوشته است و در حقیقت کار جامعه اسلامی از نظر تنظیم و تحکیم امورات داخلی عربستان و از نظر دعوت بیگانگان تازه شروع شده اکنون مرگ او فرا رسیده بدون هیچ گونه پیش بینی رخت بر بندد و چشم از همه رنجهای خود بپوشد هرگز باور نمیشود) شایستگی علی بن ابی طالب علیه السلام برای خلافت از نظر کلیه شروط و اوضاعی که در خلیفه اسلامی بایست بوده باشد مورد اتفاق همه مسلمانان است و هر دسته ای اوصافی

را که برای خلیفه و امام در جامعه اسـلام اعتبار کرده اند اعتراف کرده اند که علی بن ابی طالب علیه السـلام بحد اکمل دارای آن اوصاف بوده و جز دسته خوارج که توبه پس از حکمین را جزء شروط امامت آوردند در این موضوع مخالفی وجود ندارد از ایـن جهـت مـا از ایـن نظر هـم وارد بحـث نمیشـویم زیرا شایسـتگی و لیـاقت علی علیه السـلام برای خلافـت بلکه برتری آن حضـرت بر سـایرین در تاریـخ اسـلام روشن است و قابل انکار نیست و بحث و گفتگو در این زمینه بسـیار شـده و کتاب هائی بسیار نوشته شده و من از توضیح واضحات و تکرار خوشم نمیآید.

ج– از نظر اینکه اگر پس از وفات پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله علی علیه السلام بجای آن حضرت نشسته بود و زمام امور را بدست گرفته بود و مسلمانان تمکین آن حضرت شده بودند چه میشد؟

بحث در این موضوع هم جز تأسف نتیجه ای ندارد، البته معلوم است که اگر علی علیه السّـلام بلافاصله پس از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله زمام امور جامعه اسلامی را بدست میگرفت و دچار اختلافات داخلی نمیشد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵

بکلی تاریخ اسلام با وضعی که پیش آمد عوض میشد، پیغمبر اسلام در میان مشرکان مکه مبعوث شد، با نیروی تبلیغ و قدرت اعجـاز که در قطعـات آیـات قرآن بهم آمیخته بودنـد مردم را دعوت کرد، با همه موانع و مقاومت ها جمعی از طبقات و قبائل مختلفه پیرو او شدنـد. البته بیشـتر پیروان مکه مخلص و از روی ایمـان و عقیـده گرد آن حضـرت جمع شدنـد ولی افرادی هم غرض آلود و با نگرانی بدان حضـرت پیوسـتند عرض جمعی گریز از نیروی جبار سـران قریش و فشار تحمیلات طبقاتی بود و پاره ای هم در ضمن حدس پیشرفت دعوت اسلام را میزدند و بطمع اینکه در آینده بمقامی برسند

و بر و ثمری بچینند پیرو آن حضرت شدند، در حقیقت مکه در هنگام بعثت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله از نظر وضع عمومی و زندگانی اجتماعی در تنگنای سختی بود و بیشتر مردم از وضع خود تا حد بیزاری ناراضی بودند چون با یک دعوت اسلامی بلند شد و مردم اندک اندک با تعلیمات عالیه آن آشنا شدند آرمانهای روحی و مادی خود را در آن جستند و آن بد بینی و نومیدی که در وضع زندگی مشرکانه داشتند برطرف شد و چون پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بمدینه هجرت کرد دعوت اسلامی با نیروی شمشیر انصار تأیید شد و مورد توجه عمومی گردید جمعی از ترس پیرو اسلام شدند و اینها دسته مهم منافقین بودند بهر حال جمعی از افراد مؤثر بظاهر مسلمان و در باطن غیر معتقد در حوزه اسلامی در آمدند پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله میخواست در سیر تاریخ و پیشرفت اسلام حوزه اسلام را از وجود عناصر خطر ناک پاک کند و جامعه اسلام را با یک روح خداپرستی خالص و ایمان درستی محکم و پا برجا نماید با اینکه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در ظاهر با این دسته بسیار مدارا می کرد و از آنها خاطر خواهی می نمود در مقام تصفیه آنها هم بود و این تصفیه از چند راه انجام می شد.

۱- از نظر تربیت و پرورش اسلامی البته افرادی که وابسته جمعیت اسلامی می شدند و زیر دست پیغمبر اسلام می افتادند و آن نظر عناد و دشمنی که حس مبارزه و بدبینی پیش در آنها پدید آورده بود کنار می گذاشتند کم کم بحقیقت اسلام

و تعلیمات عالیه آن پی میبردند و اخلاص و عقیده در آنها بوجود می آمد و مؤمن درست و پاك می گردیدند.

۲- از نظر استهلاك و تبدیل افراد زیرا در طول جریان اسلام آن مردانی که با شرك و عادات پست دوره جاهلیت خو کرده بودند و دل آنها تیره شده و آلودگی دوران گذشته نمیگذاشت پرتو ایمان در باطن آنها بتابد کم کم از میان میرفتند و جوانان نورس و کودکانی که آلوده اوهام و خرافات بت پرستی نبودند در جامعه اسلامی پدید میشدند و در اثر پرورش دینی مسلمانانی پاکدل و عقیده مند بودند این تفاوت میان پیره مردان و جوانان دوره بعثت بخوبی آشکار بود و در میان مهاجر و انصار نمونه های تاریخی قابل توجهی دارد مقام ایمان ابو بکر و فرزندش محمد، مقام اسلامیت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶

عبد اللَّه بن ابی رئیس خزرج با فرزندش بنام عبد اللَّه را بسنجید، در سیره ابن هشام گوید چون پیغمبر از جنگ بنی مصطلق فراغت یافت بر سر آب آنها بنام مریسیع بار انداخت در این میان که مردم بر سر آب راحت باش کرده بودند دنباله قشون اسلام رسید، عمر بن خطاب یکتن از بنی غفار را بنام جهجاه مزدور داشت که جلو اسبش را میکشید و خدمتکار او بود آمد سر چاه آب کشد با سنان بن وبر جهنی که از بستگان عوف بن خزرج انصاری بود مزاحمت کرد و کار بزد و خورد رسید جهنی فریاد کرد یا معشر الانصار و جهجاه فریاد کرد یا معشر المهاجرین، اینقضیه بگوش عبد اللَّه بن ابی رئیس خزرج رسید بر آشفت و بحاضرین مجلس خود جمعی از

محرمان قبیله اش که زید بن ارقم پسر خردسالی هم با آنها بود گفت مهاجرین این طور بما گستاخی میکنند؟؟؟ اینها در وطن ما با ما سر همسری و فزون طلبی دارند بخدا سرانجام کار ما با این راندگان قریش باینجا رسیده که گذشتگان گفته اند (سگت را فربه کن تا تو را بدرد) هلا بخدا سوگند چون بمدینه برگشتم دسته عزیزتر دسته مزاحم خوارتر و زبون تر را بایست بیرون کند سپس رو بحاضران کرد و گفت شما خود این نکبت را بسر خود آوردید این بیگانگان را در وطن خود جا دادید و دارائی خود را با آنها بمیان نهادید بخدا اگر از آنچه داشتید نسبت بآنها دریغ میکردید بجای دیگر میرفتند، زید بن ارقم این سخنان را شنید و رفت بعرض پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله رسانید، اینسخن عبد اللَّه پس از فراغت پیغمبر از جنگ دشمن باو رسید و عمر حضور داشت، عرضکرد یا رسول اللَّه به عباد بن بشر بفرما او را بکشد رسول خدا فرمود ای عمر چگونه می شود؟ مردم با هم باز گویند که محمد صلّی اللَّه علیه و آله یاران خود را میکشد، این کار نشدنی است. پیغمبر برای حل این مشکل در هنگامی که فرمان کوچ نمیداد اعلام فرمود که باید بار بندید و کوچ کنید چون عبد اللَّه بن ابی فهمید که زید بن ارقم گفتار ناهنجار او را برسول خدا رسانیده خدمت پیغمبر آمد سوگند خورد که من چنین سخنی که زید بشما رسانیده نگفتم و پیرامون آن نگردیدم عبد اللَّه مرد با عنوان و محترمی بود از این رو کسانی هم که خدمت رسول خدا بودند

از او طرفداری کردند و دفاع نمودند گفتند زید بچه است شاید غلط فهمیده و خلاف بعرض شما رسانیده چون یاران پیغمبر براه افتادند اسید بن خضیر شرفیاب شد و سلام نبوت را ادا کرد و عرض کرد یا رسول اللَّه این حرکت قشون بسیار بی موقع و ناگوار است، شما در چنین وقتی کوچ نمی کردی، فرمود مگر نشنیده ای رفیقت چه گفته؟

کدام رفیق؟

عبد اللَّه بن ابی بن سلول؟

چه گفته؟

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷

در نظر گرفته که چون بمدینه برگردیم عزیزتران دسته زبون تر را از مدینه بیرون کنند عرضکرد یا رسول اللَّه عزیز همه شمائید اگر بخواهی او را بیرون میکنی، بخدا او زبون و خوارتر است و شما عزیز و محترمید یا رسول اللَّه با او مدارا کن بحق سوگند در موقعی خداوند ترا نزد ما آورد که قومش برای او تاج می ساختند که او را پادشاه کنند اکنون نگران است که شما پادشاهی را از وی گرفته اید ... در نتیجه چون خبر بعبد اللَّه پسر عبد اللَّه بن ابی رسید که چنین سخن جسارت آمیزی در باره مهاجرین گفته و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را رنجانیده فورا خدمت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد یا رسول اللَّه بمن خبر رسیده که میخواهی پدرم عبد اللَّه را برای این جسارتی که کرده بکشی اگر در این موضوع تصمیم داری بفرما تا من خودم سرش را از تن برگیرم و خدمت بیاورم با اینکه همه خزرج میدانند هیچ پسری بیشتر از من نسبت بپدر نیکوکار و اخلاصمند نیست ولی میترسم مبادا دیگری را بکشتن او فرمان دهی و

من تـاب نیـاورم کشـنده پـدر را زنـده ببینم و او را بکشم و در این صورت مؤمنی را کشـته بـاشم بخون کـافری و بـدوزخ روم پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله او را دلداری داد و فرمود خاطر جمع دار که تا پدرت با ما است با او بر سـر لطف و مدارا هستیم و خوشـرفتاری خواهیم کرد، و در پاره ای روایات آمـده است که هنگام ورود در مـدینه همین عبـد اللَّه فرزنـدش او را در بیرون مـدینه بازداشت کرد و گفت تا رسول خدا اجازه ندهد نمی گذارم وارد مدینه شوی تا بدانی عزیز کیست و خوار کیست، این نمونه هائی است از اخلاص جوانان صـدر اسـلام در اثر اینکه با دل ساده تعلیمات آن را دریافتنـد و هیچ غبار شـبهه و تردیدی در پیرامون عقیده و ایمان آنها نبود.

۳- از نظر محو آثار شـرک و بت پرستی و آداب جاهلیت و ریشه کن کردن آثار گذشـته و بر قرار کردن آثار اسـلام تا بـدین واسـطه مردم عادت جاهلیت را فراموش کننـد و با وضع آداب اسـلامی خو بگیرنـد و نسـبت باسـلام اخلاصـمند شوند و ایمان ظاهری آنها تبدیل بایمان حقیقی شود بهمین سـبب تمام بتها را شـکست و سوخت و ساختن آن را قدغن کرد، همه معبدها که براساس بت پرستی ساخته بودند ویران کرد و مجسمه ها و آثار ساختمان قبرها را محو کرد.

در صورتی که علی علیه السلام بلافاصله پس از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله زمام جامعه اسلامی را بدست میگرفت بدون تردید نقشه های پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را تعقیب میکرد و در نتیجه یک دسته مسلمانان حقیقی بیریب و ریا بوجود

می آمدنـد و حقیقت اسـلام در جهان منتشـر میشـد و جامعه بشـر سراسـر تربیت میشدند و تاریخ عالم یکسـره عوض میشد، اما چون ابو بکر زمام امور را بدست گرفت فقط دنبال وحدت عرب و ظواهر تشـکیلات اسـلامی قشونی شایسـته و آماده تشـکیل کرد و بجان جهان انداخت این

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸

قشون که اکثریت آنهـا همـان اعراب جفاکار بیابانهای عربسـتان بودنـد و هنوز اخلاق اسـلامی در آنها بوجود نیامـده بود، این قشون بـا همان سـختی و جفاجوئی که در دوره جاهلیت داشـتند ملل را مورد تاخت و تاز قرار دادنـد و با همان عادتی که یک دیگر را غـارت میکردنـد دارائی روم و فـارس را ربودنـد و سـیل آسا در مـدینه ریختنـد، در اثر زمامـداری ابو بکر و عمر فکر ریـاست و حب جـاه در مغز صـحابه جـا گرفـت و در اثر این ثروت هر یـک برای خـود تهیه ریـاست و بزرگی دیدنـد و بطمع خلافـت افتادنـد و کشـمکش آغاز شـد و روز بروز سـخت گردیـد تا دشـمنی و خصومت دوره جاهلیت میان آنها برگردیـد و جنگهای داخلی پدید شد.

روش بحث ما در موضوع امامت و خلافت اسلامی

اشاره

مـا از نظری وارد این بحث میشویم که تـازگی دارد و غیر از نظرهـای گذشـته است که در طول تاریـخ مورد بحث بوده و بحد کـافی در آن گفتگو شـده و کتاب ها در باره آن نوشـته شـده است، ما عموم خواننـدگان محترم و برادران دینی خود را از هر فرقه که باشـند بـدین نکته متوجه میکنیم: ما امروز مسـلمان و پیرو قرآنیم و پیغمبر ما که بایست بدسـتورات او عمل کنیم خاتم انبیاء محمد بن عبد اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله است

محمد خود پیغمبر هر قرنی است چنانچه قرآن دستور العمل هر دوره ایست ما از اینجا نتیجه میگیریم که هم اکنون قرآن مورد عمل ما مسلمانان است و آهنگ پیغمبر اسلام در گوش ما هست ما اگر فرض کنیم که امروز پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله از دنیا رفته و ما مسلمانان را تنها گذاشته و باید خود را بیک شخصی از یاران پیغمبر وابسته کنیم و او را جانشین پیغمبر بشناسیم بایست شخصی باشد که در طول تاریخ اسلام شخصیت و پیشوائی او معلوم باشد و در هر قرنی بتوان از آثار او استفاده کرد و مانند خود پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله که بواسطه قرآن و نبوت خود همیشه زنده است و برای هر قرنی که در تاریخ گذشته پیغمبر بوده و برای هر قرنی که می آید پیغمبر است، این خلیفه هم خلیفه هر قرنی باشد بطوری که در هر آن ما فرض کنیم پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله از دنیا رفته صلاحیت داشته باشد که عموم مسلمانان در رتبه بعد از پیغمبر او را مرجع خود بدانند و از وجود تاریخی او استفاده کنند و چنانچه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و دعوت اسلامی او بتوسط قرآن و سنت او همیشه محفوظ است رهبری و مرجعیت آن خلیفه هم در هر قرنی بواسطه آثار و سیره او محفوظ باشد.

ما با آواز رسائی همه برادران مسلمان خود را که تا چهار صد ملیون شماره شده اند میخوانیم و می گوئیم خلیفه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در قرن اتم کیست؟

پیغمبر ما بعقیده ما تنها پیغمبر قرن شمشیر نبود، پیغمبر دوره

وحدت عربی نبود بلکه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹

پیغمبر قرن شمشیر و قرن اتم و همه قرنها است چنانچه قرآن او قرآن همه قرنها بوده و هست اکنون ما در جستجوی خلیفه ای برای این پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم هستیم که حافظ و شارح قرآنی او باشد و او هم خلیفه قرن شمشیر و قرن اتم و همه قرنها پس از پیغمبر باشد قرنهائی که تاکنون گذشته و همین قرن معاصر و قرنهای آینده نیز اکنون از همه میپرسیم خلیفه پیغمبر اسلام در قرن اتم کیست؟

محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم که خود پیغمبر قرنها است و تا اینقرن و قرنهای آینده پیغمبر است از این نظر نیست که در مدت شصت و سه سال زندگی و دوره خود کارهائی انجام داد و رفت بلکه از این نظر است که وجود تاریخی مخلد و جاودانی دارد و بوجود تاریخی خود همیشه زنده است و زنده خواهد بود وجود تاریخی پیغمبر اسلام قرآن و سنت ثابت و کلمات دین او است، محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرزند عبد اللَّه همان بود که شصت و سه سال زندگی کرد و درگذشت ولی محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم پیغمبر اسلام آن شخص محدود نبود او با قرآن و دین خود آمیخته و متحد بود و اکنون وجود تاریخی او موجود است خلیفه او هم باید چنین باشد که در همه قرنها بتوان بمقتضای آن قرن او را خلیفه وی شمرد و در رتبه دوم مورد استفاده و پناه جامعه اسلامی شناخت اکنون باز ما از همه

مسلمانان میپرسیم این وجود تاریخی ابدی که شایسته است در جهان امروز خلیفه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم شناخت کیست؟

پیغمبر اسلام در سال ۱۲ هجرت درگذشت پرچمی افراشته و قشونی آماده و یارانی پرورش یافته از خود بجا گذاشت، این آمادگی و اتحاد و شوق جهاد که با روحیه عرب تناسب داشت و از حس فداکاری و کوشش که روح تربیت اسلامی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بود نیرو میگرفت کارهائی انجام داد و اسلام را در جهان پراکنده کرد و کشورهائی گشود و تختهائی سرنگون کرد و غنائم بسیاری ربود عزیزانی را زبون کرد ثروتمندانی را بخاک سیاه نشانید و درویشانی را ملیونر گردانید، این تاریخ گذشت و این اوضاع برچیده شد اکنون از آن افراد جنگجو و از آن اقتدار اثری نمانده است ولی قرآن زنده و نام پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و سلطه نبوت برقرار است شمشیری نیست که اسلام با برش آن مرزهای خود را پیش برد و غنیمت فراوان به چنگ آورد و میان پیروان خود تقسیم کند، آن روز جامعه اسلام از چند دسته تشکیل میشد. این چند دسته عرب که وطن و خانمان پابرجائی نداشتند بنه بدوش بگرد جهان افتادند و بار و بنه و گهواره کودکان نوزاد خود را در جبهه های جنگ کشیدند و به نیروی وحدت اسلامی هستی ملیون ملیون مردمان فارس و روم را گرفتند و صرف زندگانی خود کردند و آثار عمران و آبادی را بر هم زدند، بزودی خطر این وضعیت دریافت شد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰

و عمر دستور داد املاک

و زمین ها را بتصرف سکنه اصلی واگذارند و سهمی از محصول آنها بگیرند و مصرف جامعه اسلامی کنند علاوه بر آنکه این دستور برای ادامه زندگی جامعه اسلامی کافی نبود در صورتی فائده داشت که تا همیشه سلطه نظامی و حکومت مقتدر آنان بجا بماند ولی امروز نه از آن سلطه اثری است و نه از آن اقتدار نشانه ای بدست می آید، امروز اسلام همان نیروی تبلیغی قرآن را دارد و بس آیا متن قرآن موجود بدون هیچ تفسیر و نظامنامه ای برای ادامه زندگی جامعه اسلامی کافی است و تنها با آیات قرآن که بیشتر از نظر کلی و تبلیغی با مردم سخن میگوید آن مردمی که اصطلاحاتی مخصوص و عرفی وحشیانه داشتند میتوان امروز که قرن اتم نام دارد اکتفا کرد و گفت حسبنا کتاب اللّٰه؟!! آیا صرف یاد آوری تاریخ گذشته اسلام و گفتگوی اینکه جامعه اسلامی یک روز با قشونی اندک پادشاهان بزرگ فارس و روم را شکست داده میتوان ملت های متمدن و بزرگ دنیا را قانع کرد و باسلام دعوت نمود؟

امروز ما چهار صد ملیون مسلمان پراکنده در جهان زندگی میکنیم و قسمت بیشتر بکلی فاقد نیروی سیاست و استقلال هستیم و قسمتهای کمی هم که دارای نیروی سیاست و استقلالیم در برابر دنیای کنونی ضعیف میباشیم بایست مانند همان زمانی که پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم در مکه مردم را باسلام دعوت می کرد جهان را از نظر معنا و حقیقت اسلام بسوی آن دعوت کنیم و لازمه چنین دعوت و قیامی اینست که علاوه بر متن قرآن بیک شخصیت خلافت اسلامی تکیه کنیم که کلیات اسلام را از

نظر دنیای امروز و مردمان قران اتم تشریح کرده باشد این پرسش را باید تکرار کنیم خلیفه پیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در قرن اتم کیست؟

اموری که در دنیای امروز از نظر فرد و اجتماع دارای اهمیت است عبارتست از:

۱- حسن تربیت و پرورش علمی و اخلاقی.

۲- دماغ تفکر و ابتکار.

۳- انضباط کامل و حسن اطاعت از مقررات مورد اعتماد.

۴- فداکاری و اظهار شهامت و خودداری در برابر بیگانه.

۵- کار و کوشش خصوص در رشته های تولید ثروت از قبیل فلاحت و زراعت و درختکاری ...

۶- اعتبار حقوق افراد و حفظ آزادی.

۷- مواظبت در عدالت و رسانیدن حقوق به مستحقان و حفظ تشکیلات و نظامات اداری و اجتماعی.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱

۸- توجه بزیر دستان و دلسوزی برای درماندگان و بیچارگان.

۹- مراعات کلیه مواد قانون اساسی قرآن و دستورات پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم.

۱۰ صرف نظر از استفاده های شخصی و مراعات مصالح عمومی و جلوگیری از هر گونه تعدی نسبت به عموم افراد و طرفداری از صلح عمومی و آسایش کلیه افراد بشر.

علی بن ابی طالب علیه السّلام در میان یاران و اصحاب پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم اسلام یک شخصیتی بی مانند و ممتازی است که همه این مراحل را طی کرده و در جمیع شئون فردی و اجتماعی وارد شده و در هر موقع بهترین نمایش را داده و یادگار و سیره قابل توجهی از خود بجا گذاشته. مجموع این نمایشات و یادگاری ها شخصیت تاریخی و مؤبد او را تشکیل میدهند و او را ردیف پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم

و قرآن قرار میدهند که ما جامعه مسلمانان امروز که قرن اتم است چنان که می گوئیم قرآن اسلام کتاب دستورات ابدی و مخلد جامعه بشر است و چنانچه می گوئیم پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم اسلام با شخصیت تاریخی خود که همان قرآن و دین است پیغمبر ایدی و مخلد جامعه بشر است بی تردید و لرزش می توانیم گفت علی بن ابی طالب علیه السّلام خلیفه ابدی و مخلد او است. تاریخ او باندازه ای بزرگ و عمیق و دنباله دار است که اگر فرض کنیم هم امروز هم پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از دنیا رفته باشد. بلی امروز که ما چهار صد ملیون مسلمان در پهناور دنیای قرن اتم زندگانی می کنیم و مانند گلوبند مرواریدی که رشته اش در اثر فشار سختی گسیخته و دانه هایش بی تناسب و ارتباط در اینجا و آنجا پراکنده شده و گرد و غبار بسیاری بسر آنها نشسته و نیروی اجتماعی خود را از دست داده ایم باز میتوانیم در همین جهان او را خلیفه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و حافظ قرآن معرفی کنیم و به پشتیبانی تعلیمات و دستورات او دنیا را باسلام دعوت کنیم زیرا در هر موضوعی از موضوعات زندگی فردی و اجتماعی نمونه کاملی از او در دست است و در هر فضیلتی که در فرد و اجتماع بشر مورد توجه است حتی در دوره اتم مثل اعلی و نمونه کامل است و ما بشرح زیر فضائل و برتری های علی علیه السّلام را خلاصه می کنیم بطرزی که فورمول و دستور عمومی باشد و بتوان از او پیروی کرد و سرمشق

گرفت.

[فضائل و برتری های علی علیه السّلام]

اشاره

نمونه کامل فرزند برومندی در خانواده بزرگ و آبرومندی

بهترین فرزند در بهترین خاندان

علی علیه السّلام فرزند ابو طالب و زاده فاطمه بنت اسد است پدرش و مادرش هر دو از نژاد هاشم بن عبد مناف سید قریش و شخصیت بارز خاندان قصی بن کلابند برادران وی جعفر و عقیل و طالب میباشند.

علی از روزی که متولد گردید از نظر شخص خود معجز آسا بود و در نظر عموم مردم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲

کودکی بی مانند و نشان آینده بزرگی را میداد نگذریم از آنچه شیعه در باره کودکی وی معتقدند.

۱- آنکه ابی طالب او را در خانه کعبه برد و خدا وی را نام گذاری کرد و نام او را از نام بزرگ خود باز گرفت.

۲- او را نزد پیغمبر بردند و در آغوش کشید این کودک نوزاد کتاب های آسمانی را برای وی خواند و امتحان نهائی را با موفقیت انجام داد.

۳- در شکم مادر سخن میگفت و با او راز گوئی میکرد.

۴- در چند بار قماط محکم بر او پیچید و او همه را پاره کرد و دستهای خود را بیرون آورد و گفت میخواهم این دستها را بدرگاه خدا بلند کنم و راز و نیاز نمایم.

البته این مطالب معجز آسا در کتب شیعه نوشته شده و ممکن است نزد دیگران بطور تردید تلقی شود ولی در اینجا نباید تردید کرد که علی بن ابی طالب علیه السّلام در خانه کعبه متولد شده و خانه زاد خدا است این موضوع نزد شیعه امری مسلم و قطعی است و بسیاری از مورّخین اسلامی دیگر هم که در نگارشات خود تعصب بخرج نداده و حق کشی نکرده اند بدین مطلب اعتراف

دارنـد از جمله مسعودی در کتاب تاریـخ مروج الذهب خود این موضوع را بطور مسـلم و بدون ذکر مخالف ثبت کرده اسـت خود همین مطلب برای دریافت عظمت و بزرگواری این کودک کافی است کیفیت زایش علی علیه السّلام در میان کعبه بطور خـارق عادتی نقل شـده روایت چنین است که جمعی کثیر در مسـجد الحرام نگران بودنـد که فاطمه مادر علی علیه السّلام در حالتی که آثار وضع حمل در او پدید شده بود پشت خانه کعبه آمد و دست بدعا برداشت در این وقت دیوار خانه شکافته شد و فاطمه بـدرون رفت و دیوار بهم آمـد این موضوع باعث حیرت آنان گشت رفتند در خانه را باز کنند تا از حال او خبر گیرند ممکن نشد دانسـتند از جانب خدا است مدت سه روز فاطمه در میان کعبه بود و کسـی باو دسترسی نداشت و چون بیرون آمد این کودک را با خود آورد اگر کسـی از این حـدیث تردید کند در این موضوع تردیدی نیست که در میان خانه کعبه تاکنون باندازه چند متر مربع در ضـلع شـمال غربی ساختمانی وجود دارد که محل زایش علی علیه السّلام ساخته می شود همین اندازه که مسـلم شـد خـانه کعبه زاد و بوم علی علیه السّلام است برای عظمت مقـام این مولود و پاکی او کافی است، کعبه در جهان قـدیم ترین معبـد و بزرگترین و مقدسترین خانه های منسوب بخدا است، خداوند این خانه را بخود وابسـته و در طول تاریخ از آن نگهداری کرده و بطور

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳

معجزآسائی حمله ابرهه و قشون یمن را از او دفع کرده است این مسلم

است که کثافت و شخص ناپاک روا نیست که در خانه کعبه در آید بنا بر این علی علیه السّلام و مادری که او را زاد بهیچ گونه کثافت و ناپاکی گرفتار نبودند این یک مقام طهارت بی مانندی است که این کودک را نهال بزرگی معرفی میکند.

علی علیه السّلام بطرز اسرار آمیزی در خانه کعبه زائیده شد تا بالاترین رابطه ای را که میتواند بنده فرمانبرداری با خدای خود داشته باشد برای خویش پا برجا کند. این خانه زاد خدا بزرگترین مقام بندگی را که شریف ترین پیوست انسانست با خدا دارا شد بزرگواری علی علیه السّلام را باید در سر بندگی او جستجو کرد بندگی پاک و بی آلایش علی علیه السّلام با خانه زادی او و نسبت بخدا پیوست مهمی دارد پاکترین بنده آنست که خانه زاد مولای خود باشد، چون علی علیه السّلام با جسمی پاک بر روی خاک کعبه مقدس وارد شد از جوهر خاک خانه رنگ خدائی گرفت همان رنگی که حقیقت بی رنگی است و آیه ۱۲۸ سوره بقره رمز آنست صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً، رنگ خدائی بخود گیرید کی از خدا بهتر رنگین میکند؟

در عصر ولادت علی علیه السّلام دین حق و کیش درست آئین عیسی و دستورات انجیل بود در آئین عیسی بایست هر کودکی که از مادر زائیده شود در زیر نظر کشیش و پیشوای مذهبی با آب مقدس تعمید که بزردی رنگین بود او را غسل دهند و با این غسل تعمید پایه پرورش دینی او را استوار کنند تا در دین مسیح ثابت قدم باشد. این دستور با ولادت علی علیه السّلام تبدیل شد علی علیه

السّلام از خاک پاک کعبه مقدس در زیر نظر مستقیم حق تعمید یافت و نور ایمان سراپای کوچک و نازنین او را فرا گرفت و افتخار تشریع شستشوی با خاک را (تیمم) او افتتاح کرد و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بزرگ سپس بدان بالید و این دستور آسمانی را صادر کرد جعلت لی الارض مسجدا و طهورا رمز اسرار خاک و مقام اهمیت آن در زندگانی بشر تا تاریخ پیدایش اسلام نامعلوم بود و بشر با چشمی اهانت آمیز بدان مینگریست ولی اسلام با این قانون بزرگ بهره برداری از آن را افتتاح کرد.

آری عناصر فریبنده و خوش نما زودتر اشخاص ظاهر بین را بخود جلب میکنند و بسا موجب گمراهی آنها میشوند ظاهر نورانی آتش شیطان را فریفت و او را بتمرد حق کشانید و به خودپرستی واداشت تا رانده و بد بخت شد. توجه مغرورانه فارسیان را جلب کرد تا او را مظهر یزدان دانستند و قبله و گاهی معبود خویش نمودند، امواج آب و نیروی طوفان او دهشت در دل جمعی انداخت تا برای او رب النوعی گمان بردند ولی خاک آسوده و ساده و بی هیاهو کمتر مورد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴

توجه قرار داشت شریعت اسلام اهمیت خاک را با این جمله اعلام کرد: رب الماء و رب الصعید واحد پروردگار خاک و آب یکی است در دنبال این تعلیمات اسلامی نظر دانشمندان طبیعت شناس بعالم خاک جلب شد و اسرار شگفت انگیزی از آن کشف کردند در همین اواخر فهمیدند که در جوهر خاک ماده پنی سیلینی وجود دارد که یگانه داروی دردهای بشری است ولی عارفان

با بصیرت راه بندگی را از خاک آموختند خاک با این همه افتادگی خود رمز بندگی خدا است، از اینجاست که همه حوائج بشری را در درون خود میپرورد زیباترین گلها، نافع ترین گیاهها، پربهاترین معادن از شکم او بیرون می آید علی علیه السّلام هم خاک معبد بزرگ حق را در آغوشش کشید که همه آرزوهای بلند انسانیت و آرمانهای بزرگ بشر در وجود او یافت شد و او هم بخوبی از عهده برآمد که همه صفات نیک و اخلاق و آداب بزرگ انسانی را در جامعه بشری نمایش دهد و آنها را بهمه مقامات بلند امیدوار سازد.

آری انسانی که در اثر پیروی هوا و هوس و گمراهی در عمق بدبختی پرتاب شده بود انسانی که همه نیروی بزرگ خود را برای تامین شخصیت کوچک و آرزوهای پست و زندگانی کوتاه خود صرف میکرد، انسانی که از خدای بزرگ جهان و آفریننده مهربان خود بیخبر بود یک بار از آهنگ قرآن محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم بخود لرزید و چشم گشود و در پهلوی او علی علیه السّلام را دید که با آهنگ آن هم کاری میکند خدا را چنان که بایست میستاید و چنانچه شایست میپرستد، در پرتو دانش همه مشکلات را حل میکند و در سایه کوشش جهان را آباد مینماید و چون پدری بر همه مهربان است و چون برادری برای همه خیر خواه است همه را رنج میبرد تا دیگران آسایش کنند و پرچم عدالت را در جهان بجنبش آورده و بینوایان را بنوا رسانیده زخم درون ستمدیدگان را با سر انگشت عدل خود مرحم گذاری میکند.

این خانه زاد

خـدا با آن بنـدگی عمیق و شـگفت آور مهر خـدائی دارد، عـدل خدائی دارد، قهر خدائی دارد، رحم خدائی دارد و همه خلق جهان را بدین اعتراف واداشته که:

زنده و پاینده باد کودک نوزاد ابو طالب خانه زاد خداوند پاک

در مرحله علی علیه السّلام نه چونست و نه چنددر خانه حق زاده بجانش سوگند

بی فرزندی که خانه زادی داردشک نیست که بایدش بجای فرزند

بهترین فرزند در دامن پاک ترین مادر

فرزند با یک وجود بسیار کوچک ذره بینی بدرون مادر وارد می شود و سیر سریع خود را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵

بسوی عالم انسانی از آنجا آغاز مینمایـد. پیوست او با مادر نخستین مرحله ترقی او است، از جسم مادر تغـذیه میکند تا صورت انسانی بخود میگیرد و لباس احسن تقویم میپوشـد و سـپس خداونـد در تن او روح میدمـد و خلق جدیدی می شود که بایسـت بآفریننـده او بـا صـیغه فَتَبـارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخـالِقِینَ آفرین گفت پس کودک هر چه دارد از مـادر دارد اسـتعداد پاک و روش نیـک بـا خون و شـیر مـادر در اعصـاب و رگهای او پا برجا می شود عقیـده مادر، احساسات مادر، افکار مادر در نهاد کودک متمکن میگردد و در افکار و اعمال او منعکس می شود، در همه وقت ویژه امروزه فرزندان نیک دیندار و شـجاع و دانشمند را از مادران نیکسـرشت و دانشمند و تربیت شده خواهانند. در این شکی نیست که مادر لائق و دانا فرزند رشید و دانشمند بار می آورد ولی نبایـد معتقـد بود که مادر دانا فقط زنی است که بمدرسه رفته و اصـطلاحات رسـمی یاد گرفته فاطمه بنت اسد مادر علی علیه السّلام تربیت شده خاندان بنی هاشم بود. این خاندان در

زمان جاهلیت عرب معدن اخلاق عالیه و پرورش احساسات پاک انسانی بودند، دستورات ملت ابراهیم و تعلیمات روحانی عیسی در میان آنها معمول بود و آنچه را که باید یک مادر برای پذیرش و پرورش یک فرزند بزرگواری دارا باشد دارا بودند، در میان قبائل قریش و اهل مکه جمعی زنان و مردان عالیمقام وجود داشتند که بعثت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و ظهور اسلام نبوغ و عظمت آنها را آشکار کرد در میان این طبقه بزرگوار زنان مکه فاطمه بنت اسد همسر ابی طالب مقام بلندی دارد که دوره اسلامی او دلیل روشن آنست عظمت و بزرگواری مادر علی علیه السّلام از روایت کافی در باره او کاملا روشن می شود ما ترجمه متن این روایت را نقل میکنیم و بطور اختصار نکات برجسته تاریخ زندگانی این مادر بزرگ را شرح میدهیم:

کافی در ضمن اخبار مولد امیر مؤمنان علیه السّلام از امام ششم جعفر بن محمّد علیه السّلام روایت کرده است که فرمود براستی فاطمه بنت اسد مادر امیر مؤمنان نخستین زنی بود که از مکه تا مدینه پیاده دنبال پیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله و سلم مهاجرت کرد احسان او نسبت برسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از همه مردم بیشتر بود یک بار شنید رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم میفرماید مردم روز قیامت برهنه محشور میشوند فریاد زد وای از این رسوائی!!؟ پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم او را دلداری داد و فرمود من از خدا خواهش میکنم که تو را پوشیده محشور کند، یک بار دیگر

شنید که آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فشار قبر را یادآور میکرد فریاد زد وای از ناتوانی من رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم او را دلداری داد و فرمود من از خدا خواهش میکنم تو را کفایت کند و از فشار قبر معاف دارد، یک روز برسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم عرض کرد میخواهم این کنیز خود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶

را آزاد کنم: فرمود اگر چنین کاری کنی در برابر هر عضو وی خداوند عضوی از تن تو را از دوزخ آزاد کند چون بیمار شد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را وصی خود کرد و دستور داد خادمش را از جانب او آزاد کند در این میان زبانش بند آمد و همی برسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم اشاره میکرد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم وصیت او را پذیرفت در این میان یک روز رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم آسوده نشسته بود که امیر مؤمنان نزد او آمد و گریه میکرد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود برای چه گریه میکنی عرض کرد مادرم فاطمه مرده است رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود بخدا مادر من هم بود شتابانه برخاست تا ببالینش آمد باو نگاهی کرد و گریست سپس بزنها دستور داد او را غسل دهند و سفارش کرد چون فارغ شدید پیش از آنکه کاری کنید بمن خبر دهید چون فارغ شدند بآن حضرت اطلاع دادند حضرت

پیراهنی از خود که بتنش چسبیده بود داد تا او را در آن کفن کنند و بمسلمانان فرمود چنانچه در مورد تجهیز فاطمه از من کاری دیدید که پیش از این با جنازه کسی نکرده ام سبب آن را از من بپرسید چون فاطمه را غسل دادند و کفن کردند رسول خدا در آمد و جنازه را بدوش گرفت و زیر آن بود تا بقبرش رسانید سپس آن را بزمین گذاشت و در میان قبر خوابید و سپس او را در قبر خوابانید و بر روی او سرازیر شد و مدتی دراز با او آهسته سخن میگفت و باو فرمود پسرت، پسرت، سپس بیرون شد و قبرش را ساخت و خود را روی قبرش انداخت، شنیدند که فرمود: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بار خدایا من او را نزد تو بامانت سپردم و پس از آن برگشت مسلمانان عرض کردند امروز دیدیم که شما کارهائی کردید که پیش از این نکرده بودید.

فرمود امروز نیکیهای ابو طالب را از دست دادم فاطمه باندازه ای بمن علاقه داشت که بسا چیزی در خانه اندوخته داشت و مرا بر خود و فرزندانش مقدم میداشت من یک روز نام قیامت را بردم و گفتم مردم برهنه محشور میشوند فرمود وای از رسوائی من، من ضامن شدم که خدا او را از آن معاف کند از این رو با پیراهن خودم او را کفن کردم و در قبرش خوابیدم و بر جنازه او سرازیر شدم و پاسخ سؤالاتی که از او میشد باو تلقین کردم زیرا از پروردگار وی پرسیدند پاسخ داد و از رسول وی پرسیدند پاسخ داد ولی چون از امام

و پیشوای او پرسیدند زبانش گرفت و درماند من گفتم پسر تو است پسر تو است.

این روایت از سر تا ته فضائل بر جسته ای برای مادر امیر المؤمنین علیه السّلام در بر دارد ولی در چند قسمت آن شاهکارهائی است که بزرگترین مردان اسلام را کمتر نصیب شده.

۱- موضوع سابقه هجرت بر همه زنان مهاجر آنهم با پای پیاده از مکه تا مدینه، سرآمد مسلمانان کسانی هستند که در مکه بپیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله و سلم گرویدند و چون آن حضرت در سال

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷

۱۱ بعثت خود بمدینه هجرت کرد ترک وطن کردند و دنبال او آمدند خداوند این فضیلت را در سوره توبه آیه ۱۰۰ یاد کرده و فرموده است: وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ آنان که در اسلام سابقه و اولیت دارند از مهاجر و انصار و آنان که بنیکی از آنها پیروی کردند خدا آنها را پسندید و از خدا رضایت دارند فاطمه مادر علی علیه السّلام از دسته سابقه داران مهاجر اسلام است آنهائی که پرتو اسلام تا عمق دلشان را روشن کرد و تار و پود هستی آنها را درگرفت و چنان شیفته خدا و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و دین گردیدند که از وطن و خویشان و مال و جان دست کشیده و چون پروانه دنبال پیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله و سلم شتافتند، خار بیابان ترسناک عربستان در زیر پای آنها چون پرنیان بستر آسایش بود چه بزرگ ستایشی است این کلمه که

فرمود: نخست زن مسلمانی است که بپای خود از مکه تا مدینه هجرت کرد.

۲- نسبت برسول خدا از همه مردم خوشرفتارتر و مهربانتر بوده است، در خدمتگزاری و احسان بشخص پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم که بزرگترین رجال جهان و برگزیده عالمیان است از همه مردم بدون استثناء بیشتر خدمت و مهربانی کرده این کلمه اشعار بیک نحو منت پذیری از این بزرگ زن دارد چه مقامی بالاتر از این است که پیغمبر اسلام صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم منت پذیر کسی باشد با این تعبیر که او را اول شخص همه احسان کنندگان بخود قرار دهد چه روح بزرگی در وجود این زن بزرگ بود که شعور بمقام بزرگ نبوت خاتم پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم او را برانگیخت و این اندازه حسن خدمت انجام داد ۳- قوت ایمان و ترس از خدا و ملکه عفت که بزرگترین محاسن و امتیازات زن است، بمجرد اینکه از پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم میشنود مردم روز قیامت برهنه اند فریادش بلند می شود که وای از این رسوائی بمجرد اینکه میشنود مرده ها فشار قبر دارند فریاد میکشد وای از سستی و ناتوانی در برابر این شکنجه با زبانی گویا در پرتو سخن پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم همان آینده دور از باور مردان مؤمن جهان را در خود مشاهده میکند و از روی احساس ایمانی و وجدان دینی ناله میکشد و این همان مقام یقین است که بالاترین درجات سیر دینی است و یا بتعبیر عرف مقام شهود است که در اثر نفس پیغمبر صلّی

اللَّه علیه و آله و سلم نفس آماده و پاک او تا اعماق جهان آینده پیش میرود و نادیده را می بیند و این احساس دینی را بفرزند خود از راه خون و شیر منتقل میکند که میفرماید لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا: اگر پرده از غیب برگیرند برای من علم جدیدی بدست نیاید زیرا من هر چه در پس

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸

برده است دیده ام و دانسته ام.

۴- که از همه اینها بالاتر است که چون علی علیه السّلام خبر مرگ فاطمه (ع) را بپیغمبر داد و عرض کرد:

مادرم مرده پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم با گریه فرمود مادر من بوده که مرده. در این موقع که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در مدینه ببلندترین مقام معنوی و مادی خود رسیده بود فاطمه را مادر خود میدانست باید از اینجا فهمید که فاطمه «ع» مقام خاتمیت داشته در سیر ارتقائی مادری چنانچه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم مقام خاتمیت داشته در سیر درجات نبوت البته مقام مادری در جامعه بشری مقام بزرگی است، تأثیر آن در اصلاح و سعادت نسل آینده از پدر هم بیشتر است زیرا فرزند از پدر جز یک جزء ذره بینی ندارد ولی از مادر همه چیز دارد. فرزند چون از مادر جدا شود انسان تمام عیاری است گو اینکه کوچک و نرسیده است و چون صدی نود کودکان از شیر مادر میخورند و از آن نشو و نما میکنند تا دو سال از زندگانی خود هم که احساسات و مشاعر آنها تکمیل می شود و جنین عقل آنها در جنبش

می آید باز از مادر واگرفته میشوند و چون پس از دوره شـیر خوردن هم تا سالیان دراز در دامن مادر وزیر سرپرستی او هستند همه هستی آنهـا از تربیت مادر رنگ میپـذیرد، مادر بزرگ ترین عنصـر تکوین جامعه بشـریت است و صـلاح و فساد اجتماعی بشر بجهان مادر و بوضعیت مادران جهان وابسته است، مقام نبوت مقام قانونگذاری و دستور دادن است پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم از نظر تشریع دستورات مفید و درست و حفظ نظام عمومی، جامعه را اصلاح میکند ولی این دستورات و قوانین باید زیر نظر و در دیگ فکر و احسان مادر پخته شود و بـدست او بصورت لقمه گوارائی در آیـد و بدهان فرزندان گذارده شود تا فرزندانی که جامعه آینده اند دارای پرورش نبوت گردند و عالم انسانیت را بوجود خود معمور نمایند.

مـادر نیروی اجرای دولت نبوت است باین ملاحظه پیغمبر صـلّی اللّٰه علیه و آله و سـلم فاطمه بنت اسـد را مادر خود نامیـد و از مرگ او نالید و بهمدردی با علی علیه السّـلام گریه سـرداد این نیروی بزرگ مادری و مباشـرت در تربیت عمومی که از وجود فاطمه بنت اسد در کالبد علی علیه السّـلام ریخت با مقام وصایت و جانشـینی علی علیه السّـلام از پیغمبر اسلام صلّی اللّٰه علیه و آله و سـلم سـر و کار داشت و دامن فاطمه نوزادی را پروریـد که در آینـده باید پرچم خلافت خاتم پیغمبران را بدوش کشد و بار نبوت را که از آن بپرچم حمد تعبیر شده تا موقف قیامت که محضر عام خلائق و نسخه تام خلقت است برساند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲،

نمونه کامل پدر

بزرگواری پدر را بنگر:

ابو طالب فرزنـد ارجمنـد عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف در سن بزرگترین اولاد عبد المطلب نیست ولی در شـرف از همه برتر و بدون تردید ریاست خاندان بنی هاشم پس از وفات عبد المطلب از آن او بود بنی هاشم شریفترین و محترمترین بیست و هفت خانـدان قریش بودنـد و اگر چه ریـاست مـالی قریش در قبیله بنی مخزوم و ریاست جنگ و سـیاست قبائل در دست بنی امیه بود ولی شـرافت و احترام معنوی و روحانی و وجهه عمومی عرب مخصوص خانـدان بنی هاشم است، قریش در میان تمام قبائل عرب مورد احترام بودنـد از نظر اینکه جمعیت مرکزی خاندان ابراهیم بشـمار می- رفتند و حافظ و نگهبان کعبه و ساکن حرم مکه بودنـد حرم مکه و خـانه کعبه پناهگـاه دینی و روحـانی و مهـد آسـایش عرب جـاهلی بود، در میـان قبائل قریش بنی هـاشم موقعیت روحـانی داشـتند و حافظ شـعائر ملت ابراهیم علیه السّـلام و نگهبـان کعبه و میزبانـان کاروانهای حـج و سـقای تشـنگان وادی سوزان عربسـتان بودنـد ریاست این خانـدان پس از عبد المطلب بدون منازع به ابی طالب منتقل شد و ابو طالب اول شخصـیت خانـدان بنی هـاشم بود و یگانه شخصـیت محیط عربسـتان بشـمار میرفت این حقیقتی است که در تاریـخ اسـلام مخـالفی نـدارد و هیـچ مسـلمانی و مطلعی نمیتوانـد آن را انکـار کنـد ابی طـالب ثروت فراوانی نداشـته که از راه ثروت و پول تحصـیل این مقام را کرده باشـد بلکه در میان فرزنـدان عبد المطلب تنگدست و گرفتار مضـیقه بوده است چنانچه از نقل سـیره ابن هشام بخوبی آشکار می شود.

ابو طالب در تنگنای قحط سالی

ابن هشام بسند خود از مجاهد

بازگو کرده که یکی از نعمتهای خدا نسبت بعلی بن ابی طالب علیه السّلام این بود که پیش از ظهور اسلام هم در دامن تربیت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم میزیست، خداوند این سازمان پرورش بزرگ و خیر بی پایان را برای او خواسته بود زیرا قحطی سختی قریش را فرا گرفت و ابو طالب نان خورهای بسیار داشت و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و سلم نزد عباس عموی دیگر خود که ثروتمندترین بنی هاشم بود رفت و فرمود ای عباس برادرت ابو طالب نانخور بسیار دارد و می بینی که مردم چگونه گرفتار قحطی هستند بیا برویم و برخی از نانخوران او را کفالت کنیم و بار زندگانی او را سبک کنیم من یکی از پسرانش را میبرم و تو هم یکی را ببر تا بجای او خرج این دو تن را بدهیم، عباس گفت بچشم با هم نزد ابو طالب رفتند و گفتند ما میخواهیم نانخورهای شما را سبک کنیم تا این سختی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰

بگذرد فرمود عقیل را برای من بگذارید و در باره پسران دیگرم صاحب اختیارید رسول خدا علی علیه السّلام را نزد خود برد و با خود نگاهداشت، علی علیه السّلام در خانه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم زیست تا وقتی که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بنبوت مبعوث گردید.

از اینجا دانسته می شود که اهمیت ابو طالب و پیشوائی او برای مال نبوده زیرا عباس از او ثروتمندتر بود چنانچه برای زورگوئی و جنگجوئی هم نبوده زیرا نفوذ جنگی و سیاسی قریش در خاندان بنی

امیه بود در اینجا یک سؤال پیش می آید که عظمت و شخصیت بزرگ ابو طالب در خاندان بنی هاشم بلکه در عربستان برای چه بود؟

جواب این پرسش از نظر عقیده درست فرقه شیعه پر واضح است زیرا ابو طالب در نظر شیعه دارای مقام عالی دیانت و روحانیت بوده و یک مقام معنویت بزرگی داشت که در زبان شریعت از آن بمقام وصایت انبیاء تعبیر شده و در زبان عرفا مقام کشف و شهود و اتصال بمبدأ اعلی خوانده شده است ابو طالب جوهر آداب ملت ابراهیم را که روح کیش عیسوی درست بوده است مراعات میکرده و پیش از اسلام در طریقه درست خدائی میزیسته اگر چه پیوست باکیش رسمی پر از بدعت نصاری نداشته از این جهت در روایات شیعه رسیده است که چون فاطمه بنت اسد خبر ولادت پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم را باو رسانید فرمود چندی صبر کن تا مانند او را بزائی در این جمله سی سال پیش از ولادت علی علیه السّلام مژده او را بمادرش داد، در اثر این مقام بلند معنوی ابو طالب ریاست روحانی این خاندان را دریافت و مورد احترام عموم عربستان گردید.

ولی آیا دیگران شخصیت بزرگ ابو طالب را چگونه تفسیر میکنند و سر این عظمت را چطور کشف مینمایند باید از آنها پرسید تا چه گویند؟ آنچه در اینجا باید نوشت اینست که بی تردید ابو طالب پس از عبد المطلب رئیس مطلق خاندان بنی هاشم بود و بهترین دلیل آن علاوه بر نص تاریخ و روایات مسلم میان همه مسلمانان و مورّخان اینست که رجال قریش در مقام معارضه

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم که بر آمدند در همه پیشنهادات خود فقط شخص ابو طالب را طرف قرار دادند و با او مذاکره میکردند و بهیچ کس جز او از مخالفین یا موافقین پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در مذاکرات خود وقعی نگذاشته و سر و کاری نداشتند این موضوع از مطالعه سیره ابن هشام و کلیه تواریخ اسلامی روشن است.

-۱

در باره ابو طالب از روی انصاف نظر بدهید؛

مخالفین شیعه می گویند این بزرگ مرد عرب و مایه شرافت قریش و خاندان بنی هاشم کافر یعنی بت پرست زیست تا مرد با اینکه هشت سال از دوره پرشور بعثت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را هم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱

درک کرد.

و بزرگترین فداکاری ها را هم نسبت بشخص پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و جمعیت مسلمانان از خود بروز داد و بعلاوه در تبلیغ و نشر اسلام کوشش فراوان نمود.

اکنون ما موضوع را چنین طرح میکنیم محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در اواخر عمر ابو طالب مبعوث شد و دعوت اسلامی را شروع کرد همه بزرگان قریش و سران قبائل بمخالفت او برخاستند و از هیچ گونه کارشکنی و دشمنی در باره او کوتاه نیامدند ولی ابو طالب با همه نیروی خود از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم اسلام دفاع کرد و تا حد فداکاری ایستادگی کرد و جمعیت مسلمانان را حفظ کرد و از دین اسلام هم ترویج کرد و با این حال همکیش مشرکین و مخالف اسلام بود آیا هیچ عاقلی این کلام را باور میکند و این دو راه و روش

متناقض را در باره ابو طالب تصدیق مینماید؟ اختیار با خوانندگان است. اکنون ببینیم سخن قریش در باره مخالفت با پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و مبارزه با دین اسلام چه بود؟

قریش وجه مخالفت خود را در چند جمله منظم کرده بودند که مکرر با خود ابو طالب مورد بحث قرار دادند و در سائر موارد هم برای برانگیختن قبائل بر ضد اسلام یا استمداد از پادشاهان روم و حبشه ورد زبان ساخته بودند.

متن لایحه قریش بر ضد پیغمبر اسلام (ص)

سیره ابن هشام میگوید چون پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم دعوت خود را آشکار کرد و معبودان قریش را به بدی یاد کرد و آنها را گمراه خواند و ابو طالب در حمایت او ایستادگی کرده ده تن از اشراف قریش که رؤسای خاندان عبد شمس و بنی امیه و عبد العزی و بنی مخزوم و بنی سهم بودند نزد ابو طالب رفتند و گفتند که برادرزاده ات:

معبودان ما را دشنام داده، دین ما را نکوهش کرده، عقائد ما را سفاهت پنداشته، پدران ما را گمراه خوانده، یا او را از این روش باز دار یا بخودمانش واگذار تا چاره او را بکنیم، این چهار موضوعی که مورد شکایت قریش بود منظور مشترك و وجهه عمومی داشت و با عقیده و ایمان و حفظ اجتماع و شرافت گذشتگان سر و کار داشت و همه موضوعاتی هستند که مردمان خردمند مال و جان خود را فدای آنها میکنند چه رسد بفرزند یا برادر زاده اگر واقعا ابو طالب با آنها هم عقیده بود و باسلام ایمانی نداشت چرا دست از حمایت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله

و سلم بر نداشت و چرا با آنها بر ضد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم همدست و هم آهنگ نشد اینان کسانی بودند که برای طفرداری این موضوعات از مال و جان خود گذشتند فرزندان و خویشان خود را که پیرو اسلام شده بودند بدست خود تا حد مرگ شکنجه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲

گردند و از خود راندند و پس از هجرت در میدان های نبرد با آنها جنگیدند چرا ابو طالب بر خلاف آنها با همه نیروی خود از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم دفاع کرد و جامعه مسلمانان را حفظ کرد و از مرام اسلام تبلیغ کرد؟!؟

دفاع دیپلماسی ابو طالب از اسلام

در همین جلسه ای که سران قبائل قریش نزد ابو طالب آمدند و پیشنهاد خود را در موضوع پیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله و سلم تسلیم کردند و از او درخواست نمودند یا محمّد را از دعوت اسلامی باز دارد و یا او را بآنها واگذارد. ابو طالب با زبانی نرم و دوستانه با آنها وارد گفتگو شد و آنها را با دلی شاد و امیدوار از نزد خود روانه کرد، آنها برگشتند ولی ابو طالب در موضوع پیشنهاد آنها هیچ گونه اقدامی نکرد و واکنشی از خود نشان نداد پیغمبر «ص» با همان شور و شدت بدعوت خود ادامه داد و گفتگوی مسلمانان با مشرکان در گرفت و از یک دیگر دوری جستند و بکین هم برخاستند و زمینه شورش و زد و خورد و کشمکش میان دو دسته مسلمان و مشرک پدید گردید و سران قریش را بیش از پیش بهراس انداخته و در مجالس قریش

بیش از همه چیز از رسول خدا و راه و روش او و پیروانش صحبت میشد و در موضوع خاموش کردن دعوت اسلامی و از میان بردن پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم گفتگو میکردند و عموم را نسبت باو بدبین و نگران مینمودند و بر ضد او وامیداشتند، نتیجه مذاکرات و مشورت های آنها این شد که بار دیگر در این موضوع به ابو طالب مراجعه کنند و یک پیام تهدید آمیز سخت و اولتیماتوم پشت لرزانی برای او بفرستند این بار پیشنهاد خود را چنین بحضرت ابو طالب ابلاغ کردند که:

ان لک سنا و شرفا و منزله فینا و انا قد استنهیناک من ابن اخیک فلم تنهه عنا و انا و اللَّه لا نصبر علی هذا من شتم آبائنا و تسفیه احلامنا و عیب آلهتنا حتی تکفه عنا او ننازله و ایاک فی ذلک حتی یهلک احد الفریقین؛ ای ابو طالب تو در میان ما سنی کامل و شرافت و منزلتی بسزا داری ما از تو درخواست کردیم که برادرزاده ات را از مخالفت ما باز داری و باز نداشتی بخدا ما تاب این وضع ناگوار را نداریم که پدران ما بباد ناسزا گرفته شوند و عقیده و آرزوی ما سفاهت شمرده شود و معبودان ما نکوهش کردند یا او را باز دار یا با تو و او میجنگیم تا یکی از دو دسته نابود گردد.

این بار ابو طالب جواب سران قریش را بسکوت گذرانید ولی از این پافشاری و تهدید بسیار نگران شد. پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را خواست و او را از تصمیم قریش آگاه کرد پیغمبر

صلّی اللَّه علیه و آله و سلم گفت:

من باید دعوت خود را بهر قیمتی تمام می شود ادامه بدهم و دستور عقب نشینی و محافظه کاری ندارم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳

چون ابو طالب از برنامه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم آگاه شد با این جمله فداکاری خود را ابلاغ کرد:

۱- اذهب یا ابن اخی فقل ما احببت فو اللَّه لا أسلمك لشی ء ابدا برادر برادرزاده عزیزم برو هر چه خواهی بگو بخدا هرگز دست از یاری تو بر نمیدارم

دفاع مردانه ابو طالب از پیغمبر «ص» و جهاد ادبی او

چون مذاکرات سران قریش با ابو طالب به بن بست رسید و راه حل سلمی برای خاموش کردن دعوت اسلامی بدست نیاوردند جمعیتی کینه ور بر ضد ابو طالب و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم تشکیل دادند و هم سوگندان و خویشان نزدیک ابو طالب هم از نظر حفظ منافع شخصی و وقتی خود حق را بدشمنان ابی طالب داده و بدانها پیوستند تا بجائی که در یک جلسه مشاوره و مذاکره مطعم بن عدی یکی از عموزادگان ابو طالب بوی پرخاش کرد و گفت بخدا قوم تو با تو از در انصاف در آمدند و کوشش بسزائی کردند تا بخوشی و مصلحت تو با تو کنار آیند و فتنه محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را خاموش کنند ولی تو حاضر نیستی بهیچ اندازه با آنها کنار آئی و هیچ پیشنهادی را از آنها نپذیری، طرف داری خویشان ابو طالب از دشمنان وی، پیوستن دوستان و هم سوگندان سابق او بآنها ابو طالب را بسیار آزرده خاطر ساخت و برای تشکیل جبهه مقاومت مردانه ای او را بکوشش انداخت،

ابو طالب خانـدان بنی هاشم را جمع آوری کرد و آنها را بحمایت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و مساعدت خود دعوت نمود خانـدان بنی هـاشم و بنی مطلب جز ابو لهب دعوت او را پذیرفتند و بجانبداری پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم برخاستند ابو طالب در قصیده کوتاهی از آنها اظهار تشکر نمود و آنها را تشجیع و تشویق کرد، فرمود:

اگر روزی قریش گرد هم آیند برای اظهار سرافرازی* خاندان عبد مناف هسته مرکزی و پاک آنها است* اگر خواهند اشراف عبد مناف را بدست آورند* شرافتمندان و مردان تاریخی در خاندان بنی هاشمند* اگر قریش بخواهند یک روز بخود بنازند* بایـد بشخص محمّـد بنازنـد که برگزیده هسته مرکزی و گرامی مرد آنها است* قریش فربه و لاغر خود را بر ضد ما گرد هم خوانـد* ولی پیروز نشـد و آرزوهـایش ببـاد رفـت* مـا از روز دیرین تن بسـتم نـدادیم* هر وقت گره بجبین می افتاد ما رفع گرفتاری میکردیم*

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴

در هر روز سختی ما از قریش و مکه دفاع میکردیم* هر کس بخانه کعبه قصدی داشت* ما او را میزدیم و میرانـدیم* چوب عود از ما بوی خوش گرفته است* در آستان ما فوج فوج می آیند* مقصود همه ما هستیم* و در قصیده بلند و ادیبانه خود که بازار امرء القیس و گویندگان معلقات را شکسته وضعیت جبهه مقاومت خود را روشن کرد و دشـمنان خود را معرفی نمود و پایداری و فداکاری خود را راجع به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و اسلام با صراحت و شهامت بی مانندی آشکار

ساخت و در حقیقت با این منطق عجیب همه سران قریش را بجای خود نشانید و تا پایان زندگانی خود امنیت بنی هاشم و شخص پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را تأمین کرد، مقام دانش و ولایت خود را در آن گنجانید و بی تردید بپیروزی نهائی اسلام مژده داد و پایه عقیده و ایمان خود را نسبت بمحمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و دین او آشکار کرد و مشت گرهی بدهان همه منکران زد، کور باد فهمی که پس از مطالعه این قصیده که در همه کتب سیر و تواریخ مسلم اسلامی نقل شده باز نسبت کفر بآن پشتیبان دین و اسلام و مرکز ایمان بدهد، این قصیده ۹۴ بیت در سیره ابن هشام ضبط شده ولی تا ۱۱۱ بیت هم شمرده شده است، این قصیده را از سیره ابن هشام که بیشتر مورد وثوق و بهتر قابل استدلال است ترجمه میکنیم و شاهکارهای آن را مورد تفسیر و استدلال قرار میدهیم. میفرماید:

۱- چون دیدم در قوم قریش مهر و وفائی نیست و همه پیوندها و دست آویزهای موافقت را بریدند ۲- و آشکارا بدشمنی و آزار ما برخاستند و دستور دشمن بنیان کن را بکار بستند.

۳- و با مردمی بد بین بر ضد ما هم سوگند شدند که در دنبال ما انگشت کینه میگزیدند ۴- من خود را ببرد باری واداشتم و بنیزه بلند و تیغ تیز که ارث بزرگان است اعتماد کردم ۵- فامیل و برادران خود را در پناه خانه کعبه حاضر کردم و بدامن پیراهن کعبه چسبیدم ۶- برابر در کعبه ایستاده صف بستم آنجا که

هر عبادت کننده ای وظیفه سوگند خود را انجام میدهد ۷- آنجا که قاصدان حرم کاروان شتر را میخوابانند در رهگذر سیلها برابر مجسمه اساف و نائله ۸- همان شترانی که داغ بر بازو یا پهلو دارند رام شده و میان شش و هشت ساله اند ۹- گوشماهی و رخام بآنها آویخته و با گلوبندهائی چون خوشه خرما آنها را آرایش کرده ۱۰- بپروردگار مردم پناه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵

میبرم از هر کس بما طعنه زند و از ما بدگوئی کند و بباطل اصرار ورزد ۱۱- و از هر سخن چینی که بنکوهش ما رفت و آمد کند و از هر کس بر خلاف مقصود ما چیزی بدین ببندد. ۱۲- پناه بخدای کوه ثور و بکسی که کوه ثبیر را در جای خود لنگر داده و بکسی که بکوه حراء بالا- میرود و فرود می آید ۱۳- پناه بخانه کعبه که خانه حق است و در ته دره مکه است و بخداوندی که غفلت در او نیست ۱۴- و بحجر الاسود گاهی کک بدان تبرک جویند و در ظهر و پسین گرد او را بگیرند ۱۵- و بجای پای ابراهیم بر سنگ که چون گل پای برهنه و بی کفش او بر آن نقش بسته ۱۶- و بهمان دورهائی که میان مروه و صفا زده می شود با آن صورتها و مجسمه هائی که در آنها است ۱۷- و بهر کس حج خانه خدا کرده از شتر سواران و صاحبان نذر و پیادگان ۱۸- و بمشعر اقصی گاهی کک حاجیان بقصد آن میروند تا کوه عرفات دنباله سلسله سنگهائی که برابر هم چیده شده ۱۹- و بوقوف حاجیان بالای کوههای

عرفات شب هنگام که برای کوچ سینه پاکشهای خود را از جا بلند میکننـد ۲۰- بشب مزدلف و منـازل دره منی که بالاـتر از آنها احترام و مقامی نیست ۲۱- بجمع حاجیان که چون اجازه کوچ کردن یابند مانند باران بهار شـتابانه کوچ کنند ۲۲- بجمره کبری گاهی ککك بسـمت آن رواننـد و میخواهند سـرش را با سـنگریزه ها بکوبند ۲۳- بقبیله کنـده که شب هنگـام در حصار انجمننـد و حاجیان بکر بن وائل آنها را عبور میدهنـد ۲۴- دو هم سوگندی که سـخت بر عهد خود پائیدند و وسائل اسـتحکام آن را فراهم کردند ۲۵- و میکوفت آنها را نیزه های سیه چرده و گردش آن و متلاشی میکرد آنان را یورش ستوران انبوه ۲۶- آیـا پس از این برای پناهنـده پناهی است آیا پناهنـده ای که از خـدا میترسـد ملامت کننـده دارد ۲۷- شایسـته است که دستور دشـمنان در باره ما اطاعت شود؟ با اینکه ما راه ترك و کابل را میبندیم ۲۸- بخانه خدا سوگند دروغ گفتند که ما مکه را رها میکنیم و بار میبندیم این مقصد شما در تشویش است ۲۹- بخانه خدا سوگند دروغ گفتید که ما در باره محمّد مغلوب میشویم بدون اینکه بخاطر او با نیزه و تیر بجنگیم ۳۰- ما او را تسلیم نمیکنیم تا در گرد او بخاك نیفتیم؟! و تا فرزندان و زنان خود را بی سرپرست نگذاریم؟ ۳۱- و بر خیزد مردانی بسوی شما با سلاح آهنین برخاستن شتران آبکش زیر زنگهای نواخان ۳۲- و تا ببینی که پهلوان پر دماغ بخون خود غلطیده و از طعن نیزه بوضع نکبت باری بهر سو میل میکند ۳۳- بجان حق اگر

دشـمنی بمرحله جـدی جنـگ برسـد شمشـیرهای خود را با تن سـرداران آغشـته کنیم ۳۴- بـا دست جوانـانی چون تیر شـهاب بزرگوار مورد اعتمـاد حامی حقیقت و پهلوان ۳۵- ماههـا و روزها و سال کامل جنگ را ادامه دهیم و حـج را هم بسال آینـده اندازیم ۳۶- پدرت مباد چطور مردمی آقائی را از دست بدهند؟ که عهد نگهدار است و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶

زنـدگانی او فاسـد نیسـت ۳۷- درخشـانی کـه ابر بارنــده از رویش آب میطلبـد، پنـاه یتیمـان و نگهـدار بیـوه زنـان اسـت ۳۸- درمانـدگان بنی هاشم باو پناهنـده شوند و نزد او در رحمت و بخشایش فراوان بسـر برند ۳۹ بجان خودت اسـید و نخست زاده اش براه دشـمنی ما رفتنـد و ما را برای خورندگان پاره کردند ۴۰- عثمان و قنفـذ گرد ما نگردیدند ولی دسـتور آن قبائل را بر ضد ما پذیرفتند ۴۱- از ابی عبد یغوث خود اطاعت کردند و گفتار هیچ گوینده را در باره ما مراقبت نکردند ۴۲- ما از سبیع و نوفل چه کشیدیم هر کدام از ما رو گردانیدند و خوشرفتاری نکردند ۴۱- اگر بدست آمدند یا خدا بر آنها مسلطم کرد جزای آنها را بکفشان میگـذارم ۴۴- این ابو عمرو هم غیر از کینه مـا را نخواست تـا مـا را نزد گوسـفند داران و شترداران انتقـاد کند ۴۵- در هر صبح و پسین بر ضد ما راز میگوید ای ابو عمرو هر چه خواهی در باره ما راز بگو و فکر کن.

۴۶- برای ما بخدا سوگند میخورد که فریب کاری نکند ولی آشـکارا و بی پروا میبینی که دشـمنی میکند ۴۷- بغض و کینه ما هر

تپه ای از زمین که میان اخشب و مجادل است بر او تنگ کرده است.

۴۸- از ابو ولید بپرس چه بخششی بما کرده ای جز اینکه چون نیرنگ باز از ما روگردانی و بر ضد ما کار میکنی ۴۹- با اینکه تو مردی بودی که در سایه رأی و مهربانیت میان ما زندگی اداره میشد و نادان نبودی ۵۰- ای عتبه در باره ما گوش بگفتار سخن چینان مده که حسود و دروغگو و کینه توز و دغلبازند.

*** ۵۱- ابو سفیان هم که روگردان از بر من گذشت چون گذشتن پادشاهی بزرگ از بر درویشان. ۵۲- بهوای نجد و آب های سرد آن میگریزد و وانمود میکند که من از حال شما غافل نیستم. ۵۳- نصیحت مآبانه بما خبر میدهد که با ما مهربان و خیرخواه است و کینه های درون را نهان میدارد.

۵۴- ای مطعم من در روز فریادرسی تو را وانگذاردم و نه در هیچ موقف عظیمی در پیش آمدهای بزرگ. ۵۵- و نه در حادثه خسم که دشمنان سختی بر سرت ریختند جنگجویانی از صنف مبارزان کشمکش کن. ۵۶- ای مطعم مردم قریش تو را بروش بدی کشانیدند من هم چون بخود واگذار شوم ای وای نمی گویم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷

۵۷- خدا عبد شمس و نوفل را از جانب من کیفر کند بدی بزودی نه با مهلت ۵۸- با ترازوئی درست که یک جو کم و زیاد نکند او از خود گواهی دارد که کج گو نیست ۵۹- بباد رفت آرمان کسانی که بنی خلف را بجای ما و پهلوانان دوست گرفتند.

*** ۶۰- مائیم خاندان پاک و دودمان هاشم و آل قصی در مشکلات نخست

۶۱- خانـدان سـهم و مخزوم کـج شدنـد و گرد کردنـد بر مـا دشـمنانی از هر دزد هرزه و گمنام ۶۲- ای تیره عبـد مناف شـما بهترین مردم خود هستید هر بی سـر و پا را در کار خود شـریک نکنید ۶۳- بجان خودم شـما سست و درمانده شده اید و برای فیصل دادن مطلب راه خطا رفتید ۶۴- شـما خود هیزم زیر یک دیک بیش نبودید و اکنون هم هیزم زیر چند دیک هستید ۶۵- ای بنی عبـد مناف سـست مگیریـد هضم حقوق ما و یاری نکردن ما و واگذاردن ما را در بند محاصـره ۶۶- اگر ما هم مردمی هستیم تنوری میکنیم از کردار شما و شما سوزش آن را خواهید چشید و سر خود نمیمانید ۶۷- وسائطی در میان لوی بن غالب بودنـد که هر پهلوان چالاکی آنها را بسوی ما راند ۶۸- تیره نفیل بـدترین کسانیند که گام بر ریگسـتان مینهند و پست ترین پا برهنه و نعل پوش بنی معدند ۶۹- بخاندان قصی برسانید که بزودی کار ما بالا میگیرد بآنها مژده بدهید که پس از ما بجان هم خواهید افتاد ۷۰- ای کـاش یـک شب سـختی بر قریش مکه میشـد اکنون که ما در دره های کوه پناهنـده هستیم ۷۱- اگر در همان میان خانه های خود تاب مبارزه داشـتند ما نزد زنان بچه دار وسـیله اسف و آه باشیم ۷۲- هر دوست و خواهرزاده ای که بشـما یاران گرفتیم بجان خودم در دنبال آن فائده نیافتیم ۷۳- پس همان جمعی از کلاب بن مره اند که آلوده بحق نشناسـی و خذلان ما نیستند ۷۴- ما در باره قریش مکه سست گرفتیم تا جمعشان پریشان شد و

هر ستم جو و نادانی از ما سرباز زد ۷۵- ما در میان آنان حوض سقایت حاج داشتیم، ما رنجبران نیرومند، تیره غالب بودیم.

۷۶- جوانانی از هم عهدان مطیبین و دودمان هاشم چون شمشیر درخشان در دست شمشیرسازان ۷۷- خونی از دست ندادند و خونی بناحق نریختند، خلافی نکردند و از قبائل بد نبودند ۷۸- در موقع ضرب این جوانان را میبینی که چون شیر درنده اند بالای قطعه های گوشت.

۷۹- فرزندان کنیز محبوب هندی نژاد بنی جمع اند که بندگان قیس بن عاقل بودند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸

۸۰- ولی ما گرامی نژاد بزرگانی هستیم که در مرگ آنها همه مردمان خبر ماتم میدهند ۸۱- یک خواهرزاده خوبی داریم که تکذیب نمیکند و آن زهیر است چون شمشیری از زنجیره قریش جدا شده ۸۲- از رادمردان بزرگ است و نسبت به نژادی رفیع دارد که در محیط بزرگی فضیلت مند است.

۸۳- بجان خودم من دلباخته احمد و برادران او و هستم بشیوه دوستی که در آستان وصال است ۸۴- احمد تا همیشه در جهان جمال اهل جهانست و زینت بخش پیروان خویش است و خداوند مشکلات است ۸۵- کیست در مردم برابر او باشد کدام آرزو برآورد هر گاه حکم ها در میزان سنجش بسنجند ۸۶ حکمتدار و رشید و عادل و بی اضطرابست دوستدار معبودی است که از او غفلت ندارد ۸۷. بخدا اگر باعث بدگوئی نمیشدم که در مجالس بر سر پیران ما بچرخد ۸۸- ما در هر حال روزگار پیرو او هستیم از روی حقیقت نه محض گفتار شوخی مآبانه ۸۹- همه میدانند که فرزند ما نزد ما دروغگو محسوب نیست و گفتار بیهوده و باطل در

دل ندارد ۹۰- احمـد در میـان ما فامیل بهم پیوسـته موقعیتی دارد که حمله دراز دسـتان از او کوتاه است ۹۱- جانم را قربانش میکنم و او را نگهداری میکنم و با سـر و سـینه از او دفاع میکنم ۹۲- پروردگـار عباد بیاری خود او را کمک دهاد تا دین حق خود را آشکار کند ۹۳- گرامی مردانی که کجی در بنیـاد آنهـا نیست و پـدرانی گرامی نژاد آنهـا را برای نیکی پروریـده اند ۹۴- اگر کعب از تیره لوی دور افتاده است بناچار روزی میان خاندان جدائی افتد.

تاریـخ سـرودن این قصـیده بطور تحقیق در کتب سـیر تعیین نشـده ولی از قرائن چنـدی روشن است که پس از سال پنـج بعثت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سـلم بوده و از پاره اشـعارش بـدست می آید که پس از محاصـره بنی هاشم در شـعب ابی طالب بوده این قصـیده در میان اشـعار بسیاری که ابی طالب در مقام دفاع از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و تبلیغ اسلام و توحید سروده شاهکار بزرگی است که باید آن را با دقت مورد توجه قرار داد.

این قصـیده از نظر ادبیت و بلاغت برتر از همه اشعار عرب است و گوی سبقت از معلقات سبعه ربوده علامه دجلانی در کتاب اسـنی المطـالب خود هشت بیت آن را نگاشـته سـپس گفته است در این قصـیده ابیـات بسـیاری است که در اسـتحکام معنی و شیوائی بیان بپایه همین چند بیتند تا آنکه در وصف این قصیده ابن کثیر نقاد ادبیات عرب باز گو کرده است این قصیده بسیار

شیوا و بلیغ است جز

ابو طالب کسی را یارای آن نیست که چنین قصیده تواند سرود این قصیده از معلقات سبع گرانمایه تر و در ادای مقصود بلیغ تر است.

این قصیده از نظر سیاست در نهایت اهمیت و شایستگی است در موقعی که مبارزه حزب اسلامی برهبری پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم با تمام قبائل قریش بپرشورترین دوره های خود رسیده و سران قریش آخرین کوشش خود را برای بر هم زدن جامعه کوچک بی ساز و برگ اسلام میکردند و چون خود را در خطر نفوذ عمومی اسلام می دیدند میخواستند با هر قیمتی تمام می شود پیغمبر را از میان بردارند و جامعه نوبنیاد اسلام را از ریشه بکنند ابو طالب برای ترمیم اوضاع و خاموش کردن فریادهای سران قریش و تحصیل وجهه حق بجانب از عموم عربستان این قصیده را سروده و مهم ترین نکات سیاسی را در آن درج کرده است در بلوای این جنگ عمومی دوم سیاستمداران بزرگ جهان برای تحصیل پیروزی و پس از آن برای استقرار صلح جهانی نطق های بسیار کردند چرچیل و روزولت و ترومن و هیتلر و استالین در این میان زبر دست ترین ناطقین سیاسی جهان شناخته شدند و نطق های آنان بتوسط رادیو در جهان منتشر شد و در روزنامه ها ثبت گردید اگر درست تأمل کنید و آنها را با این نطق سیاسی ابو طالب که در ضمن این قصیده است بسنجید باور میکنید نطق ابو طالب از همه برتر و مهم تر است جز اینکه در محیط کوچک سیاست قریش و عربستان ادا شده و وسائل نشر پر طنطنه امروزه را نداشته است.

این قصیده از نظر شور قومیت و دلسوزی برای ملت

عرب و خصوص قریش بسیار مورد اهمیت و شایسته مطالعه و دقت است سابقه مجد و بزرگواری خاندان قریش و مهربانی و محبت گذشتگان را یاد آور میکند و وضعیت پریشانی فعلی آنها را شرح میدهد و نفوذ بیگانگان و اراذل را بخاطر آنها می آورد سپس آنها را از انجام این وضع خطرناک آگاه میکند و باتحاد و یگانگی که توأم با نظر تعقل و دور اندیشی است دعوت مینماید: ابو طالب چون پدری مهربان از بام بلند مقام شامخ خود در پرتو خرد و فکر روشن و پاک، کجروی و فساد اخلاق و دنیاپرستی قریش را میبیند و احساسات خود را همچون قطرات اشک دلسوختگان در قالب این اشعار شیرین و روان سر می دهد و باندرز و نصیحت قوم خود میپردازد، با نظری درست و باریک، نادرستی های هر دسته ای را تشخیص داده و با صراحت لهجه آنها را مخاطب ساخته و درد آنها را گفته و بعلاج نفس بیمار خودشان دعوت کرده در حقیقت این قصیده مختصر باندازه همان کتاب طولانی ارمیای پیغمبر که در شمار کتب آسمانی عهد عتیق ضبط است نسبت بقریش و وضع آشفته مکه اظهار دلسوزی و مهربانی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰

نموده و سپس اظهار تأسف و نگرانی.

این قصیده از نظر ایمان و عقیده بخدا و مقدسات ملت ابراهیم گواه بزرگی است که ابو طالب مردی با تقوی و خدا پرست و دیندار بوده است نه تنها دین مقدس اسلام را پذیرفته بلکه پیش از بعثت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم هم روش دینی توحید و خداپرستی کاملی داشته که با رویه بت پرستان مکه

هیچ شباهتی نداشته در بیت ۱۱ میگوید بخدا پناه میبرم از هر کس بر خلاف گفته ما بدین چیزی ببندد آیا منظور از دین در نظر او غیر از یک شریعت پاک الهی بوده و در نظر او بشر حق نداشته که برای خود قانونی اختراع کند.

در شعر ۱۳ بخداوندی که غفلت در او نیست اعتراف صریحی است بصفات کمال خداوند در شعر ۲۶ میگوید آیا پناهنده ای که از خدا تقوی دارد ملامت می شود این جمله یتقی اللّٰه چه مقام ایمان قرآنی کاملی را میرساند، رویهمرفته باید گفت سراپای این قصیده نغمه خداپرستی و توحید است چگونه انصاف است کسی بگوید گوینده این قصیده هم عقیده ابو سفیان بوده که تا پس از پایان نبرد احد هم فریاد میزد اعل هبل و الا ـ باش ای بت هبل. بسیار بی انصافی و خلاف وجدان علمی نزدیک بحس است گفتار کسانی که ابو طالب را در کیش و آئین با مانند ابو سفیان و ابو جهل شریک و برابر میدانند و او را کافر یا مشرک میخوانند.

این قصیده از نظر ایمان و اعتقاد ابو طالب بحقیقت پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم و اسلام که مورد نظر ما است بسیار صریح و گویا است. بعلاوه از اینکه دلالت روشن دارد بر ایمان ابو طالب دلالت دارد که ابو طالب چون موسی و عیسی خود یکی از مبشرین اسلام بوده و نفوذ و پیروزی آینده اسلام در نظر او روشن بوده است.

در بیت ۶۹ میگوید و ابلغ قصیا ان سینشر امرنا بخاندان قصی ابلاغ کن که بزودی امر ما یعنی مسلک و مرام ما که اسلام است

منتشـر و جهانگیر می شود، بآنها مژده بدهید که پس از ما بجان هم افتاده و در خذلان یک دیگر کوشا میشوند، سپس میگوید ای کـاش یـک شب هجوم سـختی بر قریش میشـد ببینم میـان خانه های خود میتواننـد در برابر دشـمن ایسـتادگی کننـد و تاب مبارزه دارنـد، بنظر من این گفتار ابو طالب نظر بتاریـخ آینده اسـلام و فتح مکه دارد بطور جزم از پیروزی اسـلام بر قریش خبر می دهد و از سـقوط مکه در اثر هجوم قشون اسـلام در سال هشـتم هجرت و سـپس از اختلافاتی که بواسطه غصب خلافت از خاندان پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم میان عرب افتاد و در نتیجه بجان هم افتادند تا یک دیگر را از میان بردند پیش گوئی میکند آیا کسی میتواند این اشعار را طور دیگر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱

معنا کند؟!! بنا بر این ابو طالب خود را از پایه گذاران اسـلام و پرچمدار آن معرفی کرده بعلاوه از شـعر ۸۳- ۹۳ بوضعی اظهار علاقه به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سـلم نموده و بمقامی او را توصـیف کرده و بزبانی فـداکاری خود را اظهار داشـته که نه تنها مقام یکنفر مسـلمان مخلص و درست را نشان میدهد بلکه مقام یکنفر مؤمن کامل را نشان میدهد که شـعله های ایمان دل او را چون طور موسـی شـعله ور و طوفـانی کرده و هر فکر و خیالی را جز فکر اسـلام و رهبر اسـلام در وجود او سوخته و فقط یک شعله ایمان و طوفان احساسات دینی از هستی او باقی مانده است.

ابو طالب با این اشعار نه تنها مرد مؤمنی است بلکه یک

تن از فداکاران شیفته ایمان است، نه تنها یک مسلمانی است بلکه مرد پاک و پیغمبر منشی است که حقیقت اسلام را پیش از بعثت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم هم از الهام در نفس پاک و نورانی خود دریافته و بر جاده انتظار نشسته تا وقتی ندای اسلام از زبان محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بگوش او رسیده و دل بیقرار انتظار کشیده او را نوازش کرده و تسکین داده چون عاشقی که پس از سالیان دراز هجران بمحبوب خود رسیده بی تابانه اسلام را در آغوش کشیده چنانچه در شعر ۸۳ میگوید:

بجان خودم من دلباخته احمد و برادران او هستم بشیوه عاشقی که در حال وصال است. آیا برادران احمد کیانند پیغمبر برادر نژادی نداشته مقصود او مسلمانان است که فرمود:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ یا پیغمبران گذشته که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در بیانات خود از آنها برادر تعبیر کرده است. نکته دیگر قابل توجه راجع باین قصیده شیوا که لازم بیاد آوری است اینست که اشعار این قصیده کم و زیاد شده و مورد تصرف غرض رانان گردیده در کتاب خزانه الآداب ج ۳ که متعرض شرح قسمتی از اشعار این قصیده گردیده است دو شعر پیش از شعر مطلع سیره ابن هشام نقل کرده و از محمّد بن سلام نقل شده که اصمعی از من راجع باین قصیده پرسش کرد گفتم درست است گفت میدانی پایان قصیده کدام است؟ گفتم نه، اینست که چون تامل کنی رابطه میان قسمتهای مختلف آن مختل است و فهمیده می شود که برخی اشعار آن جابجا شده است از

آن جمله در دنبال شعر ۸۷ شعری که در سیره ابن هشام ثبت شده بی مناسبت است زیرا سر تا پای این قصیده حماسه و طرفداری از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و جامعه اسلامی است و در فرض اینکه ابو طالب نسبت باسلام هم بیعقیده بود اظهار آن در ضمن این قصیده بی مناسب بود و با آن همه گرمی و دفاع از اسلام و اظهار محبت و اخلاص بشخص پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم مخالفت دارد بعلاوه اگر منظور این باشد که مسلمان شدن و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲

پیروی محمد موجب سب مشایخ می شود و این ملاحظه مانع اسلام ابو طالب است کلام بسیار ضعیف و مهمل می گردد.

زیرا مؤسس اسلام شخصی از بنی هاشم بود و تا این تاریخ جمعی هم از بنی هاشم و رجال نامی قریش پیرو اسلام شده بودند و اسلام ابو طالب سبب تازه ای برای سب و بدگوئی و بدنامی مشایخ نمیشد.

این مضمون سست و مهمل با سبک کلیه اشعار ابو طالب و خصوص این قصیده که در نهایت محکمی و با منطقی عجیب سروده شده مناسبت نیست و مناسب این بیت همان ابیاتی است که در کتاب الحجه علی الذاهب نقل کرده در آنجا پس از این شعر گوید:

همانا پایمال میکردند شما را مردانی گرامی از تیره هاشم* گاهی که دست بشمشیرهای برنده می بردند* و مقصود اینست که ما آزارهای شما را برای احترام مکه با شمشیر پاسخ نمی دهیم زیرا اگر شمشیر بکشیم و شما را در شهر مکه و حرم امن ملت ابراهیم بکشیم قانون بست بودن حرم را شکسته باشیم

و در مکه که نزد عموم عرب شهر امن است و باید سلاح را بزمین گذاشت خونریزی کرده باشیم و این موجب سب و بدگوئی بزرگان، خاندان بنی هاشم یا عموم خاندان عبد مناف یا عموم قریش می شود چنان که شعر ۲۵ باید پس از این شعر باشد که پس از دو شعر دیگر دنبال شعر بالا در کتاب بالای نامبرده نقل کرده:

رد می کردیم آنها را تا جمعشان پریشان شود* و دفع میکردیم از خود هر ستمگر و هر نادانی را* و میکوفت آنها را نیزه های سیه چرده و گردش ان* و متلاشی میکرد آنان را یورش ستوران انبوه*

نمونه هائی از کوشش و فداکاری ابو طالب نسبت باسلام و پیغمبر

۱- در سفر و حضر از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله مفارقت نمیکرد حتی در سفری که برای تجارت بشام رفت آن حضرت را در سن ۱۳ سالگی با خود برد، ابن اسحق گوید چون ابو طالب با کاروان تجارتی قریش عازم شام شد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله باو اظهار علاقه شدیدی کرد و او را بسر مهر آورد تا ابو طالب گفت بخدا او را با خود میبرم و هرگز از من جدا نمیشود و من هم از او جدا نمی شوم در همین سفر بود که در بصری بحیرای راهب بشرف ملاقات پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فائز شد و نشانه های

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳

نبوت را در او شناخت و سفارش او را به ابی طالب کرد و باو مژده داد که مقام بزرگی را دارا می شود و ابی طالب بیش از پیش باو علاقمند شد و در حفظ او کوشید.

۲- ابو الفرج بسند خود از واقدی روایت کرده است

که ابی طالب هر بامداد و پسین از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله دیدار میکرد و او را از دشمنان محافظت مینمود که مبادا او را بربایند یک بامداد بمحل او آمد او را ندید پسین آن روز آمد باز او را ندید صبح که شد در هر جا گمان او را داشت بجستوی او برآمد و او را نیافت در این هنگام دست روی سینه فشرد و فریاد زد وای فرزندم، همه بندگان و پیروان خود را انجمن کرد و گفت از دیشب تا کنون محمد را گم کرده ام گمان ندارم جز اینکه قریش او را ربوده باشند و با او نیرنگی باخته اند تنها همین سوی است که بدنبال او نرفتم و دور است که محمد در این سوی باشد سپس بیست تن از غلامان زبر دست و شجاع خود را انتخاب کرد و گفت هر کدام کارد تیزی آماده کنید و بروید در انجمنهای قریش هر کدام پهلوی یکتن از سران قریش بنشینید و منتظر آمدن من باشید اگر بهمراهی محمد آمدم کاری نکنید و آرام باشید تا من نزد شما بایستم و اگر آمدم محمد همراه من نبود هر یک از شما یکی از بزرگان قریش را که پهلوی او نشسته اند بکارد بزنید و بکشید این بیست تن رفتند و کاردهای خود را چنانچه میخواستند تیز کردند و رفتند در کمینگاه خود نشستند ابو طالب با جمعی از بنی هاشم در آن سوی بجستجوی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله شتافتند و او را در پائین شهر مکه یافتند که پای سنگی نماز میخواند ابی طالب خود را بروی آن

حضرت انداخت و او را بوسید و دستش را گرفت و عرض کرد برادر زاده جانم نزدیک بود همه قریش قوم خود را نابود کنی بـا من بیا، دست او را گرفت و بمسـجد آورد قریش در انجمنهای خویش دور خانه کعبه نشسـته بودنـد چون دیدنـد ابی طالب دست بـدست محمـد می آمـد با خود گفتنـد ابی طالب که محمـد را با خود آورده کاری دارد چون با جبین خشم آلوده برابر آنها ایسـتاد بینـدگان خود که پیش فرسـتاده بود گفت آنچه در آستین داریـد بیرون آوریـد هر کدام کارد تیز خود را آشـکار کردند چون چشم قریش بکاردهای برهنه افتاد گفتند ای ابو طالب این دیگر چیست؟

نمی بینید چیست؟؟؟

من جویای محمد بودم از دو روز پیش او را ندیده بودم ترسـیدم که شـما در باره او نیرنگی کرده باشـید باینان دستور دادم که در اینجاها که میبینیـد نشسـتند و گفتم اگر من بی محمـد نزد قریش آمدم هر کدام بدون کسب اجازه دیگری از من کسـی را که پهلوی او نشسته است بکشد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴

اگر چه از بنی هاشم باشد.

و ای ابی طالب راستی چنین کاری می کردی:

آری بپروردگـار این بنیـان سوگنـد (بـا دست خـود اشـاره بخـانه کعبه کرد) معطم بن عـدی عموزاده و هم پیمـانش بـاو گفت نزدیک بود تیره و تبار خود را بباد بدهی.

آری همین طور بود، ابو طـالب از نزد قریش برگشت و این اشـعار را میسـرود خطاب بپیغمبر اذهب بنی فما علیک غضاضه الخ «۱»

برو فرزند جانم بر تو کمترین رنجی مبادبرو چشمت از این راه روشن باد

بخدا جمع قریش هرگز دست بتو نیازندتا من سر بخاک نهم و

بگور خسبم

تو مرا دعوت میکنی میدانم که خیر خواه منی تو راستگوئی و از پیش امین و درست بودی

دینی را بیاد می آوری که بی تردیدبهترین دین های آفریدگان است

قریش یکباره رو بابی طالب آورده از در التماس و طلب ملاطفت در آمدند و زبان عذر خواهی گشودند ولی توجهی بدانها نکرد و احترامی بآنها نگذاشت.

۳- باندازه ای در حفظ پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله میکوشید که در دو سه سال محاصره شعب شبها چند بار جای خواب آن حضرت را عوض میکرد تا مبادا قریش شبیخون زنند و بآن حضرت آسیبی برسانند.

نمونه هائی از تبلیغات اسلامی ابو طالب

۱- در بسیاری از اشعار خود حقیقت اسلام و لزوم متابعت آن را بطور عموم و بخصوص عرب و قریش اعلام داشته در کتاب الحجج علی الذاهب تألیف شمس الدین فخاری بن معد موسوی گوید ابو جهل در آزار پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله کوشید ابو طالب او را بدین اشعار تهدید کرد:

محمد زاده آمنه پیغمبریست راستگواز خشم بترکید و خود را پاره پاره کنید

زاده آمنه، محمد پیغمبر بزودی برای حق آشکار خود قیام کند و آن را اعلام دارد گوید چون مسلمانان بحبشه مهاجرت کردند و در پناه نجاشی بخوشی آرمیدند ابو طالب از او در اشعار خود اظهار تشکر کرد و او را بدین اشعار باسلام دعوت نمود.

---

(۱)- عمید الرؤساء ابن ایوب لغوی گوید سید عبد الحمید حسینی نسابه یک نسخه خطی قدیم از کامل مبرد بمن نمود که در بابی نام ابو طالب را برده و گفته ابو طالب اسلام آورد و در اسلام خود نیکو زیست و پیغمبر را تصدیق کرد ولی اهل بغداد اسلام او را نمی پذیرند و بر آنها

گرانست و در این «اذهب بنی الخ» نسبت بپیغمبر اظهار ایمان و اخلاص عجیبی کرده است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵

بدان ای بهترین مردم که محمدهمکار موسی و مسیح، زاده مریم است

مثل آنها دین حقی آورده است همه آنان بدستور خدا هدایت میکردند و محفوظ بودند شما در کتاب خود میخوانید که محمد* براستی از جانب خدا خبر میدهد نه بدروغ* برای خدا شریکی نگیرید و اسلام آرید* زیرا طریق حق تیره و تاریک نیست* ۲- در سیره ابن هشام (ج ۱ ص ۱۵۷) گوید ابو طالب از فرزند خود علی علیه السلام پرسید پسر جانم این چه دینی است که تو داری؟

پدر جان بخدا و رسول خدا گرویدم و بدان چه از خدا آورده تصدیق کردم و با او نماز خواندم و از او پیروی میکنم.

پسر جانم رسول خدا جز بخیر و نیکی تو را دعوت نکرده است با او همراه باش و دست از او برمدار.

۳- ببرادرش حمزه سفارش کرد که اسلام آورد و از دین اسلام حمایت کند و اشعاری بدین مضمون خطاب بوی سرود:

ای حمزه بدین احمد شکیبا باش* دین را آشکارا کن تا توفیق صبر یابی** پاسبانی کن از کسی که این دین را از نزد پروردگارش آورده* براستی و حقانیت ای حمزه کافر مباش* من شادم از اینکه بگویند تو مؤمنی* برای خاطر خدا یا رسول خدا باش** بدینی که پیغمبر آورده میان قریش فریاد کن* آشکارا بگو احمد ساحر نبوده و نیست* ۴- عمران بن حصین خزاعی بازگو کرده است که جعفر بدستور پدرش ابو طالب به پیغمبر ایمان آورد، روزی ابو طالب با فرزند خود بپیغمبر

گذشت. پیغمبر در نماز بود و تنها علی در سمت راست با آن حضرت نماز میگذاشت ابو طالب بجعفر فرمود نمی بینی یک پهلوی عموزاده ات تهی است برو دست چپ او را پیوست کن جعفر آمد و با پیغمبر نماز کرد چون پیغمبر نماز را تمام کرد فرمود ای جعفر بال عمو زاده خود را پیوستی خدا بعوض آن دو بال بتو بدهد که با آنها در بهشت پرواز کنی ابو طالب هم این اشعار را سرود:

براستی علی و جعفر مورد وثوق منند* هنگام دشواری ها و پیش آمدهای روزگار* پسر عم خود را یاری کنید و دست از او برندارید* که پدرش در میان همه برادر پدر و مادری منست*

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶

چرا ابو طالب رسما جزء حزب اسلام نشد؟

در تاریخ اسلام مسلم است که ابو طالب با همه اخلاصی که بدین اسلام داشت و با همه عشقی که بپیغمبر و جامعه اسلامی داشت رسما جزء جمعیت اسلام وارد نبود و در مجمع نماز و مجالس تبلیغی اسلام شرکت نمیکرد و در محیط قریش بحسب ظاهر تبدیل وضعیت نداد و در نظر عموم روش پیش از اسلام خود را حفظ کرد و بعبارت دیگر ایمان خود را مخفی داشت البته منظور از اینکه ایمانش را مخفی داشت این نیست که قریش نفهمیدند او پیغمبر را راستگو و حق میداند و بهمین منظور از او طرفداری میکند بلکه منظور اینست که چون حزب اسلام در مکه متشکل شد ورود در آن تشریفاتی داشت هر که خود را وابسته حزب اسلامی معرفی میکرد باید مقرراتی را مراعات کند مانند همه احزاب جهان که برای پیروان خود مقررات و نشانه هائی در نظر

میگیرند حضرت ابو طالب روی مقررات بحزب اسلامی نپیوست و روی مقررات اسلامیت خود را اعلان نکرد و در مجامع اسلامی بطور رسمی شرکت نمی کرد و این خود دست آویز محکم کسانی است که او را خارج از اسلام میدانند، ما در اینجا دو مطلب را توضیح میدهیم:

اول آنکه اظهار عمومی شرط اسلامیت نیست خصوص هر گاه کتمان اسلام مصلحتی یا ضرورتی داشته باشد در بدو بعثت پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله تا چند سال بیشتر مسلمانان سری بودند و کسی از اسلام آنها مطلع نبود و همان اندازه از آداب اسلام را مراعات میکردند که مناسب حال و مقدور آنها بود پس از آنکه جمعی هم باسلام گرویدند و حزب اسلام کم کم آشکار شد باز هم مسلمانان سری و ناشناس در میان بودند که بواسطه ضعف وضعیت خود و یا بواسطه حفظ مصلحت حزبی ایمان خود را آشکار نمیکردند و با مشرکان دمخور و همخور بودند و از آن راه خدمات بزرگی بدسته مسلمانان میکردند از آن جمله سیره ابن هشام در موضوع اسلام آوردن عمر میگوید ابن اسحق گفته است سبب اسلام عمر این بود که خواهرش فاطمه همسر سعید بن زید بن عمرو با شوهر خود سعید مسلمان شده بودند ولی اسلام خود را از عمر مخفی میداشتند نعیم بن عبد اللّٰه هم که از بنی عدی و هم قبیله عمر بود مسلمان سری بود و از ترس قبیله خود اسلام خود را مخفی میکرد، خباب بن ارت که از مبلغین اسلام بود نهانی نزد فاطمه خواهر عمر میرفت و قرآن باو می آموخت، عمر یک روز شمشیر بست و بقصد

کشتن پیغمبر و جمعی از یارانش که انجمنی سری در خانه ای نزد کوه صفا تشکیل داده بودند و از آن خبر یافته بود بیرون آمد، در این انجمن چهل تن زن و مرد مسلمان شرکت کرده بودند خود پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السلام هم در آن حاضر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷

شده بودند در این میان نعیم بن عبد اللّه بعمر برخورد گفت عمر کجا میروی.

من میروم این محمد که از کیش قریش بیرون رفته و دودستگی میان قریش انداخته و عقائد آنها را سفاهت شمرده و دین آنها را نکوهش کرده و معبودان آنها را دشنام داده بکشم.

وای میخواهی دستی دستی خود را بخطر اندازی و نابود کنی! ای عمر گمان کن دست یافتی و محمد را کشتی مگر خاندان عبد مناف هم تیره های محمد میگذارند دیگر تو زنده روی زمین راه بروی اگر راست میگوئی بیا برو از درون خانه خود خبری بگیر و کسان خود را درست کن.

کدام کسان خانه خودم.

عجب خبر نداری. داماد و عموزاده ات سعید و خواهرت فاطمه هر دو مسلمان شده اند و پیرو دین محمد گردیده اند اگر میخواهی کاری بکنی بیا و برو دنبال آنها.

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ش.

الخصال / ترجمه کمره ای ؛ ج ۲ ؛ ص۳۷

ر بقصد خواهر و داماد خود بسمت خانه آنها رفت اتفاقا وقتی رسید که خباب در خانه آنها بود و سوره طه را بفاطمه خواهر عمر می آموخت عمر در نتیجه زد و خورد مختصری وارد گفتگو شد و به مبلغ زبر دست

اسـلام خباب معرفی شد و اسـلام آورد به بین یکنفر مسـلمان سـری چه خدمت بزرگی باسلام و جمعیت مسلمانان انجام داد از این گذشته پس از هجرت پیغمبر بمدینه و تشکیل حکومت اسلامی و تشریع قانون هجرت باز هم مسلمانان سری وجود داشتند و وظیفه جاسوسـیهای بزرگ بنفع اسـلام انجـام میدادنـد در این میان سـرگذشت نعیم بن مسـعود اشـجعی در موقع خود جنگ احزاب که ده هزار قشون متحـد قریش و قبائـل عرب دور مسـلمانان را گرفتنـد و یهود هم پیمان صـلح را شکسـتند بسـیار قابل توجه است، جنگ احزاب سـختترین مواقع اسـلام و خطرناکترین دوره های تاریخ اسـلام است و همین نعیم بن مسعود که یک تن مسـلمان سـری بود جمعیت مشرکین و یهود مدینه را با هم دشمن ساخت و سبب فرار ده هزار قشون که میخواستند مدینه و مسـلمانان را یک بار ببلعند فراهم کرد از اینجا روشن شد که اسـلام سـری هم در دین پیغمبر تشـریع شده و مورد اعتبار بوده و اگر ابو طالب در سازمان اسلام جزء مسلمانان سری باشد خلافی نکرده.

دوم اینکه چرا ابو طالب اسلام خود را رسمی و آشکار نکرد.

برای توضـیح این مطلب بایـد بمـوقعیت ابـو طـالب و وضـع اجتمـاعی و سیاسـی مکه و قبائـل متوجه شـد. وضع قبائـل قریش و تشکیلات سیاسی آنها بشرح زیر زیر بود:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸

هر قبیله یـک رئیس خانـدانی داشت این رئیس بطور وراثت و البته بـا ملاحظه لیـاقت و شایسـتگی از هسـته مرکزی و خانواده بزرگ هر قبیله انتخاب میشد این رئیس خانوادگی که او را شیخ قبیله مینامیدند همه گونه حق اطاعت و فرماندهی و اختیارات

تـامه نسـبت بـافراد قبیله داشت و در برابر مسـئول همه افراد هم بود بایـد دفاع از هر فردی بکنـد و در موقع گرفتاری باو کمک دهد و حقوق مالی و عرضی و خون او را حفظ کند.

در مجموع قبائـل قریش یـک پیوست سیاسـی و اجتماعی بود شبیه به پیوست اجتماعی جمهوریات متحـده امریکا و در مصالح مشترک خود بـا هم همکـاری میکردنـد و در امورات مهم راجع بنفع و ضـرر قریش تشـکیل جلسه میدادنـد و موضوع را مورد شور و اخـذ رأی قرار میدادنـد ابو طـالب از نظر قـبیله بنی هـاشم حق ریـاست داشت و در نظر عموم هم صـاحب احترام و نفوذ کلمه بود و از نظر مجمع عمومی قریش که دار النـدوه نـام داشت کرسـی مهمی داشت بلکه از نظر موقعیت خود رئیس انجمن دار النـدوه محسـوب میشـد چـون ایـن موضـوع روشن شـد بایـد دانست که قریش قبـل از ظهـور اسـلام دارای عرف و عـادات مخصوصـی بود که عبـارت از وضع آشـفته و درهم و پر از بـدعت ملت ابراهیم باشـد و مجموع این عـادات و آداب که حق و باطلش بهم آمیخته بود بعنوان دین و شـعائر ملی قریش محسوب میشد پس از ظهور اسـلام و دعوت پیغمبر هر کس رسما جزء دسـته مسـلمانان میگردیـد و خـود را معرفی میکرد در نظر عمـوم از دین قریش برگشـته و مرتـد محسوب میشـد و چون دین و عرف و سـیاست بهم مخلوط بود بر خلاـف ملیت قریش هم قیـام کرده بود و چون بعنوان مخالف دین و ملیت معرفی میشـد از کلیه حقوق اجتماعی محروم میگردید چنانچه امروزه هم شرط مهم ریاست های ملی از

قبیـل وکـالت و وزارت و سـلطنت در هر ملتی اینست که بایـد شـخص پادشـاه یا وزیر یا وکیل هم دین و یا در حـد اقل دارای ملیت مرءوسین خود باشد.

بنـا بر این چنـانچه ابو طـالب رسـما جزء حزب اسـلام معرفی میشـد در این صورت از ریاست خانـدان قریش می افتاد و از حق شرکت در دار النـدوه محروم میگردیـد و دیگر نمیتوانست حفـظ و حمـایت خود را از پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و مسـلمانان ادامه دهـد زیرا در صورتی که از ریاست خانـدان بنی هاشم ساقط میشـد یا بنی هاشم بـدون ریاست مرکزی میماندنـد و دسته بندی آنها منحل میگردید و پیغمبر بی پناه میشد و یا اینکه سران قریش ابو لهب را بریاست آنها انتخاب میکردند و خاندان بنی هاشم هم چون سائر قبائل بر ضـد پیغمبر و اسـلام قیام میکردنـد و اگر ابو طالب از حق شـرکت در دار النـدوه محروم میگردید قریش یک شورای عمومی بر ضد اسلام بر پا میکردند و رأی عمومی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۹

قاطعی نسبت به برانداختن جامعه اسلامی تصویب مینمودند ولی چون ابو طالب موقعیت سابق خود را در نظر قریش حفظ کرد نتوانسـتند از مجمع عمومی اسـتفاده ای بر ضـد اسـلام بکننـد در طول تاریـخ اسـلام در دوره ابی طالب فقط یک رأی عمومی صـادر شـد و آن راجع بموضوع قطع روابط با بنی هاشم و محاصـره اقتصادی آنها بود، در حـدود سال پنجم بعثت پیغمبر چون مبارزات قریش با اسـلام ببن بست رسـید و اسلام بر خلاف کوشش فراوان آنها بنشر و پیشرفت ادامه داد و ابو طالب و خاندان بنی هاشم هم بدفاع و

حمایت خود ایستادگی کردند قریش عهدنامه ای نوشتند.

بموجب آن با بنی هاشم قطع روابط کردند، مواد این عهدنامه عبارت بود از اینکه:

۱- زن از آنها نگیرند و زن بآنها ندهند.

۲- هیچ گونه خرید و فروش و معامله و داد و ستد با آنها نکنند.

۳- در هیچ موضوعی از آنها درخواست نکنند و هیچ درخواستی از آنها نپذیرند.

۴- این عهدنامه باعتبار خود باقی باشد تا زمانی که بنی هاشم خود فتنه اسلام و دعوت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را خاموش کنند یا او را بی قید و شرطی تسلیم قریش نمایند.

در اثر این عهدنامه جمیع خانواده های بنی هاشم که در همه شهر و دوره های مکه متفرق بودند دستگاه خود را برچیدند و بدره ای که منزل ابو طالب بود آمدند و مدت دو سه سال در این دره محاصره بودند و بآنها بسیار سخت میگذشت این عهد نامه هم قوت تصویب نامه دار الندوه را نداشت و روی اصول پارلمانی قریش نبود بلکه یک عهدنامه ای بود که قوت تصویب نامه هیئت وزیران را داشت در تشکیلات کنونی از این رو مورد نفرت عموم عرب گردید و کم کم مورد مخالفت و نارضایتی بعضی از سران قریش شد تا خود پس از دو سه سال آن را نقض کردند و پس از آنکه موریانه نوشته آن را در میان خانه کعبه خورده بود لغو شد فقط برای یک بار قریش از دار الندوه بر ضد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و اسلام استفاده کردند و آنهم پس از وفات ابی طالب بود که آسوده خاطر آن تشکیل جلسه دادند و نقشه کشتن پیغمبر صلّی اللَّه علیه و

آله را طرح کردنـد و پیغمبر از دست آنهـا گریخت و بـاز هم علی فرزنـد همین ابـو طـالب را بجـای خـود گـذاشت و تحـویل قربانگـاه اسـلام نمود در خـاتمه این موضوع بایـد گفت ابو طـالب بزرگترین مردان با ایمان و تقوی بود که با سـیاست بزرگی پیغمبر و اسلام را مدت هشت تا ده سال نگهداری کرد اینست نمونه کامل پدر فرزندی چون علی (ع) که موضوع گفتگوی ما است.

غار سیاست و کمینگاه بدعت و افتراء: زمزمه کفر ابی طالب را باید نغمه ای از سیاستهای

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰

شوم بنی امیه شـناخت زیرا از دوره خلافت عثمان که بنی امیه هوس خلافت اسلامی را تا همیشه در دل خود پروریدند و یگانه مبارز و هم نبرد خود را در میـدان سـیاست و ریاست علی و خانـدان او شـناختند از هر گونه سوء تبلیغی در باره آنها فرو گذار نکردند و از هر جا ممکن بود دست آویزی برای توهین شکست علی علیه السلام فراهم کنند بدان چنگ زدند و بجعل حدیث و نشر افتراآت سیاست مآبانه پرداختند و از این رو ابو طالب را هم دست انداختند و حدیث و تفسیری چند بر خلاف حق بزبان طرفداران خود در باره او ساختند.

۱- حـدیث ضـحضاح دوزخ است که بزبان مغیره بن شـعبه طرفدار صـمیمی و هم پیاله مهربان دوره جاهلیت ابو سـفیان منتشـر شده است که ابو طالب در ضـحضاح آتش (حوضـچه ای آتشـین) میباشد و کفش آتشـین در پا دارد که مغزش از حرارت آن میجوشد این روایات همه بمغیره بن شعبه میرسد که از منحرفین خاندان بنی هاشم و مخلصین دودمان بنی امیه

است.

چنانچه آیه إِنَّکَ لا تَهْـدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْـدِی مَنْ یَشاءُ ای پیغمبر هر که را تو دوست داری بحق نمیرسانی ولی خـدا هر کس را خواهـد بحق میرسانـد در بـاره ابو طـالب نازل دانسـته انـد با اینکه این آیه در مـدینه نازل شـده و چنانچه در کتاب الحجه علی الذاهب بیان کرده شان نزول آن مشـرکان جنگ احد بودند که چون دندان پیغمبر را شکسـتند پیغمبر فرمود خدایا قوم مرا هدایت کن که نادانند و خدا این آیه را در باره آنها فرستاد و برخی گفته اند مورد آیه متخلفین از هجرتند زیرا پس از آنکه پیغمبر بمدینه هجرت کرد همه مسلمانان مکه مأمور شدند دنبال آن حضرت هجرت نمایند ولی پاره ای در مکه ماندند و از دسـتور هجرت تخلف کردنـد و در باره آنها در محضـر پیغمبر گفتگو شـد که آیا خدا از آنها عفو میکند یا نه خویشان آنها بطرفداری آنان خواسـتند آنها را تبرئه کنند پیغمبر هم برای دلخوشـی آنها بدین معنی مایل بود خداوند این آیه را در باره آنها نـازل کرد بهر حـال پس از اینکه معلـوم است این آیه در مـدینه نـازل شـده روشن است که مربوط به ابو طـالب نیست زیرا ابو طالب در سال هشت بعثت و سه سال قبل از هجرت وفات کرد و در مکه مدفون گردید بهر حال در صورتی که یقین داریم ابو طالب کاملترین مؤمنانست و سبب کتمان ایمان او هم معلوم است و نکته اخبار انتقاد او هم معلوم است لازم نیست پیش از این در این موضوع دنباله سخن را دراز کنیم همین قد ببرادران اسلامی خود از اهل

سنت گوشزد می کنیم که این گونه اخبار ننگین را از صفحات حدیث و تاریخ اسلام بشویند و بدانند که ضرر از هر جا بر گردد نفع است و هر ساعت از گمراهی

الخصال / ترجمه كمره ای، ج ۲، ص: ۴۱

نجات آید راه راست در پیش است.

نمونه کامل پرورش، پرورشگاهی بی مانند

پس از شایستگی و لیاقت پدر و مادر محیط پرورش در سعادت منـدی و آینده کودک اهمیت فراوانی دارد بلکه تأثیر محیط در خوشبختی و بدبختی، در سعادت و شقاوت انسان از پدر و مادر هم بیش است، فرزند از پدر یکجزء ذره بینی دارد و از مادر جسم کوچک و احساسات ناتوانی دارد ولی دوران مردی و جوانی هر چه باو افزوده می شود از محیط پرورش و زندگانی خود دارد فکر و اراده و نیروی کار و امیال انسان محصول محیط پرورش و مناسب وضع زندگانی او پدیدار می شود اگر اوضاع محیط پرورش و زندگانی با استعداد ذاتی و کودکی که پدر و مادر بکودک بخشیده اند موافق باشد بزودی کودک کامیاب و خوشبخت می شود و سعادتمند می گردد و شخصیت بزرگی بدست می آورد ولی اگر در محیط پرورش که عبارت از دبستان و مدرسه و رفیقان و معاشر و وضع بازار و طرز حکومت و جریان امور اداری است مختل و فاسد و آلوده باشد استعداد سعادتی که کودک از پدر و مادر هم دریافت کرده بی اثر و مقهور میگردد.

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

علی علیه السلام از نطفه پاکی بوجود آمد و از مادری چون فاطمه متولد گردید و در دامن پاک و نورانی او دوران شیرخوارگی و طفولیت را گذرانید سپس در دامن پرورش پیغمبرانه رسول خدا صلّی

اللّه علیه و آله و سلم افتاد و چنانچه سابقا گفته شد بواسطه قحطی مکه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم او را بخانه خود آورد و بـدست خـود پرورش داد و این پرورش ادامه داشت تـا پیغمـبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلم مبعوث گردیـد علی علیه السـلام هنگام بعثت ۸- ۱۲ سـاله بوده در این صورت کودکی نورس بوده است که بـدامن پیغمبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلم افتاده و زیر تربیت خدیجه کبری قرار گرفته.

بگـذریم از آنچه در اخبـار شـیعه وارد شـده است که علی علیه السـلام ماده زنـدگانی و اول غـذای خود را از زبان یا انگشـت مبـارک پیغمبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلم مکیـد ممکن است مخالفین در صـحت این گونه اخبار خرده گیری کننـد ولی این موضوع جای تردید نیست که علی علیه السلام از نخستین دوران کودکی خود زیر دست پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم بود و هر بام و شام و هنگام و ناهنگام با آن قلب پاک و احساسات تابناک جمال و کمال پیـدا و نهان آن حضـرت را مشاهـده می کرد و اخلاق و آداب بزرگ آن حضرت را که مرکز انبعاث نبوت بود در خود منعکس می کرد.

علی علیه السلام چون قطعه برلیان درخشنده و زلال در معدن نبوت محمّدی صلّی اللّه علیه و آله و سلم افتاد و همه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲

بر تو خیره کننـده آفتاب نبوت بر سـراپای او تابید آن آفتابی که هنوز در مرکز خود جای داشت و امواج نورش بی پایان بدور هم می پیچید و روزنه تابش بر او مسدود بود،

هنوز از دریچه نبوت رخنه ای بفضای آزاد باز نکرده بود و با پرده های ظلمت و نادانی مردم جاهلیت نیامیخته و فرصت داشت که بـا همه نیروی مرکزی خود بگوهر پـاک علی علیه السـلام بتابـد همی آفتـاب نبوت امواج نور خود را بر پیکر کوچک علی علیه السلام فرو ریخت و او با همه استعداد خود این امواج نور شگرف را بلعید و در باطن هستی خود انباشت تا دیری نگذشت که خود آفتابی درخشـنده گردید و نفس پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم نامیده شد علی علیه السلام هسته مرکزی انسانیت پاک بود همان انسانیتی که گلش با دست نیرومنـد خدا سرشـته شد تا از هر آلودگی و تیرگی شسـته گردید ماده تاریکی نبود ولی در دست صـنعت خداونـد پـاک و زلال شـد تـا بجائی که نمایش نور مجرد داد و در صف فرشـتگان جای گرفت وظیفه تاریـخ بشـری در گردش طولانی خود این بود که این هسـته مرکزی را بـا همـان سـرشت پـاک الهی بچرخانـد تا بنام علی در دوران نبوت خـاتمی محمـد صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم اسـرار بشـریت را نمایش دهـد این هسـته پاک در کنار جویبار وجود پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم که مهبط فیض سرشار حق بود جای گرفت و چون جنینی که با عصب وسیط خود را بجسم نیرومنـدی پیوسـته میکند و در روزگار کمی باندازه ملیونها سال سـیر طبیعت پیش میرود فیض سـرشار نبوت را با جامهای مالا مال پی در پی نوش کرد تا در مدت چند سال سفر چند هزار ساله بشریت را پیمود و خود را بکنگره جهان

بشریت رسانید تا در آنجا که عقاب طبیعت پر بریزد و هیولای جهان ماده محو می شود قرار گرفت.

ابو طالب بن درخت نیرومند قریش بود، درختی کهن که بر روی تنه چند هزار ساله خود تنه بزرگ و فرسوده فراهم ساخته و خروارها شاخه خشک و پرخار و پوش و برگ پوسیده در آن انبار شده نیروی هستی و فعال خود را در نهالی سبز و خرم بیرون داد عرصه وسیع خانه او بزودی از پرورش این نهال برومند تنگ شد این نهال را بباغستان پهناور و بی پایان وجود محمدی منتقل کرد و در این محیط مناسب بزودی ترقی شایانی نمود تا درختی بزرگ شد و خود را بسدره المنتهی پیوست و سر آیه شجره طیبه ای که بنش پایدار و شاخه اش در فراز آسمانها نمودار است آشکار ساخت اینجاست که همه مردان اسلام و تاریخ نگاران و حدیث گویان از هر فرقه در برابر علی علیه السلام زانو زده و بفضل او اعتراف کرده اند. در سیره ابن هشام میگوید از نعمت های خدا نسبت بعلی بن ابی طالب علیه السلام اینست که پیش از اسلام در دامن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم پرورش یافت، سپس از مجاهدین جبر بن ابی الحجاج بازگو کرده است که یکی از نعمت ها و صنعت ها و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳

خیرخواهیهای خدا در باره علی بن ابی طالب علیه السلام این بود که قریش بقحطی گرفتار و چون ابو طالب عیالمند بود پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم نزد عباس رفت و گفت خوبست کمکی به ابو طالب بدهیم و برخی فرزندان او را کفالت

کنیم تا قحطی بسر آید، سپس نزد ابو طالب رفتند و از او خواستند که بعضی فرزندان خود را بایشان بدهد تا نگهداری کنند، ابو طالب پـذیرفت و بجز عقیل فرزنـدان دیگر را در اختیار آنها گـذاشت عباس جعفر را بخانه خود برد و رسول خدا علی علیه السـلام را بخـانه خـود برد علی علیه السـلام نزد آن حضـرت بـود تـا آن حضـرت صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم برسـالت مبعوث گردید.

نمونه کامل مسلمانان پاک

این نکته قابل توجه است که مسـلمان کامل و پاک در دوران زندگانی پر افتخار خود پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم یکی بود وحده لا شریک له و آن یکی هم علی بن ابی طالب علیه السلام بود شاگردان مکتب پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در عصـر نبوت بهزارها تن بالغ شدند، مسـلمانان با اخلاص و درست در گرد آن حضـرت بسـیار بودند ولی مسلمان کامل و پاک یکی بود و آن علی علیه السلام بود. علی علیه السـلام کودکی خردسـال و تـازه از پسـتان مـادر بریـده در دامن پرورش پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سـلم در آمـد و بـا اخلاق بزرگ و خوی پاک او دوران خرد سالی را گذرانیـد و در سال ۱۰ تا ۱۲ عمر خود که پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سلم مبعوث شد بدون آنکه اظهار تردیدی کرده باشد باو ایمان آورد و با او نماز خواند غبـار شـرک بر صـفحه پـاک دل او ننشسـته بود اخلاـق پست مردم جـاهلیت در نهاد پاک او رخنه ای نـداشت و با بازار سـیاه جاهلیت کج و خرافت بار عرب هیچ

پیوست و ارتباطی نداشت از گهواره کودکی و صحنه فطرت پاک بشریت در آغوش نبوت افتاد و دوران هوش و احساسات بزرگ او با آغاز دعوت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و تعلیمات دینی او توام گردید علی علیه السلام با هوش سرشاری که داشت در کودکی خود مدتها تنها شاگرد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بود و اسرار دین را در همان موقع تنهائی و فرصت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم دریافت کرد و تا همیشه با آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلم زیست ولی دیگران پس از سالها بت پرستی و نامسلمانی به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم ایمان آوردند و پس از اینکه سالها پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم دعوت خود را ادامه داده بود بآن حضرت پیوستند و چندین کلاس از دروس اسلامی عقب افتادند و آن کودکانی هم که در دوران اسلام بدنیا آمدند کمتر خدمت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را درک کردند و از تعلیمات شخص او استفاده کردند در سیره ابن هشام گوید اول ذکوری که برسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم ایمان آورد و نماز خواند و آنچه از جانب خدا آورده باور داشت علی بن ابی طالب علیه السلام بود نواده عبد المطلب بن هاشم و در این وقت او ده سال داشت.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴

جمعی واژگون کنندگان حقائق برای اینکه ایمان ابو بکر را از ایمان علی علیه السلام پیش انداخته باشند گفته اند که ایمان علی علیه السلام در

این تاریخ بی اعتبار بوده زیرا که در این موقع کودکی خردسال بوده و شرط بلوغ در او موجود نبوده این سخن بسیار گزافه گوئی و بی انصافی است زیرا که علی علیه السلام در این تاریخ هوش و استعدادش از پیره مردان دوره خود بیش بود و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم او را مورد اعتماد قرار داد و بهمراهی او نماز را اقامه می کرد.

در سیره ابن هشام گوید: برخی اهل دانش گفته اند چون هنگام نماز برای پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرا میرسید بدره های خلوت مکه میرفت و علی بن ابی طالب علیه السلام را هم پنهان از پدرش ابی طالب و از عموهایش و کسان دیگرش با خود میبرد و با هم نماز میخواندند و چون شام میشد بر میگشتند روزگارانی بر این وضع گذرانیدند تا یک روز ابو طالب در موقعی که نماز میخواندند بآنها برخورد و به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم گفت: برادر زاده این چه دینی است که بدان متدین شده ای؟

عمو جان این دین خدا و دین فرشتگان او و دین فرستادگان او و دین پدر ما ابراهیم است

نتیجه گفتگوی ما تا اینجا چیست؟

نتیجه اینست که علی علیه السلام از نظر پاکی نژاد و آمادگی گوهر هستی در پشت پدر و دامن مادر و محیط پرورش نمونه کامل و بی مانند بشریت است و در میان اصحاب پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و مسلمانان صدر اول از مهاجر و انصار کسی در این قسمتهای مقدماتی بپایه او نبوده ما این موضوعاتی که در باره او یاد آور شدیم میان همه مسلمانان مسلم است و

البته این فضائل علی علیه السلام جنبه پیروی و تقلید از او ندارد، در اختیار کسی نیست که پدری چون ابی طالب یا مادری چون فاطمه یا دامن پرورشی چون دامن پرورش پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم داشته باشد ولی سابقه درخشان او برای ما سبب اعتماد بشخصیت او می شود و از روی سابقه درخشان و پاک او میتوانیم در موارد اختلاف او با سایر شاگردان و یاران پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بهتر قضاوت کنیم و حق را بطرف او بدهیم اکنون باید متوجه شد که علی علیه السلام از این سابقه بزرگ در دوران زندگی خود چه نتیجه های درخشانی گرفت و چه روشی بجا گذاشت و چگونه مسلمانی بود و تعلیمات اسلامی را چگونه منظم کرد و در قالب دستورات ابدی و عمومی ریخت، این قسمت از زندگی علی علیه السلام است که امروزه باید مورد توجه عموم مسلمانان جهان باشد و در درجه دوم قرآن و سخنان درست پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم او را مورد توجه قرار داده که از او پیروی کنند و پاسخ سؤالی که در آغاز این بحث طرح کردیم (خلیفه پیغمبر اسلام در قرن اتم کیست؟) اینجا روشن می شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۵

علی علیه السلام در زندگانی دراز دینی خود که ۵۳ سال و بیش از نیم قرن ادامه داشت در همه اوضاع زندگانی بشری وارد بوده و در هر وضعی بهترین نمونه و سرمشق را از خود بجا گذارده و حق امامت و پیشوائی را ادا کرده است.

علی علیه السلام شاگرد مدرسه تعلیمات دینی بوده

و دوره تحصیلات خود را تا پایان ادامه داده است یگانه سرباز و مجاهد مبارزات اجتماعی اسلام بوده و در بزرگترین میدان های نبرد پیکار کرده است.

یگانه تهذیب کننده اخلاق و وارد سیر و سلوک در راه وصول بحق و دریافت حقیقت بوده است.

علی با فاطمه زهرا علیها السلام ازدواج کرد و تشکیل خانواده داد و فرزندان بسیار آورد و برای امور زندگانی خود وارد کسب و استفاده گردید.

علی در تحت ریاست پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمانبردار بود و انجام وظیفه می کرد.

علی علیه السلام در دوران خود پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم صاحب منصب گردید و وظیفه فرماندهی انجام داد علی علیه السلام با سخت ترین مبارزات اجتماعی روبرو شد و برای بدست آوردن حق خود مبارزات بسیاری انجام داد.

علی علیه السلام در نتیجه مبارزات خود با شکست مواجه شد و برای مدت طولانی از حق خود محروم گردید و برای حفظ مصلحت عمومی دین صبر و بردباری کرد و با طرفهای خود در حفظ جامعه دین همکاری کرد.

علی علیه السلام پس از این محرومیت طولانی زمامدار جامعه پریشان و پر اضطراب اسلام گردید و در بحرانی ترین دوره ها وظیفه خلافت را انجام داد و با دشمنان حزبی و مسلمانان شورشی جنگید و گاهی فتح کرد و گاهی متوقف شد و گاهی بصلح دعوت کرد و گاهی بصلح دعوت شد غرض در همه شئونی که مورد ابتلاء و گرفتاری هر فرد مسلمانی است از بازاری و عادی و اداری و زمامدار، علی دستور عملی و روش پیشوائی دارد و این هم در میان اصحاب پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله

و سلم یکی از خصائص علی علیه السلام محسوبست و خود دلیلی است بر امامت و پیشوائی آن حضرت که هر مسلمانی در هر حالی باشد میتواند وظیفه عملی خود را از روش آن حضرت دریافت کند بعلاوه علی علیه السلام در همه اموری که مورد حاجت جامعه اسلامی است حتی در این قرن اتم تعلیماتی دارد و دستوراتی داده است

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۶

که رفع نیاز عموم را میکند و در صورتی که آن دستورات عملی شود جامعه بشریت در آغوش سعادت و خوشبختی قرار خواهد گرفت.

ما از عموم دانشمندان اسلامی از هر دسته و فرقه میپرسیم که در دنیای پر غوغای امروز با این وسعت زندگانی و فکر قانونگزاری بشر میخواهیم دنیا را باسلام دعوت کنیم و پس از کلیات قرآن و دستورات ثابت خود پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از فکر و تعلیمات اصحاب آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلم برای تعیین وظیفه و رهبری مردم جهان کمک بگیریم آیا جز علی علیه السلام کسی یادگار و دستور قابل توجهی از خود گذاشته است؟ سابقه دارترین اصحاب پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم چون ابو بکر و عمر هر کدام بیش از چند حدیث که قسمتی از آنها در امور شخصی و متفرقه است از پیغمبر روایت ندارند و جز در محیط محدود جهان گیری و تقسیم غنائم جنگی عملی انجام نداده اند تا بتوان دستور آنها را در درجه دوم قرآن و دستورات ثابت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم پیشوا و خلیفه دانست و باین سؤال پاسخ گفت که:

خلیفه پیغمبر اسلام

در قرن اتم کیست؟

علی «ع» در دوران تشکیلات حزبی اسلام در مکه معظمه

دعوت اسلامی با بعثت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در مکه معظمه آغاز شد و تاریخ پیشرفت خود را با اصول حزبی بسیار متینی شروع کرد، این حزب که شعارش کلمه لا اله الا اللَّه و مرامنامه اش قرآن و عنوان مسلکش اسلام بود تا سه چهار سال انجمنهای خود را سری و پنهانی تشکیل میداد و شبانه و در گوشه و کنار تبلیغ می کرد و در این مدت جز خود پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم که سمت رهبری اسلام را داشت و علی علیه السلام که ملازم و خدمتکار او محسوب میشد و خدیجه همکار پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم کمتر کسی آشکارا خود را جزء حزب اسلام معرفی می کرد از اینجا است که یکی از سران قریش میگوید تا مدت سه سال من از بالای کوه ابو قیس نگران بودم جز شخص پیغمبر و علی علیه السلام و خدیجه کسیرا نمیدیدم که با آن حضرت وظیفه نماز را انجام دهد علی علیه السلام از نظر اینکه کودکی خردسال بشمار می آمد و خدیجه از نظر اینکه زنی بود در ازدواج پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم مورد مسامحه قریش واقع بودند و نسبت بآنها این قدر اظهار نگرانی و بد بینی نمیشد علی علیه السلام ریشه تشکیلات حزبی اسلام است. جامعه نماز که با قرائت قرآن و تعلیم آن آمیخته بود اجتماع حزبی اسلام را تشکیل میداد و انضباطات و تعلیمات و دستورات لازمه در آن عملی میشد در فصل گذشته در سیره ابن هشام شنیدی که مدت ها این حزب

در دوره های خلوت مکه از وجود پیغمبر و علی علیه السلام در بدو امر تشکیل میشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۷

تاریخ. سیر حزبی اسلام را در دوران پر تشویش مکه و در تنگنای حملات قریش نتوانسته درست تشریح کند و تا آنجا هم که میتوانسته شاید برای حفظ آبرو و خاطر خواهی زمامداران سیاسی و صاحب نفوذ اسلام از قلم انداخته، در صورتی که سیره ابن هشام که نسبتا از روی تحقیق و بی طرفی نوشته شده بسیاری از اشعار و بعضی از نطقها را از قلم انداخته و از اظهار آن صریحا عذر خواسته اشخاصی که پیش از او بوده اند و در کنترل سیاست بنی امیه قرار داشته اند البته جرأت اظهار بسیاری از حقائق را نداشته اند و یا برای حفظ منافع خود نخواسته بگویند.

بهر حال تاریخ مبارزات حزبی و تشکیلات سری اسلام در مکه بسیار مبهم و نارسا است و خصوص نسبت بشخصیت علی علیه السلام که هم در آن دوره او را کودکی خردسال محسوب داشته و کارهای او را هر چه بزرگ و قابل اهمیت بوده در شمار نگرفته اند و یا در دوران تاریخ نگاری از نظر انداخته و ضبط نکرده اند آنچه از مبارزات او در این دوره در سطور تاریخ مانده و از دست ساقطکنندگان در رفته است چند قسمت است:

۱- فخار بن معد موسوی در کتاب خود الحجه علی الذاهب گوید قریش بنی هاشم را بجز ابو لهب و ابو سفیان نواده عبد المطلب بشعب ابی طالب راندند و مدت سه سال در آنجا محاصره بودند هر گاه رسول خدا در بستر خواب خود می آرمید و قریش خوابگاه او را

میشناختند ابو طالب می آمد و او را از بستر خود بلند می کرد و فرزندش علی علیه السلام را بجای او میخوابانید یک شب علی علیه السلام گفت پدر جان قریش در کمینند و من کشته میشوم ابو طالب در پاسخش این اشعار را سرود:

فرزند جانم صبر کن که شایسته تر است* سرانجام هر زنده ای مرگ است* در این بلای سخت ما ترا بخشش کردیم* برای قربانی حبیب و زاده حبیب خود* اگر مرگ فرا رسد تیر اجل همیشه در پرش است* گاهی بهدف میرسد و گاهی نمیرسد* هر زنده ای هر چند هم زنده ماند* در پایان شربت مرگ خواهد چشید* امیر مؤمنان در پاسخ پدر با این اشعار او را شاد نمود:

میفرمائی در یاری احمد شکیبا باشم* بچشم آنچه گفتم از روی بیتابی نبود* ولی میخواهم فداکاری مرا به بینی* و بدانی که من همیشه فرمانبردار شما هستم* و کوششم برای خدا در یاری احمد* محمود پیغمبر هادیست چه کودک باشم چه برنا* ۲- در همین کتاب از ابو الفرج اصفهانی بازگو کرده است که ابو بشر میگفت در زمانی که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم در مکه بود علی علیه السلام هر کس را میدید از پیغمبر بدگوئی میکند تاب

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۸

نمی آورد. و بی هراس بسر و بار او میپرید و هر روز با سر و دست شکسته و کتک خورده نزد پدرش ابو طالب می آمد و ابو طالب او را بصبر و شکیبائی دستور میداد و از او نوازش می کرد.

۳- حضور علی علیه السلام در جلسه اجتماعی کوی صفا سیره ابن هشام در روایت اسلام عمر که برخی

از آن پیش از این گذشت گوید عمر خبردار شد که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در خانه ای نزدیک کوه صفا انجمنی از مسلمانان تشکیل داده بود و قریب چهل تن زن و مرد از مسلمانانی که در مکه بودند و با مهاجرین حبشه نگریخته بودند گرد آن حضرت جمع شده و تعلیمات اسلامی را فرا میگرفتند و از رجال مهم این جلسه حمزه و ابو بکر و علی علیه السلام را نام برده است این جلسه در حدود سال پنجم از بعثت پس از هجرت نخست مسلمانان بوده است و علی در این وقت وارد شانزده سالگی و در آغاز جوانی بوده ولی بزرگترین عضو انجمن اسلامی مکه بوده است.

از سال چهارم بعثت که حزب اسلامی در مکه آشکارا شد و بر شماره پیروانش روز بروز افزوده میشد گرچه جنگ رسمی میان مسلمانان و مشرکان نبود ولی زد و خورد و مبارزات تن بتن و دسته جمعی که بکشتار نمیرسید میان آنها بسیار بوده است که علی علیه السلام در این مبارزات وارد بوده و در میدان داری و پیکار آزموده و مجرب شده بود از این رو در جنگ بدر کبری که سه تن پهلوان قریش بمیدان نبرد آمدند و جنگ را افتتاح کردند و هم نبردانی از مهاجران قریش درخواستند پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم علی علیه السلام و حمزه و ابو عبیده بن حرث را مأمور پاسخ آنها کرد و چون علی علیه السلام وارد میدان شد بیدرنگ هم نبرد خود را از دم شمشیر گذرانید و باو مهلت نداد و حتی بر حمزه هم

که پهلوان نـامی قریش بود پیشـدستی کرد این شـجاعت و زبر دستی دلیـل آنست که علی علیه السـلام در مبارزات حزبی مکه کاملا وارد و جنگ آزموده شـده بود و هنگام هجرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سـلم بمـدینه که هنوز بیست سال نداشـت سربازی با تجربه و مجاهدی آزموده و بیباک بود.

علی کفیل سرپرستی حوزه اسلام و رهبر دین

دعوت اسلامی در مدت ۱۱ سالی که مرکزیت آن در مکه بود پیشـرفت خوبی کرد و با همه مقاومتها و مبارزه هایی که سـران قریش با آن کردند بپیشـروی خود ادامه داد، در خود مکه پیروان بسیاری فراهم کرد و در هر قبیله ای از قبائل قریش شماره ای چند مسـلمانان شدند و بهمین سـبب قریش نتوانسـتند رسما با حزب اسلام بجنگند و در نتیجه فشار به مسلمانان دسته مهاجرین حبشه تشکیل شد و قریب صد تن مسلمانان مهاجر از زن و مرد بنجاشی پادشاه حبشه پناهنده شدند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۹

و دنبال تعقیب قریش از آنها دین اسـلام بنجاشـی معرفی شد و طرفدار آن گردید، در خود عربسـتان هم از قبائل متفرقه ای که در موسم حـج عمومی و بمناسـبات دیگر با اسـلام و تعلیمات آن آشـنا شده بودند طرفدار پیدا کرد و مورد توجه گردید و کم کم کجرفتـاری و سـتمکاری و بی انصـافی قریش نسـبت بپیغمـبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم و اسـلام در فکر عمـومی روشـن گردیـد قریش که از طرفی برای بی اثر شـدن همه کوششـهای خود بر ضـد اسـلام عصـبانی بودنـد و از طرفی رسوائی آنها در عربستان و خارج از آن نمایان شده بود بآخرین دنده شقاوت و بدبختی افتادند و در (دار الندوه- مجلس

شورای قبائل قریش) نقشه ی اعـدام پیغمبر اسـلام را با فجیعترین وضـعی طرح و تصویب نمودنـد، دیگر برای پیغمبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلم چاره ای جز گریز و مهاجرت نبود، پیغمبر بیخبر از مکه بسمت مدینه که هم سابقه دعوت داشت و هم یاران صمیمی و با وفائی برای خود و دین اسلام آماده کرده بود مهاجرت کرد و علی علیه السلام را کفیل و جانشین خود نمود و باو دسـتور داد که پس از مهـاجرت وی امورات شخصـی و حزبی مکه را اصـلاح کنـد و در اولین فرصت دنبال او حرکت کنـد و خود را با کسان خاندان پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم باو برساند.

سیره ابن هشام در این موضوع چنین میگوید:

چون پاسـی از شب گذشت زبده پهلوانان قریش که دسـته جمعی مأمور کشـتن پیغمبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلم بودند گرد خانه آن حضرت را گرفتند، جبرئیل او را از قصد آنها آگاه کرده بود و دستور داده بود در بستر خود نخوابد، چون رسول خدا دانست که قریشـیان دور خانه او را گرفتند بعلی بن ابی طالب علیه السـلام فرمود: برو در بستر من بخواب و این پتوی حضـرمی سـبز رنـگ مرا بر خود بپیـچ و بخواب «گویـا بسـتر خواب پیغمبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلم در حیـاط خـانه بوده و این پتوی مخصـوص را همیشه در موقع خواب بروی خود میانـداخته و در این موقع هم دیـده بانـان قریش خواب گـاه او را در تحت نظر داشته اند» علی علیه السلام بجای پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم خوابیده و مأمورین را بخود متوجه

کرد و در همین حال پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از خانه بیرون رفت و خاک بر سر قریشیان ریخت و خود را بمحل امنی رسانید پس از ۲ صفحه میگوید: آنچه در حدیث و تاریخ بمن رسیده این است که هیچ کس از مهاجرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم خبر دار نشد مگر علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو بکر و خاندان ابو بکر.

رسول خدا علی علیه السلام را از مهاجرت خود خبردار کرد و بدو دستور داد که پس از هجرت او در مکه بجای او بنشیند تا اماناتی را که مردم بآن سپرده اند بصاحبانش رد کند زیرا هر کس در مکه چیز نفیسی داشت که در باره آن نگرانی داشت آن را نزد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بامانت میسپرد،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۰

چون راستی و امانتداری آن حضرت مورد تصدیق عموم بود.

و پس از شرح مسافرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم تا ورود قبا میگوید:

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در قبا بمنزل کلثوم بن هدم وارد شد و منتظر ورود علی علیه السلام بود، علی علیه السلام پس از هجرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم سه شبانه روز در مکه ماند و اماناتی که نزد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بود بصاحبانش رسانید و دنبال پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم حرکت کرد و در همان منزل کلثوم بن هدم بر پیغمبر وارد شد، پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم پس از

ورود علی علیه السلام یک شب تا دو شب بیشتر در قبا نماند و روز جمعه همان هفته بسمت مدینه حرکت کرد و اول نماز جمعه را در میان راه با حضور علی علیه السلام اقامه نمود این سطح تاریخ هجرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم است از نظری که مربوط با شخص علی علیه السلام است و موقعیت ممتاز علی علیه السلام نسبت بپیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و حزب اسلامی در میان سایر مسلمانان بخوبی از آن آشکار است.

۱- خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در چنین شبی که نیروی زبده قریش با سمت مأموریت از دار الندوه و در تحت سرپرستی ابو جهل گرد خانه آن حضرت را گرفته اند بسیار شگفت انگیز است و یکی از فضائل برجسته و فداکاری های بی مانند علی علیه السلام است و در هسته مرکزی اسلام علی علیه السلام را مانند خود پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم معرفی میکند، در حقیقت در نظر هر مطلعی بتاریخ اسلام هیچ وقت از این شب بر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم سخت تر نبوده و هیچ گاه آن حضرت چنین شب خطرناک و سختی نگذرانیده بود، در موقعی که دسته عمده مسلمانان متواری و در شهرستانهای دور دست گریزان بوده اند و افرادی هم که در مکه بودند برخی گرفتار فشار و زندان قریش و برخی با خاطر آسوده در منزلهای خود آرمیده بودند، یک دسته تروریست خطرناک با مأموریت و پشت گرمی انجمن عمومی قریش دور خانه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و

آله و سلم را گرفته اند و جز علی علیه السلام کسی یار آن حضرت نیست، مأموریت علی علیه السلام هم اینست که در بستر او بخوابد و خود را در پتوی آن حضرت بپیچد و خود را هدف شمشیرهای برهنه قرار دهد و جان پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را با جان خود بخرد! آیا هیچ مسلمانی نسبت بشخص پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم چنین فداکاری و حسن خدمتی انجام داده؟

آیا هیچ مسلمانی تا این اندازه با پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم همدم و محرم بوده است.

در اینجا سؤالی بمیان می آید که علی علیه السلام چگونه این شب را صبح کرد. و چگونه هجوم این اشرار را از خود دفع کرد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۱

سیره ابن هشام میگوید: چون پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از خانه بیرون رفت و قریش از او محجوب شدند یکی از آنها که عقب مانده بود در میان راه بحضرت برخورد و او را شناخت و چون نزد آنها آمد گفت چه انتظاری دارید؟ محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از خانه بیرون رفته خداوند شما را نومید ساخت مگر نمی بینید که بر سر همه شماها خاک ریخته و رفته، چون هر کدام دست بسر گذاشتند دیدند خاک بر سر آنها است ولی این سخن را باور نکردند و دمیدم سر بمیان خانه میکشیدند و با هم میگفتند این محمد است که در خوابگاه خود خوابیده و پتوی خود را بر خود پیچیده بهمین وضع گذرانیدند تا صبح شد و علی علیه السلام از

بستر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم برخاست و چون علی علیه السلام را بجای پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم دیدند پی کار خود رفتند مفاد این روایت این است که خداوند فکر آنها را منصرف کرد و تا صبح بمقصود خود عمل نکردند ولی برخی نوشته اند که در موقع قراردادی ببستر هجوم آوردند ولی علی علیه السلام با شمشیر کشیده از زیر پتو برخاست و بر آنها حمله کرد چون بدون انتظار نعره مردانه علی و شمشیر کشیده او را دیدند و از پیغمبر نومید گردیدند گریزان و متفرق شدند
۲- خلافت از پیغمبر نسبت با مقررات مرکزی مکه که صریح همه احادیث و تواریخ است دلیل بزرگی است بر لیاقت و شایستگی آن حضرت و بی تردید سندیست درست که علی رتبه وکالت و معاونت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را در امور شخصی خود آن حضرت و در امور حزب اسلامی داشته و اینکه پس از او در مکه مانده برای دستورات حزبی و ابلاغ وظیفه بمسلمانان مکه بوده است که پس از هجرت چه وظیفه ئی انجام دهند و این خود دلیلی است که در هر موقعی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم میان امت نباشد و علی در میان آنها باشد در امورات خود باو مراجعه کنند و وظیفه دینی و اجتماعی خود را از او فرا گیرند.

۳- مینویسد چون پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم با ابو بکر وارد قبا شد و مردم قبا که چند روز بود انتظار ورود آن حضرت را داشتند بپذیرائی او برخاستند پیغمبر صلّی

اللَّه علیه و آله و سلم خود در منزل کلثوم بن هدم فرود آمد و منزل سعد بن خیثمه را برای انجمن جوانان مدینه و پذیرائی آنان معین کرد و ابو بکر را در منزل خبیب بن اساف خزرجی در محله سنح منزل داد ولی چون علی علیه السلام دنبال آن حضرت وارد شد او را در منزل خود فرود آورد، در اینجا باید پرسید چرا ابو بکر که همسفر و یار غار بود از خود راند و منزل او را در محله دیگر قرار داد ولی علی را در منزل خود وارد کرد و انیس خود نمود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۲

پاسخ درست بدین پرسش جز این نیست که در این اول ورود و موقع برخورد با سران مدینه و رجال قبائل که باید پایه و اساس اوضاع آینده گذارده شود و مردم ساده مشتاق دین با وضعی مناسب و سخنانی متین برخورد شوند وجود ابو بکر مخالف بوده و مصلحت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم این بوده که برکنار باشد ولی علی علیه السلام که جزء هسته مرکزی جمعیت اسلام و محافظ و پاسبان آنست باید همیشه با خود آن حضرت همدم و انیس باشد مراقبت علی در حوزه جمعیت اسلامی از سرگذشت مختصری که سیره ابن هشام در ضمن وقایع ورود پیغمبر در قبا نقل کرده بخوبی روشن است از قول علی علیه السلام بازگو کرده است:

در قبا زن مسلمانی بود که شوهر نداشت من در دل شب میدیدم که مردی می آید و در خانه او را میکوبد. آن زن که بیرون می آید آن شخص چیزی باو میدهد

و او هـم میگیرد، من در بـاره آن زن گمـانی بردم بـاو گفتم ای کنیز خـدا این مردی که هر شب در خـانه ات می آیـد و در را میکوبد و تو از خانه خود بیرون میشوی و چیزی بتو میدهد کیست و چیست، (با اینکه تو زن مسلمانی هستی و شوهری نداری) آقا این سـهل بن حنیف است میدانـد من زنی بیکسم و هیزم آور ندارم شب که می شود و مردم بخواب میروند بتهای خاندان خود دستبرد میزند و آنها را میدزدد و میشکند و بخانه من می آورد و میگوید اینها را بجای هیزم مصرف کن.

۴- چون علی از دنبال پیغمبر رسید و مقام معاونت خود را دریافت در حقیقت جمعیت مرکزی اسلام تکمیل شد و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سـلم روز جمعه از قبـا بجـانب مـدینه کوچ کرد و در میـان راه نخسـتین نمـاز جمعه که انجمن عمومی هفتگی اسـلام بشـمار میرود منعقد نمود، مجمع نماز جمعه هر هفته در اسـلام یک اجتماع تعلیم عمومی و انجمن سیاسـی بشمار بود و نشان حکومت و سـلطه سیاسـی جمعیت مسـلمانان محسوب از این رو تا پیغمبر بمـدینه نیامده بود نماز جمعه منعقد نمی- کرد زیرا در مکه سـلطه و نفوذ با مشـرکین بود و حزب اسـلام اقتدار و حکومتی در دست نداشتند ولی اکثریت قبائل مدینه پیش از هجرت پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم و برهبری معلمین و مبلغین زبر دستی چون مصـعب بن عمیر از مهاجرین و اسـعد بن زراره از انصار اسلام آورده بودند و از دو سال پیش از هجرت خود پیغمبر هم بتدریج عده ای از مسلمانان مکه

بمـدینه کوچ کرده بودنـد و رؤسای قبائل مـدینه هم در بیعت عقبه متعهـد شده بودند که بیاری پیغمبر اسـلام برای نشـر دین و حفظ حوزه مسلمین بجنگند با این مقدمات چون پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم وارد مدینه شد سلطه و حکومت اسلامی بر قرار گردید و در اولین روز جمعه نماز جمعه را با شرائط و معنویت اسلامی خود اقامه کرد و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۳

حضور علی علیه السـلام در این نماز جمعه از نظر رسـمیت آن که باید سران اسلام در آن حضور داشته باشند لازم بود این هم خود یک مزیت و برتری است که موقعیت رهبری و آینده پیشوائی علی را روشن میکند.

علی در رتبه برادری پیغمبر

چون پیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله و سلم وارد مدینه شد اکثر قبائل عرب مدینه باو گرویدند و جامعه اسلام بریاست پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سـلم تشـکیل شد پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم برای رفع کینه و تفرقه ای که سابقا میان خاندانهای اوس و خزرج بود معاهـده ای دوسـتانه میـان همه منعقـد کرد و برای ایجـاد امنیت عمومی در منطقه یثرب پیمان اتحادی هم با قبائـل یهود مـدینه منعقـد کرد که مفـاد آن پیمـان اتحـاد نظامی و همکاری در امور اجتماعی بود و در سـیره ابن هشام میگوید پیغمبر عهـد نامه ای میان مهاجر و انصار گذاشت و در ضـمن آن بیهود امنیت داد و با آنها پیمان بست و آزادی دینی بآنها داد و شروطی هم بنفع آنها متعهد شد ترجمه نص عهدنامه نخست پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم این است:

بنام خداوند بخشنده

مهربان، این عهدنامه ایست از طرف محمد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم میان مؤمنان و مسلمانان قریش و یثرب و پیروان آنان و هر کس بدانها میپیوندد و با آنها مجاهده کند.

۱- همه آنان یک ملت همکاری میباشند در برابر جمیع مردمی که در مسلک و مرام آنها وارد نشده اند.

۲- مسلمانان مهاجر قریش دسته محسوبند و ضامن دیه جنایات یک دیگرند و اسیران و رنج دیدگان خود را از مال خود بطور عادلانه فداء میدهند.

۳- بنو عوف. بنو ساعده، بنو حرث، بنو جشم، بنو نجار، بنو عمرو بن عوف، بنو النبیت، بنو اوس هر کدام دسته ای پیوسته محسوبند و هر دسته در دیه و فداء با هم مساعدت کنند.

۴- هر کدام از مؤمنین بدهکاری سنگینی از بابت دیه یا فداء پیدا کردند سائرین باو کمک دهند.

۵- هیچ مؤمنی حق ندارد آزاد کرده مؤمن دیگر را حلیف خود گرداند.

۶- مؤمنین پرهیزکار و درست باید در برابر هر کس از آنها که شورش کند یا در تهیه نیروی ستم و گناه و تجاوز یا فساد میان جمعیت مؤمنان برآید قیام کنند و هم آهنگ در برابر او ایستادگی کنند اگر چه فرزند آنها باشد.

۷- مؤمن مؤمن دیگر را بخون خویشان کافر خود نکشد و کافری را بر ضد مؤمن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۴

یاری نکند.

۸- همه مؤمنان در پناه خدا متحدند و عهد پست ترین فرد آنها بر همه نافذ است.

۹- هر مؤمنی با مؤمن دیگر در برابر سایر مردم هم سوگند محسوب است، ۱۰- هر کس از یهود تبعیت دولت اسلامی را پذیرفت باید او را یاری کرد و با او مواسات

نمود و از طرف مسلمانان ستم بر آنها نشود و بر ضد آنها کمک و مساعدت بعمل نیاید.

۱۱- امنیت و سلامت همه مؤمنان یکی است، در موقع جهاد در راه خدا نباید مؤمنی سلامتی خود را بر مؤمن دیگر مقدم دارد بلکه باید بطور مساوات و عادلانه رفتار شود.

۱۲- هر جمعی با ما بجنگ آمد دنبال یک دیگر بهم کمک بدهند.

۱۳- هر خونی از مؤمنان در راه خدا ریخته شود همه در آن سوگواری و همدردی کنند.

۱۴- مؤمنین پرهیزکار در بهترین و درست ترین راه هدایتند.

۱۵- هیچ مشرکی که در پناه اسلام است حق ندارد مال یا شخص مشرکان قریش را در پناه خود بگیرد و میان او و مؤمنی مانع شود.

۱۶- هر کس عمدا مؤمنی را در خانه اش کشت باید تن بقصاص دهد مگر ولی مقتول از او بگذرد.

تبصره- همه مؤمنان بر علیه قاتل باشند و روا نیست جز اینکه بر ضد او قیام کنند.

۱۷- هر مؤمنی که این عهدنامه را امضاء کرده و بخدا و قیامت عقیده دارد نباید بماجراجو و بدعت گذاری کمک دهد و او را در منزل بپذیرد کسی که چنین شخصی را منزل دهد یا کمک کند تا قیامت گرفتار لعن و غضب خدا باد و جریمه و کفیل از او پذیرفته نیست.

۱۸- هر گاه میان شما مؤمنان در موضوعی اختلاف شد باید بحکم خدا و محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم رجوع شود.

۱۹- یهود در هزینه جنگ مؤمنان تا پایان آن باید کمک بدهند.

۲۰- یهود بنی عوف در تبعیت مؤمنانند آنها در دین خود آزادند و مسلمانان هم در دین خود آزادند و در باره موالی و

خودشان مختارند مگر کسی که ستم کند و خلاف عهد کند که خود و خاندانش را مسئول و هلاک کرده.

۲۱- یهـود بنی نجـار. یهـود بنی حرث، یهـود بنی ساعـده، یهـود بنی جشـم، یهـود بنی اوس، یهـود بنی ثعلبه همه در حکم بنی عوفند مگر کسی که ستم کند یا خلاف عهد کند که خود و خاندانش را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۵

هلاک کرده.

تبصره- جفنه جزء ثعلبه اند و حکم آنها را دارند، بنی شطنه چون یهود بنی عوفند باید وفا کرد نه عهدشکنی، موالی ثعلبه چون خودشاننـد، وابسـتگان یهود از زن و فرزنـد و خـدمتکار در حکم خود آنها هسـتند، هیـچ کـدام یهود بدون اجازه محمد بیرون نروند.

۲۲- هر کس دیگری را بکشد خودش و خاندانش را کشـته مگر از ظلم دفاع کرده باشد و براستی خدا بر این شروط پاینده تر از همه کس است.

۲۳- هزینه یهود با خود آنها است و هزینه مسـلمانان با خود آنها ولی در برابر دشـمن جنگنـده با این عهـدنامه باید بهم کمک کننـد و خیرخواه همـدیگر باشـند و بر عهـد خود بپاینـد نه عهـد را بشـکنند. هیـچ مردی نباید با هم سوگند خود بدقولی کند، مظلوم را باید یاری کرد و تا مؤمنان در جنگند باید یهود در هزینه جنگ به آنها کمک دهند.

۲۴- محیط یثرب برای همه امضاءکنندگان این عهد نامه محل امان است.

۲۵- پناهنده در حکم خود پناه دهنده است بشرط آنکه ضرر نزند و خلاف نکند.

تبصره- زن را بدون اجازه کسانش نباید پناه داد.

۲۶- میان امضاءکننـدگان این عهـدنامه هر تازه ای رخ داد و اختلافی پدیـد شد که نسبت بآن نگرانی آورد باید بحکم خدا و محمد

صلّی اللّه علیه و آله و سلم رسول خدا رجوع شود، خدا نسبت بمواد این عهدنامه محافظه کارتر و پاینده تر است.

۲۷- قریش و یاران آنها را نباید پناه داد.

۲۸- هر کس بر یثرب هجوم کرد باید همه از آن دفاع کنند و اگر بصلح دعوت شدند حق دارند بپذیرند و صلحنامه آنها بر مسلمین نافذ است مگر طرف آنها کسانی باشند که با دین اسلام میجنگند.

۲۹- هر قبیله ای که در ناحیه ای هستند مسئول حفظ آن ناحیه میباشد.

این مفاد عهدنامه ایست که پیغمبر هنگام ورود مدینه برای پایه گذاری دولت اسلامی و اصلاحات اجتماعی و جبهه بندی در برابر دشمنان اسلام و خصوص قریش تنظیم کرد و سپس باصلاح اخلاقی و تحکیم روابط یگانگی و دوستی میان خود مسلمانان پرداخت و آنها را بیک مقام وحدت و یگانگی و اجتماع متین و درستی هدایت کرد که در میان این تشکیلات عمومی بمنزله مغز در میان پوست بود این اصلاح خصوصی روی پیمان برادری افراد مسلمانان از

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۶

مهاجر و انصار انجام شد در این پیمان خصوصی جمعیت مسلمانان بنظر خود پیغمبر صف بندی شدند و مراتب معنوی آنها مبرهن شد اساس درست اجتماعی که بر پایه مساوات و برابری است چنانچه برخی کوته فکران گمان میکنند این نیست که حدود و حقوق بکلی ملغی شود و تلخ و شیرین. زیبا و زشت بیک نظر ملاحظه شوند.

این گونه اجتماع سفیهانه و نامعقول است چگونه می شود در جریان زندگی زهر و عسل و سرکه و انگبین و طلا و مس و خاک و گوهر تاب ناک را یکی شمرد چنانچه جماد و نبات و حیوان در حدود و

خواص خود از هم جدا هستند و هر کدام در جریان زندگی محل و مقامی دارند و بجای معینی بکار میروند و کسی که بر خلاف اقتضای خواص و حدودشان بکار زند سفیه و دیوانه شمرده شود در جامعه بشر هم هر کسی حدی و حقی دارد استحکام جامعه و عدالت خردمندانه اینست که حدود و حقوق هر کسی معلوم باشد اساس عدالت تعیین حدود و حفظ حقوق است.

پیغمبر اسلام با وضع قانون اخوت و برادری جامعه نوبنیاد اسلام را چون سد آهنین استوار ساخت و حدود و حقوقی روشن معین کرد و چنانچه سیره ابن هشام از ابن اسحق باز گو کرده این دستور اجتماعی طلائی را صادر کرد.

برای خدا هر دو تن با هم برادر گردید

و جامعه اسلامی را با صفهای دو بدو منظم نموده این صفبندی اجتماعی با دقیقترین تشکیلات طبیعی ماده که مظهر نیروهای شگرف و انگیزند موافق است از قبیل ترکیبات هیدروژنی بخار- ترکیبات مثبت و منفی الکتریسته و غیره در ضمن این صف بندی نیروی معنوی و اخلاقی افراد هم معلوم شد.

ابن اسحق گوید رسول خدا میان یاران خود از مهاجر و انصار برادری قرار داد و چنانچه بما رسیده است «پناه بخدا که سخنی نگفته باشد و باو ببندیم» فرمود: «برای خدا هر دو تن با هم برادر گردید» سپس دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود این برادر من است رسول خدا سید مرسلین و امام متقین و رسول پروردگار عالمیان که هم پایه و مانندی در بندگان خدا ندارد با علی بن ابی طالب در یک صف دو برادر شدند، حمزه بن عبد المطلب شیر خدا و شیر رسول خدا

هم با زید بن حارثه آزاد کرده رسول خدا دو برادر شدند، بهمین مناسبت حمزه در جنگ احد وصیت کرد که اگر در هنگام نبرد کشته گردید حارثه وصی او باشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۷

جعفر بن ابی طالب دارای دو بال که در بهشت پران است با معاذ بن جبل اخو بنی سلمه دو برادر شدند با اینکه جعفر در این موقع در حبشه بود و حضور نداشت.

ابو بکر بن ابو قحافه و خارجه بن زهیر اسدی دو برادر.

عمر بن خطاب و عثمان بن مالک خزرجی دو برادر.

ابو عبیده جراح و سعد بن معاذ انصاری دو برادر عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ربیع دو برادر زبیر بن عوام و سلامه بن سلامه انصاری دو برادر (بعضی برادر زبیر را عبد اللّٰه بن مسعود دانسته اند.

عثمان بن عفان و اوس بن ثابت انصاری دو برادر.

طلحه بن عبد اللّٰه و کعب بن مالک انصاری دو برادر.

سعد بن زید و ابی بن کعب انصاری دو برادر.

مصعب بن عمیر و ابو ایوب انصاری دو برادر.

عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان دو برادر (و بعضی ثابت بن قیس را برادر عمار دانسته اند) ابو ذر غفاری و منذر بن عمرو انصاری دو برادر.

حاطب بن ابی بلتعه و عویم بن ساعده انصاری دو برادر سلمان فارسی و ابو درداء انصاری دو برادر.

بلال آزاد کرده ابو بکر و مؤذن رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم و ابو ریحه اسدی دو برادر.

صف بندی دو بدو و برادرانه جامعه اسلامی تا اینجا ثبت تاریخ شده است.

ما روح معنویت و نیروی اجتماعی عجیبی که این صف بندی دارا است و اثراتی

که در اجتماع نوزاد آن روز اسلام داشت بفهم و دقت خوانندگان وامیگذاریم فقط آنچه در مورد نظر ما است توجه دقیقی است بهمان صف نخست که از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و علی علیه السلام تشکیل شد.

این صف بندی در همان سال اول هجرت بوده، در این موقع علی علیه السلام در حدود بیست سالگی و جوانی خرد سال بوده، پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از پنجاه گذشته و رئیس و زمامدار جامعه اسلامی است، در میان اصحاب آن حضرت پیره مردان هم سال و خویشان نزدیک و محترم دیگر وجود داشتند، در میان تازه مسلمانان با اخلاص مدینه رجالی عالیرتبه و نامور چون اسعد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۸

بن زراره، سعد بن معاذ، سعد بن عباده وجود داشتند چطور شد که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در بدو این تشکیلات اسلامی و در این دستور مهم که پایه بندی جامعه اسلام است در برابر چشم این همه پیران آبرومند و کهن و متوقع دست یک جوان نورسی را گرفت و او را ببرادری انتخاب کرد چرا یار غار پیر مرد خود. همریش خود را از نظر دور انداخت؟

چرا حمزه عموی والاتبار و پهلوان و یگانه یاور دین را پیش نکشید؟

شما را بخدا از هر فرقه و مذهب اسلامی هستید این موضوع را حل کنید و پاسخ درستی باین پرسشها بدهید.

آیا این عمل پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم دلیل نیست که در جامعه اسلامی آن روزه که زبده مسلمانان حقیقی را در برداشت علی علیه السلام در روح و اخلاق مانند

خود پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بود و جز او کسی با آن حضرت هم پایه نبود این دلیل نیست بر اینکه علی نفس نفیس پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم اسلام است که بگفته ابن هشام نظیر و مانندی نداشت، همین عمل تنها دلیل قطعی است که در نبودن پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم رهبر و پیشوای جامعه اسلامی علی علیه السلام است.

شما فرض کنید همه مسلمانان را از روز قرار داد این برادری تاکنون و تا روز قیامت بخواهیم دو بدو صف بندی کنیم و دنبال هم براه ببریم تو خود میدانی که صف پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و علی علیه السلام در جلو همه واقع می شود، دو نفری که در صف دوم است یکی باید پا جای پای پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بگذارد و یکی پا جای پای علی علیه السلام، این رجی که پشت سر علی واقع می شود نیمی از امت است و راه آنها همان رجی است که دنبال خود پیغمبرند و شیعه علی علیه السلام همان پیروان خود پیغمبرند.

اکنون همین طور که این صفوف پشت سر هم روانند پیغمبر ناپدید شد، آیا امت اسلامی جز این وظیفه دارند که دنبال علی علیه السلام بروند تا بمقصد و هدف اساسی برسند! در دوره نخست اسلام، یک نمونه مسلمان پاک زیر دست پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم پرورش یافت که در وضع صف بندی مسلمانان در ردیف شخص پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم قرار گرفت و او علی علیه السلام بود.

کاروان

مسـلمانان که بایـد تـا روز قیامت دو بـدو برادروار دنبال پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم روان باشـند بایست در کنار پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم را نگران باشند.

علی علیه السـلام بماننـد خود پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم پیشوای اسـلام و رهبر این کاروان پیاپی است، ولی بر خلاف آنچه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم میخواست جمعی از صف بیرون شدند و در دنبال آنان کاروانهای

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۹

سر گردانی بـدنبال هم رواننـد! اینهـا همه در بیابـان بی پایـان گمراهی افتـاده بـدنبال رهبرانی میرونـد، که خود دانسـته بپرتگـاه گمراهی افتادند! بی تردید اگر جز همین برادر خواندگی پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم نسـبت بعلی علیه السلام نبود هیچ مسـلمانی نبایست جز از راه علی علیه السـلام برود! ای مسـلمانان هشـیار! پس از پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم انقلابی در جامعه اسـلامی رخ داد و اوضاع را دگر گون کرد! بروز یک انقلاب که طرفـدارانی جدی از منافقین و نفع پرسـتان داشت هیچ مایه شگفت و تعجب نیست زیرا در تاریخ بشر صدها نمونه و گواه دارد.

علی در آغاز نبردهای مهم اسلام

در جهـان از نظر اخلاـق و مردانگی شـجاعت و پهلـوانی مورد اهمیت است و از نظر تشـکیلات رتبه نظـامی و حس شـهامت و فـداکاری از هر نظری ملاحظه شود در جامعه اسـلامی علی علیه السـلام اولین شـخص است، و هر منصـفی که از جریان تاریخ نظامی اسـلام مطلع باشد میداند که این بزرگوار نه تنها یک مرد شجاع و صاحب منصب عالی مقامی است بلکه در میدان نبرد بی مانند و در رتبه دارای

مقام منحصر بخود است که همانندی نداشته و ندارد! نخستین میدان نبرد اسلامی که قدرت نظامی جامعه نوزاد اسلام را در صف اول نظام جهان قرار داد نبرد بدر است، در این نبرد تاریخی که اساس اسلام را پا برجا کرد و نیروی قریش را درهم شکست، علی علیه السلام در اول جوانی و با کمی سابقه جنگجوئی نمایش بزرگ- ترین پهلوانان جنگ آزموده جهان را داد، در فن مبارزه، در فن حمله و هجوم از همه مردان نامی اسلام که پهلوانان نامور جهان آن روز بودند پیش بود.

از نظر رتبه نظامی پرچم عقاب پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم که در تاریخ اسلام بزرگترین پرچم شناخته شده بدست علی علیه السلام بود و آن را پیشاپیش صلّی اللَّه علیه و آله و سلم میکشید، چنان که در سیره ابن هشام بدان اعتراف شده است و از نظر مبارزه: اول کسانی که در برابر سه تن پهلوانان قریش (عتبه بن ربیعه و شیبه برادرش و ولید پسرش) بیرون شدند عبیده و حمزه و علی علیه السلام بودند، علی علیه السلام مبارز خود ولید بن عتبه را بیدرنگ کشت و بکمک عبیده شتافت که با عتبه گلاویز بود و بهمراهی حمزه عتبه را هم کشت و عبیده را که از ضربت عتبه زخمی شده بود بجبهه مسلمانان آوردند و چون پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمان هجوم دسته جمعی داد و دو لشکر برهم حمله کردند تا پایان جنگ هفتاد تن از سران قریش کشته شدند از این هفتاد تن قسمت بیشتر شجاعان آنها بشمشیر علی علیه السلام

الخصال / ترجمه کمره ای،

کشته شدند، اول پهلوان این نبرد بزرگ علی علیه السلام شناخته شد و در رتبه دوم حمزه، با اینکه علی علیه السلام در حدود بیست سال بیشتر نداشت و سابقه جنگ در جبهه های بزرگ نداشت ولی حمزه در سن کمال و با سابقه ممتد وارد میدان گردید چون ملاحظه سن و تازه کاری را با شجاعت بی مانند علی علیه السلام در این نبرد بزرگ ضمیمه کنیم شجاعت علی علیه السلام کرامتی است در عالم بشریت یا علی علیه السلام خود بشری است در حد اعجاز و کرامت، این افتتاح شجاعت علی علیه السلام با رتبه ای که در این اولین نبرد مهم اسلام داشت میزان اهمیت شجاعت و پیشرفت او را بدست میدهد شجاعت او در احد، در خیبر و نبردهای مهم دیگر اسلام تا هنوز در جهان مورد اعجاب است و این نکته بر هر کس از تاریخ اسلام مطلع باشد روشن است که روزگار هرگز مرد نبردی چون علی علیه السلام بخود ندیده و نبیند.

علی در خاندان نبوت

چون پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بمدینه مهاجرت کرد و تشکیلات دولت اسلامی را گسترد مسجد خود را ساخت و در اطراف آن خانها برای خود و چند تن از اصحاب مخصوص از مهاجرین نخست ساخت ولی پس از مدتی دستور رسید که مهاجران را از شرکت در مسجد براند و در خانهای آنها را بگرداند و در نتیجه ناودانهای آنها را هم از مسجد خارج کند که بهیچ گونه رابطه ای با مسجد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم که محل مخصوص آن حضرتست نداشته باشند تنها کسی که خانه او جزو

عمارت مسکونی خود پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم باقی ماند و در آن در میان مسجد باز بود و در مسجد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم شرکت داشت علی علیه السلام بود که با ازدواج آن حضرت با فاطمه زهرا دختر طاهره پیغمبر این ارتباط و امتزاج خانوادگی بحد کمال رسید، چون سلطه و نفوذ پیغمبر سلطه خدائی است و اطاعت از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم اطاعت از خدا است زیرا پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از نظر ارشاد و حکمرانی مبلغ فرمانهای خداست و مرکز فرماندهی او همان مسجد است که خانه خدا و پرستشگاه حق است.

این خود رمز اینست که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از خود اراده و خواهشی ندارد و در خانه خدا نشسته تا فرمان خدا را بمردم برساند و بنمایندگی او حکمرانی کند شناخت حقیقتی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم همین دو کلمه است که در نماز پنجگانه ورد شبانه روزی مسجد، دربار پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و مرکز حکومت اسلامی شعار هر مسلمانی است «اشهد ان محمدا عبده و رسوله» گواهم که محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بنده و فرستاده آن خدای یگانه است، بنا بر این مسجد بارگاه مخصوص پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم شناخته شد، چون حکمران و فرمانده از جانب خدا صاحب حقیقی مسجد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۱

بود، اشتراک علی علیه السلام در این مرکز و اخراج دیگران خود رمزی بود برای اختصاص حکمرانی

اسلام در غیاب پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بعلی علیه السلام بلکه دلیلی بود روشن، همه مردمان مسلمان به مدینه می آمدند تا پیروی از فرموده های پیغمبر کنند و بدستورات او خدا را بنده باشند و فرمان بردار، مرکز دریافت فرمان های حق و دستورات خداوند خانه پیغمبر بود که مسجد عرصه آن محسوب میشد قسمت شرقی آن مهبط وحی و زاویه اشراق نور نبوت و مرکز فرماندهی اسلام بود و در همین محیط علی علیه السلام در کنار پیغمبر وجود داشت و در غالب اوقات دستورات او را بمردم ابلاغ می کرد تا آنکه مردم بدانند اگر روزی آمدند و پیغمبر را ندیدند باید دستورات اسلامی خود را از علی علیه السلام دریافت دارند زیرا چنانچه محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بنده و فرستاده حق است علی علیه السلام بنده و پرورش یافته کامل و نماینده همان پیغمبر است، شاید برخی کوته نظران گمان برند که پیغمبر به منظور خویشی علی علیه السلام را در بارگاه نبوت و مرکز حکومت خود شرکت داد، علی علیه السلام از نظر خویشاوندی پسر عموی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بود پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم پسر عموهای دیگر چون عقیل و جعفر داشت خویشان نزدیکتر و محترم تر چون دو عموی خود حمزه و عباس داشت اگر منظور رعایت خویشی بود باید در باره آنها هم این موضوع منظور شود با آنکه در باره آن ها این مطلب رعایت نشد فقط عباس که عم بزرگوار و با اعتبار او بود با درخواست اکید میزابی بمسجد داشت که مایه سرافرازی او بود

و ممکن است برخی گمان برند که چون علی علیه السـلام داماد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بود و با خاندان آن حضرت محرم بود این موهبت را دریافت با اینکه علی علیه السـلام فاطمه زهرا خـدیجه کبری هم در حرم پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سلم نبود بعلاـوه پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم دامـاد دیگری هم داشت و پـدر زنـان مهاجر هم چنـدان در میان اصـحاب سـابقه دار و نزدیـک آن حضـرت بودنـد که در میـان آنهـا عمر و ابو بکر از همه خود را پیشـتر مینداختنـد و دختران آنهـا در حرمسـرای پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم موجود بودند بنا بر این شـرکت علی علیه السلام از میان همه اصحاب و خویشان در بارگاه نبوت رمز خلافت و پیشوائی آن حضـرت است چون قدری از روی انصاف تأمل شود دلیل آشـکار و روشـنی اسـت که باید پس از پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم مردم علی علیه السـلام را در مسـند او و به جای او بشناسند و از او اطاعت و فرمانبرداری کنند:

علی در فرماندهی قشون اسلام

علی علیه السلام از نخستین روز نهضت اسلام با پیغمبر بود و همیشه بزرگترین مشکلات اسلامی

بواسـطه او حل و فصل میگردید پس از اینکه پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم بمدینه هجرت کرد و با دشـمنان خود جنگید علی علیه السـلام فرماندهی عالی مقام بود در بیشتر جنگهائی که خود پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم حضور داشت، پرچم اسلام بدست او بود و هر گاه سخت

ترین دشمنان دین بمسلمانان هجوم می کردند علی علیه السلام تنها کسی بود که بدفع آنها مأمور میشد، ۱- در جنگ بدر که بزرگترین جنگهای نخست اسلام بود پرچم پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بدست علی علیه السلام بود و در روز جنگ علی علیه السلام با حمزه و عبیده پیش از همه مسلمانان بمبارزه تن بتن مأمور شدند و با پیروزی هم نبردان خود را که بزرگترین پهلوانان بودند از میان برداشتند و در هنگام یورش همگانی علی علیه السلام بیشتر از همه ناموران قریش را کشت و شیرازه آن لشکر را از هم پاشید، بهیچ وجه پیرامون گرد آوردن غنیمت و یا گرفتار کردن اسیر نرفت بلکه لشکر نیرومند قریش را دنبال کرد تا همه گریخته و جنگ را بپیروزی مسلمانان پایان داد.

۲- در جنگ احزاب پس از آنکه نیروی اسلام از محاصره ده هزار تن نیروی متحده قریش و یهود و سائر قبائل وابسته آنها بلرزه افتاد و چنانچه قرآن مجید میفرماید همه دیده ها بی نور و همه دلها در سینه طپیدن گرفت بویژه هنگامی که عمرو بن عبد ودّ پهلوان نامی قریش اسب در خندق جهانید و هم نبرد میخواست کسی که در برابر او برخاست و او را کشت و نیروی شگرف عربستان را مرعوب و مغلوب نمود همانا علی علیه السلام بود.

۳- در جنگ خیبر چون گشودن دژ آهنین یهود بر مسلمانان سخت آمد و چند دسته که برای گشودن آن اعزام شدند شکست یافتند پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم اعلام فرمود که فردا پرچم را بدست مردی دهد که خدا و رسولش را تا

حـد جان دوست دارد و خـدا و رسول هم او را دوست دارنـد و این دژ آهنین بدست او گشوده شود با اینکه علی علیه السـلام بچشم درد سختی گرفتار بود و کسی گمان نمیبرد که این سرافرازی نصیب او شود چون بامداد شد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم علی علیه السـلام را خواست و دیـده او را بـا آب دهـان مبـارک درمـان کرد و پرچم را بـدست او داد و با طرز کرامت آمیزی دژ محکم یهود را گشود و این سرافرازی را دریافت.

۴- در فتـح مکه پرچم انصار بـدست او داده شـد و هم بـدست او بتها از خانه کعبه بزیر انـداخته و خرد شد و منظور اسـلام که پاک کردن خانه از بت های پلید بود بدست علی علیه السلام انجام شد.

۵- در دنبال فتح مکه چون خالد بن ولید برای تبلیغ اسلام مأمور قبیله بنی جذیمه شد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۳

خیانت ورزیـد و بی دسـتور پیغمبر با آنها جنگید و جمعی از آنها را کشت و آنها را آزرده ساخت چون این گزارش به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم رسید فورا برای جبران خطای خالد علی علیه السلام را خواست و مال فراوانی با او بقبیله بنی جذیمه فرستاد تا کشتگان آنها را دیه داد و عذر خواست و آنها را تسلیت داد و نوازش کرد.

۶- در جنگ حنین چون قشون کفر مسلمانان را غافلگیر کردند و در گردنه اوطاس سر سر راه بر آنها گرفتند و آنها را گریزان نمودند علی علیه السلام با جمعی از بنی هاشم و چند تن از انصار گرد

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فراهم شدند و حمله سخت کفار را دفع کرده و سر راه بر آنها بستند و آنها را شکست دادند و گریزانیدند اینها نمونه های چندی است که در اینجا یادآور شدیم و گر نه شرح شجاعت های علی علیه السلام در کتاب های بزرگی مندرج است و بخشی از آن در ضمن اخبار این کتاب بیان خواهد شد.

علی (ع) در حفظ و نگهداری مرکز پیغمبر اسلام «ص»

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم چون برای جنگ تبوک از مدینه بیرون شد بسیج عمومی داد و همه مسلمانان را زیر پرچم آورد و با خود بجبهه برد بیش از سی هزار تن با آن حضرت روانه شدند و کسانی که بجا ماندند خلاف کار و منافق شمرده شدند ولی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم علی را بجای خود بر مدینه گماشت تا مرکزیت اسلام را حفظ کند و اگر حادثه ای از رومیان برای آن حضرت رخ داد علی علیه السلام بجای او جامعه اسلامی را نگهداری نماید و چون پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم ببیماری مرگ گرفتار شد همه مهاجر و انصار را با اسامه بن زید مأمور کرد که برای جهاد از مدینه کوچ کنند تنها علی علیه السلام را با خود نگهداشت تا اسرار خلافت را باو بدهد و سفارشهای خود را در باره امت باو بسپارد در آن هنگام که بزرگان مهاجرین دنیا دوست در زیر فشار فرمان پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم یک پا بیرون از مدینه داشتند و پای دیگر درون مدینه و از لعنت تخلف و بی انضباطی نسبت بجیش اسامه سنگین بار

و بـدبخت بودنـد علی علیه السـلام بـا آرام خاطر بنا بمیل پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سـلم در آغوش وی اسـرار علوم را می آموخت چنانچه شرح آن را در اخبار آخر کتاب میخوانید.

علی (ع) درون بستر مرگ پیغمبر (ص)

پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم در آن روزهای آخر زندگانی دوست جانی خود علی علیه السلام را خواست و درون بستر خود او را در آغوش کشید و درهای بیشماری از دانش بر وی گشود در آن دم آخر سر بدامن او گذاشت و بدرود زندگانی گفت علی علیه السلام با همان شیوه فرمانبری که هنگام زندگی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۴

او داشت بانجام دستور او بمراسم غسل و کفن او پرداخت ولی سران مهاجر و انصار دنبال جاه و منصب تلاش می کردند علی علیه السلام هرگز برای ریاست و فرماندهی قائم مقامی نمیدید و در اندیشه خود راه نمیداد که کسی دنبال این مسئولیت خطرناک بگردد یا آنکه بناشایستگی پیرامون آن برود، از این رو چون خبر اجتماع سقیفه را بدو بردند با لحن شگفت آمیزی فرمود مگر جز من که از طرف خدا و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم این مأموریت سنگین را دارم کسی این اندیشه خام را در سر پخته است، ابو سفیان او را از خطر موقع خلافت آگاه ساخت و بپشتیبانی او برخاست عرضه داشت اگر با مخالفان خود در ستیزه در آیی شهر مدینه را بسود تو پر از قشون آماده خواهم کرد.

ابو سفیان هرگز بمعنویت خلافت پی نبرده بود و نمی توانست حکومت سر نیزه و زور را که شیوه ستمگران است از حکومت عادله دینی

که اساسـش بر رغبت و میل مسلمانانست جدا بشناسد علی علیه السلام با کمال آرامی و با دلی خونین از فراق پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سـلم مراسم دفن او را انجام داد و متوجه امر خلافت گردیـد، در این موقع مخالفان نقش خود را بازی کرده بودند دوروئی و نیرنگ و مصیبت کار فرما شـده بود و خطر ارتداد قبائل در میان بود علی علیه السـلام برای مصـلحت اسـلام نوبنیاد بـدفاع سـلمی پرداخت مردم را از بی اساسـی حکـومت نوبنیـاد آگـاه کرد و سفارشـهای پیغمـبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم و شایسـتگی خود را برای این مقام اعلام فرمود و سـران مهاجر و انصار را بکمک خود دعوت فرمود و در انجمنهای چندی همه را بآینده خطرناک این روشـی که بر خلاف پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم انجام شده آگاه کرد و جبهه مقاومت را تشکیل داد، علی علیه السـلام در این مقـاومت بوجود فاطمه زهراء و بکمک و مشورت او پشت گرم بود ولی طولی نکشـید که فاطمه در اثر فشار و ضـربت مخالفان بدرود زندگانی گفت و جبهه دفاعی علی علیه السلام منحل شد اینجا برای حفظ جامعه اسلامی و کشش تاریخ معنویت اسلام با مخالفان سازش کرد و در خانه نشست!!

جمع و تنظیم قرآن مجید

علی علیه السلام پس از وفات پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم قرآن مجید را که اساس مسلمانی و یادگار بزرگ پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سـلم بود جمع و تنظیم نمود پس از پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلم هیچ کس چون علی علیه السـلام قرآن مجید

را نمیدانست و حقایق آن را نمیشناخت آن حضرت سرچشمه دانش قرآن مجید بود از نزول هر آیه و مفاد و مراد آن آگاه بود محکم و متشابه آن را میدانست از ناسخ و منسوخ آن بدرستی با خبر بود موارد تطبیق آن را میدانست، و پس از مرگ پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بی درنگ بجمع و تنظیم قرآن پرداخت آنچه بی تردید میتوان گفت این است که قرآنی را که علی علیه السلام جمع و تنظیم کرد همان روش درست پیغمبر را دارا بود ولی در اثر اختلاف مردم و کنار کردن آن حضرت از مقام

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۵

خلافت مورد عمل مسلمانان واقع نشد، و چون مردم از قبول آن رو برتافتند آن را در خاندان خود بامانت سپرد تا قائم آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم آن را ظاهر سازد، و آیا اختلاف آن با قرآنی که بنظر خلفاء وقت جمع آوری گردید و بخط عثمان تحریر شد تا چه اندازه است؟ درست معلوم نیست.

علی در مبارزه و دفاع سلمی خود

اشاره

علی علیه السلام پس از فراغت از دفن پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم چون متوجه جامعه اسلامی شد بر خلاف انتظار او خود سرانه با ابو بکر بیعت کرده بودند، پیشوائی ابو بکر برای قریش و مهاجران رضایتبخش بود و حزب نیرومند بنی امیه را که در جامعه اسلامی لکه دار بودند بآینده خوشی امیدوار میساخت و رقابتی که میان اوس و خزرج دو طایفه انصار مدینه بود تسکین می کرد، ولی با این حال امری بی منطق بود و از روی شتاب زدگی و مرعوبیت انجام شد از این

رو خود ابی بکر بارها گفت ولیت علیکم و لست بخیر منکم: من بر شما اختیار دار شدم با اینکه بهتر از شما نیستم و گاهی بسخن خود اضافه می کرد که و علی فیکم با اینکه علی علیه السلام میان شما است مرا کار گذار خود گردید؟!!! عمر هم چند بار گفت پیشوائی و بیعت ابو بکر (فلته) بود هر کس در جامعه اسلامی بمانند آن اقدام کند او را بکشید فلته چیزی است که بی اختیار و بدون توجه از دست برود، این تعبیر در بیان ماهیت خلافت ابو بکر و سستی بنیاد آن بسیار شیوا و بجا است، وفات پیغمبر مردم را خیره و بیخود کرده بود و از شدت تأثر چنان خود را از دست داده بودند که سفارش های پیغمبر از یاد آنها رفته بود و عقل خود را باخته بودند در این بیحالی جنجال سقیفه آنها را مرعوب کرد و در همان جلسه اول بدون مراجعه بافکار عمومی و بحث و گفتگوی کافی با ابو بکر بیعت شد و دست آویز محکمی برای مخالفین سری علی علیه السلام پدید گردید، چون سران قبائل مدینه در این بیعت شرکت کردند گردن گیر آنان شد، زیرا در عرف آن روز عرب بیعت بزرگ قبیله بیعت همه افراد شناخته میشد در این هنگام ایستادگی علی علیه السلام بجنگ میکشید و جنگ داخلی آن هم در مرکز اسلام و میان مهاجر و انصار بی تردید جامعه نوبنیاد اسلام را ریشه کن می کرد و قبائل بیرون مدینه و جمیع عربستان که هنوز بر کشتگان خود که در مقاومت با اسلام از دست داده بودند عزادار بودند سر بشورش

بر میداشتند و بهمدستی منافقان و استفاده جویان مرکزی اساس دین را منهدم می کردند، در این صورت اسلام که از دست میرفت به جای خود جامعه عربیت هم در خطر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۶

نیستی و نابودی می افتاد، روی این زمینه علی علیه السلام دست بمقاومت سلمی زد و نقشه های چندی را انجام داد:

۱- تشکیل اقلیت مخالف.

علی علیه السلام بمخالفت بست و بند سقیفه که سر و صورت عرفی بخود گرفته بود برخاست و در خانه نشست و خاندان معصوم وی با چند تن از سران بزرگ اصحاب هم گرد او فراهم شدند که زبیر و سلمان و مقداد و ابو ذر در میان آنها نامدار و با اعتبار بودند هسته مرکزی و عضو مهم و فعال این اقلیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بود که هم دارای مقام عصمت و هم مورد سفارش خصوصی پیغمبر و هم مورد احترام و دلسوزی و رقت بود، این اقلیت مخالف پشت حکومت ابو بکر را لرزانید و با همدستانش چنان اندیشیدند که بهر قیمتی تمام شده پیش از آنکه آواز مخالفت آنها بگوش مردم بیرون برسد آن را منحل کنند، خانه پیغمبر بسختی محاصره شد و به آتش سوزی مورد تهدید قرار گرفت و یک دسته از مأمورین جدی ابو بکر بهمراهی عمر میان خانه فاطمه زهرا ریختند و آن حضرت را بسختی آزردند و علی را با اهانت بسیار بمسجد کشیدند و یاران او را متفرق ساختند، این سختی و جسارت همه مردم را تا حد نومیدی مرعوب و هراسان ساخت و در حقیقت حکومت ابو بکر را پی ریزی

کرد و برنامه ای هم بمردم تقدیم نمود که مفاد آن اینست «حق با زور و سر نیزه است» این اقلیت بنتیجه مثبتی نرسید.

۲– احتجاج– بقول امروزیها: میتینگ

زندگانی علی علیه السلام در عصر خلفاء سراسر احتجاج بر ضد حکومت های ناروای مخالفین او است ولی اول میتینگ مهم آن حضرت بر ضد خلافت ابو بکر پس از بست و بند سقیفه و دفن پیغمبر در مسجد برپا شد این میتینگ پس از انحلال اقلیت گذشته بود شرح آن در تاریخ چنین است.

دسته ای از انصار و دیگران که در سقیفه بودند با ابو بکر بیعت کردند با اینکه علی علیه السلام دست بکار غسل دادن و کفن کردن رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بود، چون از آن پرداخت بر جنازه آن حضرت نماز خواند و همه مردم هم که با ابو بکر بیعت کرده بودند یا نکرده بودند بر جنازه آن حضرت نماز خواندند سپس علی علیه السلام بهمراهی زبیر آمد در مسجد نشست و بنی هاشم گرد او انجمن شدند، بنی امیه هم گرد عثمان انجمنی کردند و بنو زهره گرد عبد الرحمن بن عوف همه آنان در مسجد بودند که ابو بکر و عمر و ابو عبیده پسر جراح بمسجد آمدند گفتند وای چرا دسته دسته نشسته اید برخیزید با ابو بکر بیعت کنید زیرا انصار و مردم دیگر با او بیعت کرده اند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۷

عثمان و عبد الرحمن و پیروانشان برخاستند و با ابو بکر بیعت کردند ولی علی علیه السلام بهمراهی زبیر و بنی هاشم از مسجد بیرون شدند و بخانه علی انجمنی کردند، عمر با دسته ای از بیعت کردگان بهمراهی

اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه بدنبال آنان رفتند و دیدند انجمنی دارند گفتند همه مردم با ابو بکر بیعت کردند شما هم بیائید با او بیعت کنید زبیر دست بشمشیر خود برد، عمر بهمراهان خود گفت شر این سگ را از ما بگردانید سلمه بن سلامه پیشدستی کرد و شمشیر را از دست زبیر بیرون آورد، عمر آن را گرفت و بزمین زد تا شکست و هر کسی از بنی هاشم که در آنجا بودند محاصره کردند و همه را نزد ابو بکر بردند، چون حاضر شدند گفتند با ابو بکر بیعت کنید زیرا مردم با او بیعت کردند بخدا سوگند اگر رو برگردانید حکم شما را با شمشیر میدهیم، چون بنی هاشم چنین دیدند یکی یکی پیش رفتند و بیعت کردند تنها علی علیه السلام بجا ماند عمر بآن حضرت گفت با ابو بکر بیعت کن، علی علیه السلام فرمود من از او بکار خلافت سزاوارترم و شما هم باید با من بیعت کنید شما کار خلافت را از انصار باز گرفتید دلیل شما در برابر آنها خویشی با رسول خدا بود اکنون بطور زور آن را از ما خاندان پیغمبر میستانید، مگر شما در برابر انصار اظهار عقیده نکردید که چون ما خویشان رسول خدا هستیم بکار خلافت از شما سزاوارتریم آنها هم زمام کار را بدست شما دادند و امارت را بشما تسلیم کردند منهم بهمین دلیل خودتان که برای انصار آوردید بر شما ثابت میکنم که بزنده و مرده رسول خدا از شما اولی هستم.

من وصی و وزیر و گنجه اسرار دانش اویم، من صدیق اکبر نخست کسم که

باو گروید و از او باور کرد، من از همه شماها در جهاد با مشرکان بهتر کوشیدم و بکتاب خدا و روش پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم داناترم و بامور دین بیناترم و بآینده هر کاری شناساترم، زبانم از شماها گویاتر است و از شما دلدارترم.

از چه رو شما در این موضوع با ما کشمکش میکنید؟

اگر از خدا میترسید خودتان در این موضوع انصاف بدهید و چنانچه انصار حق شما را شناختند حق ما را بشناسید و گر نه خود را دانسته با ستم نابود کرده اید.

عمر گفت: ای علی نمیخواهی با کسان خاندان خود همکاری و همدردی کرده باشی؟

شما خودتان از آنها بپرسید.

همه کسان هاشمی نژادی که با ابو بکر بیعت کرده بودند پیش آمدند و گفتند بیعت ما حجت بر علی نیست معاذ اللَّه که ما بگوئیم در هجرت و حسن خدمت و جهاد و موقعیت نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم با او برابر هستیم،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۸

عمر گفت دست از تو بر نداریم تا خواهی نخواهی بیعت کنی ای عمر تو بنفع خود تلاش میکنی امروز کار خلافت ابو بکر را محکم میکنی که فردا آن را بتو بدهد من بخدا گفتار تو را نمیپذیرم و بتو احترامی نمیگذارم.

ابو بکر گفت ای ابا الحسن آسوده باش ما امروز بر تو سخت نمی گیریم و تو را وادار به بیعت نمی کنیم ابو عبیده برخاست نزد علی علیه السلام آمد و گفت؛ برادر زاده، ما همه، خویشی تو، سابقه نیک تو، دانش و نصرت تو را نسبت باسلام منکر نیستیم ولی تو امروز جوانی (علی

در این وقت ۳۳ سال داشت) ابو بکر یکی از شیوخ قوم تو است و بار این کار را بهتر میتواند بکشد کار او هم گذشته شما هم تسلیم او شوید، اگر خدا تو را عمر داد همگان کار را بتو وامیگذارند و هیچ کس با تو مخالفت نخواهد کرد، تو شایسته و سزاوار آنی ولی پیش از آنکه نوبت شورش رسد شورش بر پا مکن تو خود میدانی که در دل عرب و دیگران نسبت بتو چه کینه هائی است، علی علیه السلام در اینجا نطق پرشور خود را ایراد کرد و بجامعه آن روز اعلام خطر فرمود:

ای گروه مهاجر و انصار خدا را باشید، خدا را باشید، فرمانی که پیغمبر در باره من بشما صادر کرده است بدست فراموشی نسپارید سلطه محمد را که سلطه خدائی است از تک خانه اش که مهبط وحی است و از ریشه خاندان معصومش که راز دار شریعتند بیرون نبرید و بخانه ها و بن خاندان شرک آلوده خود نسپارید، اهل پیغمبر را از حق و مقامی که در میان مردم دارند کنار نکنید بخدا ای حاضران انجمن، خدا قضاوت فرموده و حکم کرده و پیغمبرش داناتر است شما خود هم میدانید که ما خاندان باین کار خلافت از شما سزاوارتریم، زیرا پیشوائی امت از آن کسی است که همه قرآن را بخواند و در همه احکام دین بینا باشد و بتدبیر کار رعیت کاملا مطلع و خبیر باشد بخدا این شرائط در ما است نه در شما پیرو هوس نگردید تا بیشتر از حق دور شوید و سابقه نیک خود را با این حادثه بد تباه کنید.

بشیر بن سعد

انصاری که در سقیفه برای مقاومت سعد بن عباده در بیعت ابو بکر پیشقدم شد و کار او را درست کرده بود برخاست و هم آهنگ با همه انصار در پاسخ علی علیه السلام چنین گفت یا ابا الحسن اگر انصار پیش از بیعت با ابو بکر این بیانات شما را شنیده بودند هیچ کدام با شما مخالفت نمی کردند، علی علیه السلام فرمود آی مردم شما میخواستید من مرده رسول خدا را در زیر بستر بگذارم و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۶۹

و بسقیفه بیرون شوم و برای حکومت و ریاست او کشمکش کنم بخدا من از احدی نگران نبودم که با ما خانواده در باره پیشوائی کشمکش کند و خیال آن را در سر خود بپروراند و این کار ناروا که شما روا دانستید روا داند من گمان نداشتم رسول خدا در روز غدیر خم حجت و عذری برای کسی بجا گذاشته باشد و جای گفتگوئی برای گوینده ای مانده باشد من بخدا قسم میدهم هر کس از پیغمبر در روز غدیر خم شنیده که در باره من فرمود: هر کس را من مولا و آقا هستم علی مولا و آقا است باز خدایا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن دار و یاری کننده اش را یاری کن و واگذارنده اش را واگذار، بآنچه شنیده گواهی دهد؛ زید بن ارقم گوید دوازده تن از مجاهدین بدر برخاستند گواهی دادند من کتمان کردم و در کیفر آن کور شدم

۳- کمک خواهی و دعوت افراد مؤثر

علی علیه السلام تا مدتی حضرت فاطمه زهرا و دو فرزندش حسن و حسین را بر میداشت و درب خانه سران مهاجرین و انصار میرفت و با گفتار

بلیغ و نمودن یادگارهـای پیغمبر از آنهـا کمـک میخواست برای آنکه حق پیشوائی خود را دریافت کنـد و مردم را براه راسـت بکشاند، این کار تا وفات فاطمه زهراء (ع) ادامه داشت چون فاطمه زهراء که در حقیقت هسـته مرکزی حزب علی و پشتیبان او بود درگذشت آن حضرت دست از دعوت کشید و تسلیم اکثریت شد.

۴– کناره گیری و اعتراض

علی علیه السـلام در تاریخ طولانی خانه نشـینی خود با آنکه بیعت کرده بود با کناره گیری اعتراض آمیز خود بطلان حکومت بی اساس خلفا را اعلام می کرد بیشتر اوقات در بیرون مدینه و در ینبع بندر دریای سـرخ بکارهای فلاحتی سرگرم بود ولی در مصالـح عالیه اسـلامی صـمیمانه با هیئت مرکزی مـدینه همکاری می کرد و آنها را رهبری و هـدایت مینمود عمر بیشتر از همه کس بنظریات علمی و سیاسـی علی علیه السـلام اعتماد داشت و در مواردی که کار بر او سخت می شد از آن حضرت کمک میخواست و آن حضـرت هم برای نشـر علم و حفظ جامعه اسـلامی از هیچ گونه کمکی دریغ نداشت عمر بارها در سـر منبر و جاهای دیگر از آن حضرت اظهار تشکر کرد و این جمله در موارد بسیاری از او شنیده شد که:

(لو لاـ علی لهلك عمر: اگر علی نبود عمر نابود میشـد) دفن شـبانه و پنهانی فاطمه زهراء (ع) یگانه یادگار عزیز پیغمبر یکی از شاهکارهای بزرگ

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۰

سیاست کناره گیری علی بود که پشت حکومت ابو بکر را لرزانید و ستم کاری آنان را بجهان اعلام کرد.

علی علیه السلام در موارد چندی که مقتضی میدانست با حکومت وقت مخالفت کرد و در مخالفت خود پافشاری نمود تا

نقشه های شوم آن را خنثی کرد، یکی از شاهکارهای مخالفت او در باره نقشه نابود کردن نژاد ایرانیان بود که عمر طرح کرد.

چون حکومت ساسانی ایران باستان ساقط شد و عرب بر همه شهرستان های آن حکم فرما گردید، عمر نقشه شومی طرح کرد که نژاد آنها را نابود کند.

دستوری صادر کرد که همه افراد ذکور را با وجب بسنجند و هر کس از پنج وجب بلندتر است او را بکشند نتیجه این میشد که همه مردان فرزند آور ایران نابود شوند و جز خواجه سرایان و کودکان خردسال از آنها نماند خواجه ها که فرزند نمی آوردند و کودکان هم در فشار تربیت عربی مستهلک میشدند و نژاد چند هزار ساله ایران نابود میشد، اینجا یکی از مواردی است که علی علیه السلام سخت پایداری کرد تا این نقشه شوم را لغو کرد زیرا میدانست باید دانش و حقیقت اسلام در آینده بنیروی هوش و لیاقت ایرانیان آشکار شود.

علی علیه السلام از نقشه های چند خود نتیجه فعلی نگرفت و نتوانست حکومت خلفا را منهدم سازد ولی بطلان آن را برای بشر آینده مدلل ساخت و آیا این کارها در انقلاب سخت و عمومی دوره عثمان تأثیر داشته یا نه و تا چه حد تأثیر داشته سؤالاتی است که پاسخ درست آنها باین آسانی نیست؟!!!

دانشگاه بزرگ علی «ع»

علی علیه السلام محیط اسلامی را بسیار وسیعتر از دیگران میدانست و قوانین اسلام را عمومی تر از دیگران میفهمید و آینده اسلام را روشن تر از دیگران مطالعه می کرد، آنها مسلمانان را همان عربها حساب کردند و مایه زندگانی را همان قدرت جهاد و غنیمت اموال مردم میپنداشتند و بآینده دنباله دار و پر شور

نهضت اسلامی توجهی نداشتند و هیچ وقت حساب نمی کردند اگر همه بشر مسلمان شد، اگر نیروی جهاد متوقف گردید، اگر دانشمندان بزرگ و فلاسفه با تعلیمات اسلام روبرو شدند وضعیت اسلام چگونه خواهد شد و چگونه باید باشد، این اختلاف پردامنه میان فکر علی علیه السلام و فکر دیگران علی علیه السلام را از مردم و مردم را از علی دور کرد ولی آن حضرت از پای ننشست و افکار بلند و پردامنه خود را تنها و یا با چند نفر از مردان بزرگ خاندان خود و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۱

اصحاب عالیرتبه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم که سلمان فارسی پیشرو آنان بود در جریان انداخت اسرار حکمت و فلسفه الهی را در ضمن خطبه ها و نطقهای خود بیان کرد شبهات دینی را در ضمن پاسخ مراجعات دانشمندان یهودی و نصرانی که در شام و عراق و کشورهای دیگر بودند برطرف کرد اخلاق عالیه انسانی را در کلمات قصار و شیوای خود تقریر فرمود رموز قرآن را برای شاگردان نزدیک خود حل کرد علوم ادبیه را پی ریزی نمود اساس اقتصاد جهانی را که کشت و کار و کشاورزی است با دست مبارک خویش بنیاد کرد و سازمان علوم طبیعی را بنام کیمیا بمردم آموخت.

و هر کس بتاریخ زندگانی و بیانات مختلفه و شاگردان مکتب علی مراجعه کند و درست تدبر نماید میفهمد که آن حضرت با تنهائی و نبودن وسائل و یاران کافی و کمی شاگردان مستعد انواع علوم و دانش را نشر داد و مدرسه های بسیاری را پی ریزی کرد که در آینده نزدیکی در دنیا معروف و

مشغول فعالیت گردیدند و هر کدام افتخار داشتند که از دانشگاه بزرگ علی علیه السلام منشعب شده و از سرچشمه وجود او بوجود آمده اند، ولی باز هم ناله داشت که در سینه من گنجینه های دانش نهفته است کاش شاگردانی داشتم که بآنها می آموختم.

محافظه کاری و پیش داشتن مصلحت عموم بر سود

علی علیه السلام چون از مبارزات سلمی خود بنتیجه فعلی و مثبتی نرسید با اکثریت مسلمانان در حفظ مصالح عمومی اسلام هم آهنگ و همکار شد، در جمعه و جماعت آنان شرکت می کرد و در شور صبحانه و زمامداران هر وقت نظرهای خیرخواهانه خود را بسود اسلام و مسلمانان بیدریغ اظهار میداشت و موارد بسیاری از خیرخواهیهای مؤثر علی علیه السلام در باره اسلام و مسلمین در کتب تاریخ ثبت است و در تاریخ عمومی اسلام آن حضرت را وزیر خلفاء وقت نامبرده اند و در خصال جلد ۲ آمده است که خود آن حضرت فرموده عمر در بیشتر کارهای عمومی خود بمن مراجعه می کرد و نظر مرا دریافت مینمود و بمورد اجراء میگذاشت و توجه بکلیه این امور شخصیت بی مانند او را چون فرشته ای پاک که در مصالح عمومی مسلمانان فداکار و از خود گذشته بوده است نمایش میدهند و چون اختلاف مسلمانان با عثمان آشکار شد و پی در پی شکایات از آنها میرسید و نماینده های آنها بمدینه مراجعه می کردند یگانه شخصی که برای خیرخواهی مسلمانان و جلوگیری از فتنه و فساد کوشش می کرد علی علیه السلام بود و با میانجیگری خود چند سال انقلاب ضد حکومت وقت را عقب انداخت و در آن موقع که دامنه آتشین شورش مدینه را فرا گرفت و کوششهای او در اصلاح بجائی نرسید با

دلی دردناک از مدینه بیرون رفت و بر مفاسد اجتماعی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۲

تأسف میخورد.

مراعات افکار عمومی و نمایش روح حکومت ملی

اشاره

علی علیه السلام چون مردان دنیا دار و ریاست طلب هیچ گاه در تک و پوی خلافت و زمامداری تحمیلی نبود و نمیخواست خود را بر خلاف میل مردم برایشان تحمیل کند اقدامات او برای این بود که مردم را بوظیفه خودشان رهبری کند و بآنها بفهماند که باید از روی میل و رغبت او را بپیشوائی که منصب خدا داده او است بپذیرند تا آنها را براه راست و طریق عدالت و سعادت رهبری کند از این رو چون عثمان در اثر کارهای ناهنجار خود بدست انقلابیون اسلام کشته شد علی علیه السلام در خانه نشست و هیچ اظهار رغبتی بکار خلافت نکرد تا مردم فوج فوج بخانه او ریختند و با خواهش و اصرار بسیار فراوان او را بقبول زمامداری دعوت نموده و پس از اصرار بسیار با آن حضرت بیعت کردند چون آن حضرت بر مسند خلافت و پیشوائی متمکن گردید بهترین نمونه حکومت عادلانه را بمعرض نمایش گذاشت.

۱- تحت تأثیر اطرافیان و استفاده جویان که چون زالو در اطراف زمامداران گرد می آیند تا بوسیله او خون ملت را بمکند واقع نشد

همه مسلمانان را برابر و برادر نگاه کرد و آزردگی خاطر چون طلحه و زبیر را بچیزی نشمرد و مانند معاویه حاکم ظالم و ریشه داری را از کار بر کنار کرد و فرمان عزل او را نوشت پاره ای بر این صراحت و دقت آن حضرت خرده گرفته اند و گفته اند اگر با این افراد مؤثر مدارا کرده بود و در اثر رنجش خاطر آنها جنگ جمل و صفین و در نتیجه نهروان رخ نداده بود کار او بهتر رونق میگرفت و در محیط آرامی باصلاحات بیشتری موفق میشد ولی این خرده گیران در وضعیت آن روز جامعه اسلامی مطالعه کافی نکرده و تاریخ نشده

را موافق تخمین خود تشخیص داده اند.

در اثر مظالمی که عثمان و عمال خود سر و دیکتاتور مآب او در مدت شش سال گذشته مرتکب شده بودند و در اثر وضعیت فقری که دامنگیر عموم مسلمانان شده بود و احتکار ثروتی که رجال نامور قریش کرده بودند تمام محیط اسلامی یک طوفان شدید انقلاب بود که موجی از آن مدینه را فرا گرفت و دستگاه خلافت چند ساله عثمان را که پشت گرم بحزب نیرومند بنی امیه بود از بیخ درآورد. برای آرام کردن این طوفان عمومی چاره ای نبود جز یک نمایش عدالت و دینداری پر طنطنه ای که در مزاج عموم اثر بخشد و آنهم همین روشی بود که علی علیه السلام در پیش گرفت و بسرعت این طوفان عمومی را منحل کرد جنگ جمل و صفین و نهروان موج های

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۳

قویتر و ریشه دارتری بودند از همان طوفان بزرگ انقلاب که عملیات کرامت مآبانه علی علیه السلام در آنها تأثیر نکرد و بهمان طبع طوفانی خود در نقطه بصره و شام پدید شدند و مشکله حکمیت و قضیه نهروان را پدید کردند و در صورتی که علی علیه السلام با آنها مدارا و مسامحه می کرد جنگ عمومی سخت تری پدید میشد.

۲- پخش عادلانه بیت المال بهمه ارباب استحقاق و کارمندان دولت اسلامی

، از هر ناحیه خراجی میرسید فورا آن را بافرادی که وظیفه خوار بیت المال بودند میرسانید و نزد خود نگاه نمیداشت، روایت شده که خراجی اول شب وارد کوفه شد فورا حضرت دستور داد که رؤسای هفتگانه کوفه را احضار کردند و بوسیله آتش افروزی همان شبانه تمام آن مال را پخش کرد و یک گرده نانی هم در آن بود

بهفت قسمت نمود برخی یاران آن حضرت عرض کردند بماند تا صبح که هوا روشن شود نپذیرفت.

هر روز پنجشنبه ته انبار بیت المال را جاروب می کرد و دو رکعت نماز در آن میخواند میفرمود ای اهل کوفه اگر نزد من جز شتر آبکش و غلام خدمتکار خودم چیزی دیدید از آن شما باشد.

۳– همدردی و مواساه با فقرای کشور اسلامی تا باندازه ای که انسان را دچار حیرت میکند

. خودش در ضمن نامه ای که بعثمان بن والی بصره نوشت نگارش فرمود اگر بخواهم میتوانم از این عسل آب کرده و مغز گندم و پوشاك حریر استفاده کنم ولی هیهات که هوای نفس بر من چیره شود و شکم پرستی مهار مرا بکشاند تا خوراك خوشمزه ای انتخاب کنم مبادا در سرزمین حجاز و یمامه میان ملتی که در سرپرستی من هستند باشد کسی که قرصه نانی نداشته باشد یا شکمش سیر نباشد من شکم سیر شب بسر برم و در گرد من شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه باشند؟!،! از گاهی که علی علیه السلام زمام خلافت را بدست گرفت همان لقمه نان جوین را هم با نگرانی میخورد و همیشه در فکر بیچارگان کشور اسلامی بود. تا آخرین لحظات زندگانی پر شرافت خود: صلّی اللَّه علیه.

۴– قانون جهانداری

اشاره

در تاریخ جهان بسیار حکومتها پدید شده و بسیار سلطنتها سرنگون گردیده هر حکومتی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۴

که بر سر کار آمده بناچار دارای نیروی جهان گیری مقتدری بوده و گر نه نمیتوانست بحکومت برسد حکومتهای جهان از نظر نیروی جهانگیری کمتر با هم جدائی دارند و امتیاز آنها از نظر وسعت و دوام باندازه قدرت جهانداری و قانون گذاری است هر حکومتی به پشتیبانی قانون آسمانی یا در پرتو فکر بلند انسانی قانون جهانداری پایدار و عدالت شعار و رعیت نگهداری در دست داشت بیشتر پاینده بود و خوشتر زیست ولی هر حکومتی از این پایه کمتر مایه داشت بزودی نیست و نابود گردید، اسلام با نیروی تبلیغ الهی و قانون های آسمانی بر پا شد ولی برای استقرار دعوت و ملت خود دست به شمشیر برد و جهاد

کرد، دنباله این جهاد تا دوران حکومت امیر المؤمنین علیه السلام کشورهای متمدن فارس و روم و مصر را زیر پرچم آورده و ملتهای چندی را در حمایت داشت، قشون کوچک اسلام در پهناور این ممالک وسیعه پراکنده شده بود و چون قطره هائی در میان امواج لرزان ملتهای شکست خورده نمایش داشت. دستورات متین و عادلانه ای بایست این کشورها را اداره کند و حکومت اسلامی را پایدار نماید، دولت روم با آن اقتدار و نیروی نظامی عجیب بارها ایران را گرفت و بر پایتخت آن مسلط شد ولی هر بار بزودی دچار فشار چریکهای محلی گردید و بناچار آن را تخلیه کرد و عقب نشینی نمود، نیروی جهانگیری اسلام در نظر مطالعه کنندگان تاریخ بسیار عجیب است که کمتر از صد هزار جمعیت عرب ملیونها قشون را از میان ببرند و امپراطوری های بزرگ را منهدم کنند ولی جهان داری اسلام و نگهداری این کشورهای وسیع بسیار عجیب تر است.

مهمترین اساس عدالت و جهانداری که در زمینه تعلیمات قرآن مجید و دستورات پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بجهانیان رسیده است همان دستورات بزرگ فرمانی است که علی علیه السلام برای مالك اشتر نگارش فرمود، در آن موقعی که مالك بولایت مصر منصوب گردید این یادگار بزرگ را همراه داشت، ما خلاصه این فرمان را فصل بندی کرده و این مقدمه را بدان پایان میدهیم:

بسم اللَّه الرحمن الرحیم- این فرمان بنده خدا امیر مؤمنان است به مالك بن حرث اشتر که باید آن را در عهده خود شناسد هنگامی که او را والی مصر نمود تا خراج آن را بگیرد و با دشمن آن بجنگد و ملت

آن را اصلاح کند و بلاد آن را آباد نماید.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۵

فصل یکم

۱- تقوای خدا را شعار خود کند و از دستورات قرآن او از فرائض و سنن پیروی نماید زیرا هیچ کس خوشبخت نگردد مگر به پیروی آنها و بـدبخت نشود مگر بانکار و عمل نکردن بدانها ۲- خداوند سبحان را با دست و دل و زبان یاری کند زیرا خدای جل اسمه ضامن یاری و عزت کسانی است که او را یاری کنند و عزیز شمارند.

۳- خود را از شهوترانی و سرکشی باز دارد، زیرا نفس بطبع خود بدخواه است مگر خدا رحم کند.

ای مالک من ترا بکشوری فرستادم که پیش از تو دولت های عادل و ظالمی بخود دیـده. مردم بهمان چشم تو را می بیننـد که تو والیـان پیش از خود را می بینی و در بـاره تو همـان را میگوینـد که در باره آنها میگوئی خداونـد مردمان نیک و شایسـته را بزبان بندگان خود معرفی میکند.

فصل دوم

م ۱- محبوبترین پس انداز نزد تو ذخیره کار نیک باشد.

۲- دل خود را مالـک بـاش و خود را بـدان چه بر تو روا نیست مفروش، خود داری کـار عادلانه است که نسبت بخود انجام دادی چه نسبت بدان چه دوست داری و چه نسبت بآنچه بد داری.

۳- دل خود را نسبت برعیت پر از مهربانی و دوستی و لطف کن، نسـبت بآنها چون درنـده آزار بخشـی مباش، خوردن آنها را غنیمت مشـمار زیرا از دو کس بیرون نیسـتند یا برادر دینی تو هستند یا آفریده ای چون تو و همنوع تو محسوبند که در معرض لغزش و خلافکاری میباشـند و از روی عمد یا خطا گاهی دست درازی میکنند،؟؟؟ عفو و چشم پوشـی خود باندازه که از عفو و

چشم پوشی خدا توقع داری بآنها بده. تو بالا دست آنها و کسی که تو را گماشته بالا دست تو است و خداوند بالا دست کسی است که تو را والی کرده و کار آنها را بتو گذاشته و ترا بدانها امتحان کرده.

۴- هرگز بجنگ و ستیز با خدا بر مخیز زیرا تاب انتقام او را نداری و از عفو و رحمتش بی نیاز نیستی.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۶

۵- هرگز از عفو خلاف کار پشیمان مباش.

۶- هرگز بر شکنجه و عقوبت مبال.

۷- تا راه گریز داری بتندی و تحکم مشتاب مگو من فرمان دهم و دستورم اجرا می شود زیرا این خود فساد در دل و سستی در دین پدید کند و دگرگونی و آشوب فراهم آورد.

۸- چون از ملاحظه سلطنت و مقام خود تکبر و سرافرازی تو را گرفت نگاهی بملک بزرگ خدا کن که بالا دست تو است و توجه کن که خدا بر تو قدرت دارد و تو در برابر او بر خود هم قدرت نداری زیرا این توجه سرکشی تو را فرو نشاند و تندی تو را باز دارد و عقلی که در اثر خود بینی از سرت بدر رفته بتو برگرداند.

۹- مبادا با خدا در بزرگی و جبروت سر همسری و همانندی داشته باشی زیرا خداوند هر جباری را خوار و هر بالنده ای را زبون میکند.

۱۰- نسبت بخدا و مردم از طرف خودت و خاندانت و دوستانت انصاف و عدالت را مراعات کن اگر نکنی ستم ورزیده ای (و هر کس ببندگان خدا ستم کند از طرف بندگان، خدا خصم او است و چون خدا با کسی خصومت کند دلیلش را

باطل نمایـد و با او بجنگنـد تا برگردد و توبه کنـد) هیـچ چیز از پائیـدن بر سـتمکاری مؤثرتر در زوال نعمت خداونـد و تعجیل انتقام او نیست، زیرا خدا نفرین ستمکشان را خوب میشنود و در کمین ستمکاران هست.

۱۱- کارهائی را بیشتر دوست دار که با حقیقت تر و عادلانه تر و رضایتمنـدی عموم رعایا را بهتر جلب میکنند زیرا خشم ملت رضایتمندی مخصوصان دولت را پایمال میکند ولی خشم مخصوصان دولت با وجود رضایت عمومی ملت جبران و درگذشت می شود، مخصوصان و اطرافیان والی در هنگام صلح و آسایش هزینه بسیار سنگینی بر او تحمیل میکنند. در هنگام گرفتاری کمتر باو کمک میدهنـد. از عـدالت بیشتر بـدشان می آیـد پرروتر درخواست بخشـش و منصب میکنند؛ چون بآنها چیزی داده شود کمتر شکر میکنند و اگر دریغ شود دیرتر عذر میپذیرند و در پیش آمدهای ناگوار روزگار ناشکیباترند.

همانـا سـتون دیانت و جامعه مسـلمانان و ذخیره دفع دشـمنان توده عمومی ملت باشـند بایـد گوشت بسـخن آنها و دلت با آنها باشد.

۱۲- هر کس از رعایا نسبت بمردم عیب جوتر است او را از خود دور کن و دشمن دشمن تر بدار

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۷

زیرا طبعـا در مردم عیب هائی است که بایست والی بیشتر از دیگران آنها را بپوشـد، در مقام مباش که عیب آنها را بـدانی زیرا هر چه را دانی بایـد آن را اصـلاح کنی ولی آنچه از تو پنهان است خداونـد در آن حکم میفرمایـد تا میتوانی بدیها را بپوش تا خدا عیب پوشی را بر تو آسان کند.

۱۳- با مردم بهیچ وجه کینه توزی مکن و خونی از آنها در عهده میاور و از آنچه نسبت

بمقام تو درست نیست غفلت مرموز.

۱۴- در تصدیق راپورت چیان شتاب مکن زیرا راپورت چی با آنکه صورت خیر خواهی دارد آب بشیر میکند.

۱۵- چند طایفه را هم شور مکن.

الف- بخیل زیرا تو را از فضل و احسان منصرف میکند و از تهی دستی میهراساند، ب- ترسو زیرا تو را در هر کاری بسستی و ضعف میکشاند.

ج- حریص و آزمند زیرا دست اندازی بر خلاف حق را در نظر تو نمایش میدهد.

بخل و حرص خلقتهای بد چندی هستند که ریشه همه آنها بدگمانی بخداست ۱۶- بدترین وزیران تو کسانیند که وزیر والیان بدکار پیش از تو بوده اند و با آنها در گناهان همکاری کرده اند، مبادا اینان طرفداران و مخصوصان تو باشند زیر آنها یار گناهکاران و برادران ستمکارانند تو بجای آنها بهتر از آنها میتوانی یافت، کسانی که نظریات و نفوذ آنها را دارند ولی وزر و وبال آنها را ندارند و با ستم کاران و گنهکاران در ستم و گناه همکاری نکردند این مردان پاکدامن هزینه کمتری بر تو تحمیل میکنند و نسبت بتو مهربانترند و با بیگانگان کم الفت ترند آنها را مخصوصان جلسه های سری و انجمنهای علنی خود قرار ده سپس برگزیده تر آنان پیش تو کسی باشد که حق را بی پرده برابر تو بگوید و در آنچه خدا برای دوستانش نمیخواهد ترا کمتر مساعدت کند چه دلخواه تو باشد چه نباشد.

۱۷- بپاکدامنان و راستگویان بپیوند و آنها را چنان بار بیاور و عادت بده که تملق تو را نگویند. و بکارهائی که نکردی بیهوده ستایش و خوشامد تو را نگویند، زیرا مدح خود پسندی آورد و به مغروری کشاند.

۱۸- مردمان درست و خوشرفتار و نادرست

کار را بیک چشم مبین و برابر مدان زیرا در این صورت مردان درست و خوشرفتار بخدمت کردن و درستی بیرغبت میشوند و مردان بدکار و نادرست ببدی کردن تشویق و وادار میشوند، هر یک از این دو را بپاداش کارشان که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۸

خود برای خود خواسته اند برسان.

۱۹- بایـد رعیت را بخود خوشبین و امیـدوار کنی و بهترین راهش اینست که بآنهـا احسان کنی و بار هزینه و مخارج آنها را تا میتوانی سبک کنی و آنها را بچیزی که در عهده آنها نیست بزور وادار نکنی، در این زمینه طبعا تو هم برعیت خوشبین خواهی شد و خوشبینی تو بآنها رنج و اندوه فراوان و دنباله داری را از دوشت بر میدارد.

۲۰- نسبت بهر کس پیش تو آزمایش خوب داده باید خوشبین باشی و هر کس آزمایش بد داده باو بدبین باش.

۲۱- روش نیکی که پیشـروان نخست این امت بکـار زده و بـا آن توده را بهم پیوسـته و کـار رعیت را اصـلاح کرده انـد نقض مکن و روش بدی که باین دستورات نیک گذشته لطمه میزند پدید میاور تا آنان که روشهای نیک را گذاشتند اجر برند و تو وبال آن را بگردن بگیری.

۲۲- در باره دستورات اصلاحی کشور و اداره کارهای مردم که پیش از تو بوده است با دانشمندان مطلع بسیار گفتگو کن و با فرزانگان خیرخواه بسیار انجمن نما.

فصل سوم

بدان که ملت از دستجات و واحدهای چندی تشکیل می شود که باید هر کدام را با دیگری اصلاح کرد و همه با هم پیوسته و مربوط و بهم نیازمندند.

الف- جنود اللّٰه: آرتشی که در راه خدا و برای

خدا میجنگد.

ب- نویسندگان عامه و خاصه: دفتر داران عمومی و منشیان خصوصی که برای رجال و بزرگان نامه های خصوصی والی و کارگذاران عالیرتبه او را تنظیم میکنند.

ج- قاضیان عادل. دادستانها- قاضیان محاکم د- کارمندان انصاف و رفق: تشکیلات کل شهربانی و شهرداری، اداره امر بمعروف و نهی از منکر.

ه- اهل جزیه و خراج از کفار ذمی و- مسلمانان: بدهکاران مالیات سری و مالیات زمینهائی که خالصه دولت اسلامی است و متصرفین آن باید سهم زمین را بدولت بپردازند.

ز- بازرگانان و پیشه وران و صنعتگران.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۷۹

ح- بیچارگان و زبونان که نیازمند و دست طلب دراز دارند: مردمان بیچاره که سرمایه کار و شغلی ندارند و یا نمی توانند کار کنند و برای قوت خود محتاجند.

خداوند در کتاب خود قرآن مجید و سنت پیغمبرش برای هر کدام از این دستجات بخشی از ثروت که در کشور است نام برده و در خور استحقاقش قرار معینی نهاده، این دستور بودجه و پخش آن سپرده ایست نزد ما که محفوظ و مصون است. لشکریان باذن خدا پناه رعیت و زینت فرمان- دهان و عزت دین و راه امنیت میباشند، رعیت بی آنها بر سر پا نمیماند و آنها هم بر سر پا نمانند مگر بوسیله دریافت حقوق خود که خدا از خراج و مالیات بر آنها معین کرده است و به پشت گرمی آن در جنگ با دشمنان نیرومند میشوند، و زندگی خود را اصلاح مینمایند و رفع نیاز میکنند.

این دو دسته لشکریان و خراج گذاران را دسته سومی باید اداره کند که عبارتند از قاضیان (دستگاه دادگستری) و عمال (استانداران و فرمانداران و بخشداران ..) و نویسندگان (متصدیان

امور دفتری) برای آنکه معاملات و پیوندها را میبندند و عوائد را جمع آوری می- کنند و کارهای کلی و جزئی بآنها سپرده است، زندگانی همه اینها اداره نمیشود مگر بوسیله بازرگانان و صنعتگران که وسائل زندگانی را جمع آوری میکنند و بازار داد و ستد بوجود می آورند و با دست خود ابزارهای زندگانی میسازند که دیگران نمیتوانند بسازند.

سپس آن دسته پائین و بیچاره اند که نیازمند و مسکینند، کسانی که باید بآنها بخشش کرد و برای خدا کمک نمود هر کدام آنها را نزد والی جایی است و بر او لازم است که باندازه ای که زندگانی آنها اصلاح شود بآنها بدهد والی از عهده این خدمتی که خدا بر او لازم کرده است بیرون نیاید مگر بکوشش و استعانت از خداوند و وادار کردن خود بر درستکاری و صبر بر آن سبک باشد بر او یا سنگین.

فصل چهارم

فرماندهان ارتش خود را از کسانی انتخاب کن که:

۱- نسبت بخدا و رسولش و امام تو بعقیده خودش از همه کس خیرخواه تر بااخلاص تر باشد.

۲- پاکدامن تر و حلیم تر باشد، عصبانی نباشد، زود خشم نکند، عذر پذیر باشد. نسبت بزیر دستان مهربان باشد و بر نیرومندان سخت گیرد، تندی او را از جا نکند و سستی او را ناتوان

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۰

و درمانده نکند.

۳- مردان آبرومند و خانواده های خوب و خوش سابقه را در نظر بگیر و از میان آنها مردان رادمنش و شجاع و با سخاوت را انتخاب کن که اینان مجموعه کرم و مرکز نیکی و احسانند.

۴- مانند پدر و مادر مهربانی از آنها تفقد و بازجوئی کن از هیچ کمک و توجهی که وسیله

نیرومندی آنها است دریغ مکن و هیچ لطف و احسانی را از کم و بیش در باره آنها کوچک مشمار زیرا که این خود آنها را وامیدارد که نسبت بتو صمیمی و خوشبین باشند، از بازجوئی کارهای کوچک آنها صرف نظر مکن بامید آنکه بزرگ و کلی آنها را تفقد کرده ای زیرا اصلاح خرده کاریهای آنها کارهای بجای خودش نسبت بآنان سودمند است و کارهای مهم آنان هم که مورد حاجت و نیاز آنها است.

۵- از فرماندهان لشکرت کسی را بیشتر بخود نزدیک کن که نسبت بافراد زیر دست خود بهتر کمک میکند و از عطای خود بآنها بخشش مینماید باندازه ای که خود آنها و خانواده و بازماندگان محلی آنها را کفایت کند تا یک فکر بیشتر در سر آنها نباشد که آن جنگیدن با دشمن است، زیرا اظهار لطف تو دل آنها را بتو مهربان میکند.

فصل پنجم

بهترین چشم روشنی والیان اینست که در همه بلاد عدالت پا برجا باشد و دوستی رعیت آشکار گردد و دوستی ملت پدید نشود مگر آنکه خوشدل باشند و خیرخواهی آنها درست نشود جز آنکه بکارگزاران خود گرد آیند و دولت آنان را بر خود سنگین ندانند و مدت حکومت آنان را دراز نشمارند و چشم بپایان یافتن آن ندوزند، میدان آرزو و آمال آنها را وسیع کن و پی در پی ثنا خوان آنها باش و از آن ها که خوشرفتار و خدمتکارند قدردانی کن، زیرا هر چه از کردار نیک آنها بیشتر یاد کنی مردمان شجاع و با شهامت تشویق و برانگیخته میشوند و مردمان بی اقدام و نکول کننده بکار وادار میگردند، خدمت و امتحان هر کس را بحساب خودش

بگذار و پای دیگری حساب مکن تا خوب آزمایش و امتحان نکنی نسبت تقصیر بکس مده شرف و اعتبار کسی را مانع امتحان و آزمایش او مگیر، چون بمشکلی برخوردی و حکمش بر تو روشن نیست رجوع بخدا و پیغمبر کن، زیرا خداوند بکسانی که خواسته آنها را ارشاد نماید فرموده است «آیه ۵۹ سوره نساء» ای آن کسانی که ایمان آوردید خدا و رسول و اولی الامر را اطاعت کنید و اگر در چیزی اختلاف کردید بخدا و رسول رجوع کنید «رجوع بخدا عمل کردن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۱

بآیات روشن قرآن او است و رجوع برسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلم عمل کردن بدستورات ثابت عمومی او است که مورد اختلاف نیست.

فصل ششم «شرایط قضات و دادستان»

۱- قضاوت و دادگری میان مردم را بکسی واگذار که:

الف- پیش تو از همه دانشمندتر و فاضلتر است ب- از کارها خسته نشود و ادامه محاکمه او را فرسوده نکند.

ج- بلغزش و خطا پایدار نماند و چون حق را فهمید از رجوع بدان دلتنگ نباشد د- بهیچ وجه پیرامون طمع نگردد و خیال آن را نکند ه- بفهم ظاهر امر قناعت نکند و دست از تحقیق و رسیدن بپایان مطلب بر ندارد.

و- در مورد اشتباه خوددارتر باشد و دلیل را بهتر مورد اعتماد قرار دهد.

ز- از کثرت مراجعه طرفین محاکمه ترشروئی نکند و بکشف قضایا شکیباتر باشد، ح. چون حکم روشن شد فورا اعلام کند و دنباله دعوا را ببرد ط. تحت تاثیر تملق نرود و جانب داری او را از حق منحرف نکند.

کسانی که دارای این شرایط باشند کمند ۲. سپس بسیار پرونده های او را بازرسی کن

و در عطا و بخشش را باو بگشا، باندازه باو حقوق بده که معاش او را کفایت کند و نیاز بمردم نداشته باشد، در پیش خود مقامی باو بده که هیچ کدام از مخصوصان دیگرت در آن مقام طمع نکنند، تا نزد تو از اعمال نفوذ مردان بزرگ آسوده باشد.

در این باره نظری بسزا بکن زیرا این دین مدتی در دست اشرار اسیر بوده و آن را آلت هواپرستی و وسیله دنیاطلبی کرده بودند،

(فصل هفتم) «در شرائط عمال (کارگران شهرستانها و جمع کنندگان مالیات و صدقات»

اشاره

۱. عاملان و کارگزاران خود را در تحت نظر داشته باش.

الف. انتخاب آنها از روی امتحان و لیاقت باشد نه از نظر عطا بخشی و دلخواه زیرا این هر دو خصلت در مرکز شعبه های جور و خیانت بملت و کشورند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۲

ب- از میان آنها مردمان با تجربه و آبرومند را انتخاب کن که از خانواده های خوب باشند و در اسلامیت سابقه داشته باشند! زیرا آنها خوش اخلاق تر و پاکدامن تر و کم طمع ترند و سرانجام کارها را بیشتر در نظر دارند.

۲- حقوق کافی و فراوان بآنها بده تا معاش خود را اصلاح کنند و از آنچه زیر دست آنها است بینیاز شوند و اگر خلاف دستورات را نمودند یا در سپرده تو خیانت ورزیدند و اختلاس کردند حجت تو بر آنها تمام باشد.

۳- دیده بانهائی از اشخاص راستگو و با وفا بر آنها بگمار که مراقب آنها باشند.

زیرا بازرسی سری از کارهای آنان وادارشان میکند که امانت دار باشند و با رعایا خوش رفتار کنند.

۴- تحت تأثیر کارگذاران خود مباش اگر یکی از آنان دست بخیانت گشود و دیده بانان خیانت او را گزارش دادند گواهی آنها تو را

بس است، او را بـا شـلاق کیفر کن و هر چه دزدیـده از او دریافت کن و او را بمقام ربوبی وادار و خیانت او را اعلام کن و او را با ننگ تهمت نشانه گذار که در جامعه رسوا گردد و باعث عبرت و پند دیگران باشد.

متمم فصل هفتم

موضوع خراج و مالیات که در آمد منطقه ولایت تو است در نظر داشـته باش و وضعیت دارائی و مالیات پردازان را اصلاح کن زیرا اصـلاح امر خراج و خراج دهان وسـیله اصـلاح دیگران است کارمنـدان دیگر تنها بوسـیله آنها اصـلاح میشونـد، زیرا همه مردم نان خور خراج و خراج گذارانند بایـد توجه به آباد کردن زمین بیشتر از دریافت خراج باشـد، زیرا خراج را از زمین آباد می شود گرفت، هر کس بـدون آبـادانی و عمـارت خراج خواهـد کشور را ویران و مردم را نـابود کرده است و کارش پایـدار نماند.

اگر خراج گذاران عرض حالی دادند راجع بمواد زیر بآنها تخفیف بده:

سنگین بودن خراج یـا آفتزدگی زراعت یـا خشـکی قنوات و کمی بـاران یـا زوال دیگری که برای زمین زراعتی آنها رخ داده چون سـیل زدگی و غرق زراعت یا تشـنه ماندن آن، اندازه تخفیف بمناسبت اصلاح کار آنها باشد، تخفیف بآنها بر تو سنگین نباشد زیرا که این خود پس انداز تو محسوب شود و در موقع آباد بود زمین و خوبی محصولات بتو بازگردد و وسیله زینت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۳

و آبرومندی منطقه حکومت تو باشد و بعلاوه تو را بخوشـرفتاری سـتایش کنند و بنشـر عدالت در میان آنها سـرفراز باشی و به قدرتی که در اثر آسایش رعیت نزد آنها ذخیره کردی پشتگرم هستی و

بوسیله عدالتی که در خوشرفتاری با آنها در میان افراد نشر دادی جلب اعتماد آنها را نموده ای در این صورت اگر پیش آمد ناگواری رخ داد از روی خوشدلی و صمیمیت مصارف آن را متحمل شوند، زیرا چون کشور و رعیت آباد باشند همه باری را توانند کشید همانا ویرانی از نیستی اهلش پدید آید و نابودی اهل عمران و آبادی برای اینست که والیان هستی آنها را غارت میکنند و بجمع ثروت میپردازند برای آنکه ببقاء حکومت خود بد بینند و از توجه بگذشته عبرت خیز کمتر پند پذیرند.

فصل هشتم

اشاره

در حال نویسندگان و دفترداران خود نظر کن ۱. کارهای خود را ببهترین آنها بسپار.

نوشتجات محرمانه و سیاسی خود را بکسانی رجوع کن که بیشتر اخلاق پاک و شایسته دارند، کسی که گرامی داشتن او را بسرفرازی نکشاند تا در محضر عموم باظهار مخالفت بر تو جسارت ورزد و غفلت و بی پروائی او را مقصر نسازد از اینکه نامه های کارمندان و کارگذاران تو را مرتبا بتو برساند و جواب آنها را بصواب دید تو در موضوع صادرات و واردات فورا صادر کند: پیمانها و قراردادهائی که بنفع تو با دیگران منعقد میکند سست نباشد و اگر قراردادی بر ضرر تو بسته شده بتواند آن را منحل و لغو کند؛ در هر کاری اندازه خود را بداند، آنکه قدر خود را نداند قدر دیگران را نشناسد.

۳. آنها را بمجرد حدس و اعتماد و خوشبینی انتخاب مکن زیرا مردم برای جلب نظر و اعتماد والیان خود سازی و تصنع بخرج میدهند و خوش خدمتی میکنند بدون آنکه صمیمیت و امانت در دل آنها باشد ولی راه آزمایش

آنها ملاحظه سابقه کار آنها است نسبت بوالیان گذشته بدو نشانه:

الف. آنکه در میان عموم آثار نیکو و یادگار خبر دارد. ب. آنکه در راه امانت داری داناتر است و نسبت بخداوند و رعیت صمیمیت و خیرخواهی دارد.

۴. بر سر هر یک از کارهای خود یک سر دبیر توانا بگمار که در کار مهم در نماند و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۴

مشاغل بسیار او را خسته و پریشان نکند.

هر عیبی که در نویسندگان تو باشد و از آن صرف نظر کنی مسئولیتش بگردن تو است.

متمم فصل هشتم

ببازرگانان و صنعتگران نظر سفارش داشته باش.

۱. چه نسبت به آنها که در شهر اقامت دارند و چه آنها که دوره گردند و یا کار دستی میکنند سفارش بنیکی کن زیرا دارای منفعت و وسیله آسایش و راحت میباشند و از جاهای دور و پراکنده صحرا و دریا و دشت و کوه وسائل زندگی را جلب میکنند آن جاها که مردم با آن انسی ندارند و جرات نمیکنند بروند، این دسته از مردم سلامت و امنیتی دارند که دنبال آن نگرانی نیست، همیشه بر سر صلح و سازشند بطوری که از مکر و فریب آن ترس و هراس در میان نیست.

۲. از کارهای آنها در مرکز خودت و سایر شهرستان ها بازجوئی کن.

۳. با اینکه اینها مردم سالم و صلحجوئی هستند ملتفت باش که بیشترشان بسیار چشم تنک و قبیحانه و بخیل و محتکر سود بازار و زور گو در معاملاتند و این خود راه زیانی است نسبت بعموم مردم که باید نیازمندی های خود را از آنها بخرند و بازار سیاهی که اینها بوجود می آورند برای حکومتها ننگ بزرگی است،

برای سلامت وضع بازار و عدالت اقتصادی باید:

الف. از احتکار جلوگیری کنی زیرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم از آن قدغن کرده.

ب. فروش اجناس بسهولت با ترازوهای درست و نرخ های عادلانه نسبت بفروشنده و خریدار انجام گیرد.

ج. هر کس پس از اعلام غدقن از احتکار مرتکب آن گردید او را باندازه کیفر بده و عقوبت کن

فصل نهم

اشاره

در طبقه زبون و بیچاره و مساکین و محتاجان و تنگدستان و زمین گیران، در میان این طبقه قناعت پیشه وسائل بکف هم وجود دارد.

۱. برای خدا باندازه ای که از تو خواسته حق این طبقه را مراعات کن بخشی از بیت المال

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۵

بآنها برسان و بخشی هم از محصول خالصه جات دولت اسلامی در هر کجا باشند بآنها برسان دور و نزدیک آنها یکسانست و تو مسئول مراعات حق آنها هستی، خوشگذرانی و پر دماغی ترا از آنها باز ندارد زیرا اشتغال تو بکارهای بزرگ نسبت باهمال کارهای کوچک عذر محسوب نشود ۲- مبادا فکر آنها را از سر بدر کنی و از دیدار آنها روی درهم کشی و گره بجبین اندازی ۳- کسانی از این طبقه که بواسطه خیرگی اطرافیان تو و تحقیر رجال نسبت بآنها بحضور نمیرسند بایست مورد بازجوئی تو باشند، برای بازجوئی از حال آنان مردان خدا ترس و متواضعی را بگمار که مورد وثوق تو هستند تا گذارش حال آنها را بتو برسانند سپس بطوری که روز قیامت نزد خداوند کاملا در باره آنها معذور باشی عمل کن، اینها میان رعایا از دیگران بیشتر نیاز بانصاف دارند اگر چه نسبت بهمه باید عدالت مراعات شود و

حق هر کسی باو برسد.

۴- از حال یتیمان و پیران پا افتاده و مورد ترحم که نه راه کسب دارند و نه دست گدائی بازرسی کن، این کار بر والیان با آن مقام بلند سنگین است البته حق در همه موارد سنگین است و گاهی خداوند آن را نسبت بمردان عاقبت اندیش سبک گرداند و خود را بر آن شکیبا دارند برای آنکه درستی موعود خدا را در نظر آرند.

۵- برای حاجتمندان وقتی معین کن که شخصا بآنها رسیدگی کنی و در مجلس عمومی با آن ها همنشین گردی و برای خدائی که ترا آفریده تواضع کنی و پاسبانان و نگهبانان خود را از آن ها ممنوع کنی تا با زبان باز هر کدام از آنها بخواهد با تو سخن گوید زیرا چند بار از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم شنیدم میفرمود امتی که در میان آنها حق ضعیف از قوی بی لکنت زبان دریافت نشود مقدس نباشند.

۶- بی ادبی و نارسا گوئی آنها را بر خود هموار کن و تنگ خلقی و پردماغی را از خود دور کن تا خدا بواسطه آن بالهای رحمت خود را بر تو بگستراند و ثواب خود را بتو برساند.

۷- آنچه به آنها میدهی بگوارائی و خوشی بده و اگر دریغ کردی با زبان خوش و معذرت خواهی باشد.

متمم فصل نهم

سپس کارهائی داری که ناچار باید خودت انجام دهی و از عهده کارمندان خارج است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۶

۱- پاسخ کارگزارانت در مواردی که نویسندگان تو از آن عاجزند.

۲- روا کردن حاجات مردم در روزی که برای آنها مقرر کردی در صورتی که از عهده همدستانت برنیاید.

در هر

روزی کار آن روز را بگـذران و بفردا میفکن، هر روز از آن کار خود آن روز است ۳- بهترین اوقات را میان خود و خدا قرار بده و وسیعترین قسمتها را از آن بدان اگر چه در صورت حسن نیت و خیر خواهی رعیت همه از آن خدا است.

ولی در آن وقتی که مخصوص برای خدا کردی تا وظیفه دین خود را انجام دهی نمازهای مخصوص آن وقت را مقدم دار تن خود را شب و روز بخـدمت حق رنج ده و عملی که بدان تقرب بخدا میجوئی کامل انجام بده رخنه و کم بود نداشـته باشد هر اندازه هم که تن تو زحمت کشد جا دارد.

و چون بـا مردم نماز جماعت بخوانی بسـیار طول مـده که موجب نفرت آنان باشـد و از واجبات آن هم کم مگـذار که نماز را ضـایع کرده باشـی زیرا در میـان مردم بیمـار و حاجتمنـد وجـود دارد، من خـود از رسول خـدا در موقعی که مـأمور یمنم نمود پرسیدم که چگونه برای آنها نماز بخوانم؟ فرمود برابر نماز ضعیفتر آنها.

۴- با مؤمنان مهربان باش.

۵- پس از خلوت برای عبـادت خـود را بسـیار از رعیت محجوب مـدار زیرا محجوب بودن والی از رعیت یـک نوع مضـیقه و تنگی است و موجب نـادانی بجریـان کارهـا است، محجوب بودن والی از رعیت پرده روی حقـائق میکشـد و مطالب بزرگ را بنظر آنهـا کوچـک میکنـد و مطـالب کوچـک بزرگ می شود زیبـا زشت نموده می شود و زشت زیبا نموده می شود و حق و باطل بهم مخلوط میگردد، والی هم بشر است، هر چه را مردم از نظرش بپوشند نمیتواند بداند، حقیقت نشانه های روشنی

نـدارد تا راست از دروغ بآسانی شـناخته شود تو یا مردی هستی با سـخاوت و صاحب بـذل و بخشـش در این صورت برای چه خود را از مردم پنهـان میکنی که حق واجبی را ادا نکنی یـا نعمتی را نبخشـی یا مردی هستی از بـذل و بخشـش دریغ داری در این صورت هم چون مردم از تو نومید شدند بزودی از خواهش خود نسبت بتو خودداری میکنند با آنکه بیشتر حاجتهای مردم که بـدست تو انجام می شود برای تو خرجی نـدارد مانند آنکه از ظلمی شـکایت دارند یا راجع بیک معامله ای عدل و انصاف میخواهند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۷

فصل دهم

والی مخصوصان و اطرافیانی دارد از قبیل خویشان و رفقای وابسـته که طبع آنها خود خواهی و گردنکشـی و بی عدالتی است، در معاملات با مردم باید:

۱- آنها را از مرکزیت ولایت خود ریشه کن کنی و دست آویز آنها را راجع باین اخلاق زشت قطع کنی.

۲- بهیـچ کـدام از اطرافیان و خویشان خود تیولی ندهی ۳- اطرافیـانت به پشتیبـانی تو قرار دادی بزیان مردم راجع به آبیاری و کارهـای شـرکت نبندنـد که خرج و رنجش بر دیگران باشـد و سودش از آنان تا آنان نعمت گوارائی برده باشـند و ننگش در دنیا و آخرت بر تو بماند.

۴. نسبت بخویش و بیگانه حق و عدالت را باش، در این موضوع بردباری و مراقبت را پیشه کن خویشان و اطرافیانت خوششان بیاید یا نه بملاحظه سر انجام نیک آن این موضوع سنگین را تحمل کن. زیرا عاقبت آن خوب است.

۵- اگر رعیت در موضوعی گمان جور و بی عدالتی در باره تو بردند عذر خود را برای

آنها آشکار کن و با اظهارات خود رفع بدگمانی از خود بکن زیرا باین ترتیب خود را ریاضت دادی و با رعیت خوشرفتاری کردی و عذر خود را بحدی رسانیدی که رعیت را بر حق و عدالت پایداری کردی.

فصل یازدهم

اشاره

در آداب تنظیم عهدنامه صلح اگر دشمنت پیشنهاد صلحی کرد که مورد رضای خدا است آن را رد مکن زیرا صلح وسیله استراحت لشکر تو و آسایش شخص تو است از نگرانی ها و باعث امنیت بلاد است ولی:

۱- از دشمنی که با او صلح کردی کاملا در حذر باش زیرا بسا که دشمن بمنظور غافلگیری عقب می نشیند، احتیاط را از دست مده و در این زمینه بخوش بینی بد گمان باش.

۲- اگر پیمانی با دشمن بستی یا تعهدی نسبت باو دادی به پیمان خود وفا کن و تعهد خود را از روی امانت رعایت کن و خود را فدای عهد و پیمانت کن، زیرا مردم با همه اختلاف سلیقه و هوا و هوس خود نسبت بلزوم وفای بر عهد و پیمان از همه واجبات الهی سخت تر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۸

اتفاق دارند، مشرکان هم در میان خود نسبت بمسلمانان پای بست آن بودند زیرا نکبت سر انجام عهدشکنی را چشیده بودند، مبادا تعهد خود را مخالفت کنی و عهد خود را بشکنی و دشمن خود را گول بزنی زیرا جرات بر خدا نکند مگر نادان بدبخت، همانا خداوند پیمان و تعهد را وسیله امنیت قرار داده، آن را از مهربانی خود میان بندگان خویش نشر داده و برای آنکه در پناهش بیاسایند و در جوارش گرد آیند بستی نهاده. در عهد و پیمان دغلی و

دستان و فریب راه ندارد.

۳- مواد عهدنامه را صریح و روشن تنظیم کن جمله های مجمل و قابل تاویل در آن میاور و چون عهد منعقد و مؤکد گردید بکنایه و تعریض الفاظ آن تشبث مکن برای نقض آن ۴- چون عهدی بستی و در تنگنای قرار داد خود افتادی بدون حق پیشنهاد فسخ مکن.

زیرا شکیبائی در تنگنای کاری که امید فرج و خوش عاقبتی در آن هست بهتر است از عهدشکنی که دنبال آن هراس عقوبت و بازخواست خداوند است پس دنیا و آخرت خود را در معرض خطر نیاور.

متمم فصل یازدهم

از خون و خونریزی ناروا بپرهیز زیرا خونریزی بناحق از همه چیز زودتر مورد انتقام می شود و گناهش بزرگتر است و نعمت را زودتر زائل میکند و ریشه عمر را قطع میکند، خداوند سبحان هم روز قیامت محاکمه بندگان گنه کار خود را از خونهائی که بناحق از هم ریخته اند آغاز میکند سلطنت خود را بریختن خون ناحق تقویت مکن زیرا که خود همین آن را سست و متزلزل میکند سپس بنیاد آن را میکند و بدست دیگرانش میدهد. نزد خدا و نزد من در قتل عمد راه عذر و امید عفوی نداری زیرا کیفر ثابت آن قصاص است.

و اگر گرفتاری قتل خطا شدی و تازیانه یا شمشیر یا دستت در مورد عقوبت بدون قصد زیاده روی کرد و کسی را کشت «چون ممکنست بیک مشت و بیشتر کشتاری واقع شود» مبادا غرور سلطنت تو را باز دارد از اینکه حق اولیای مقتول را بدهی و رضایت آنها را بعمل آوری.

فصل دوازدهم

اشاره

در آداب متفرقه:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۸۹

۱. مبادا بخود ببالی و به سرافرازی های خود اعتماد کنی.

۲. مبادا تملق و ستایش را دوست بداری زیرا آن در نزد شیطان محکمترین فرصتی است برای پایمال کردن هر نتیجه ای از نیکی نیکوکاران ۳. مبادا باحسان خود نسبت برعایا بر سر آنها منت بگذاری یا کار خود ترا بیش از آنچه هست در حساب آنها بگذاری یا بآنها وعده بدهی و تخلف کنی زیرا منت احسان را بیهوده میکند و بیشتر بحساب آوردن خدمتی نور حقیقت را میبرد و خلف وعده نزد خدا و مردم دشمنی بار می آورد خدای تعالی میفرماید دشمنی بزرگی است نزد خدا که

بگوئید آنچه را نمی کنید.

۴. مبادا در هیچ کاری پیش از وقت آن شتاب کنی یا در وقتش سستی و تنبلی کنی یا اگر بزشتی کشید در باره آن اصرار و لجبازی ورزی و در صورت روشنی و حسن آن سستی کنی هر کاری را بجای خود بگذار ۵. مبادا در وضع زندگی عمومی مردم برای خود امتیازی قائل شوی یا از آنچه بر سر زبانها افتاده و برابر چشمها آشکار است خود را بنفهمی بزنی زیرا هر کاری در نتیجه بدیگران سرایت میکند و بزودی پرده از کارها برداشته می شود و داد مظلومان گرفته می شود.

۶. باد بینی و شراره تندی و ضرب دست و تیزی زبان خود را مالک باش و با جلوگیری از زبان خود و عقب انداختن سطوت و تندی تا وقتی خشمت فرونشیند از این صفات بد احتراز کن و زمام خود را در دست بگیر، تا بسیار متوجه معاد و قیامت و پروردگار نباشی نتوانی در این مورد بر نفس خود حکومت کنی ۷. بر تو لازم است که روش حکومت های عدالت شعار پیش از خود را یاد آور شوی و روش نیك و آثار پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و مقررات قرآن مجید را همیشه در نظر بگیری و چنانچه بچشم خود دیدی ما در آن تعلیم یافتیم از آن پیروی کنی ۸. باید در پیش خود کوشش کنی در پیروی این فرمانی که من بتو دستور دادم و حجت خود را با آن بر تو استوار کردم تا در صورتی که هوای نفس بر تو چیره شد عذری نداشته باشی:

متمم فصل دوازدهم

من از رحمت واسعه خدا و قدرت

عظیم او «که شوق و رغبت میبخشد» خواهم که ترا توفیق عنایت فرماید، برای آنچه مورد پسند او است از توجه بانجام وظائف خود توجهی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۰

که نزد حضرت او و مردم عذر ما عیان باشد و مردم ما را بخوشرفتاری و خدمت بکشور ثناخوان باشند و نعمت خود را بر ما تمام کند و کرامت خویش را دو چندان فرماید و سرانجام من و تو را بسعادت و شهادت در راه حق ختم کند. براستی ما بسوی حضرت او مشتاقیم، درود فراوان بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و خاندان پاك و پاكیزه او باد و السلام.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، این یک دفترچه کوچکی است از یادگارهای علی علیه السلام در میان کتاب بزرگ عالم گیر فضائل او که از دست تحریف و سرقت مخالفین نیرومند و دنباله دار او گریخته و بدست ما رسیده است، و اگر جز همین یادگار کوچك پرمعنا از او نمانده بود برای جواب سؤالی که در آغاز این مقدمه طرح کردیم کافی بود، سؤالی این بود که خلیفه پیغمبر اسلام در قرآن اتم کیست؟

بدون تردید همین دستورات اصلاحی و اجتماعی که یکی از یادگارهای علی علیه السلام است و در این دنیای اتم هر جمله آن صد در صد مورد توجه است برای پاسخ باین سؤال جوابی است کافی و نتیجه اینست که: خلیفه بلا‌ـ‌فصل و بی همتای پیغمبر اسلام در قرن اتم نیز علی بن ابی طالب پسر عم و داماد او است. صلوات اللَّه علیهما.

۲۸ شعبان ۱۳۶۹ قمری محمد باقر کمره ای- شهر ری

الخصال /

ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۱

حضرت آقای آیت اللَّه کمره ای زید توفیقاته

بطوری که معهود خاطر منیر است از فضائل مولی الموالی صلوات علیه شطری بر جزء سوم خصال شیخ صدوق علیه الرحمه که اختصـاص بـدین فضـیلت دارد بعنوان مقـدمه در فصـلی چنـد افزوده خواهیـد فرمود البته چنین فضـائلی خالی از هر گونه شائبه غلوی نسبت بمقام علوی علیه السلام خاصه ذوق سلیم و فکر سالم و قلم رسای حضرتت خواهد بود که خواص را یادی و عوام را مایه ارشادی باشد، ان شاء اللَّه تعالی. و از آنجا که در دوستی خالص حافظ بود یقین، یکی از غزل های شیرین و نمکین این بلبل نغمه ساز بوسـتان سـرای مخلصین را مخلص تضمین نموده و ذیلا از نظر متین سرکار میگذراند که با فکر رزین در خوبی آن تأمل فرمائیـد و از آنجا که شاهـد و شامل قضایای عید بزرگ غدیر و نصب حضـرت امیر علیه السـلام بمقام شامخ خلافت است و این موضوع متفق علیه خاص و عام است در این روز برای مزید بشارت رجای کامل دارم که در ضـمن مقالات نامبرده بالا بـدرج آن مبادرت میفرمائید و دوسـتان را قرین مسـرت و ما و خواجه را در این فوز عظیم شـرکت دهید بویژه که در همان ایـام یعنی مـاه ذی الحجه الحرام شـروع بشـرح آن مضـمون فرمودیـد و در این ایـام که منسوب بمیلاد آن ولی اللَّه اعظم اسـت مبادرت بطبع آن مجلد می شود! رحیم سیادت یازدهم اردیبهشت ۱۳۲۶ مطابق سیزده رجب ۱۳۶۹

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۲

تضمین غزل خواجه علیه الرحمه و مضمون غدیر خم

در مدیحه مولی روحی و ارواح العالمین له الفداء

عنوان شاهد ازلی آمدی تو تک در پیشگاه مقدم تو جبهه سا ملک

دوزخ شده است بهر من از مهر تو

خنک ای پیک پی خجسته نامی فدیک لک

هرگز سیاه چرده ندیدم بدین نمک حسن اختیار کرده ز شرم تو بندگی

شاهان بدرگه تو سزاوار بردگی ای والی ولایت خوبی بسادگی

خوبان سزد که بر درت آیند جملگی و آنگاه خاک پای تو بوسند یک بیک

عیدی بمن نصیب تو دادی ز می خمی ای خم نشین که باده کش جام دومی

شادم بدین که مهر من و ماه انجمنی هم ظاهر از دو چشم تو در دیده مردمی

هم روشن از دو لعل تو در دیده مردمک با شاهدان بگو که ره جلوه نسپرند

زیور دگر چرا ز گل و لاله آورندبا جلوه تو رونق خود جمله بشکرند

صورتگران دمی اگر آن چهره بنگرندنقش نگار خانه عالم کنند حک

موسی است این بطور و بکف ماه نخشبی یا شاه خاتم است و امیر است و منصبی

یا مرحبا بک تو بدین رتبه انسبی از بام عرش روی منیرت چو کوکبی

تابد چنان که مهر همی تابد از فلک عید غدیر خم و جلال علی علیه السلام ببین

افراشتش بدست مبارک خدیو دین(نیسان) بود ز خرمن احباب خوشه چین

در دوستی خالص «حافظ» بود یقین زر پاک آمده است و بیاسوده از محک

ای بانی سرور که ذکرت بخیر بادجلبابت عفو حق و روان تو باد شاد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

باب خصال هفتگانه

۱- دستور رسیده که هفت چیز زیر خاک شود.

اشاره

عایشه گفته رسول خدا ما را بخاک کردن هفت چیز انسان فرمان میداد. مو؛ ناخن، خون، حیض، جفت نوزاد، دندان، علقه.

شرح

مقصود از حیض چیزیست که در ایام عادت از زن بیرون می آید اگر چه خون نباشد و جفت غلافی است که غذای بچه درون آنست و با زائیدن خارج می شود، علقه خون بسته ای است که نطفه در بچه دان پس از چهل روز بدان تبدیل می شود.

۲- رسول خدا از هفت چیز باز داشت و بهفت چیز دیگر فرمان صادر کرد.

براء بن عازب گوید رسول خدا از هفت چیز باز داشت و بهفت چیز فرمان داد، ما را باز داشت از اینکه انگشتر طلا بدست کنیم در تنک طلا و نقره بنوشیم، فرمود هر که در دنیا از آن دو بنوشد در آخرت از آنها ننوشد و بر زین ابریشمین سوار شویم و از پوشیدن جامه های ابریشم دار مصر و از پوشیدن حریر و دیبا و اطلس و ما را دستور داد بتشییع جنازه و عیادت بیمار و دعای به عطسه کننده و یاری ستمکش و آشکار کردن سلام و پذیرفتن دعوت و پائیدن بر قسم و ترک مخالفت آن.

۳- هفت عضو گوسفند حرام است.

امام یکم گوید پیغمبر در ضمن سفارشات خود بمن فرمود ای علی هفت عضو گوسفند حرام شده، آلات نری (خایه هم جزء آنست) مثانه (شاش دان) مخ حرام که در میان استخوان های مدور پشت گرده است، غده ها و سپرز و زهره. امیر مؤمنان بقصابها گذر کرد و آن ها را از فروش هفت عضو گوسفند جلو گرفت، جلوگیری کرد از فروش خون و غده ها

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۴

و گوشه های دل و سپرز و مخ حرام و خایه و ذکر، مردی از قصابها گفت یا امیر المؤمنین جگر سیاه و سپرز یکی هستند؛ فرمود ای دروغزن دروغ میگوئی دو جام آب بیاور تا اختلاف آنها را بیان کنم یک جگر سیاه و و یک سپرز و دو جام آب آورد فرمود جگر را در جامی بهم بمال و بفشار و سپرز را در جام دیگر آنها را چنانچه فرمود در میان آب فشرد جگر در هم کشیده شد و چیزی از آن بیرون نیامد ولی سپرز درهم

نشد و همه خونی که در آن بود کشیده شد میان آب و پوست و رگهای آن بجا ماند سپس فرمود اینست فرق میان جگر سیاه و سپرز.

آن گوشت است و این خون.

۴- به پیغمبر در باره علی هفت خصلت داده شده.

علی بن ابی طالب (ع) فرماید که پیغمبر در ضمن سفارش خود بمن فرمود ای علی خدای تبارک و تعالی در باره تو بمن هفت خصلت داد، تو نخستین کسی باشی که با من از گور برآئی، تو نخستین کسی باشی که با من بر صراط بایستی، تو نخستین کسی باشی که با من جامه کرامت پوشی و چون زنده شوم زنده شوی؛ تو نخستین کسی باشی که با من در علیین مأوی کنی، تو نخستین کسی باشی که با من از باده سر مشکین بمهر بهشت بنوشی.

۵- گفتار پیغمبر هفت بار خوشا بر کسی که ندیده بمن گروید

ابی امامه گوید رسول خدا فرمود: خوشا بر کسی که مرا دیده و بمن گرویده. سپس هفت بار فرمود خوشا بر کسی که مرا ندیده و بر من گرویده.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۵

۶- هفت کس در قیامت زیر عرش خدا باشند.

رسول خدا فرمود هفت کس را خدا در سایه عرش خود جا دهد روزی که جز سایه او سایه ای نیست، پیشوای عدالت شعار، جوانی که در بندگی و پرستش خداوند بزرگ شده، کسی که چون از مسجد در آید دل در بند مسجد دارد تا در آن باز آید:

دو کس که برای فرمانبرداری خداوند با هم گرد آمدند و در آن بسر بردند تا از هم جدا شدند؛ کسی که تنها بیاد خدای عز و جل افتد و از ترس خدا چشمانش اشگ ریزد، مردیکه زنی زیبا و پدر و مادر دار او را بخود بخواند و از او نپذیرد و گوید از خدا میترسم، کسی که در راه خدا صدقه دهد و آن را چنان پنهان کند که دست چپش نفهمد راستش چه صدقه داد. در روایت دوم همین مضمون از پیغمبر (ص) رسیده با اختلاف ترتیب ولی بجای دو مرد که در طاعت خدا گرد آمدند فرماید مردی که برادر مؤمن خود را برخورد کند و گوید برای خدا ترا دوست میدارم.

۷- در کشمش هفت خصلت است.

رسول خدا (ص) فرمود از کشمش دست بر ندارید که صفرا را میشکافد و بلغم را میبرد و پی را سخت میکند و رفع خستگی میکند و خلق را نیکو میکند و دل را پاک میکند و اندوه را میبرد.

۸- در روز موسی هفت کوه پریدند.

اشاره

از پیغمبر نقل شده که فرمود از کوههائی که در روز موسی از جا پریدند هفت کوه است که بحجاز و یمن پیوستند، احد و ورقان در مدینه است. ثور و ثبیر و حراء در مکه، صبر و حصور در یمن.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۶

شرح

ظاهر اینست که مقصود از روز تاریخی حضرت موسی روزیست که هفتاد تن از بنی اسرائیل را بکوه طور برد تا مناجات خدا را بشنوند و او را با دیده سر بنگرند و پرتو حق بکوه حق تابید و از هم پاشید و آن هفتاد تن مردند و منظور اینست که در اثر این حادثه کوهها در لرزش سخت افتادند (و چون مرغی که بال زند بر خود چرخیدند و این اثر در این هفت کوه که از کوههای حجاز و یمن بزرگ و نامورند بیشتر پدید شد اگر چه از ظاهر روایت چنان فهم شود که این کوهها در حجاز و یمن نبودند و در روز تاریخی حضرت موسی ورپریدند و در آنجا پایدار شدند ولی چون این موضوع موجب یک انقلاب سختی است در سطح زمین که با تاریخ موافق نیست بایست منظور همان لرزش شدید باشد و بهر حال راویان این حدیث از محدثین مخالف مذهب میباشند.

۹- نام و رنگ هفت و آسمان.

امام سوم فرماید علی بن ابی طالب در مسجد جامع کوفه بود که مردی شامی برابرش ایستاد و پرسشهائی کرد، در ضمن آنچه میپرسید عرضکردند یا امیر المؤمنین مرا از رنگ و نام آسمان ها آگاه کن در پاسخ او فرمود نام نزدیکترین آسمانها رفیع است و آن از آب و دود است و نام آسمان دوم فیذوم است و برنگ آهن است و نام سومین آسمان ماروم است و برنگ برنز است و نام آسمان چهارم ارقلون است و رنگ نقره است و نام آسمان پنجم هیضمون (خ ب هیفون) است و برنگ طلا است و نام آسمان ششم عروس است و آن یاقوت سبزی

است و نام آسمان هفتم عجما است و آن در سفیدی است، حدیث طولانی است محل نیاز آن را ذکر کردیم.

شرح سماء در زبان عرب یعنی بالا چنان چه آسمان در زبان فارسی یعنی چرخنده و بنا بر این در فارسی مرکب از دو کلمه آس و مان است و واژه آس مخفف آسیا است این دو لفظ در فارسی و عربی معنی وصفی دارند و نام مخصوصی نیست وضع این لفظ همین است که عرب بالای سر خود نگریسته و حس کرده در آنجا موجودیست و این وصف را باو داده فارسیان هم که باهوشتر بوده اند رابطه میان بالای سر و زیر پا را سنجیده و فهمیده اند گردشی در میان هست موجود بالا را بوصف چرخندگی ستوده اند لغت که فکر عمومی یک ملتی است بیش از این نمیتواند بود.

ولی از نظر فلسفه برای فهم حقیقت موجودی که بالای سر ما و بر گرد زمین است رنج های فراوان و فکرهای عمیق بکار رفته و بجائی نرسیده و آنچه میان فلاسفه و حکمای پیش مسلم شده بود این بود که هفت جسم مدور و میان تهی که هر کدام اختری در خود دارند بر گرد یک دیگر در آمده و همدیگر را در آغوش کشیده اند روی زبرین هر کدام بر توی زیرین دیگری پیوسته است و سر موئی درز و روزن در میان نیست و در درون هر یک از این هفت چرخ فلکهای جزء چندی تا چهار و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۷

پنج شماره وجود دارد تا حرکت اختران بر گرد زمین منظم آید و این اجسام را باثیری وصف کرده اند و گفته اند اگر

چه این اجسام با اجسام زمینی در جنس کلی جسم که بعدهای سه گانه است شریکند ولی نوعی جدا و ممتازند که خواص عمومی اجسام زمینی و عنصری در آنها نیست از این رو نه گرم باشند و نه سرد، نه زبر نه نرم، نه سنگین و نه سبک نه خشک و نه تر نه قابل نفوذ و از هم گسستن و نه قابل بهم پیوستن.

این فلسفه غلط یونانی در مسائل ریاضیات فلکی و در مسلمات دینی کتب آسمانی؛ ایجاد یک اختناق و مشکلاتی کرد که چند هزار سال فکر بشر را سرگردان نمود و جنگها میان طرفداران دین و طرفداران فلسفه برانگیخت و خصوص فلاسفه اسلامی که از راه فشار مطالعات برهانی و اذعان بیک اصول مسلمه غیر مبرهن غافلگیر شدند و از این فلسفه غلط و کوتاه پیروی کردند در بسیاری از نصوص دینی و مسلمات مذهب چون معراج و شق القمر و نزول و صعود فرشتگان و درهای آسمان و صدها تعبیرات دیگر در کتاب و سنت که با اساس این اوصافی که حکماء یونانی برای فلک تخمین کردند نادرست بود بدست و پا افتاده و فشارها بفکر خود آوردند خواجه طوسی برای تصحیح گردش ماه دور زمین تا نود فلک جزئی تصویر کرد و محقق خفری اندیشه های خام پخت بعلاوه خود این موضوع که جسمی هست ولی هیچ خاصیت اجسام را ندارد از جمله تصدیقات بلا تصور است یا از قضایای متناقض و غیر معقول ولی فلسفه یونانی خرد بشری را خیره کرد و این افکار کج و ناروا را باو تحمیل کرد.

دانشمندان امروزه که با کمک یک دیگر حصار تنگ فلسفه

یونـانی را شکسـتند و فکر خود را به پهناور دریای هستی رسانیدنـد برای فضای بالاسـر و سـتاره های درخشـنده آن افکار بس وسـیعتر و قابل باورتر پیـدا کردند و خصوص نظریات آنها نسـبت بمواد جسـمی کرات بالا اینست که آنها هم از همین عناصـر زمینی مرکبند و ماده اولی و عناصر بسیط اجسام همه یک نواخت است و خواص عمومی نسبت بهمه مساوی است، در قرآن و اخبـار تصـریحات و اشـعاراتی است که موافق نظر فلاسـفه همین عصـر و دانشـمندان امروزیست و بایـد این موضوع را یکی از کرامات دین اسـلام و شاهکارهای علمی آن دانست زیرا قبل از هزار و چند صد سال از سـرزمین بی دانش و بی فکر عربستان این بیانات جز با پیوست بیک مبدأ علمی فوق طبیعت که اساس نبوت و تعلیمات دین است ممکن نیست.

اکنون در شرح این حدیث باید سه موضوع را مورد گفتگو قرار داد.

شمـاره هفت و نامگـذاری و بیـان حقیقت ۱- شـماره هفت در اجسـام فضـا و خصوص بنام هفت آسـمان و هفت سـتاره سـیار قـدیمی است و در اصول فلسـفه و سـتاره شناسـی آشور و کلـده از چند هزار سال پیش اصل مسـلمی بشـمار رفته و ظاهرا مبدأ علمی آن همان رصد حرکت هفت سـتاره سیار است که امری است محسوس و نظرهای علمی باستانی این حقیقت را زودتر از سایر مطالب توانسـته تشـخیص بدهد و چون نتوانسـته تصویر کند جسم نورانی فضا بی تکیه بجسم محیطی بچرخد جسـمی هم بنام فلک برای آن تصویر کرده سـپس در نصوص تورات و سایر کتب دینی این شـماره هفت آسـمان اصل مسـلمی گردیده و چون در این حدیث مورد پرسش همان موضوع

ثابت و مسلم سائل بوده بذکر همان اکتفا شده چون در این گونه سؤالات باید سئوال کننده را روی مرتکزات خودش قانع کرد داعی بر کشف حقیقت این امور نیست و لازم نیست که اگر آسمانها نه، یا ده، باشد امام بگوید فلانی چند آسمان دیگر هم داریم زیرا هدف دین تربیت روحی و تکمیل اخلاق و تصحیح عقائد است و تعلیمات آن راجع باین موضوعات است، دین در مقام نیست که همه حقایق را بیشتر اظهار کند مگر در موردی که فردی متنبه شود و برای امتحان و در مقام کسب عقیده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۸

بامام و پیغمبر باشد زیرا در این صورت جواب او در طریق ارشاد بحق واقع می شود و لازم است مثلا امام یا پیغمبر هیچ گاه داعی نداشت که حقیقت الکتریسیته یا اتم را برای مردم بیان کند یا طریق ساختن کشتی بخار و اتومبیل و غیره را توضیح دهد یا فرمول های جبر و هندسه و فیزیک را حل کند زیرا این امور در طریق تکمیل نفس و اخلاق نیستند و معلوم نیست راحت و آسایش زندگانی بشر اتمی بیشتر از انسان حجری باشد یا اگر هم باشد این تفاوت راحت و لذت زندگانی فانی بنظر پیغمبر و امام و بنظر خدا موضوعیتی داشته باشد که بخواهد مردم را بآن هدایت کند، ولی امروزه هم بر ما مسلمانان لازم است که علوم و صناعات جدیده را یاد بگیریم و تکمیل کنیم بطوری که بر بیگانگان از اسلام برتری داشته باشیم زیرا امروزه دانستن این علوم و صنایع در طریق هدایت و ارشاد مردم واقع شده و از طرفی برای

نیروی دفاع و حفظ کشورهای اسلامی و در مورد مقتضی برای جهاد و دعوت به اسلام لازم است و عموم آیه وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ و عموم آیه وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ شامل این امور می شود زیرا امروزه جوانان ما از راه اهمیت این مطالب در زندگانی تحت تأثیر آنها واقع شده و چون ملاحظه میکنند که در جامعه اسلامی وجود ندارد دست بطرف بیگانگان دراز میکنند و آنها هم با زبردستی بهمین امور بر آنها احتجاج مینمایند و یک دلیل پوچی بضعف و کهنگی اسلام تلفیق میکنند بعلاوه از نظر صنعت و اقتصاد کشورهای اسلامی را مغلوب مینمایند و از همین راه رخنه در عقاید و آداب دینی میکنند و مردم را از دین بیرون میبرند.

بعلاوه شماره هفت در طبقات جوی نظر بتحقیقات عمیق رصدشناسان و فلکیون امروزه هم مورد تصدیق است، زیرا آنچه تاکنون نسبت بطبقات جوی کشف شده بطور خلاصه از این قرار است:

۱- منظومه شمسی ما که دارای یک خورشید و آنچه تاکنون کشف شده نه سیاره که دورترین آنها بخورشید پلاتو است و ماههای بسیاری میباشد که یکی از آنها متعلق بزمین ماست.

۲- منظومه های شمسی دیگری که در فضا برقرارند و در انتظامات مربوط بجاذبه خورشید خود در کارند.

۳- ستاره های تمام و پخته که هنوز تشکیل منظومه ای نداده و در فضا میچرخند تا در جای خود برقرار شوند و منظومه تشکیل دهند.

۴- ستاره های نرسیده و ناتمام که از حالت سدیمی خارج شده ولی بشکل ستاره در نیامده و میتوان از آنها بستاره غوره تعبیر کرد.

۵- سدیمهای آرام و منبسط که بشکل تکه های

ابر در عمق فضا قرار دارند.

۶- سدیمهای طوفانی که لوله هائی از مواد متحرک آنها را تشکیل داده و مانند طوفان و گردباد سختی در عمق عمیقی از فضا در چرخشند.

۷- سدیم غیر متشکل و مه مانندی که دورتر از همه این طبقات گرداگرد فضا را فرا گرفته این خلاصه ایست از آخرین نظریات فلکیون امروزه که شرح و بیان وسعت هر یک از این طبقات و دوری آنها از زمین و از یک دیگر و وسائل کشف آنها بسیار گیج کن و بهت آور است و ما را از موضوع بسیار دور میکند.

۲- راجع بنامهائی که در این حدیث برای آسمانها ذکر شد با توجه باینکه بیشتر آنها زبان عربی نیست دو وجه می شود گفت:

الف- این ذکر نام هم روی عقیده سائل بوده نه روی بیان حقیقت زیرا غالبا طرح این گونه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۹۹

سؤالات امتحانی است و برای کشف واقع نیست و در این صورت سائل یک معنائی در نظر گرفته و در صورتی اقناع می شود که همان معنا در جواب او گفته شود گو اینکه خلاف حقیقت باشد در حقیقت از همان معتقد خود سؤال کرده نه از حقیقتی که در تحت کلمه سؤال ممکن است واقع باشد.

ب- این نامها اوصاف یا اسامی عنصرهای غالب این طبقات هفتگانه باشد، چنانچه پس از اینکه دانشمندان جدید در اصول ترکیبات اجساد تجربه هائی کردند عناصر بسیط بسیاری دریافتند که تا نود شماره رسیده و برای هر کدام آنها بمناسبت نامی گذاردند مانند قلیوم، کلسیوم ... امام هم بمناسبت عنصر غالب هر طبقه ای از این طبقات نامی برای آنها بیان کرده.

۳- آنکه در این حدیث

برای طبقات هفتگانه جو که آسمان نامیده می شود خواص جسمهای عنصری را ثابت کرده و فرموده آسمان نزدیک از آب و دود است و شاید مقصود او همان طبقه زمهریریه جو باشد که بواسطه تصاعد و تراکم ذرات آب و ازت و کربنیک رنگ لاجوردی را منعکس میکند و این گنبد کبود را نمایش میدهد و برای طبقات دیگر رنگ فلزات را چون آهن و برنز ثابت کرده و برای دو طبقه آخرین خاصیت سنگهای قیمت دار معدنی چون در و یاقوت ثابت نموده از مجموع آن استفاده می شود که اجسام سماوی هم در ماده و ترکیب و خواص عمومی با اجسام زمین همانند و این مطابق نظریات دقیق دانشمندان امروزی است که کرات فضا را از یک ماده میدانند و آنها را در خواص عمومی با سایر جسمهای زمین مشترک میشمارند بر خلاف گفته فلاسفه یونان که آسمانها و کواکب را جسم اثیری میدانستند و خواص عمومی ماده و عناصر را از آن نفی میکردند.

دیگر آنکه این روایت اشعار دارد بر اینکه آسمانها مدور و میان تهی نیستند و بدور یک دیگر احاطه ندارند چنان که حکماء یونانی گفته بودند زیرا در وصف آسمان ششم میگوید یک دانه یاقوت سبز است و در وصف آسمان هفتم میگوید یک دانه در سفید است و این اشعار دارد که مستدیر و محیط نیستند.

۱۰- رسول خدا هفت سفارش به ابو ذر کرد.

ابو ذر گوید رسول خدا بمن هفت سفارش کرد، بمن سفارش کرد که بزیر دستان خود نگاه کنم نه ببالادستان خود، بمن سفارش کرد مسکینها را دوست دارم و بآنها نزدیک شوم. بمن سفارش کرد حق بگویم اگر چه تلخ باشد. بمن سفارش

کرد با خویشان خود گرمی کنم اگر چه بمن پشت گردانند. بمن سفارش کرد در باره خداپرستی از سرزنش نهراسم. بمن سفارش کرد که بسیار بگویم لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم زیرا که آن از گنجهای بهشت است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۰

۱۱- هر کس هفت صفت را دارا باشد حقیقت ایمانش کامل است

اشاره

امام یکم فرماید پیغمبر (ص) در ضمن سفارشات خود بمن فرمود ای علی هفت صفت است که در هر کس باشد حقیقت ایمان را کامل کرده و درهای بهشت برایش گشوده است، کسی که وضو را کامل بگیرد نمازش را نیکو بخواند زکاه مالش را بدهد، خشمش را نگهدارد، زبانش را حفظ کند، برای گناهش آمرزش طلبد برای خاندان پیغمبرش حق نصیحت بجای آورد.

شرح-

وضوی کامل و نماز نیکو را در جلد دوم فقه فارسی شرح دادیم و مقصود از حق نصیحت برای خاندان پیغمبر اینست که مذهب و مرام آنها را با گفتار درست و پیروی از دستورات صحیح آن ترویج نماید.

۱۲ هر کس ماه رمضان را روزه دارد هفت خصلت برایش ثابت شود

امام یکم در حدیثی طولانی فرماید: رسول خدا فرمود هیچ مؤمنی نیست که برای خوشنودی خدا ماه رمضان را روزه دارد جز آنکه خداوند تبارک و تعالی هفت خصلت برایش ثابت دارد. اول آنچه از حرام در تنش باشد آب شود، دوم برحمت خدا نزدیک شود، سوم گناه حضرت آدم را کفاره داده، چهارم خدا سختی مرگ را بر او آسان کند. پنجم در روز قیامت از گرسنگی و تشنگی در امان است. ششم خدا از خوراکهای پاکیزه بهشت باو بخوراند. هفتم برگ بیزاری از آتش دوزخ باو بدهد. علی عرض کرد یا محمد راست فرمودی.

۱۳- در روز قیامت عذاب هفت کس سخت تر باشد.

مردی از اصحاب امام ششم گوید از آن حضرت شنیدم میفرمود معذب ترین مردم در روز قیامت هفت کسند نخست آن پسر آدم که برادرش را کشت، نمرودی که با حضرت ابراهیم در باره خدا محاجه کرد، دو تن از بنی اسرائیل که یکی آنها را یهودی کرد و دیگری آنها را نصرانی نمود، فرعونی که گفت من پروردگار والای شمایم،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۱

دو تن از این امت شرح چون دین حق که هر پیغمبری از جانب خداوند نشر میکرده دین پاک و توحید و اسلام خالص بوده یهودیت که آمیخته بشرک و خرافات شد بواسطه مرد بدعت گذاری بوده و شاید مقصود از آن سامری باشد چنان که نصرانیت که عقیده خود را خدائی عیسی یا سه خدا آب و ابن و روح القدس قرار داده بواسطه مرد بدعت گذاری بود که

شاید بولس باشد، در این امت هم دو مرد که خلافت پیغمبر را غصب کردند باعث فتنه و فساد و سبب بدعت و ارتداد شدند و

با آنها در عذاب شریکند.

۱۴- تکبیرات افتتاح هفت است.

حسین بن راشد گوید از امام هشتم راجع بتکبیرات آغاز نماز پرسیدم، فرمود هفت است گفتم روایت شده که پیغمبر یک تکبیر میفرمود، فرمود شیوه پیغمبر این بود که یک تکبیر بلند میگفت و شش دیگر را آهسته. زراره گوید خود دیدم و شنیدم که امام ششم نماز را با هفت تکبیر پی در پی آغاز کرد. امام ششم فرمود چون پیشنماز باشی برای تو کافی است که یک تکبیر را بلند بگوئی و شش دیگر را آهسته. امام پنجم فرمود کمترین شماره تکبیر اول نماز یکی است و سه بلکه پنج و هفت بهتر است، من علت هفت تکبیر در اول نماز را در کتاب علل الشرائع و الاحکام و الاسباب نقل کرده ام.

۱۵- در هفت جا بعد از حمد نماز در رکعت اول سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و در رکعت دوم سوره قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ را بخوانند.

امام ششم فرمود قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ را در هفت جا وانگذار، در دو رکعت نافله پیش از نماز صبح و دو رکعت نافله هنگام

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۲

زوال و دو رکعت نافله بعد از مغرب و دو رکعت اول نماز شب و دو رکعت نماز احرام و دو رکعت نماز صبح و دو رکعت نماز طواف، مصنف این کتاب گوید دستور قرائت این دو سوره در این هفت جا بطور استحباب است نه وجوب؛

۱۶- فرزانه ای فرزانه دیگری را برای دریافت هفت کلمه هفتصد فرسخ دنبال کرد

امام ششم فرمود حکیمی هفتصد فرسخ دنبال حکیم دیگری رفت برای هفت کلمه چون او را دیدار کرد گفت ای آقا بفرمائید بلندتر از آسمان و پهناورتر از زمین و بی نیازتر از دریا و سخت تر از سنگ و سوزنده تر از آتش و سردتر از زمهریر و سنگین تر از کوه چیست؟ گفت: ای فلانی حق بلندتر از آسمان و عدل پهناورتر از زمین و خودداری بی نیازتر از دریا و دل کافر سخت تر از سنگ و حریص طمعکار سوزنده تر از آتش و نومیدی از رحمت خداوندگار سردتر از زمهریر و بهتان بر بیگناه سنگین تر از کوههای بلند است.

۱۷- هفت کس کار خود را تباه میکنند.

حلبی گوید شنیدم امام ششم میفرمود هفت کس کار خود را تباه کنند مرد حکیم و دانشمند که علم خود را نشر نکند و مردم او را نشناسند و از او استفاده نکنند و نام او برده نشود شخص فرزانه و حکمت اندوزیکه سرمایه خود را بنا اهلان بدهد که دروغگو هستند و باور ندارند، کسی که شخص مکار و خیانتکار را امین خود کند، بزرگی که مهرورز نیست مادری که راز فرزند خود را نگه ندارد و اسرار او را فاش کند، کسی که در سرزنش برادرانش شتاب کند، کسی که همیشه با هم نوع و همکیش خود ستیزه میکند.

۱۸- سجده بر هفت عضو (استخوان خ ب) است

امام پنجم فرمود سجده بر هفت عضو است پیشانی و دو کف و دو سر زانو و دو انگشت بزرگ پاها و سر بینی را بخاک برسانی آن هفت واجب

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۳

است ولی بینی را بخاك رساندن مستحب است.

۱۹- رسول خدا هفت دسته را لعنت کرده.

رسول خدا (ص) فرموده من هفت دسته را لعن کردم که خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای لعنشان کرده. عرض شد کیانند؟ فرمود: کسی که بکتاب خدا بیفزاید و قدر خدا را دروغ داند و روش مرا مخالفت کند و احترام ذریه مرا هتك كند و بزور پادشاه شود تا عزیزان خدا را خوار و ذلیلان حق را عزیز کند و بیت المال مسلمانان را بر خود حلال داند و حرام خدا را حلال شمارد. پیغمبر فرمود هفت کس را خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای لعن کرده آنکه کتاب خدا را تغییر دهد و آنکه روش پیغمبر را بگرداند و احترام خاندان او را ببرد و بناحق سلطنت را در دست گیرد تا آن را که خدا خوار کرده عزیز کند و آنکه خدا عزیز کرده خوار کند، آنکه حرامهای خدا را حلال بشمارد و آنکه از پرستش خدا سر باز زند. شرح مقصود از زیاد کردن قرآن تغییر دادن کتاب خدا و تفسیر برأی و تغییر احکام آنست.

۲۰ مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد.

اشاره

معلی بن خنیس گوید به امام ششم گفتم مؤمن بر مؤمن چه حقی دارد؟ فرمود: هفت حق واجب، هر يك از آنها بر او واجب است و اگر ادا نکند پیوست خود را از خدا بریده و فرمان او را نبرده و خدا را در او بهره ای نیست. گوید عرضکردم قربانت گردم بفرمائید این حقوق چیست؟ فرمود ای معلی وای بر تو، من بتو مهربانم میترسم این حقوق را تضییع کنی و بدانی و عمل نکنی، عرضکردم توانائی از خداست فرمود آسانترین آنها اینست که بخواهی برای برادر خود آنچه را برای خود میخواهی و

بـد داشـته باشـی برای او آنچه را برای خود بد داری حق دوم اینست که در حاجتش کوشـش کنی و خشـنودیش را بخواهی و خلاف گفته او نکنی حق سوم اینکه بـا جـان و مال و دست و پا و زبان خود باو کمک کنی حق چهارم اینکه چشم و رهنما و پیراهن او باشی، حق پنجم اینکه سیر نباشی و گرسنه ماند، جامه نپوشی و برهنه باشد سیراب نشوی و تشنه باشد حق ششم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۴

اینکه اگر زن و خدمتکار داری و برادرت زن و خدمتکار ندارد خدمتکار خود را بفرستی جامه هایش را بشوید و خوراکش را بپزد و رختخوابش را بینـدازد زیرا همه اینهـا میـانه تو و او در شـرکت است حق هفتم اینکه بقسم او وفا کنی و درخواسـتش را بپذیری و بجنازه اش حاضر شوی و در بیماریش از او دیدن کنی و تنت را در انجام نیازمندیش بکار اندازی منتظر نشوی از تو خـواهش کنـد پیش از خـواهش حـاجتش را بر آوری چـون چنین کردی دوسـتی خود را بـدوستی او پیوسـتی و دوسـتی او را بدوستی خدای عز و جل.

امام ششم فرمود مؤمن بمؤمن هفت حق واجب دارد که از جانب خدا فرض شده و خدا از او در باره آنها باز پرسی میکند.

در چشم خود او را بزرگ شـمارد و در دلش او را دوست دارد و از مـالش بـا او همراهی کنـد، هر چه برای خود دوست دارد برای او دوست بـدارد، غیبتش را حرام دانـد در بیماری از او دیـدن کنـد، جنازه او را تشـییع نماید پس از مردنش جز نیکی در باره او

نگوید.

شرح

در این حدیث بالا-ترین نظام بشری را از نظر عدالت و عاطفه بیان کرده هیچ تصور نمیشود مسلکی در اجتماع دقیق تر و عادلا-نه تر از این وضع کرد و برادری و برابری را بهتر از این توصیف نمود و احساسات و عواطف بشری را دقیق تر از این ملاحظه کرد! از اینجا ثابت شود که تعلیمات اسلام روی مبادی مذهب شیعه بالاترین دستورات زندگانی بشر است و جهان انسانیت پس از قرنها کوشش و ترقی در پایان کار باید خود را تسلیم این نظام کند و زیر پرچم اسلام و تعلیمات مذهب شیعه در آید.

۲۱- کافر در هفت روده میخورد.

اشاره

رسول خدا فرمود مؤمن در یک روده میخورد و کافر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۵

در هفت روده.

شرح-

مقصود از خوردن صرف بلعیدن خوراک نیست بلکه دست اندازی بجمع دنیا و دوست داشتن آنست چون مؤمن عقیده دارد دنیا محل گذراست و خوردن برای زیستن و تحصیل توشه آخرت و تکمیل اخلاق و پرورش روح است آن مقداری میخورد که تندرستی خود را حفظ کند و آن مقدار از دنیا میطلبد که نیاز دارد ولی کافر هدف هستی خود را همان دنیا میداند علاوه از روده ای که در شکم دارد با روده طمع و حرص و شهوت و تجمل و خودنمائی و تفنن هم دنیا را میخورد و با هر چه بدستش آید تا هر چه بتواند شکم خود را پرمیکند.

۲۲- مؤمن کسی است که هفت خصلت داشته باشد.

امام یکم فرمود مؤمن کسیست که کسبش پاک و خلقش نیک و باطنش درست باشد زیادی مالش را در راه خدا بدهد و پر نگوید و مردم را از شر خود نگهدارد و از طرف خود بآنها حق بدهد.

۲۳- مؤمنان بر هفت درجه و پایه اند.

اشاره

امام ششم فرمود مؤمنان بر هفت درجه میباشند، هیچ کدام از درجه خود فراتر نمیروند، صاحب درجه معینی مشمول الطاف

خدا می شود و ترفیع رتبه پیدا میکند ولی از درجه خود بدرجه دیگران نمیرود، یک دسته گواهان خدایند بر خلقش یک دسته نجبایند یک دسته ممتحنه اند یک دسته اهل شجاعت و یارind، یک دسته اهل صبر و شکیبائیند یک دسته اهل تقوایند یک دسته اهل آمرزش.

شرح

اشاره

مقصود از گواهان خدا پیغمبران و اوصیای آنها میباشند که مسئول تبلیغ احکام و واسطه حساب و شفاعتند و نجباء افرادی هستند که بطوری تربیت دینی آنها کامل شده که نزدیک مقام عصمت رسیده و مصلح و مربی جامعه شده اند مانند ابو ذر و سلمان نجابت معنی پرورش اولاد میدهد اسب را نجیب گویند یعنی نژادش پاک است و نجابت در زن هم همین معنی را دارد.

ممتحنه افرادی هستند که تربیت اسلامی آنها باندازه ای رسیده که میتوانند امتحان بدهند و خوب از امتحان بیرون آیند و اینها درجه سومند.

نجداء مجاهدین راه حقند که دین را از روی حقیقت فهمیدند و در راه آن مبارزه میکنند و جان میدهند اگر چه هنوز تربیت دینی آنها بحد کمال نرسیده.

اهل صبر

افرادی هستند که در راه تحصیل دین و تربیت آن کوشش میکنند و بردباری مینمایند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۶

یعنی در حال شاگردیند اهل تقوی افراد محتاط شاگردان تربیت دینند که خود را از موارد اشتباه حفظ میکنند و لغزشی دچار آنها نمیشود.

اهل مغفره

مؤمنانیند که پرورش دینی آنها کامل نشده و گاهی مرتکب گناه و خطا میشوند ولی خدا از آنها میگذرد ظاهرا مقصود حدیث اینست که استعداد ایمان در افراد مختلف است و این هفت درجه را دارد و صاحب استعداد درجه پائین از آن بالا نمیرود ولی در درجه خود مقاماتی را طی میکند نه مقصود این باشد که مراتب ایمان یک دفعه حاصل می شود و تدریجی نیست.

۲۴- شیرینی ایمان در هفت دل نیست

امام ششم فرمود هفت دل شیرینی ایمان را دریافت نکنند، دل سندی و زنجی و خوزستانی و کرد و بربری و اهالی تپه ری و کسی که زنازاده باشد.

۲۵- هفت دسته از علماء در دوزخند.

اشاره

امام ششم فرمود پاره ای از علماء میخواهند علم خود را گنج کنند و مردم از آن استفاده نکنند اینها در طبقه اول دوزخند، پاره ای از علماء چون پند داده شوند بدماغشان بر میخورد و چون پند دهند سختی میکنند اینها در طبقه دوم دوزخند، پاره ای از علماء اشراف منشند و ثروتمندان و اشراف برای یاد دادن علم اهل میدانند ولی مساکین را اهل نمیدانند اینها در طبقه سوم دوزخند، پاره ای از علما، پادشاه منش و جبارند اگر بگفته آنها اعتراضی شود یا در خدمت آنها کوتاهی شود غضب میکنند اینها در طبقه چهارم دوزخند، پاره ای از علماء احادیث یهود و نصاری را بدست می آورند تا علم خود را تقویت کنند و حدیث خود را بسیار نمایند اینها در طبقه پنجم از دوزخند، پاره ای از علماء خود را مرجع قرار میدهند و میگویند احکام خود را از ما بپرسید با اینکه شاید یک کلمه درست دریافت نکردند خدا بخود بندی را دوست ندارد اینها در طبقه ششم دوزخند، پاره ای از علماء علم خود را وسیله نمایش مردانگی و خردمندی قرار داده اند اینها در طبقه هفتم از دوزخند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۷

شرح

مقصود از دسته هفتم کسانیند که علم و دین را با عرفیات و عقول مردم تطبیق میکنند و بواسطه آن احکام حق را تغییر و تبدیل میدهند.

۲۶- هفت جاندار را خدا آفریده که از شکم مادر بیرون نیامده اند.

امام دوم در حدیثی طولانی که در مذاکرات با پادشاه روم داشت در پاسخ وی که پرسید از هفت جانداری که خدا بی مادر آفریده فرموده آدم و حوا و قربانی حضرت ابراهیم و شتر صالح و مار بهشت و کلاغی که خدا فرستاد زمین را در برابر قابیل بکند و ابلیس لع میباشند.

۲۷- اسلام هفت سهم قرار داده شده.

عمار بن ابی احوص گوید: بامام ششم گفتم مردمانی پیش ما هستند که بامیر المؤمنین عقیده دارند و او را از همه بهتر میدانند ولی چنانچه ما آن حضرت را وصف میکنیم و میشناسیم وصف نمیکنند و معرفتشان در باره او کم است، آیا ما با آنها دوست و پیوسته باشیم، فرمود آری اجمالا- با آنها دوستی کنید، هر کس اندازه ای دارد، در پیش خدا چیزهائیست که پیش رسول خدا نیست، رسول خدا بدرگاه حق مقامی دارد که ما نداریم، ما چیزهائی داریم که شما ندارید، شما هم مقامی از معرفت دارید که دیگران ندارند، خداوند متعال اسلام را بر هفت سهم تقسیم بندی کرده بر صبر، راستی، یقین؛ رضا؛ وفا، علم؛ حلم،

سپس آن را میـان مردم پخش کرده هر که همه هفت سـهم را دریـافت کرده ایمانش کامل است و تحمل دارد سـپس بپاره ای مردم یک سـهم داده و بپاره ای دو سـهم و بپاره ای سه سهم و بپاره ای چهار سهم و بپاره ای پنج سهم و بپاره ای شش سهم و بپاره ای هفت سـهم بآن که یک سهم دارد دو سهم تکلیف نکنید به آن که دو سهم دارد سه سهم تکلیف نکنید و بآن که سه سهم دارد چهار سهم تکلیف نکنید و بآن که چهار سهم دارد پنج سهم تکلیف

نکنید و بآن که پنج سهم دارد ششم سهم تکلیف نکنید و به آن که شش سهم دارد هفت سهم تکلیف نکنید تا آنها را سنگین بار کنید و از دین برمانید ولی با آنها نرمی کنید و کار را به آنها آسان کنید و راه را برای آنها باز کنید، من اکنون برای تو مثلی می آورم تا از آن پند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۸

گیری، مرد مسلمانی همسایه کافری داشت که با او رفیق بود، آن مؤمن دوست داشت که رفیقش مسلمان شود همیشه اسلام را پیش او جلوه داد و تحبیب کرد تا مسلمان شد، فردای آن روز مؤمن او را از خانه اش بیرون کشید و بمسجد برد برای آنکه نماز صبح را بجماعت بخواند، نماز را خواندند:

آقا بنشین تا آفتاب بزند ذکر بگو، چون آفتاب زد:

آقا خوب است امروز را روزه بگیری و تا ظهر همین جا قرآن یاد بگیری، روزه گرفت و ماند نماز ظهر و عصر را هم خواند، آقا مغرب نزدیک است خوبست صبر بفرمائید یکباره نماز مغرب و عشاء را بخوانیم و برویم با یک جان کندنی ماند تا نماز مغرب و عشاء را هم خواند و بخانه برگشت تا فردا شد رفیق رفت دنبالش که مثل دیروز او را بکار عبادت بگیرد گفت آقا بفرمائید برویم مسجد جواب گفت آقا ببخشید از من دست بکش این دین سخت است و من تاب آن را ندارم، شما با مردم سختی نکنید نمی دانی که حکومت بنی امیه بزور شمشیر و فشار و ستم بود و از میان رفت؛ حکومت ما بنرمی و دل جوئی و وقار و تقیه و

خوش اخلاقی و ورع و کوشش است؛ مردم را بدین خود تشویق کنید و بمسلکی که دارید وارد کنید.

۲۸- خدا به پیغمبرش هفت خصلت داده-

امام دوم در حدیثی طولانی فرمود چند تن یهودی آمدند خدمت رسول اکرم (ص) داناتر آنها سؤالاتی از پیغمبر کرد در ضمن پرسید ما را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۰۹

از هفت خصلتی که خداوند از میان پیغمبران تو را بدان اختصاص داده و امتت را از میان امتها بدان سرافراز کرده آگاه فرما، پیغمبر فرمود خدا بمن سوره حمد و اذان و نماز جماعت در مسجد و روز جمعه و نماز بر میت و بلند خواندن در سه نماز (مغرب و عشاء و صبح) را عطا فرمود و امتم را در بیماری و سفر رخصت داده که روزه را بخورند و نماز را شکسته بخوانند و آنان که گناه بزرگ کنند مشمول شفاعت من نموده، یهودی عرضکرد راست فرمودی بفرما ببینم مزد کسی که فاتحه الکتاب میخواند چیست؟ رسول خدا فرمود هر کس فاتحه الکتاب بخواند خدای عز و جل باو ثواب خواندن همه آیاتی را بدهد که از آسمان فرود آمده، اذان ثوابش اینست که، اذان گویان با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان محشور شوند و اما فضل نماز جماعت: صفهای نماز جماعت امتم در زمین مانند صفهای فرشتگان است در آسمان و یک رکعت نماز جماعت بهتر از بیست و چهار رکعت است که هر رکعتش نزد خدا از عبادت چهل سال محبوبتر است.

روز جمعه روزیست که خدا خلق اولین و آخرین را در آن برای حساب جمع میکند. هیچ مؤمنی نیست که بسوی نماز جماعت برود مگر آنکه خدای عز

و جل در روز قیامت هراس او را کم کند و بهشت را باو پاداش دهد. فضل بلند خواندن نماز اینست که باندازه ای که آواز میرود زبانه آتش از او دور می شود. از صراط میگذرد و شادمانست تا در بهشت در آید اما ششمی (تخفیف در حال بیماری و سفر) نشانه اینست که خدا در روز قیامت چنانچه در قرآن وعده داده هراس را از امتم بر میدارد (در سوره نمل ۸۹ میفرماید کسی که کار نیک کند به از آن مزد دارد و از فزع روز قیامت در امانست هیچ مؤمنی نیست که بر میت نماز بخواند جز آنکه خداوند بهشت را بر او واجب کند مگر آنکه منافق یا عاق پدر و مادر یا شقی باشد. اما شفاعت من ویژه صاحبان گناه کبیره است جز مشرک بخدا و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۰

ستمکار بر بندگانش که قابل شفاعت نیستند آن یهودی گفت راست فرمودی من گواهم که معبودی جز خداوند نیست و تو بنده و فرستاده او هستی. خاتم پیغمبران و پیشوای پرهیزگاران و رسول پروردگار عالمیانی. چون بدرستی مسلمان شد ورقه سفیدی بیرون آورد که هر آنچه پیغمبر فرموده بود در آن نوشته بود. عرضکرد یا رسول اللّه همانا این را از الواحی که خدا بموسی بن عمران فرستاده رونویس کردم، من در تورات باندازه ای فضیلت تو را خواندم که از اهمیت آن بشک افتادم چهل سال است که نام تو را از تورات محو میکنم و باز در جای خود ثابت است. من در تورات خوانده ام که جز شما کسی پاسخ درست باین سؤالات نمیدهد و در آن هنگامی که

این سؤالات بر شما عرضه می شود جبرئیل در سمت راست شما و میکائیل در سمت چپ شما و جانشین شما در برابر شما است رسول خدا فرمود درست گفتی. این جبرئیل است در سمت راستم و این میکائیل است در سمت چپم و این هم وصیم علی بن ابی طالب است پیش رویم. یهودی از روی اخلاص ایمان آورد.

۲۹- یک گاو و یک شتر قربانی از هفت تن بس است.

اشاره

یونس بن یعقوب گوید از امام ششم پرسیدم از گاوی که قربانی می شود؟ فرمود از هفت کس بس است. امام ششم فرمود: گاو و شتر قربانی از هفت کس که با همند بس است. از یک خاندان باشند یا نباشند.

شرح-

این قربانی مستحبی است.

۳۰- خورشید هفت طبقه دارد و ماه هفت طبقه.

اشاره

محمد بن مسلم گوید بامام پنجم گفتم قربانت چرا خورشید از ماه گرمتر است. فرمود خدای تبارک و تعالی خورشید را از نور آتش و گاز خالص

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۱

آب آفریده یک طبقه از این و یک طبقه از آن تا هفت طبقه سپس یک طبقه آتشین که طبقه هفتم نمایان آنست بر گرد آن قرارداده، از این رو حرارت آن بیشتر از ماه است. گفتم قربانت ماه چطور؟

فرمود براستی خدای تبارک و تعالی ماه را از نور آتش و گاز آب آفریده یک طبق از این و یک طبق از آن تا چون بهفتمین طبقه فوقانی رسیده بر گرد آن طبقه ای از آب پوشانیده از این رو ماه از آفتاب خنک تر گردید.

شرح-

آفتاب نزد دانشمندان هیئت یونانی جسمی است اثیری و مستدیر و ذاتا نورانی در ضخامت فلک خارج مرکز خود بطوری که در دو نقطه زیرین و زبرین باد و سطح آن فلک شریک است ولی در نظر دانشمندان هیئت جدید توده بزرگی است از ماده که میلیونها بار از کره زمین ما بزرگتر است و از سرعت حرکت و چرخش مواد خود همیشه در حالت ذوبان است و طوفانهائی از شعله و حرارت پدید میکند، آنچه تاکنون توانستند بفهمند چند طبقه است طبقه مرکزی و طبقه گازی که آن را احاطه کرده و طبقه مواد سائله و طبقه صخره های سخت چون صخره های زمین و طبقه شعله های آتشین که بصورت انفجارهای سخت و طوفانی در سطح آن پدید می شود و طبقه فسفر که گاز مانند است و اشعه پراکنده میکند ولی از پیوست مواد آن نمایش

جامه میدهد و آنچه

از عناصر تاکنون در آفتاب کشف شده.

۱- کلکیوم که در قسمتهای درخشنده آفتاب میچرخد و یا در هوای جوی آن متمرکز می شود.

۲- هیدروژن که در دامنه های اشعه زیرین آن نمایان است.

۳- اکسیژن که در تارک قرص خورشید نمایان است.

۴- صدیوم که در تجربه و مطالعه نخستین عنصریست که در آن کشف شد، در این روایت طبقات کره آفتاب را هفت شمرده یک طبقه آب خالص که ظاهرا همان هیدروژن است و یک طبقه نور آتش که شامل عناصر دیگریست بعلاوه از نور که از نظر طبیعی خودش عنصر سائلی است مانند کالوریک که حرارت بدان تفسیر شده یا تشعشع جسم نور دهنده است و بهمین جهت گفته اند در هر ثانیه چهار ملیون تن از حجم و ثقل این کره بزرگ کم می شود و بتدریج نشاط آن در نقصان است و در نتیجه پس از هزارها بلکه ملیونها سال مانند حبه ذغالی که آتش گرفته و کم کم محترق می شود تا فانی میگردد و جز اندکی خاکستر از آن نمیماند تاریک و فسرده و سرد می شود و در نتیجه متلاشی میگردد و فرموده قرآن إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ محقق میگردد و در هر صورت مفاد خبر اینست که ماده کلی کره خورشید همان گاز هیدروژن است و از آن طبقه نوری مخلوط بعناصر دیگر تولید می شود که از آن بنور آتش تعبیر شده زیرا شعله آتش همان گاز ازت است که دارای حرارت و مخلوط با مواد و عناصر دیگریست و سپس تبدیل بگاز هیدروژن می شود و دوباره تولید نور میکند تا در بار هفتم که نور آن دیگر تبدیل بهیدروژن نمیشود بلکه تشکیل اتمسفر میدهد و

اشعه پراکنده میکند و اما ماه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۲

روی نظر هیئت یونانی کره ایست اثیری و تاریک و در ضخامت فلک حامل خود متمرکز و در دو نقطه برابر زبرین و زیرین با دو سطح آن شرکت دارد، اکتشافات تازه بعد از این روایت این نظریه را ابطال کرده ولی مطابق نظریه جدید کره ماه تیکه ای از کره زمین ما بود که با آن از کره خورشید جرقه مانند پرش کرده و پیش از آنکه کره زمین سرد شود جرقه مانند از آن جدا شده و در مدار خود پابند جاذبیه عمومی گردیده بنا بر این دارای همان مواد و طبقات کره خورشید است ولی چون کوچک بوده طبقه زبرین آن که هیدروژن بوده است اشتغال و ذوبان خود را از دست داده و کم کم سرد و متحجر گردیده و بصورت صخره های بزرگ و کوه مانندی در آمده است زیرا تبدیل بعضی از آنها که مرکب از گاز هیدروژن است بسنگ محسوس است و فرمول علمی هم آن را ثابت کرده و شاید طبقه صخره های کره آفتاب هم از همین قبیل باشد زیرا بواسطه بزرگی آن ممکن است پاره ای نواحی این کره بزرگ سرد شده و تشکیل صخره داده باشد و از هیدروژن آن در این روایت صفو ماء یعنی چکیده و خالص آب تعبیر شده که در روی کره قمر تشکیل صخره داده است.

۳۱- دنیا هفت اقلیم است.

اشاره

امام ششم فرمود دنیا هفت اقلیم است یکم یأجوج و مأجوج دوم روم، سوم چین، چهارم زنگ، پنجم قوم موسی، ششم و هفتم اقلیمهای بابل.

شرح-

واژه اقلیم سریانی است و تقسیم بندی زمین بهفت قسمت بنام هفت اقلیم از اصول کلده و آشور است و مبدأ نخست آن عقیده بالوهیت و مدیریت هفت ستاره است نسبت باقطاع زمین. روی این عقیده بوده که بمناسبت نمایش و گردش و تناسب مدار هر یک از این هفت کوکب را مدیر و ناظر یک قسمت از زمین دانسته و ریشه این تقسیم را گذاشته اند سپس علمای هیئت یونانی و بخصوص بطلمیوس از این تقسیم در تنظیم نقشه جغرافیای زمین استفاده کرده و چون معموره زمین را در ربع شمالی یافتند خط استواء را مبدأ عرض بلاد گرفته و بطرف قسمت شمالی پیش رفتند و جزایر خالدات که در آخرین نقطه معموره در سمت مغرب و در دریای اطلانتیک بوده مبدأ طول گرفته و تا آخرین نقطه مشرق پیش رفتند با این دو ملاحظه معموره زمین را تا عرض شصت و شش درجه هفت قسمت کردند که طول همه از مغرب تا مشرق ولی عرض آنها باختلاف از هشت تا دوازده درجه است و نام آنها را اقلیم یک و دو تا هفت گذارده اند این اصطلاح چند هزار سال میان دانشمندان هیئت و جغرافیا معمول بود ولی اخیرا جغرافی شناسان بزرگ تقسیمات معموره زمین را روی مناطق و وضع آب و هوا و مقتضیات تولیدی و پرورش طبیعی برده اند و از این نظر تقسیمات اقلیمی زمین را این طور تعبیر میکنند:

منطقه حاره، منطقه معتدله، منطقه بارده، منطقه مدیترانئی.

در این روایت

امام ششم تقسیمات اقلیمی را روی همین نظریه برده ولی با نظر دقیق تر و جامعتری و آن اینست که چون بشریکه در هر نقطه از زمین است خلاصه و محصول جامع و کامل طبیعیات و مقتضیات آنست و جغرافیای طبیعی و صناعی آن را بهتر نشان میدهد و بلکه جغرافیای سیاسی آن قطعه هم از وضع بشر موجود در آن فهمیده می شود از این جهت امام اقالیم را بنژادهای مختلف بشری معرفی نموده.

۱- اقلیم زرد پوستان وحشی خاور دور که بنام یأجوج و مأجوج خوانده شده اند.

۲- اقلیم سفید پوستان متمدن و شهرنشین که رومیان هستند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۳

۳- اقلیم زرد پوستان شهرنشین چون چینی ها.

۴- اقلیم سیاه پوستان چون زنجیان.

۵- اقلیم سامیان صحرا گرد چون عرب و یهود.

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ش.

الخصال / ترجمه کمره ای ؛ ج ۲ ؛ ص۱۱۳

و ۷- اقلیم نژاد آریا در ایران و هند و اروپا چون در زمان صدور این حدیث که حدود قرن هشتم میلادی بوده هنوز دولت بیزانس در روم برقرار بود و قبائل صحرا گرد اروپا با آن در زد و خورد بودند و تشکیلاتی نداشتند. امام، روم را منطقه مستقل و اقلیم جداگانه ای بحساب آورده.

۳۲- در هفت مقام از عبادت دعای معینی نیست.

اشاره

امام پنجم فرمود هفت مقام است که دعا بلفظ مخصوصی لازم نیست نماز میت. قنوت. در مستجار (و آن قسمتی است از بیرون خانه کعبه متصل برکن یمانی برابر در خانه کعبه سمت راست رکن عراقی و حجر الاسود است) و در صفا و مروه و وقوف بعرفات و در دو رکعت طواف.

شرح-

مقصود اینست که در این موارد دعا را بهر لفظی که شخص مؤمن ادا کند کافی است اگر چه بهتر آنست که همان دعاهائی را

بخواند که پیغمبر و امام خوانده اند.

۳۳- هفت کس قرآن نخوانند.

امام یکم فرمود هفت کس قرآن نخوانند، کسی که در رکوع است، کسی که در سجده است، کسی که در مستراح است، کسی که در حمام است، جنب، زن زائیده در حال نفاس، زن حائض، مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید این حکم بطور کراهت است نه حرمت برای آنکه برای جنب و حائض خواندن قرآن رواست جز چهار سوره که سجده واجب دارند و آنها الم سجده دنبال سوره لقمان و حم سجده و سوره النجم و سوره اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ میباشند روایت هم رسیده که مرد در حمام میتواند قرآن بخواند در صورتی که مقصودش آوازه خوانی نباشد و لنگ در بر داشته باشد ولی برای ذکر رکوع و سجود قرآن نخواند زیرا وظیفه آن تسبیح است جز در نماز حاجت که قرآن در ذکر رکوع و سجود رسیده ولی در مستراح نباید تلاوت قرآن کرد و لازمست که از جهت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۴

۳۴- قرآن بر هفت حرف نازل شده.

اشاره

حماد بن عثمان گوید به امام ششم عرضکردم احادیث مختلفی از شما امامان بر حق بما رسیده؟

فرمود: قرآن بهفت حرف نازل شده. کمترین رخصتی که امام دارد اینست که بهفت طریقه فتوی دهد سپس فرمود این بخشش ما است بمردم بده یا دست بازدار: حسابی ندارد (این آیه ۳۹ سوره ص است).

رسول خدا فرمود فرشته ای از سوی خدای عز و جل نزد من آمد و گفت خدای بتو فرمان میدهد که قرآن را بیک حرف بخوانی: عرضکردم پروردگارا بامتم وسعت عطا کن. گفت براستی خدای عز و جل بتو دستور میدهد که قرآن را بهفت حرف بخوانی.

شرح-

حرف الف با تا آخر بیست و هشت حروف هجاء را گویند و در جهت و سمت هم استعمال شده چنانچه فرماید

وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ

هر کس بجبهه جنگ پشت دهد جز سمت دیگری از نبرد را در نظر گیرد، این حدیث میان عموم علمای اسلام معروف است و بر دو وجه تفسیر شده چنانچه دو روایتی هم که مؤلف نقل کرده هر کدام راجع بیک جهت است. مفاد روایت اول اینست که آیات قرآن دارای معانی و جهات هفتگانه است اگر چه وظیفه عموم مردم اینست که همان معنی ظاهر و واضح را مورد استفاده و عمل قرار دهند ولی امام که عالم بهمه جهات معناست میتواند بمقتضای مصلحت وقت و ملاحظه حال سائل بر طبق

هر یک از آن معانی و جهات فتوی دهد و یک علت اختلاف اخبار صادره از ائمه همین است که از روی معانی مختلفه ای که در ضمن آیات قرآن مندرج است بیاناتی میکنند و همه صحیح است چنانچه

ممکن است برای یک جمله کلام عادی یا یک شعر هم توجیهات متعددی باشد که هر کدام در جای خود صحیح باشد. این گونه استعمالات همانند، کنایه است که معانی چندی در دنبال یک دیگر از یک جمله اراده شده ولی مفاد روایت دوم اینست که قرآن بهفت تلفظ نازل شده که عبارت از هفت لغت باشد زیرا اعراب فصیح که در زمان نزول قرآن در حجاز و نواحی دیگر عربستان بودند با اینکه زبان همه عربی فصیح و بلیغ بود ولی لهجه ها و تلفظات مختلف داشتند، دستور نخست این بود که همه قرآن را بیک لهجه و یک تلفظ دریافت کنند که بهیچ وجه در قرآن حتی از جهت قرائت هم اختلافی پدید نشود ولی چون پیغمبر ملاحظه کرد که عرب مردمی نادان و درس نخوانده اند و بآسانی ممکن نیست اینها را وادار کرد که نسبت بقرآن یک لهجه و یک زبان مخصوصی را مراعات کنند از این رو درخواست کرد که قرآن را با هفت زبان معروف عربستان قرائت کنند و از اینجا قرآن دارای قرائت متعدد گردید که معروف هم هفت طریقه قرائت است و هر طریقه استادی نامور و راویانی معروف دارد و مطابق این حدیث همه این قرائتهای مختلفه قرآن حقیقی و نازل بپیغمبر اسلام است و آن بر دو وجه ممکن است اول آنکه آیاتی که بتوسط فرشته برای آن حضرت میرسیده یا بقلب مبارکش نازل میشده شامل همه قرائتها بوده و پیغمبر هم در محضر اصحاب خود که

از قبائل مختلفه بوده اند همه آنها را تلاوت میکرده و هر کدام مطابق لهجه و

لغت خود قرائت مخصوصی را یاد میگرفته اند.

دوم- آنکه قرآن بیک لغت بخود پیغمبر نازل میشده ولی چون پیغمبر از خدا رخصت گرفته بود بلهجه ها و قرائتهای مختلفه بامت یاد میداد و چنانچه نماز فرض اللّه و فرض النبی دارد قرآن هم از نظر قرائتهای مختلفه دارای فرض اللّه و فرض النبی است و فرض النبی هم چون برخصت خدا است قرآن حقیقی است بنا بر این چنانچه من معتقدم همه قرائتهای مختلفه حتی قرائتهای شاذه پس از ثبوت و یقین قرآنست و اگر در موردی احکام مختلفه هم از قرائتهای مختلفه استفاده شود ضرر ندارد زیرا حمل بر تخییر و یا نسخ میگردد.

۳۵- خدا از روزی که زمین را آفریده تاکنون هفت طبقه دانایان و خردمندان در آن جا داده.

محمد بن مسلم گوید از امام پنجم شنیدم میفرمود خدای عز و جل از آن هنگامی که زمین را آفریده هفت دسته از دانایان و خردمندان را که فرزند آدم ابو البشر نبودند در آن جا داده، همه آنان را هم از روی زمین آفرید و هر دسته ای را پس از دیگری در عصر خود در آن جا داد. سپس خدای عز و جل آدمی که پدر این بشر موجود است آفرید و نژادش را از وی پدید آورد بخدا از روزی که خدا بهشت را آفریده مورد استفاده مؤمنان بوده و از آن روزی که دوزخ را آفریده در کار عذاب کافرین گنهکار بوده شاید عقیده شماها این باشد که چون روز قیامت شد و خدا بدن های اهل بهشت را با روحشان ببهشت برد و بدنهای دوزخیان را با روحشان در آتش برد دیگر کسی نیست که در زمین او را بپرستد و بیگانگی و بزرگی بستاید. آری بخدا خلقی دیگر

بدون وسیله ماده و نر بیافریند که او را بپرستند و بیگانگی ستایش کنند و برای آنان زمینی بیافریند که آنها را بردارد و آسمانی که بر آنها سایبان باشد، نیست که خدا (در سوره ابراهیم آیه ۴۸) میفرماید روزی که زمین زمین دیگری گردد و آسمانها آسمانهای دیگر؟ و (در سوره ق آیه ۱۵) بر سبیل انکار میفرماید آیا ما از آفرینش نخست در ماندیم؟

بلکه آنها در پوشش تازه ای از آفرینش بسر میبرند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۶

۳۶- چیزی در آسمان و زمین نباشد جز بهفت مطلب.

اشاره

امام هفتم فرمود در آسمانها و در زمین چیزی نباشد جز بهفت مقدمه قضا و قدر و اراده و خواست و سرنوشت و اندازه و اعلام، هر کس جز این گوید بخدای عز و جل دروغ بسته و بر خدا رد کرده.

شرح

قضا علم اجمالی حق است بهر چیز و آن عین علم حق است بذات خویش که آفریننده همه موجودات است قدر علم تفصیلی حق است بهر چیز و آن ذات او است از نظر کشف اشیاء اراده علم بصلاح وجود هر چیزیست مشیت خواست وجود هر موجودیست که از آن بکلمه کن تعبیر شده کتاب نقشه و قالب ماهوی هر چیزی است که فرضیه امکان او است و از آن تعبیر بماهیت کنند اجل گاه آفرینش هر موجودی است که در فرضیه زمان از نظر تسلسل و تدریج نسبی موجودات از وجود مقدمات آن پی بآینده آن برده می شود و همین منشأ همه علوم پرآوازه و پر جنجال و در عین حال ناقص و کوتاه بشریست پیدایش علوم فلسفه و خصوصا نجوم و رمل و جفر در جهان باستان و پیدایش علوم جدیده و اکتشافات و اختراعات حیرت انگیز تا امروز و در آینده روی این اساس است، همه این امور در گناهانی هم که موجود میشوند هست ولی جبر لازم نمیآید زیرا گناه از اراده و اختیار کامل خود بنده برخاسته و قضا و قدر و خواست حق با همین قید بدان دارد تعلق و این خودش جبر را باطل میکند نه آنکه مستلزم جبر باشد چنانچه اگر آقائی مالی یا کنیز زیبائی را در تحت اختیار بنده خود بگذارد و باو

دستور دهد که آنها را حفظ کند و مواظبت کند و باو بگوید که در صورت خیانت ترا صد شلاق کیفر کنم و اعلام کند که در فلان روز من مسافرت میکنم و در این حال تو بیشتر بایـد مواظبت کنی و وسائلی هم در اختیار دارد که اگر بخواهد میتواند جلو خیانت را بگیرد و با این حال او را آزاد گذاشت و او خیانت ورزید در این صورت نه این بنده در خیانت خود مجبور بوده و نه آقا در کیفر او ستم باو کرده و نه قدرت آقا بر دفع او عذر او محسوب می شود.

۳۸- چون خدا بر امتی خشم کند و بعذابی آنها را هلاک نکند هفت بلا بر آنها مسلط کند.

رسول خدا (ص) فرمود چون خدا بر امتی خشم کند و عذابی بر آنها نفرستد که هلاک شوند نرخهای آنها گران شود و عمرهای آنها کوتاه شود و بازرگانانشان سود نبرند و میوه های آنها پاکیزه و فراوان نشود و جویهای آنها شاداب و سرشار نشود و بارانهای موسمی از آنها دریغ شود و بدان آنها بر سرشان مسلط گردند.

۳۹- دوستی پیغمبر و خاندانش در هفت جا سود میدهد.

رسول خدا فرمود دوست داشتن من و دوست داشتن خاندان من در هفت مقام که هراسی بس بزرگ دارند سودمند است، نزد مردن و در گور و در بر خاستن از گور و در هنگام دریافت نامه اعمال و در وقت حساب و نزد سنجیدن کارهای خوب و بد و در گذشتن از صراط.

۴۰- آنچه از طریق عامه رسیده بر اینکه زمین برای هفت کس آفریده شده.

اشاره

امام یکم فرمود زمین برای هفت کس آفریده شده که برای آنان روزی بشما میرسد و باران بر شما میبارد و بر دشمنان پیروز میشوید. ابو ذر، سلمان، مقداد، عمار یاسر، حذیفه، عبد اللّه بن مسعود و من هفتمین و پیشوای آنانم همانهایند که در نماز بر جنازه فاطمه دختر پیغمبر (ص) حاضر بودند، مصنف این کتاب گوید مقصود امام از اینکه فرموده زمین برای هفت کس آفریده شده این نیست که از آغاز تا انجام برای آنان آفریده شده مقصود اینست که استفاده از زمین در این عصر برای کسانی مقدر شده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۸

که بر جنازه فاطمه (ع) نماز گزاردند.

شرح-

مقصود اینست که لام برای بیان علت غائی نیست و مفاد کلام این نیست که غرض از خلقت زمین این هفت نفر بوده اند یا اینکه علت رزق و باران و نصرت همین چند نفرند بلکه لام برای بیان فائده است و مقصود این است که چون فائده پاینده و اساسی این جهان کسب معرفت و ایمان است و افراد بی ایمان مانند بهائم و جمادات از گوهر هستی سوخته و واریخته میشوند و در عمق تاریک ماده و دوزخ پست فرو میروند بهره از این جهان و نعمتهای آن که رزق و باران و ثروت باشد ندارند و در

زمان وفات حضرت صدیقه کبری (ع) آغاز انقلاب اسلام و پدید شدن کفر و ارتداد بود ایمان درست فقط در این هفت نفر بجا بود و باقی مسلمانان یا منافق و یا مرتد و یا در حال شک بودند و البته حسنین و فرزندان دیگر امام و وابستگان در این زمره داخلند

بلکه ظاهرا مقصود از این هفت نفر هفت خاندان یا هفت طبقه از مؤمنانند که هر کدام از اینها یک خاندان یا یک طبقه محسوب میشوند و مؤید آنست روایتی که سابقا اسلام و ایمان را بهفت سهم تقسیم کرده و برای هر طبقه از مؤمنان سهام مختلفی ثابت کرده بود، مشکلی که در این روایت هست اینست که عبد اللّٰه بن مسعود را جزء این هفت شمرده با اینکه علمای رجال شیعه نسبت باو خوش بین نیستند و در تاریخ جزو مخالفین علی شمرده شده ممکن است این طور جواب داده شود که در این تاریخ جزء مخلصین بوده و بعد منحرف شده ولی بهتر اینست که ذکر انحراف او را تخطئه کرد و گفت او هم جزء مخلصین بوده و قضیه اهانت و سخت گیری عثمان باو در موقع جمع و ترتیب قرآن گواه آنست و گواه دیگرش اینست که در کمسیون جمع قرآنی که در زمان ابو بکر تشکیل شد او را شرکت ندادند با اینکه قدرت علمی و دانش او بیشتر از زید بن ثابت و دیگران بوده است.

۴۱- دوزخ هفت در دارد.

اشاره

محمد بن فضیل رزقی. از گفته امام ششم از قول پدرش از قول جدش فرمود برای دوزخ هفت در است، از یک در فرعون و هامان و قارون ورود میکنند. از یکدر مشرکین و کفار و کسانی که یک چشم بهمزدن بخدا ایمان نداشته اند ورود میکنند. از یکدر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۱۹

بنی امیه ورود میکنند این در مخصوص آنها است کسی در آن مزاحمت ندارد آن در شعله و در افروخته و در فرو برنده؛ است هفتاد خریف (خریف هشتاد سال

است) آنها را بعمق دوزخ فرو میکشانـد و هر بار که در این عمق فرو میروند دوزخ جوشـی میزند که هفتاد خریف آنها را ببالا پرتاب میکند و دوباره هفتاد خریف فرو میروند و همیشه بهمین حال در دوزخ بسر میبرند و از یکدر دشمنان ما و رزمجویان با ما و کناره گیران از یاری ما وارد میشوند این در از همه درها بزرگتر و سوزنده تر و پرجنجال تر است.

محمـد بن فضـیل رزقی گویـد بامام شـشم عرض کردم آن دری که از گفته پدر و جدت فرمودی بنی امیه از آن ورود میکنند منظـور آن افرادی از بنی امیه انـد که مشـرک مردنـد یـا شامـل آنهـا هم که اسـلام را پذیرفتنـد می شود؟ فرمود مـادرت مبـاد، نشـنیدی میفرماید مشرکین و کفار از در مخصوصی وارد میشوند، این در از هر مشرک و کافریست که ایمان بقیامت و حساب نـدارد ولی از این در دیگر همه بنی امیه وارد میشوند چون این در از آن ابو سـفیان و معاویه و آل مروان است، مخصوص آنها است از آن وارد میشونـد و آتش از آنها پذیرائی کند و چنان آنها را درهم میشـکند و خرد میکند که نفسـشان بند می آید در آنجا نه زنده اند نه مرده.

شرح-

آغاز حـدیث هفت در است ولی چهار در بیشتر تفصـیل ندارد با آنکه بحسب ظاهر همه دوزخیان در این چهار عنوانی که بیان کرده داخلند.

۱- مدعیان خدائی و پول پرستان و معاونهای آنها که فرعون و هامان و قارون که نماینده آنهایند، یاد آور شده.

۲- مشرکین و کفار.

۳- حکومتهای ستمکار مخالفین حکومت عادله الهی و اعوان و انصارشان که بنی امیه نمونه کامل آنها

است.

۴- دشمنان ائمه حق (ع) که رهبران الهی و پیشوایان شایسته و عادل و مصلحین خیرخواه جهان بودند.

۵- کسانی که با پیشوایان درست و رهبران عادل رزم میکننـد و از پیشـرفت مقاصـد آنها مانعند ۶- اشخاصی که برای استفاده دنیوی نام مسـلمان یا شیعه بخود میگیرند ولی در اثر سستی عقیده و حب زندگانی دنیا در راه حق مجاهده نمیکنند و به امامان بر حق برای پیشرفت مقاصد دینیه آنها و تشکیل حکومت عادله الهی کمک نمیکنند چون مردم مدینه نسبت بامام یکم و مردم کوفه نسـبت بامام دوم و سوم و بیشتر مسـلمانان اسـمی و شـیعیان عنوانی نسـبت بامامان دیگر بنا بر این چطور سه باب دیگر از هفت باب مورد تفصـیل نشـده و شایـد مقصود این باشـد که باب بنی امیه سه است که بنام لظی و سـقر و هاویه یادآور شده و باب هفتم در ضمن باب چهارم است که اختصاص بخاذلان دارد یعنی دوستان سر سفره و کناره گیران از جبهه مبارزه.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۰

۴۲- علی (ع) در روز قیامت با هفت خصلت بر خلق حجت می آورد

اشاره

رسـول خـدا (ص) بعلی (ع) فرمـود من در روز قیـامت نبـوت خود را بر تو حجت قرار میـدهم و تو را مسـئول خود میکنم و تو هفت خصلت را بر ملت خود حجت قرار میدهی و آنها را مسئول خویش میکنی بر پا داشتن نماز و ادای زکاه و امر بمعروف و نهی از منکر و عدالت میان رعایا و قسمت عادلانه بیت المال بر مسلمانان کارگزار و مواظبت بانجام فرمان خدای عز و جل.

ای علی نمیدانی که حضرت ابراهیم در روز قیامت با ما رخ برخ می شود و او را میخوانند و

در سمت راست عرش واميدارند و جامه بهشتی باو میپوشند و با زیور بهشتی او را می آرایند و یک ناودان زرین بهشتی برایش روان می شود و آب بهشتی از آن فرو میریزد از عسل شیرین تر و از شیر سفیدتر و از برف سردتر، سپس مرا پیش میخوانند و در جناح چپ عرش برپا میدارند و همین کار را با من میکنند، سپس ای علی تو را میخوانند و همین کار را با تو میکنند، ای علی نمی پسندی که با من دعوتت کنند و جامعه ات پوشند و آرایشت کنند، خدای عز و جل بمن دستور داده که تو را همیشه بخود نزدیک کنم و بدون سخت گیری و کج خلقی تو را بیاموزم بر تو لازمست که فرا بگیری و حفظ کنی و بر من لازمست که پروردگار برکت بخش و بلند پایه خود را فرمان برم.

امام یکم فرمود من در روز قیامت با هفت دلیل با مردم احتجاج کنم، برپا داشتن نماز، دادن زکاه، امر بمعروف، نهی از منکر، قسمت عادلانه، عدل و داد در رعیت، اجراء حدود و کیفر بر اهل بزه و جنایت.

پیغمبر (ص) بعلی فرمود من تو را مسئول نبوت خود میشناسم با اینکه پس از من پیغمبری نیست و تو با مردم بهفت دلیل محاکمه میکنی و هیچ کدام از قریش این دلیل ها را ندارند، چون که تو در ایمان بیشتر از ایشانی و در وفای بعهد محکمتر از ایشانی و در فرمان خدا پایدارتری و در قسمت بیت المال مساوات را بیشتر مراعات میکنی و نسبت برعیت عادل تری و در قضاوت بیناتری و اجر تو پیش خدا بزرگتر است.

الخصال / ترجمه

کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۱

شرح-

در این چند روایت اوصاف پیشوای عادل را که بواسطه آنها لیاقت پیدا میکند تا به امامت و پیشوائی ملت نصب شود بیان کرده و همه شروط دینداری و عدالت و رعیت پروری را در آن گنجانیده ۱- دینداری و عقیده و ایمان بخداوند که نماز خواندن و زکاه دادن رمز آنست.

۲- ترویج خیر و صلاح و ارشاد و اداری مردم بکارهای نیک و جلوگیری از هرزگی و فساد و کارهای زشت.

۳- داد و دهش میان رعایا و حفظ حقوق آنان بطوری که هر کدام حق خود را دریافت کنند و بدیگری ستم نکنند.

۴- بیت المال که حق قشون مجاهد اسلام و کارمندان دولت اسلامی است بطور برابر و مساوات تقسیم شود زیرا حقوق برای گذران و معاش است و هر کس در هر رتبه ای باشد نیازهای مالی او با دیگران برابر است احتیاج بخوراک و لباس و لوازم دیگر زندگانی در افراد برابر است مزد رتبه و مقام که در قانون اسلام بتقوی و دانش است با خدا و در آخرت است نه با پول و حقوق که عمر قرار داد کرد.

۵- محافظت و پشتیبانی از قانون اساسی جامعه که مورد علاقه و رعایت عموم است و آن در جامعه اسلام دستورات خداوند است که در کتاب و سنت یعنی قرآن و روایات پیغمبر و ائمه معصومین بیان شده.

۴۳- هفت بانوی بهشتی خواهر همدیگرند.

ابو بصیر گوید شنیدم از امام پنجم میفرمود خدا با خواهرانی که اهل بهشتند مهر بورزد سپس آنها را چنین نام برد: اسماء دختر عمیس از خثعم همسر جعفر بن ابی طالب، سلمی دختر عمیس همسر حمزه سید الشهداء و پنج تن از نژاد هلال

میمونه دختر حارث همسر پیغمبر، ام الفضل همسر عباس بن عبد المطلب که نامش هند بود و غمیصاء مادر خالد بن ولید و عزت که در طائفه ثقیف همسر حجاج پسر غلاظ بود، و حمیده که فرزندی نداشت.

۴۴- گناهان کبیره هفت است.

اشاره

امام ششم فرمود گناهان کبیره هفت است و دستور آنها در باره ما رسیده و از نظر مخالفت و هتک حرمت ما ناشی میشوند، یکم شرک بخدای بزرگ دوم قتل

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۲

نفسی که خدا او را محترم دانسته سوم خوردن مال یتیم چهارم مراعات نکردن حقوق پدر و مادر پنجم تهمت زدن بزنان عفیف ششم گریختن از جبهه جهاد هفتم انکار حق ما خاندان پیغمبر، اما شرک بخدا خداوند در باره ما آیاتی در قرآن نازل کرده (قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی ...) رسول خدا هم در باره ما سفارشاتی فرموده (مانند روایت ثقلین) این مردم خدا و پیغمبر را تکذیب کردند و حق ما را پایمال نمودند و بخدای عز و جل مشرک شدند، قتل نفس محترم، حسین بن علی و یارانش را کشتند، خوردن مال یتیم، سهم خمسی که خداوند برای ما قرار داده بود بردند و بدیگران دادند، نافرمانی و حق ناشناسی پدر و مادر: خدا در قرآن خود فرموده پیغمبر بمردم از خودشان اولی بمراعات و اطاعت است و همسران او مادران امت محسوبند، رسول خدا را در باره فرزندانش نافرمانی و حق کشی کردند و حضرت خدیجه را نسبت بفرزندانش نافرمانی و حق کشی کردند و اما تهمت بزنان عفیفه همانا فاطمه زهرا را بر سر منبرهای خود به نسبت ناروا متهم کردند، اما

گریز از جبهه جهاد، با کمال رغبت بـدون ترس و هراس دست بیعت بامیر المؤمنین دادنـد سـپس از او گریختنـد و او را بخود واگذاردند انکار حق ما که پیش خود مردم امر مسلمی است و در آن نزاعی ندارند.

شرح-

مقصود اینست که این هفت گنـاه بحسب طبع خود از همه گناهان بزرگتر و زشت تر میباشـند و اگر بوجهی انجام شونـد که با رسول خـدا و خانـدانش تعلق پـذیرد بزرگتر و زشت تر است و همه این گناهان بشـرحی که میفرمایـد در باره آنها واقع شده و ظاهرا مقصود از اینکه بر منابر فاطمه زهرا را قـذف میکردنـد اینست که میگفتنـد حسن و حسـین (ع) فرزنـد رسول خـدا (ص) نیسـتند برای آنکه استحقاق امامت را از آنها سـلب کنند، این گونه تبلیغات بعد از شهادت امام حسن جزو برنامه حکومت بنی امیه گردید و در تشـریفات خطبه نماز جمعه و اعیاد ادا میشد و این جمله مسـتلزم قذف فاطمه زهرا (ع) است و اما اینکه کسـی صریحـا نسـبت نـاروائی بـآن معصومه داده باشـد منظور نیست زیرا طهـارت و عفت آن مخـدره بطوریست که دشـمنان هم جز تصـدیق راهی و رأیی نداشـتند در روایت ابی هریره (که از جعـالین است) از قول پیغمـبر گناهـان کـبیره را بهمین ترتیب هفت شمرده ولی دوم آنها را شمرده و انکار حق خاندان پیغمبر را ذکر نکرده!

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۳

۴۵- امتحان اوصیاء پیغمبران در حیات پیغمبران در هفت مقام است و پس از وفاتشان هم در هفت مقام.

اشاره

امام پنجم فرمود چون امیر المؤمنین (ع) از نبرد نهروان برگشت در مسـجد کوفه نشسـته بود که رئیس یهودان حضورش آمد و عرضـکرد میخواهم چنـد مسأله از شـما بپرسم و گر نه درگـذرم؟ فرمود ای اخـا الیهود هر چه خواهی بپرس. عرضـکرد مـا در کتاب خود یافته ایم که چون خدای عز و جل پیغمبری میفرسـتد باو دسـتور میدهد که از خاندان خود کسـی را اختیار کند که پس از وی کارگزار امتش باشد و فرمانی در این موضوع

به امت صادر کند تا از آن پیروی شود و پس از وی مورد عمل امتش باشد.

خداونـد عز و جل اوصـیای پیغمبران را در زندگی خود پیغمبر امتحان میکند و پس از مردن او امتحان میکند مرا آگاه کن که امتحان اوصـیاء در زنـدگی پیغمبران چنـد بار است و پس از مرگشان چند بار است و چون اوصـیاء درست از امتحان درآیند و امتحانشان رضایتبخش باشد سرانجام آنها چه می شود؟ فرمود بحق خدای یگانه که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات و انجیل را بموسـی و عیسـی فرسـتاد اگر حقیقت موضوعی که پرسـیدی بتو آگاهی دهم اعتراف بـدان میکنی و اقرار بوصایت من؟ بخـدائی که دریا را شـکافت برای بنی اسـرائیل و بر موسـی تورات نازل کرد اگر جوابت را درست گفتم باید البته اسـلام بیـاوری، گفـت: آری. فرمـود تـا پیغمـبر زنـده است خداونـد جانشـین او را در هفت مقـام امتحـان میکنـد تـا حسن خـدمت و فرمـانگزاری او را بیازمایـد و چون طاعت و امتحان آنها رضایت بخش باشـد بپیغمبر دسـتور میدهـد که او را در زمان زنـدگی خود دوست قرار بدهد و برای پس از وفات او را جانشـین خود کند و اطاعت جانشین خود را بر همه امتهائی که پیرو او هستند لازم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۴

میشـمارد جانشـین پیغمـبر بعـد از وفـات او بـاز در هفت مقـام امتحـان می شـود تـا بردبـاری و تحمـل او آزموده گردد و چون امتحانش رضایت بخش شد سـرانجام آنها را سـعادت و خوشـبختی قرار میدهد تا سرفراز و هم آغوش سعادت کامل به پیغمبر ملحق شود.

ای امیر مؤمنان درست فرمودید اکنون بفرمائید بدانم خدا

شما را در زندگی محمد (ص) چند بار امتحان کرده و پس از مرگش چند بار و بفرمائید که سرانجام شما چه خواهد شد؟ علی دست دراز کرد و دست او را گرفت و گفت اخا الیهود پا شو برویم تا از این موضوع تو را آگاه کنم.

جمعی از یاران علی پیش دویدند.

آقا لطف بفرمائید ما را هم در استفاده این موضوع علمی تازه با او شریک کنید.

عزیزان من میترسم دل شما تاب شنیدن این مطلب را نداشته باشد.

یا امیر المؤمنین برای چه؟

چون از بسیاری شماها کارهای سرخود و سخنان اعتراض آمیز و مشکوکی دیده و شنیدم.

مالک اشتر پیش دوید.

آقا ما را هم از این موضوع آگاه کن بخدا ما عقیده داریم در روی زمین وصی پیغمبری جز تو نیست ما معتقدیم که خدا پس از پیغمبر ما پیغمبری نمیفرستد حق اطاعت تو بگردن ماست و اطاعت تو پیوست اطاعت پیغمبر ماست.

علی (ع) تقاضای مالک اشتر را پذیرفت، نشست و رو بیهودی کرد و فرمود: ای برادر یهود خدای عز و جل در حیات پیغمبر، مرا در هفت مقام امتحان کرد (بدون خودستائی میگویم) و دریافت از نعمت خدا فرمانبردارم. گفت در چه و در چه ها ای امیر المؤمنین

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۵

[خدای عز و جل در حیات پیغمبر، علی (ع) را در هفت مقام امتحان کرد]

اما نخستین بار

چون خدا بپیغمبر، وحی فرستاد و جامه رسالت را بر تن او پوشید و من که در سن جوانترین مردان خاندان خودم بودم در خانه آن حضرت بودم و خدمت او را میکردم و فرمایشهای او را انجام میدادم بکوچک و بزرگ خاندان عبد المطلب پیشنهاد کرد که خدا را یگانه دانند و او را فرستاده خدا شناسند همه از

این موضوع رو گرداندند و بروی او ایستادند، با او ترک معاشرت کردند، او را پشت سر انداختند، از او کناره کردند و دوری جستند؛ مردمان دیگر هم که بیشتر از او دور شدند و با او مخالفت کردند و آنچه را بر آنها پیشنهاد کرده بود چون تاب نمی آوردند و عقلشان نمیرسید بزرگ شمردند، من تنها شتابانه و مطیعانه و از روی عقیده فرمایش او را پذیرفتم و شک و تردیدی در دل راه ندادم سه سال با پیغمبر در این عقیده ماندیم و در روی زمین جز من و خدیجه دختر خویلد کسی نبود که نماز بخواند و برسول خدا عقیده داشته باشد.

رو بیاران خود کرد. آیا چنین نیست؟

همه یک زبان، چرا یا امیر المؤمنین

اما مقام دوم

ای برادر یهود قریش همیشه برای کشتن و از میان بردن پیغمبر رأی میزدند و چاره جوئی میکردند آخر تصمیم آنها این بود که در شوری خانه خود با حضور ابلیس ملعون (که بنمایش مردی یک چشم از- ثقیف شرکت کرده بود) گرد آمدند همه باتفاق رأی دادند که هر تیره ای از قریش مرد پهلوانی را نماینده کنند سپس هر کدام از آنها شمشیری بردارد و در هنگامی که پیغمبر در بستر خوابست بر سر او بریزند و همه دسته جمعی بیک ضربت شمشیر بر او حمله کنند و او را بکشند، و چون کشته

شد ناچار هر قبیله ای از قریش بحمایت نماینده خود قیام میکند و او را نگهداری مینماید و تسلیم دار قصاص نمیکند و خونش هدر می شود. جبرئیل نزد پیغمبر فرود شد و او را از توطئه قریش آگاه کرد و

شب اجتماع آنها و ساعتی که بر سر بستر او میریزند خاطر نشان نمود و باو دستور داد که در فلان وقت بیرون رود و در غار پنهان شود رسول خدا مرا پیش خواند و این خبر را بمن گزارش کرد و فرمان داد که در بستر او بخوابم و جانم را قربان او کنم من شتابانه پذیرفتم و شادمان بودم که بجای او کشته شوم، پیغمبر براه خود رفت و من در بسترش خوابیدم و پهلوانان قریش با عقیده باینکه پیغمبر را خواهند کشت رسیدند و چون در خانه ای که بودم با آنها روبرو شدم شمشیر بروی آنها کشیدم و از خود بطوری که خدا و مردم میدانند دفاع کردم، سپس رو بیارانش کرد و فرمود چنین نیست؟

همه یک زبان- چرا یا امیر المؤمنین

مقام سوم

ای برادر یهود دو پسر ربیعه و پسر عتبه از پهلوانان قریش بودند در روز جنگ بدر میان میدان آمدند و مبارز طلبیدند و هیچ کس از قریش پاسخ آنها را نداد رسول خدا مرا و دو رفیقم را (حمزه و عبیده) برابر آنها فرستاد من از همه رفیقانم کوچکتر و در جنگ کم تجربه تر بودم، خدا بدست من ولید و شیبه را کشت علاوه از پهلوانان بزرگوار دیگر قریش که آن روز کشتم و بعلاوه از آنچه اسیر گرفتم من از همه همراهان خود بیشتر کشته و اسیر داشتم عموزاده ام (عبیده بن حرث) در این روز شهید شد سپس رو باصحاب خود کرد فرمود.

این طور نیست؟

همه یک زبان- چرا یا امیر المؤمنین فرمود:

مقام چهارم-

ای برادر یهود اهل مکه تا آخرین فرد بر ما هجوم کردند و هر آنچه از ایلهای عرب و قریش را در تحت نفوذ داشتند بر ما شورانیدند تا خون کشتگان مشرک بدر را بازستانند جبرئیل بر پیغمبر (ص) فرود آمد و آگاهش کرد پیغمبر بیرون شد و دره احد را لشکرگاه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۷

خود ساخت مشرکین پیش آمدند و یکباره بر ما یورش کردند بسیاری از مسلمانان شهید شدند و باقی گریختند من با رسول خدا برجا ماندم و مهاجر و انصار بخانه های خود در مدینه برگشتند و همه و میگفتند پیغمبر و یارانش همه کشته شدند، سپس خدا جلو مشرکین را گرفت من پیش رسول خدا هفتاد و چند زخم بر داشتم که جای چند تا از آن ها نمایان است پس ردای خود را پس زد و دست بر زخمهای خود کشید فرمود من در این

روز کاری کردم که مزدش با خداست. سپس رو باصحاب کرد این طور نیست؟

چرا یا امیر المؤمنین- فرمود ای برادر یهود.

مقام پنجم-

همه قریش و عرب گردهم آمدند و عهد و پیمان بستند که از نبرد ما بر نگردند تا رسول خدا را با همه افراد مسلمانان خاندان عبد المطلب بکشند سپس با شور و ساز و برگ خود آمدند تا در مدینه بار انداختند و پیش خود امیدوار بودند که پیروزی قطعی با آنها است، جبرئیل فرود آمد و آن حضرت را آگاه کرد حضرت گرد خود و مهاجرین و انصار خندقی زد قریش پیش راندند و بر گرد خندق اقامت کردند و ما را محاصره نمودند خود را نیرومند و ما را سست دیدند و باد و بروت کردند رسول خدا آن ها را بدین خدا میخواند و بخویشی و رحم سوگند میداد سرباز میزدند و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۸

دعوت پیغمبر (ص) بیشتر آن ها را سرکش و جری میکرد، پهلوان قریش و عرب در آن روز عمرو بن عبد ودّ بود که چون شتر مست اشتلم میکرد و هل من مبارز میگفت و رجز میخواند یک بار نیزه خود را بجنبش میاورد و بار دیگر شمشیر خود را کسی جلوش نمیرفت و طمع بوی نداشت کسی بر سر غیرت نیامد و از روی بصیرت اظهار وجود نکرد، رسول خدا مرا از جا بلند کرد و بدست خود عمامه بسرم بست و همین شمشیر را بمن داد (دست بقبضه ذو الفقار خود زد) من برای نبرد او بیرون شدم زنان مدینه بر من گریان بودند و از نبرد با عمرو بر من هراس داشتند،

خدا او را بدست من کشت عرب جز او را پهلوان نمی شناخت این ضربت را بر سر من نواخت (با دست خود بفرق سر اشاره کرد) خدا بهمین ضربت من قریش و عرب را گریزان نمود رو باصحاب خود.

این طور نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین- فرمود:

مقام ششم-

ای برادر یهود، در رکاب رسول خدا بشهرستان رفقایت خیبر بر مردان یهود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۲۹

و پهلوانان قریش و دیگران تاختیم لشکرهای سواره نظام و پیاده با ساز و برگ کامل چون کوه جلو ما در آمدند دژهای محکم داشتند و در نیرو و افراد بر ما برتری داشتند هر کدام از آنها میزدند و مبارز میخواستند و در نبرد بر یک دیگر پیشدستی میکردند هیچ کدام از همراهان من بنبرد آنها نرفت جز آنکه کشته شد، کم کم فریاد نبرد بلند شد و چشمها چون کاسه خون گردید و هر کس بفکر خویش افتاد همراهان بیکدیگر نگریستند و هر کدام میگفتند ای ابو الحسن برخیز، رسول خدا مرا از جا بلند کرد و جلو دژ آنها فرستاد هر کس از آنها بیرون شد او را کشتم هر پهلوانی عرض اندام کرد خردش کردم و چون شیر بر آنها یورش بردم تا در دژ خود متحصن شدند در قلعه آن ها را بدست خود کندم و تنها وارد قلعه شدم جز خدا کسی یار من نبود هر مردی از آنها پدید میشد میکشتم و هر زنی را میدیدم اسیر میکردم تا قلعه را فتح کردم، رو باصحابش:

این طور نیست؟

چرا یا امیر المؤمنین- فرمود ای برادر یهود.

مقام هفتم

چون رسول خدا متوجه فتح مکه شد خواست جای عذری برای آنها نماند آنها را در پایان مانند روز نخست بخدا دعوت کرد، آن ها را تهدید کرد و از عذاب خدا ترسانید وعده گذشت به آنها داد و آن ها را بآمرزش خدا امیدوار کرد و در آخر نامه سوره مبارکه برائت را برای آن ها رونوشت کرد تا

بر آنها خوانده شود، سپس بهمه اصحابش پیشنهاد کرد که نامه را ببرند همه عقب کشیدند تا یکنفر آن ها را پیش خواند و نامه را با او فرستاد فورا جبرئیل آمد و گفت ای محمد «ص» این نامه را یا خودت یا یک تن از خاندانت برساند رسول خدا مرا خبرگزار کرد و نامه خود را با من فرستاد تا باهل مکه برسانم، من آمدم مکه، مردم مکه را شما خوب میشناسید کسی از آنها نبود جز آن که اگر میتوانست هر تیکه گوشت مرا سر یک کوه بگذارد جان و مال و خاندانش را در راه آن میداد، من نامه پیغمبر را به آنها رساندم و برای آنها خواندم همه با تهدید و وعید بمن جواب دادند و زن و مرد بمن بدبین شدند و اظهار دشمنی و کینه توزی کردند، من چنانچه میدانید پایداری کردم رو باصحاب:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۰

این طور نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین- فرمود ای برادر یهود این مقامهائی است که پروردگار من با پیغمبرش مرا در آنها امتحان کرد و مرا در همه جا با منتی که بر من دارد فرمان بردار دید هیچ کس در این مقام مانند من نبود اگر بخواهم خود را ستایش کنم جا دارد ولی خدا خودستائی را غدقن کرده.

راست فرمودید خدای عز و جل شما را بخویشی با پیغمبر برتری داده و به برادری آن حضرت سعادتمند کرده و نسبت شما را باو چون هرون بموسی اعتبار کرده و در این مقامات هراسناک که شرکت کردی گوی فضیلت را بیش از آنچه یادآور شدی ربودی هیچ کس از مسلمانان

همانندت نیست هر کس تو را با پیغمبر دیده و پس از مرگ او نگریسته همین عقیده را دارد اکنون بفرما بدانیم پس از پیغمبر خدا چگونه شما را امتحان کرد و در آن صبر و تحمل فرمودید ما کم و بیش آن ها را میدانیم و میتوانیم گزارش کرد ولی میخواهیم از زبان مبارک خودتان بشنویم چنانچه مقامات امتحان دوران زندگی پیغمبر را از شما شنیدیم.

[خدای عز و جل پس از مرگ پیغمبر، علی (ع) را در هفت مقام امتحان کرد]

اشاره

ای برادر یهود خداوند عز و جل پس از مرگ پیغمبر مرا در هفت مقام دیگر امتحان کرد و بدون خودستائی میگویم مرا از نعمت و منت خودش بردبار و شایسته دید.

مقام یکم

در این جهان میان عموم مسلمانان با کسی جز پیغمبر انس نداشتم و کسی را مورد اعتماد خود نشمردم و بکسی نزدیک نشدم و کسی را همراز خود نگرفتم و با کسی بست و بندی نداشتم پناهگاه من پیغمبر بود از کودکی مرا پرورید و در بزرگی مأوی داد و از یتیمی در آورد و پریشانی مرا رفع کرد و از طلب روزی بی نیاز نمود و از کسب باز داشت و خود و فرزندان مرا کفایت کرد اینها کمکهای دنیوی او بود نسبت بمن ولی استفاده های معنوی و دین و دانش که من بخصوص از آن حضرت استفاده بردم و بمقامات بلندی در درگاه خدا رسیدم بیش از اینها است چون پیغمبر درگذشت باندازه ای غم بر سر من ریخت که گمان ندارم کوهها میتوانستند بکشند، تمام افراد خاندان من بیتابی میکردند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۱

اختیار از دست آنها رفته بود خود را از دست داده بودند، توانائی بار سنگین این سوگواری را نداشتند زیرا گریبان صبرشان را دریده و عقل را از کف آنها ربوده بود نه چیزی میفهمیدند و نه دستوری میدادند نه میتوانستند بگویند و نه بشنوند مردم دیگر گرفتار و تحت تأثیر این وضع اسفناک بودند جمعی بتسلیت ما پرداخته و دلداری میدادند و جمعی با ما هم ناله شده بیتابی میکردند تنها من بودم که عنان صبر از کف ندادم خود داری کردم و بدستور پیغمبر برداشتن

نعش آن حضرت و غسل دادن و حنوط کردن و کفن نمودن و نماز بر او پرداختم و او را بخاک سپردم و بجمع قرآن و تنظیم دستورات خدا نسبت بخلق او وقت صرف کردم اشک فراوان و ناله های جانسوز و سوزش دل و بزرگی مصیبت مرا از انجام این وظیفه باز نداشت تا حق واجب خدای عز و جل و پیغمبرش را ادا کردم و آنچه بمن فرمان داده بودند بپایان رسانیدم و با بردباری و خیراندیشی آن را متحمل شدم. رو باصحاب خود.

این طور نیست؟

همه یک زبان، چرا یا امیر المؤمنین- فرمود ای برادر یهودی.

مقام دوم

رسول خدا در زندگانی خود مرا زمامدار و فرمانگزار همه امت خویش کرد و از همه کسانی که در حضورش بودند برای من بیعت گرفت تا سخن مرا بشنوند و فرمان مرا بپذیرند و بحاضران سفارش داد این موضوع را بغائبین برسانند من بودم که تا حضور رسول خدا بودم فرمانش را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۲

بهمه میرسانیدم و چون سفر میکردم فرمانده افرادی بودم که با من بودند، در زندگی پیغمبر و پس از مرگش هیچ کس را در هیچ کاری شایسته برابری با خود نمیدانستم، چون رسول خدا بمرضی که در آن وفات کرد دچار شد فرمان داد که لشکری بفرماندهی اسامه بن زید از مدینه بیرون روند هر کس از قریش و اوس و خزرج و دیگران که احتمال میداد بیعت مرا بشکند و با من مخالفت کند و هر کس بخاطر اینکه پدر یا پسر یا برادر یا خویشش را کشته بودم و با من دشمن بود زیر پرچم اسامه جمع آوری کرد

و تمام مهاجر و انصار و مسلمانان ضعیف العقیده و منافقین را بآنها پیوست تا که فقط یک دسته مردمان پاکدل و با ایمان در حضورش باشند و هیچ کدام سخن نفرت آمیزی بروی من نگویند و مرا از خلافت و زمامداری رعیت پس از پیغمبر باز ندارند، آخر کلام پیغمبر که برای اداره امر امتش فرمود این بود که لشکر اسامه را گسیل دارید هیچ کس از افراد زیر فرماندهی او از او تخلف نورزد، سفارش و دستور اکید در این موضوع صادر فرمود با این همه چون پیغمبر (ص) از دنیا رفت بوضع غیر منتظری دانستم همان مردانی را که پیغمبر زیر فرماندهی اسامه از مدینه بیرون فرستاده بود پادگان خود را رها کردند و مخالفت دستور رسول خدا را نمودند و آن همه سفارشی که در باره ملازمت پرچم اسامه نموده بود زیر پا گذاردند و او را تنها رها کرده و دوان دوان بمدینه آمدند تا پیمان خلافت مرا که با پیغمبر بسته بودند نقض کنند و عهد خدا و رسول را بشکنند و با داد و فریاد برای خود پیشوائی معین کنند بدون آنکه هیچ کس از افراد خاندان عبد المطلب را در این موضوع شرکت دهند و از او نظری بخواهند، منظور اساسی این بود که بیعت مرا رد کنند آنان در این کار بودند و من در کار بر داشتن جنازه رسول خدا بودم و نمیتوانستم بکار دیگری بپردازم زیرا برداشتن جنازه آن حضرت بر هر کاری مقدم بود و سر آمد همه کارها بشمار میرفت ای برادر یهود این کناره گیری مردم در این موقع

الخصال / ترجمه کمره ای،

ج ۲، ص: ۱۳۳

باریک از همه چیز بیشتر دل مرا سوخت با آنکه در سوگواری بزرگ و مصیبت ناگوار پیغمبر گرفتار بودم و کسی را از دست داده بودم که جز بخداوند پس از او اعتماد نداشتم. در این گرفتاری هم که بدون فاصله دنبال گرفتاری پیش رسید صبر کردم. رو باصحابش:

این طور نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین- فرمود ای برادر یهود.

مقام سوم

، آن کس که بجای پیغمبر نشست مردی بود تا اندازه ای نرم و منصف هر روز پیش من می آمد و عذر میخواست و از اینکه بیعت مرا شکسته و حق مرا برده بود اظهار شرمندگی میکرد و رعایت احترام مرا مینمود و حلالیت میطلبید، روی این زمینه من با خود میگفتم پس از او حقی که خداوند بمن داده بآسانی و گوارا بمن بر میگردد و نباید در جامعه اسلام نو که هنوز بوی جاهلیت دارد و در خطر ارتداد است برای دریافت حقم جنگی بر پا کنم و جبهه مخالفی تشکیل دهم تا یکی با من همراه شود و دیگری مخالفت کند و مبارزه از گفتار بکردار کشد، جمعی از خواص پیغمبر را که بخوبی میشناختم در راه خدا و رسول و قرآن و دین او اخلاصمند و خیر اندیش بودند نزد من رفت و آمد میکردند و در آشکار و نهان مرا بگرفتن حق خویش دعوت مینمودند و در یاری من جان میدادند تا حق بیعت مرا ادا کرده باشند من میگفتم کمی آرام و شکیبا باشید شاید خدا بآسانی و بی کشمکش و خونریزی حق مرا بمن برگرداند، پس از وفات پیغمبر بسیاری از مردم در دین بشک افتادند و

اشخاص نالایق در خلافت طمع کردند، هر قبیله فریاد میکرد باید پیشوا و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۴

خلیفه از ما انتخاب شود مقصود مشترك همه این بود که کار بدست دیگری جز من باشد، چون وفات زمامدار اول نزدیک شد و عمرش سپری گردید پس از خود کار را برفیقش سپرد، این هم گرفتاری دیگری شد که چون وضع گذشته بر سر من چرخید و برای بار دوم خلافتی که خدا برای من قرار داده بود از دستم گرفت، باز جمعی از اصحاب پیغمبر که بعضی اکنون مرده و بعضی زنده اند دور مرا گرفتند و سخنان خود را در باره خلافت باز گو کردند، در این بار هم من آن ها را بصبر و خوشبینی و ثبات و آرامی دعوت کردم برای آنکه جامعه اسلام محفوظ بماند و جامعه ای که پیغمبر بهزار خون دل تشکیل داده از هم نپاشد، این جامعه را پیغمبر با سیاست عمیقی فراهم نمود، گاهی بنرمی گاهی به سخت گیری یک بار با بخشش یک بار بزور شمشیر پیغمبر، بی اندازه مردم را استمالت میکرد، همین قدر یکقدم به اسلام نزدیک میشدند و هنوز پا بفرار بودند آنها را سیر میکرد و شاداب مینمود و جامه و فرش و پتو میداد با اینکه ما خاندان نبوت در خانه های بی سقف و در زندگی میکردیم، دیوار خانه هایمان شاخه های خرما و درخت بود نه فرشی داشتیم نه پتوئی چند تن با یک جامه سر میکردیم و بنوبت در آن نماز میخواندیم شبانه روزها گرسنه میماندیم پیغمبر همان حق خمسی را هم که خدا برای ما قرار داده بود بدیگران میداد و ثروتمندان و دنیا طلبان عرب

را بـا آن اسـتمالت میکرد جـامعه دینی که بـا این خون دل فراهم شـد همانـا من بایست نگهـداری کنم و آن را بپرتگاه تفرقه و اختلاف نکشانم، اگر قیام میکردم و مردم را بیاری خود دعوت مینمودم از دو حال بیرون نبودنـد یا پیروی میکردنـد و بنفع من با مخالفین من میجنگیدند و کشته میشدند یا کناره میگرفتند و از راه تقصیر در طاعت من و ترک نصرت من کافر میشدند زیرا شخص مقصـر میـدانست که موقعیت او نسـبت بمن چون موقعیت قوم موسـی هست نسـبت بمخـالفت با هارون و نافرمانی او و میدانستند آنچه بسر قوم موسی آمد از مخالفت با برادرش هارون بسر اینها خواهد آمد در مخالفت با من دیدم اسف خوردن و آه سرد کشیدن و بردباری

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۵

پیشه کردن تا موقعی که خداونـد گشایش دهد و آنچه خواهد حکم فرماید مزد مرا بیشتر میکند و بجامعه اسـلامی آسانتر تمام می شـود، همـان جـامعه که برای تو وصف کردم، قضـای خـدا حتم است. اگر من این ملاحظـات را نکرده بودم و حق خود را خواسـته بودم کـار شایسـته ای بود زیرا همه اصـحاب رسول خـدا چه آنهـا که درگذشـته انـد و چه اینها که پیش تو حاضـرند میدانند که نیروی من از دیگران بیشتر و طایفه من عزیزتر و پیروان من منیع تر و فرمان پذیرتر بودند و دلیل آنها برای طرفداری از من روشـنتر و سوابق و آثار دینی آنان بیشتر بود، زیرا من خود دارای سوابق حسـنه و قرابت و وراثت رسول خدا بودم بعلاوه من بموجب وصیت صریح و بیعتی که بگردن متصدیان خلافت داشتم مستحق خلافت بودم

در حالی که پیغمبر از دنیا رفت پیشوائی امت بست او و در خانـدان او بود نه بـدست آنان که متصـدی شدنـد و نه در خانـدان آنها، خانـدان پیغمبر که خـدا آنها را پاکیزه شـناخته است پس از آن حضـرت بخلافت او و از دیگران اولی بودنـد و همه خصال خلافت در آنها ثابت بود سپس رو باصحاب خود کرد چنین نیست؟

همه یکٔ زبان چرا یا امیر المؤمنین فرمود ای برادر یهود،

مقام چهارم-

کسی که پس از ابو بکر زمامدار شد در ورود و خروج همه کارهای خود با من مشورت میکرد و آن ها را طبق رأی من صادر مینمود در کارهای مشکل نظر از من میخواست و بنظر من عمل میکرد. من و اصحابم دیگری را سراغ نداریم که هم شور او باشد کسـی جز من پس از او طمعی در خلافت نـداشت چون او را ترور کردنـد و بدون سابقه بیماری و اخذ تصـمیم در بستر مرگ افتاد یقین داشتم که حق خود را بی چون و چرا و بخوشی و عافیت بچنگٔ آوردم و چنانچه میخواستم خداوند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۶

آینـده خوش و امیـد بخشـی پیش می آورد آخر کارش این شد که برای خلافت شـش کس را بنام کاندید کرد و مرا ششـمی آنـان نـام برد و بـا آن هـا هم برابر نـدانست مقـام وراثت و خویشـی که با رسول خـدا داشـتم بیاد نیاورد و حسب و دامادی مرا بدست فراموشـی سپرد هیچ کس از این شـش سوابق درخشان و حسن خدمت مرا نسـبت بدین اسـلام نداشتند، خلافت را میان شش کس در شور گذاشت تا باکثریت یکی را از میان خود معین کنیم

پسرش را بر ما گماشت و دستور داد که اگر یکی از میان خود بخلافت بر نداشتیم و امر او را اجراء نکردیم گردن همه ماها را بزنـد، ای برادر یهود همین گرفتاری در کام تلخی و ناگواری مرا بس است، این جمع در چنـد روزی که مهلت داشـتند بتلاش افتادنـد هر کـدام بنفع خود کار میکردند و سـخنرانی مینمودند من خاموش ماندم تا از من نظر خواسـتند در پاسخ آنها گذشـته خود و آنهـا را گزارش دادم و از سـابقه خـدمت خود و آنهـا گفتگو کردم و مطـالبی را که بر خود آن ها هم پوشـیده نبود باز گفتم و استحقاق خود و بی لیاقتی آنها را برایشان ثابت نمودم، وصیت رسول خدا و بیعتی که بگردن شان بود بیاد آنها آوردم ولی حب ریاست و کارگزاری و امر و نهی و پشت گرمی بـدنیا و اقتـداء بخلیفه های گذشـته آنها را واداشت حقی را که خدا بآنها نـداده بخواهند چون با یکی از آنان تنها میشدم روز باز پرس را فرا یادش می آوردم و انجام بد کاری که بناحق میخواهد و مقامی که بناروا میجویـد میترساندم با من اظهار موافقت میکرد بشـرط آن که پس از خود خلافت را باو واگذارم و چون من جز بر طبق قرآن و دسـتور پیغمبر نمی توانستم عمل کنم میدانستند غیر از آنچه خدا بآنها داده من بآن ها نخواهم داد و آنچه را خـدا از آن ها دریغ کرده از آن ها دریغ خواهم کرد در این میان یکی از دیکتاتور مآبان شوری تنـدی کرد و کار را از دسـت من گرفت و بطمع استفاده های نامشروع از مرکز خلافت آن را بعثمان داد با

آن که عثمان یک مرد اشرافی و امتیاز پرست بود و خود را با همان

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۷

حاضرین شوری هم برابر و همسر نمیشمرد تا چه رسد بطبقات پائین تر، هرگز توجهی باساس فضیلت آنها و دیگران که دیانت و تقوی است نداشت فضائل معنویه ای که بواسطه آنها خداوند پیغمبر و خاندانش را محترم داشته بود بچیزی نمیشمرد، گمان نبرم همان روز بشب رسیده بود مگر آنکه خود همان اصحاب شوری از انتخابش پشیمان شدند و عقب کشیدند و بجان هم افتادند و همدیگر را سرزنش کردند طولی نکشید که همان طرفداران دیکتاتور پرور او وی را تکفیر کردند و از او کناره گرفتند.

عثمان بدوندگی افتاد و نزد طرفداران خود و سایر اصحاب رفت و درخواست استعفاء کرد و از مفاسدی که ایجاد کرده بود اظهار پشیمانی نمود و توبه کار شد، ای برادر یهود این گرفتاری از گرفتاریهای پیش سخت تر و بنیان کن تر شد ای کاش نشده بود باندازه ای من از این موضوع در فشار افتادم که بوصف نمیگنجد و اندازه ندارد، ولی جز صبر و تحمل چاره ای نبود.

همان روز بیعت عثمان خود اصحاب شوری بمن مراجعه کردند و از مخالفت با من عذر خواستند و درخواست کردند که عثمان خلع شود و با من قیام کنند بر ضد عثمان تا حق خود را بگیرم هر یک دست بیعت بمن دادند که بکوشند تا جان بدهند یا حق مرا بگیرند هر جا که بمن مراجعه میکردند بوضعی آنها را امتحان میکردم یک بار میگفتم بروید سرهای خود را بتراشید تا انقلاب کنیم، یک بار میگفتم جلسه سری تشکیل بدهیم، یک بار میگفتم همه

در فلان محل اجتماع کنید باین موضوع سر آنها را گرم میکردم و اسرار آنها را فاش مینمودم.

ای برادر یهود بخدا همان ملاحظات و خیر اندیشی های پیش از اقدام من مانع شد و دیدم گوشه گیری و صبر راهی است روشنتر و دل آرامتر و حفظ طرفداران و هم عقیده های خودم برای اظهار حق بهتر است از اینکه انقلابی بر پا کنم و آنها را فنا کنم، با آنکه همه در جانبازی حاضر و خودم هم حاضرین از اصحاب پیغمبر و غائبین آن ها میدانند که مرگ در کامم چون آب سرد در روز

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۸

بسیار گرم بکام تشنه جگر سوخته شیرین و گواراست، من و عمویم حمزه و برادرم جعفر و عموزاده ام عبیده با خدا و رسولش عهدی بستیم که بدان وفادار باشیم.

رفیقان من پیشدستی کردند و در راه او جان دادند و من بخواست خدا عقب ماندم، در باره ما خدا این آیه را فرستاد (سوره احزاب آیه ۲۳) مردانی که بعهد خویش با خدای خود وفا کردند برخی از آنها درگذشتند و برخی در انتظارند و هرگز عوض نشده اند. آن منم که در انتظارم، ای برادر یهود از عهد خود بر نگشته ام، علت آن که در برابر عثمان آرام ماندم و دست نگهداشتم این بود که اخلاق پست و بی لیاقتی که در او آزموده بودم او را بسزای خود میرساند و مردم را از دور و نزدیک بکشتن و خلع او میکشاند؛ من خود در کناره گیری بسر بردم و صبر کردم تا همین طور شد یک کلمه آری و نه در آن نگفتم، سپس ملت بدر خانه من آمدند، خدا

میداند دیگر از خلافت بدم می آمد چون میدانستم اینها که باصرار میخواهند مرا خلیفه کنند بجمع مال دنیا و خوشگذرانی عادت کرده اند با اینکه میدانستند من مطامع آنها را نمیدهم و بآنها سخت گیری خواهم کرد ولی عادت بشتاب کرده بودند و نمی توانستند آسوده باشند، با اصرار و شتاب مرا انتخاب کردند ولی چون دیدند پیش من خبری نیست شروع بمخالفت و انتقاد کردند؛ رو باصحاب خود:

این طور نیست؟

چرا یا امیر المؤمنین- فرمود ای برادر یهود.

مقام پنجم

کسانی که با من بیعت کردند چون دیدند مقاصد شخصی آن ها بدست من انجام نمیشود بدستیاری آن زن (عایشه) بر من شوریدند و با اینکه من از طرف پیغمبر بر آن زن ولی و وصی بودم او را بر شتر سوار کردند و بر بنه های خود بستند و در بیابانهای مخوف و دشت های وسیع گردانیدند،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۳۹

سگهای حوئب (نام آبی است در راه مکه به بصره) باو زوزه کشیدند و نزد آنها در هر ساعت و هر موقع اظهار پشیمانی کرد (چون پیغمبر باو خبر داده بود که یکی از زنان من بناحق بر وصی من شورش میکند و سگان حوئب باو زوزه میکشند، ای حمیرا مبادا تو باشی) با این حال بفرمان جمعی که علاوه از بیعت زمان پیغمبر برای بار دوم نیز با من بیعت کرده بودند بمخالفت خود ادامه داد تا بر مردم شهرستانی (بصره) وارد شد که دستشان کوتاه و ریششان بلند و عقلشان کم و رأیشان فاسد بود.

این مردم همسایه، بیابان گردان و میزبان طوفان دریا بودند (کنایه از سبک عقلی است) این یک زن زمام این مردم بی خرد را بدست

گرفت تا ندانسته شمشیر آختند و نفهمیده تیر انداختند من در کار آن ها میان دو مشکل واقع شدم اگر دست باز میگرفتم از شورش و فساد بر نمیگشتند و بحکم عقل متوجه نمی شدند و اگر برابر آنها ایستادگی میکردم کار بجنگ خونینی که هرگز نمی خواستم میکشید با زبان عذر و تهدید حجت را بر آنها تمام کردم بآن زن پیشنهاد کردم که بخانه خود برگردد و بجمعی که او را آورده بودند پیشنهاد کردم به بیعتی که با من کردند وفا کنند و عهد خدا را نشکنند.

من هر چه میتوانستم از جانب خود بنفع آنها متعهد شدم با برخی از آنها (مقصود زبیر است) مناظره کردم حق را یادآور شد و برگشت با مردم هم بهمین روش وارد گفتگو شدم ولی بر نادانی و سرکشی و گمراهی آنها افزوده شد چون خواستار جنگ بودند از همان در بر آنها وارد شدم جنگ بر آنها چرخید، شکست خوردند و حسرت بردند تلفات سنگینی بر آنها وارد شد و کشته بسیاری در میدان جنگ بجا گزاردند، من از روی ناچاری و بنفع مخالفین وارد جنگ شدم زیرا اگر بیش از این بآن ها فرصت میدادم کارهائی میکردند که این عفو و اغماضی که پس از پایان جنگ در برابر آنها کردم نمیتوانستم بکنم اگر جلو آن ها را نمیگرفتم بر خود و ملت خیانت کرده بودم زیرا در جرمهائی که تصمیم گرفته بودند شریک میشدم اینها در سر داشتند که:

۱- تا هر چه بتوانند شورش خود را در اطراف کشور اسلامی آن روز وسعت دهند و آتش فساد را تا هرجا دامن زنند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص:

۲- بکشتار و خونریزی رعایا بپردازند.

۳- حکومت اسلامی و قانون عدالت را بنظریه زنان کم عقل و کم حظ تسلیم کنند و از ملت روم و پادشاهان یمن و ملتهای از میان رفته قدیم در این خصوص پیروی کنند؛ اگر سستی میکردم در پایان ناگزیر از جنگ بودم و ننگ اهمال در کار زنی و لشکرش و جنایاتی را هم که مرتکب میشدند داشتم باز هم من بی مقدمه و از روی شتاب وارد جنگ نشدم قبلا اتمام حجت کردم و تا میشد جنگ را عقب انداختم، آرامی نشان دادم، بآنها مراجعاتی کردم، واسطه ها فرستادم، هر چه بنفع خود خواستند برای آن ها متعهد شدم هر چه را هم درخواست نکردند و بنفع آن ها بود بآنها پیشنهاد کردم از همه اینها سرباز زدند و مرا بیچاره کردند تا دست بجنگ زدم و چنانچه خدا میخواست کار من و آنها را بپایان رسانید و با مقدماتی که ذکر شد حجت من بر آن ها وارد بود و در برابر من محکوم بودند رو باصحاب خود، چنین نیست، همه یک زبان- چرا یا امیر المؤمنین.

علی فرمود ای برادر یهود.

مقام ششم

انتخاب حکمین و نبرد با زاده هند جگر خوار طلیق بن طلیق بود، این مرد از روزی که خدا محمد (ص) را مبعوث کرد با خدا و رسول و مؤمنان ستیزه کرد تا شهر مکه بزور شمشیر مسلمانان فتح شد.

در همان روز و سه موقع دیگر از خودش و پدرش ابی سفیان برای من بیعت دریافت شد دیروز گذشته اول کسی که بعنوان امیر المؤمنین بر من سلام داد پدرش بود هم او بود که مرا بدریافت حق خود از خلفاء

گذشته ترغيب ميكرد و هر وقت نزد من مى آمد بيعت خود را تازه ميكرد از همه عجب تر اينست كه چون معاويه ديد خداوند حق مرا بمن برگردانيد و در جاى خود بر قرار كرد و از اينكه خليفه

الخصال / ترجمه كمره اى، ج ۲، ص: ۱۴۱

چهارم شود و در امانت ما حكومت كند طمعش بريد بعمر و عاص متوجه شد و او را استمالت كرده تا دعوت او را پذيرفت و چون كشور مصر را تيول او قرار داد طرفدار او شد در صورتى كه بر او حرامست پيش از قسمت كردن خراج مصر يكدرهم از آن را تصرف كند بر معاويه هم حرام بود بيش از سهمش درهمى باو بدهد سپس كشور اسلامى را بباد ستم و زير لگد طغيان گرفت هر كس با او بيعت كرد او را پسنديد و هر كس مخالفتش كرد از خود راند با عهد شكسته بمن متوجه شد و بچپاول شهرستانهاى اسلام پرداخت خاور و باختر و جنوب و شمال را بباد غارت گرفت خبرهايش بمن ميرسيد و گزارش آن را دريافت ميكردم تا مغيره بن شعبه يك چشم ثقفى بمن نظر داد كه معاويه را والى بلادى كه در دست دارد بكنم و با او بسازم رأى او از نظر دنيا دارى خوب بود اگر ميتوانستم پيش خدا عذرى بياورم و از مظالم او جوابى بدهم در اين موضوع خودم فكر كردم و با كسانى كه مورد اعتماد و براى خدا و رسول و من و مؤمنان خير انديش بودند شور كردم نظر آنها هم در باره زاده جگر خوار چون خودم بود خدا مرا نبيند كه گمراه كنندگان را

بـازوی خـود قرار دهم جریر بجلی را یـک بـار و ابو موسـی اشـعری را بـار دیگر نزد او فرسـتادم هر دو بـدنیا اعتمـاد کردنـد و هواپرستی نمودنـد و او را از خود راضـی کردنـد و بمن خیانت ورزیدنـد دیـدم هر روز بیش از پیش دسـتورات خـدا را زیر پا میگـذارد و گمراه تر می شود با نخبه اصـحاب بـدریین پیغمبر که مورد پسـند خدا و در بیعت رضوان شـرکت کرده بودند و با سائر مسلمانان خوب و شایسته شور کردم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۲

همه باتفاق تصویب کردند که با او وارد جنگ شویم و دستش را از تصرف در امور مسلمانان کوتاه کنیم.

من با یاران خود برای جلوگیری او حرکت کردیم و از هر منزل باو نامه ها نوشـتم نماینده ها فرسـتادم او را دعوت کردم که از راه باطل برگردد و با من و مسـلمانان هم داسـتان شود، در جوابم نامه های تحکم آمیز نوشت و آرزوهای بیجا کرد و شـروطی پیشنهاد کرد که مورد رضای خدا و رسول و مسلمانان نبود.

در یکی از نامه های خود شـرط کرده بود جمعی از اصحاب نیک پیغمبر را که عمار یاسر در شمار آنان بود بوی تسلیم کنم تا آنها را بخونخواهی عثمان بکشد و بدار زند.

کجا میتوان چون عمار یافت؟ بخدا هر وقت پنج تن گرد پیغمبر بودیم او ششـمی بود و هر وقت چهار تن بودیم او پنجمی بود، خون عثمـان را میخواست بـا اینکه خودش و هم قطـارانش و خانـدانش که شـاخه هـای شـجره ملعونه بودنـد مردم را به عثمان شورانیدند و او را بکشتن دادند در نتیجه چون شروط نارواي او را نپذیرفتم بمن هجوم کرد و به

سرکشی افتخار نمود، جمعی از قبائل حمیر که نه عقل داشتند نه بصیرت در دین دور خود جمع کرد و آنها را باشتباه انداخت تا از او پیروی کردند، با مال دنیا آنها را فریفت و بطرف خود کشید ما برای جلوگیری از او بجبهه پیش رفتیم و خدا را حکم نمودیم و پس از رفع عذر و اتمام حجت با او جنگیدیم خداوند مانند همیشه ما را بر دشمنان خود و او

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۳

پیروز کرد.

پرچم رسول خدا (ص) که همیشه خداوند با آن حزب شیطان را کشته بود بدست ما بود ولی معاویه پرچمهای پدر خود را که با رسول خدا زیرا آن ها جنگیده بود در دست داشت؛ بدم مرگ رسید و از مرگ جز گریز راه نجاتی نداشت اسب خود را سوار شد پرچم خود را سرنگون دید و بکار خود درماند از رأی عمر و عاص کمک خواست، عمر و عاص باو دستور داد که قرآن ها را بیرون آورد و در سر نی کند و بحکمیت آن دعوت نماید و گفت پسر ابو طالب و پیروانش دیندار و باقیمانده خاندان نبوتند، آن ها در آغاز کار تو را بحکم قرآن دعوت کردند و در پایان کار هم حکمیت قرآن را از تو پذیرا هستند.

معاویه این رأی عمر و عاص را بکار بست و بناچار از او پذیرفت زیرا جز آن راه گریزی از کشته شدن و عقب نشینی نداشت، قرآن ها را بلند کرد و بگمان خود به مقررات آن دعوت کرد من نیکان و مخلصان اصحاب خود را از دست داده بودم و دل باقیمانده گان آن ها بحکم قرآن و ترک

جنگ مایل شد و بگمان اینکه پسر هند جگر خوار بمقررات قرآن پابند است و بدان وفا خواهد کرد بدعوت او گوش دادند و همـه پیشـنهاد او را پـذیرفته مـن بآنهـا اعلام کردم که این نقشه فریب و دسیسه ای است که معاویه به همکاری عمرو عاص کشیده و بدان وفا نخواهند کرد گفته مرا باور نداشتند و فرمان مرا نبردند و اصرار داشتند پیشنهاد او را بپذیرند مرا خوش آید یا نیاید من بخواهم یا نخواهم کار بجائی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۴

رسید که برخی از آنها میگفتند اگر علی این پیشنهاد را نپذیرد او را چون زاده عفان بکشید یا خود و خاندانش را بمعاویه تسلیم کنید.

خدا میداند من هر چه میشد تلاش کردم و هر چه میتوانستم کوشیدم که برأی من کار کنند و نکردند بآنها گفتم باندازه دوشیدن یک شتر یا دویدن یک اسب بمن مهلت دهند تا کار را تمام کنم اجابت نکردند جز همین بزرگوار (با دست خود اشاره بمالک اشتر کرد) و پیروانش و جمعی از خاندان خودم، بخدا مانع از تعقیب فکر روشن خودم ترس از کشته شدن این دو تن بود (با دست مبارک اشاره به حسن و حسین) کرد تا مبادا نژاد رسول خدا منقطع شود و باز ترس از کشته شدن این و آن (با دست مبارک اشاره به عبد اللَّه بن جعفر و محمد بن حنفیه) کرد چون میدانستم اگر بخاطر من نبود در این خطر نمی افتادند ناچار تن بقضای خدا داده و درخواست ملت را پذیرفتم.

چون جنگ متارکه شد و شمشیر از سر دشمنان برداشته شد بجای قرآن خود را حکم کردند

و خدا را تحت اختیار خود گرفتند قرآن و مقررات آن را پشت سر انداختند، من هرگز کسی را در دین خدا حکم نمیدانستم زیرا حکمیت بشر در دین خدا بدون شبهه و تردید خطا است ولی این ملت جز بقرار حکمیت راضی نشدند.

در این صورت خواستم مرد دانشمند و فهمیده ای از خاندان خود یا سائر قبائل تابعه که عقلمند و مورد وثوق و دیندار است از طرف خود حکم کنم هر کس را نام بردم زاده هند نپذیرفت هر مطلب حقی را باو پیشنهاد کردم سرباز زد و ما را بکمک یاران خودم با چوب ستم راند چون خواستند باصرار مرا بقبول حکمین وادارند از آنها بخدای عز و جل بیزاری جستم و این کار را بخودشان واگذاشتم مردی را انتخاب کردند که عمر و عاص او را فریب داد و شرق و غرب از رسوائی آن پر شد و خود از آن حکم پشیمان گشتند سپس رو باصحاب خود:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۵

چنین نیست؟

همه یک زبان، چرا یا امیر المؤمنین- فرمود ای برادر یهود.

مقام هفتم

رسول خدا بمن وصیت کرده بود که در آخر عمر خود با قومی از یارانم می جنگم که روزها روزه اند و شبها را بعبادت میگذرانند و تلاوت قرآن میکنند ولی از راه مخالفت و جنگیدن با من مانند تیری که از کمان میجهد از دین بیرون میروند ذو الثدیه در میان آن ها است پس از کشتار آنان سعادت سرانجام من است چون پس از حکمیت بهمین جا برگشتم بعضی از این جمع به یک دیگر رو کردند و همدیگر را به باد سرزنش گرفتند که چرا سرانجام

جنگ صفین بحکمین ختم شد برای خود چاره ای نجستند جز انتقاد از امام خود گفتند بایست امام ما از رأی ناصواب ما پیروی نکند و چون خطاء ما بر او مسلم بود خود و یا خطاکاران را بکشد چون سستی کرد و از ما پیروی نمود کافر شد و اکنون کشتن او بر ما حلال است بر این رأی اتفاق کردند و با سرعت از عسگر من بیرون شدند و فریاد کشیدند لا حکم الا لله یک دسته آنها در نخیله ماندند یک دسته به حروراء رفتند و یک دسته دیگر بسمت خاور پیش راندند و از دجله گذشته بهر مسلمانی میرسیدند او را بتکفیر من امتحان میکردند اگر اظهار موافقت با آن ها میکرد زنده میماند و گر نه او را میکشتند من پیش دسته اول و دوم رفتم و آن ها را بطاعت خدا و حق و برگشت بخدا خواندم جز شمشیر چیزی نپذیرفتند و هیچ شرطی آن ها را قانع نکرد چون راه چاره نبود هر دو دسته نخست را بحکم خدا تسلیم کردم این دسته نخیله و آن دسته حروراء را نابود کردم.

ای برادر یهود من بسی از برای اینها اسفناکم که اگر این راه بنیان کن را نرفته بودند و فنا نشده بودند برای اسلام چه پشتیبان نیرومند و دژ محکمی داشتم ولی خدا جز این سر انجام ناگوار را برای آنان نخواست سپس بدسته سومین نامه ها نوشتم و پی در پی هم نماینده ها فرستادم نماینده هائی برگزیده و خدا پرست و زاهد بودند ولی فائده نکرد و اینها هم جز پیروی دو دسته دیگر و همانندی آنان نپذیرفتند شتابانه مسلمانانی که مخالف آن ها

بودنـد میکشـتند و نیکان را پی در پی نابود میکردند، من خود بسـر آن ها تاختم و دجله را بر آن ها بریدم باز هم نمایندگان و ناصحین لایق پیش آن ها فرستادم و با همه کوشش خود یک بار بتوسط این آقا و یک بار بتوسط این آقا (با دست خود اشاره بمالک اشتر و احنف بن قیس و سعید بن قیس ارجی و اشعث بن قیس کندی میکرد) عذر پذیر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۶

شـدم چون جز نبرد نپذیرفتنـد با آن ها جنگیـدم تا ای برادر یهود همه آنان که بیش از چهار هزار تن بودنـد تا فرد آخر کشـته شدند یک تن خبرگزار هم از آنان نرست.

سپس آن مرد پسـتان دار را (که پیغمبر خبر داده بود) از میـان کشـتگانشان در حضور همین آقایـان که می بینی بیرون کشـیدم پستانی چون پستان زن داشت. رو باصحاب خود.

چنین نیست؟

همه یک زبان چرا یا امیر المؤمنین.

فرمـود ای برادر یهود بهفت و هفت مقـام امتحـان وفـا کردم فقـط یـک مقـام بـاقی مانـده آن هم نزدیـک است (اصـحاب امیر المؤمنین و راس الجالوت گریه کنان) آقا بفرمائید بدانیم این پیش آمد آخری چیست؟

آخرین پیش آمد من اینست که این (با دست مبارک بریش خود اشاره نمود) از خون این (با دست مبارک اشاره بفرق سـرش کرد) رنگین شود.

یک بار ناله های مردم بگریه بلند شد و در فضای بزرگ کوفه طنین انداز شد مسجد پهناور کوفه که سقفی نداشت و با فضای شهر پیوسـته بود یکپارچه ناله و زاری شـد و فریاد اسف انگیز مردم در همه شـهر کوفه پیچید، هیچ خانه ای نماند که در تحت تأثیر آن واقع نشد و

همه خانه های کوفه در موج این اضطراب غرق گردیدند.

رأس الجالوت یهودی همان ساعت بدست امیر المؤمنین علی (ع) مسلمان شد و در شهر کوفه زیست تا امیر المؤمنین (ع) بضربت ابن ملجم ملعون کشته شد.

چون خبر شهادت آن حضرت بگوش او رسید بخانه علی (ع) آمد و حضور امام حسن (ع) ایستاد مردم گرداگرد آن حضرت را فرا گرفت و پسر ملجم را دست بسته پیش او آورده بودند، رأس الجالوت نگاهی عمیق بآن ملعون کرد و عرضه داشت ای ابو محمد (کنیه امام حسن (ع) است) او را بکش (خدایش بکشد) من در کتابهائی که بحضرت موسی نازل شده دیده ام که جرم او پیش خدا از پسر آدم که برادر خود را کشت و از غداری که شتر ثمود را پی کرد بیشتر است.

۴۶- آنچه در باره ایام هفته یک شنبه، دو شنبه، سه شنبه، چهار شنبه، پنج شنبه، جمعه، شنبه رسیده.

رسول خدا فرمود جمعه روز عبادت است خدای عز و جل را در آن عبادت کنید. روز شنبه از آن خاندان محمد است. روز یک شنبه از آن شیعیان است. روز دو شنبه روز بنی امیه است. روز سه شنبه روز آسان و سبکی است. روز چهار شنبه از آن بنی عباس و روز پیروزی آن هاست. روز پنج شنبه روز مبارکی است برای امت من صبح آن مبارک است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۷

۴۷- آنچه در خصوص روز شنبه و ما بعدش رسیده.

امام ششم بجمعی گذشت که داشتند حجامت میکردند فرمود چه بر شما چه میشد اگر حجامت خود را تا شب یک شنبه پس مینداختند که برای رفع درد مؤثرتر بود. در حدیثی آمده که امام ششم بیکی از دوستانش فرمود: فلانی، چرا بیرون نرفتی؟ عرض کرد قربانت امروز یک شنبه است فرمود: چه عیبی دارد؟ عرض کرد: از پیغمبر (ص) روایت شده از روز یک شنبه حذر کنید که دمی چون دم شمشیر برنده دارد، فرمود: دروغ گفتند دروغ گفتند رسول خدا این را نفرموده زیرا احد یکی از نامهای خداست، گوید عرض کردم قربانت دو شنبه را بفرمائید؟

فرمود بنام آن دو نامیده شده عرض کرد نام دو شنبه پیش از آن دو در جهان معروف بوده امام ششم فرمود چون حدیثی برای تو گفته شد درست بفهم چون خدای تبارک و تعالی روزی را که پیغمبرش در آن جان میداد و وصی او در آن ستم میشد میدانست آن را بنام آن دو نامیده (از این روایت معلوم می شود که مطلق نامگذاریها یا نام ایام هفته از خداست)، گوید گفتم سه شنبه را بفرمائید. فرمود سه شنبه دوزخ آفریده

شـده اینست گفته خـدای عز و جـل (در سوره و المرسـلات آیه ۲۹- ۳۱) برویـد بسوی آن چه سابقا دروغ میشـمردید، بروید بسایه گاهی که سه پره دارد، نه سایه میدهـد و نه از زبانه آتش دفاع میکند، گوید گفتم چهار شـنبه را بفرمائید، فرمود در روز چهار شـنبه چهار سـتون دوزخ ساخته شـد، گویـد گفتم پنجشـنبه را بفرمائید، فرمود خدا بهشت را روز پنجشـنبه آفریده، گوید گفتم جمعه را بفرمائیـد فرمود خـدا در روز جمعه مردم را برای اعـتراف بولا-یت مـا گرد آورد، گویـد گفتم شـنبه را بفرمـائید فرمود در روز شنبه فرشتگان خود را متوجه پروردگار خود کردند و دریافتند که همیشه یگانه بوده.

امام یکم فرمود شنبه روز نیرنگ و فریب است. یک شنبه روز عروسی و ساختمان است، دو شنبه روز

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۸

مسـافرت و جسـتن است. سه شـنبه روز جنگ و خونریزی است، چهار شـنبه روز شومی است مردم در آن فال بـد میزننـد، روز پنجشنبه روز دخول بر امیران و پادشاهان و بر آمدن حوائج است، روز جمعه روز خواستگاری و زناشوئی است.

مصنف این کتاب گوید روز دو شنبه روز مسافرت به محل نماز استسقاء و درخواست باران است.

۴۸- آنچه در خصوص روز دو شنبه رسیده.

یونس بن یعقوب گویـد شـنیدم امام شـشم میفرمود رسول خدا در روز دو شـنبه حجامت کرد و بشـخص حجامت کننده گندم عطا فرمود. امام ششم فرمود شیوه رسول خدا بود که پس از عصر روز دو شنبه حجامت میکرد، فرمود حجامت در آخر روز دو شنبه درد را یکباره از بدن بیرون میکشد. عقبه بن بشـیر ازدی گوید روز دوشنبه خدمت امام پنجم رسیدم، فرمود: بخور. عرض کردم من

روزه دارم، فرمود چطور شـد روزه گرفتی؟ گوید عرض کردم چون رسول خدا در آن متولد شده، فرمود شـما روز ولادت آن حضرت را نمیدانید همانا روزی را میدانید که رسول خدا در آن جان داده نه در آن روزه بگیر؛ نه مسافرت کن.

علی بن جعفر گویـد: مردی حضور برادرم امـام هفتم رسـید و عرض کرد: قربانت من قصـد مسافرتی دارم برای من دعا کنیـد، فرمود: چه روزی میروی؟ عرض کردم: روز دوشـنبه، فرمود چرا روز دو شنبه بیرون میروی؟ عرض کرد چون در آن روز طلب برکت میکنم زیرا روز ولادت رسول خـدا است: حضـرت فرمود دروغ میگوینـد روز ولادت رسول خـدا روز جمعه است هیچ روزی شـوم تر از روز دو شـنبه نیست، روزی است که رسـول خـدا در آن وفـات کرده و وحی منقطع شـده و حق مـا را در آن غصب کرده اند، تو را بروز آسان و نرمی که در آن روز خدا آهن را برای داود نرم کرد رهبری

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۴۹

نکنم؟ عرض کرد چرا قربانت، فرمود روز سه شنبه مسافرت کن.

۴۹- آنچه در باره روز سه شنبه رسیده.

رسول خـدا فرمود هر کس روز سه شـنبه هفـدهم یـا نوزدهم یـا بیست و یکم مـاه حجـامت کنـد درمان هر دردی است تا سال آینده و اگر در جز آن روز حجامت کند درمان دردسر و درد دندان و دیوانگی و پیسی و خوره است.

امام شـشم فرمود هر کس قصد مسافرت دارد در روز شنبه مسافر شود اگر در روز شنبه سنگی از کوه کنده شود خداوند آن را بجای خودش برگرداند، هر کسی راه حاجت بر او بسته شده روز سه شنبه حوائج خود را

بخواهد، زیرا همان روزی است که خدا در آن آهن را برای حضرت داود نرم کرد.

۵۰- آنچه در روز چهار شنبه رسیده.

یعقوب بن یزید از یکی از اصحاب ما روایت کرده که گفت روز چهار شنبه خدمت امام دهم رسیدم داشت حجامت میکرد باو گفتم که اهل حرمین (مکه و مدینه) از رسول خدا روایت میکنند که هر کس در روز چهار شنبه حجامت کند و پیس شود باید خودش را سرزنش کند، فرمود دروغ میگویند کسی که تخم حیض است گرفتار این بیماری می شود.

عبد الرحمن بن عمرو بن اسلم گوید دیدم امام هفتم روز چهار شنبه در حالی که تب داشت حجامت کرد و تبش نبرید سپس روز جمعه حجامت کرد و تبش برید.

محمد بن احمد دقاق بغدادی گوید نوشتم حضور امام هشتم و از مسافرت در روز آخرین چهار شنبه ماه پرسیدم. نوشت هر کسی در آخرین چهارشنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد میزند مسافرت کند از هر آفتی محفوظ و از هر درد و بلائی در امانست و خدا حاجتش را برآورد، بار دیگر بآن حضرت نوشتم و از حجامت در روز آخرین چهارشنبه ماه پرسیدم نوشت: هر کسی در آخرین چهارشنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد میزند حجامت کند از هر آفتی عافیت یابد و از هر دردی محفوظ ماند و و محل حجامتش سبز نشود.

از رسول خدا روایت شده که آخرین چهار شنبه در هر ماهی روز نحس مستمر است (که در آن روز مطابق قرآن عذاب باد بر قوم عاد نازل شده و آن ها را هلاک کرده و در قرآن بدین وصف آمده) بشار بن بشار

گوید بامام ششم گفتم چرا چهار شنبه را روزه میگیرند؟ فرمود برای آن که دوزخ در روز چهار شنبه آفریده شده.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۰

حذیفه بن منصور گوید دیدم امام ششم بعد از عصر روز چهار شنبه حجامت کرد و امام یکم فرمود روز چهار شنبه خود را از نوره کشیدن نگهدارید زیرا که آن روز نحس مستمر است، در مسجد جامع کوفه شخصی حضور امیر المؤمنین آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین بفرما ببینم برای چه بروز چهار شنبه فال بد میزنند و آن را روز سنگین و نامبارکی میدانند، و مقصود کدام چهار شنبه است؟ فرمود آخرین چهارشنبه ماه که در ایام محاق باشد، در چنین روزی قابیل برادرش هابیل را کشت در روز چهار شنبه حضرت ابراهیم بآتش افکنده شد، در روز چهار شنبه منجنیق را ساختند، در روز چهار شنبه خدا فرعون را غرق کرد، در روز چهار شنبه زمین قوم لوط را سرنگون کرد، در روز چهار شنبه خدا باد سوزناک را بر قوم عاد فرستاد، در روز چهار شنبه باغهای آن قوم بخیل سیاه شد و بروی زمین ریختند در روز چهارشنبه خدا پشه را بر نمرود مسلط کرد، روز چهارشنبه فرعون موسی را خواست که او را بکشد، روز چهارشنبه سقف بر سر آنان خراب شد، روز چهار شنبه فرعون دستور داد که پسران بنی اسرائیل را بکشند، روز چهار شنبه بیت المقدس ویران شد، روز چهار شنبه اولین عذاب بقوم فرعون نازل شد، روز چهار شنبه خدا قارون را بزمین فرو برد، چهار شنبه خدای عز و جل ایوب را گرفتار تلف دارائی و

فرزندانش کرد روز چهار شنبه یوسف را بزندان بردند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۱

روز چهار شنبه خدا (در باره قوم صالح آیه ۵۱ سوره نمل) فرموده ما آنان را با قومشان سرنگون کردیم، روز چهار شنبه صیحه آنها را فرا گرفت، روز چهار شنبه ناقه را پی کردند. روز چهار شنبه روی پیغمبر مجروح و دندان نازنینش شکست، روز چهار شنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل ربودند، مصنف این کتاب گوید برای کسی که در روز چهار شنبه بمسافرت مضطر است یا خونش جوش آمده و باید حجامت کند جایز است مسافرت و حجامت در روز چهار شنبه و شومی و بدی برای او ندارد خصوصا هر گاه بقصد رد بر اشخاصی که بد فالی میکنند این کار را انجام بدهد ولی کسی که محتاج بسفر یا خون گرفتن نیست سزاوار است که در روز چهار شنبه نه سفر کند و نه حجامت نماید.

۵۱- آنچه در باره روز پنجشنبه رسیده-

مسقب بن مبارك گوید روز پنجشنبه حضور امام ششم شرفیاب شدم آن حضرت داشت حجامت میکرد عرض کردم یا ابن رسول اللّه در روز پنجشنبه حجامت میکنید؟ فرمود آری هر کس بخواهد حجامت کند خوبست روز پنجشنبه حجامت کند زیرا در هر شب جمعه ای خون بدن از ترس قیامت بظاهر میجهد و تا بامداد پنجشنبه بآشیانه اش بر نمیگردد سپس رو بغلامش زبیح که او را حجامت میکرد نمود و چنین دستور داد، شاخ حجامت را خوب بچسبان و نرم بمك و چابك تیغ بزن امام ششم فرمود کسی که در آخرین پنج شنبه ماه اول روز حجامت کند درد یکباره از تن او کشیده شود.

امام ششم فرمود رسول خدا

در اول زمـان بعثت خود پی در پی روزه میگرفت تا گفته شـد دیگر افطار نخواهـد کرد و گاه میشـد پی در پی افطار میکرد تا گمـان میشـد دیگر روزه نخواهـد گرفت سـپس بنا گـذاشت یک روز روزه میگرفت و یک روز افطار میکرد برسم روزه داری حضرت داود سپس

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۲

این را هم واگـذاشت و در آخر عمر تا جان داد در هر ماه دو پنجشـنبه را با یک چهار شـنبه میان آن ها روزه می داشت (یعنی پنجشنبه دهه آخر و چهار شنبه دهه وسط).

امام شـشم گوید از پیغمبر سؤال شد از روزه پنجشـنبه با چهار شنبه میانه آنها فرمود که پنجشنبه روز عرض اعمال است و چهار شنبه روز خلق دوزخ است و روزه سپر از آتش دوزخ است. امام شـشم فرمود هر کس روز پنج شنبه همه ناخن هایش بگیرد و یکی را برای روز جمعه بگذارد فقر او برطرف شود.

۵۲- آنچه در باره روز جمعه رسیده.

محمـد بن ریاح قلا گویـد دیـدم امام هفتم روز جمعه حجامت میکنـد، عرض کردم قربانت روز جمعه حجامت میکنی؟ فرمود آیت الکرسـی میخوانم هر گـاه خونت هیجـان کرد چه روز باشـد و چه شب آیت الکرسـی بخوان و حجامت کن. رسول خـدا فرمود قیـامت میـان نمـاز ظهر و عصـر روز جمعه برپـا می شود. رسول خـدا فرمود در شب هر جمعه برای خـانواده خود میوه و گوشت ببرید تا بآمدن جمعه شاد باشـند، پیغمبر چون برای تابسـتان از اتاق بیرون می آمد روز پنجشنبه را اختیار میکرد و چون برای سرمای زمستان باتاق بر میگشت شب جمعه را اختیار میکرد و روایت شده که بیرون آمدن و برگشتن هر دو

در شب جمعه بود.

ابی کهمس گوید بامام ششم گفتم دعائی بمن آموز که بدان روزی جویم، بمن فرمود سبیل و ناخنت را بچین و این در روز جمعه باشد. هشام بن سالم از امام ششم روایت کرده که ناخن گرفتن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۳

روز جمعه از خوره و پیسی و کوری ایمنی بخشد و اگر محتاج نباشد با ابزار سر آنها را بخارد. امام ششم فرمود هر کسی هر جمعه ناخن چیند و سبیل بزند و بگوید بنام خدا و بر طبق سنت محمد و خاندان محمد بهر ریزه ناخن و موئی که از خود جدا کند ثواب آزاد کردن یک بنده از اولاد اسماعیل ببرد.

رسول خدا فرمود هر کس روز جمعه ناخن های خود را بگیرد خدا درد را از انگشتانش ببرد و درمان در آنها در آورد و روایت شده که دیوانگی و خوره و پیسی باو نرسد.

جعفری گوید: شنیدم امام هفتم میفرمود سه شنبه ناخن های خود را بگیرید و روز چهار شنبه حمام بروید و روز پنجشنبه اگر خواستید حجامت کنید و روز جمعه با بهترین عطرها خود را خوشبو کنید.

امام هشتم فرمود خوب نیست مرد هیچ روزی عطر نزند و اگر نمیتواند یک روزنه یک روز را ترک نکند و اگر نمیتواند هر جمعه عطر زند و آن را ترک نکند. سکن خزاز گوید شنیدم امام ششم میفرمود خدا بر هر مردی حق دارد که در هر جمعه سبیلش را بزند و ناخنش را بگیرد و عطر استعمال کند.

انس از پیغمبر روایت کرده که شب و روز جمعه بیست و چهار ساعت است و خدا در هر ساعتی ششصد هزار

گناهکار را از آتش دوزخ آزاد میکند.

هشام بن حکم از امام ششم روایت کرده شخصی که میخواهد کار خیری کند مثل اینکه صدقه بدهد یا روزه بگیرد یا مانند آنها خوبست بروز جمعه بیندازد زیرا ثواب کار خیر در روز جمعه دو برابر است.

امام ششم فرمود هر که روز جمعه یک شعر بخواند بهره اش از این روز بزرگ همانست، رسول خدا فرمود چون دیدید شیخی در روز جمعه از احادیث زمان جاهلیت میگوید سرش را بکوبید اگر چه با

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۴

سنگریزه باشد.

امام ششم فرمود هر کس در سجده آخر نافله پس از مغرب شب جمعه و بهتر است در هر شب هفت بار بگوید: بار خدایا من تو را بذات کریم و نام عظیمت میخوانم که بر محمد و خاندانش رحمت فرستی و گناه بزرگ مرا بیامرزی تا سر از سجده بردارد خدا او را آمرزیده باشد.

امام ششم فرمود شب پنجشنبه و شب جمعه فرشتگانی از آسمان فرود آیند که قلم طلا و لوح نقره با آنها است و در شب پنجشنبه و شب و روز جمعه تا آفتاب غروب کند چیزی جز ثواب صلوات فرستادن بر محمد و خاندانش را نمینویسند در روز جمعه تا آفتاب غروب کند چیزی جز ثواب صلوات فرستادن بر محمد و خاندانش را نمینویسند در روز جمعه برای خاطر نماز جمعه سفر و دنبال کار رفتن پیش از نماز بد است ولی بعد از نماز جمعه جائز است و ساعت برکت است.

ابو ایوب خزاز گوید از امام ششم پرسیدم از تفسیر گفته خدا (در روز جمعه) چون نماز انجام سد بروید از فضل خدا روزی

بجوئید فرمود مقصود نماز خواندن در روز جمعه و دنبال روزی رفتن در روز شنبه است.

فرمود: اف بر مسلمانی که در هفته یک روز جمعه خود را برای امر دینش آماده نکند و از آن نپرسد:

۵۳- آنچه در باره روز شنبه رسیده.

امام ششم فرمود هر که قصد سفر دارد روز شنبه سفر کند که اگر اگر سنگی در روز شنبه از کوه بکند خدا او را بجای وی برگرداند. رسول خدا فرمود خدایا شنبه و پنجشنبه را بر امتم مبارک کن.

پیغمبر فرمود بامدادان دنبال کارهای خود بروید که بر آورده میشوند نامه که نوشتید خاک بر آن بپاشید که بهتر حاجت را روا میکند (شاید مقصود این بوده که نوشته خشک شود و سیاه نشود زیرا در آن دوره خشک کن اختراع نشده بود) خیر را در نزد خوبرویان بجوئید. رسول خدا فرمود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۵

هر کس روز شنبه و پنجشنبه ناخن بگیرد و سبیل بزند از درد دندان و درد چشم در عافیت باشد.

امام ششم فرمود شنبه از آن ماست و یک شنبه از آن شیعیان ما و دوشنبه از دشمنان ما و سه شنبه از بنی امیه و چهار شنبه روز نوشیدن دواء است و پنجشنبه برای برآوردن حوائج و برای تنظیف و عطر زدن و آن عید مسلمانان است و از عید فطر و قربان بهتر است، و روز عید غدیر بهترین عیدها است و آن هیجدهم ذیحجه است امام قائم ما خانواده روز جمعه ظهور میکند قیامت روز جمعه برپا می شود، روز جمعه هیچ عملی بهتر از صلوات بر محمد (ص) و آلش نیست.

۵۴- معنای حدیثی که از پیغمبر روایت شده که با ایام دشمنی نکنید تا با شما دشمنی کنند.

اشاره

صقر بن ابی دلف کوفی گوید چون متوکل عباسی امام دهم را گرفت و بسامره برد من آمدم که اطلاعی از آن حضرت بدست آرم گوید رازقی دربان متوکل بمن نگاه کرد و دستور داد مرا نزد او بردند چون بر او داخل شدم گفت

ای صـقر چه کار داری؟ گفتم خیر است ای آقا، گفت بنشین با خود گفتم منهم گرفتار شدم و پیش خود گفتم خطا کردم که اینجا آمدم، گوید چون مردم را از گرد او عقب راندند و فراغتی بدست آورد دوباره رو بمن کرد و گفت راستی در چه حالی و برای چه اینجا آمدی؟ گفتم برای کار خیری، گفت شاید آمدی از احوال مولای خود بپرسی؟ گفتم مولایم کیست؟

مولای من امیر المؤمنین است گفت خاموش باش مولای تو بر حق است از من نترس، من با تو هم مـذهبم گفتم حمـد خدا را، گفت میخواهی او را ببینی؟ گفتم آری، گفت پس بنشـین تـا پست چی از نزد او بیرون آیـد نشسـتم چون صاحب پست بیرون آمد بغلامش گفت دست صقر را بگیر و او را بهمان حجره ای ببر که علوی در آن زندانی است و او را با وی تنها گذار گوید مرا بهمان حجره علوی برد و با دست اشاره باتاقی کرد چون وارد شدم دیدم آقا بالای تیکه حصـیر نشسـته و برابر آن حضـرت گوری کنده و آماده است سلام کردم و آقا جواب داد و امر کرد بنشین، نشستم. فرمود:

برای چه اینجا آمدی؟

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۶

آقا آمدم خبری از شما بدست آورم (نگاه بدان گور کردم و گریستم) آقا بمن نگاه کرد و فرمود باکت نباشد اکنون با ما بدی نتوانند کرد.

حمد خدا را ای آقای من حدیثی از پیغمبر روایت شده که من معنای آن را نمیفهمم.

کدام حدیث؟

این که پیغمبر میفرماید با روزها دشمن نباشید تا روزها هم با شما دشمنی کنند چه معنائی دارد؟

آری روزها ما

هستیم تا آسـمان و زمین برپا هسـتند سـبت نام رسول خدا است احد کنایه از امیر المؤمنین است اثنین حسن و حسـین است ثلثا علی بـن حسـین و محمـد بـن علی و جعفر بـن محمـد است اربعـا موسـی بن جعفر و علی بن موسـی و محمـد بن علی و منم و خمیس فرزندم حسن بن علی و جمعه پسر پسـرم میباشد او است که حزب حق پرسـتان را جمع آوری میکند او است که زمین را پر از عدل و داد میکند پس از این که پر از ظلم و جور شده، این است معنی ایام با آنها در دنیا دشمنی نورزید تا در آخرت با شما دشمنی ورزند سپس فرمود وداع کن و بیرون برو زیرا در امان نیستی.

مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید ایام از روی حقیقت بمعنی امامان نیست بلکه همان روزهای مخصوص هفته است ولی پیغمـبر در این حـدیث ایـام را کنـایه از امامـان آورده بشـرحی که امـام دهم داده برای آنکه غیر اهـل حـق مفـاد آن را نفهمند چنـانچه خــدا تیـن و زیتـون و طـور سـینین و بلــد امیـن را در قرآن کنـایه از پیغمـبر و علی و حسـن و حســین آورده و نعـاج (گوسـفندها) را در قصه داود و دو خصـمی که حضورش آمدنـد بقول جمعی کنایه از زنان آورده و سـیر در زمین را کنایه از مطالعه در قرآن آورده. از امام شـشم نیز در تفسیر گفته خدا آیا در زمین سیر نمیکنید؟ پرسیده شد فرمود مقصود این است که آیا در قرآن مطالعه نمیکنید و چنانچه خداوند سر را کنایه از جماع آورده در آنجا که

فرموده با زنهای عـده دار و عـده بسر مگذاریـد و چنانچه اکل طعام را کنایه از تغوط آورده، در باره عیسـی و مادرش فرموده طعام میخورند و مقصود اینست که تغوط میکنند و چنانچه خداوند عز و جل نحل (زنبور عسل)

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۷

را کنایه از رسول خدا آورده.

در آیه سوره نحل که میفرماید پروردگار تو بنحل (زنبور عسل) وحی فرستاد؛ نمونه این کنایه بسیار است.

شرح-

کنایه در علم بیان اینست که مقصود از لفظ معنای دیگری باشد جز معنائی که خودش داشـته باشد و قرینه هم بر قصد و تعیین در کلاـم باشـد و یکی از خصـایص کنایه این است که در مقصود از لفظ صـریح ابلغ و اوفی است و مقصود را از لفظ صـریح بهتر میفهمانـد از این رو میگوینـد کنایه ابلغ از تصـریح است و این مواردی که شـیخ صدوق کنایه قرار داده از این قبیل نیسـت زیرا در صورتی که یک مناسبتهائی میان معنای الفاظ با مقاصدی که بیان کرده بتوان تراشید ولی قرینه ظاهره که دلالت بر این معـانی مقصوده کنـد در میـان نیست و الاـ همه کس مقصود را ادراک میکرد و فهم مقصود منحصـر باهل حق نبود چنانچه در موضوع ایام و امام ذکر کرده.

بنـا بر این مقصود مصـنف کنـایه اصـطلاحی که یکی از فنون بلاـغت و رسوم خطـاب و محاورات است و در نثر و شـعر عرب فراوانست نیست بلکه مقصود از کنایه معنای لغوی است که پوشـیده گفتن باشد و مراد مقاصد تأویلیه است و این گونه مقاصد از مفاد عرفی و محاورات رسمی خارج است ولی باز هم در عرف و

لغت بنـام لغز و معمی و احجیه موجود است و همیشه در میـان مردم از نظر مقاصـد خصوصـی رمز و لغز وجود داشـته و معـانی تـأویلیه که در قرآن و اخبار وارد است از این باب است و اثبات آن جز با قطع بصـدور از شـخص معصوم و مورد اعتماد راهی نـدارد ولی در این نمونه هـائی که ذکر کرده کنـایه اصـطلاحی هم هست چنـانچه لاـ تواعـدوهن سـرا نسـبت بنکاح و همچنان یأکلان الطعام نسبت بتغوط بمناسبت قرائن کلام بعید نیست که کنایه عرفی باشد و خصوص در لغت مضر و اصطلاح خطابات عصر نزول قرآن این مقصود از این جمله مفهوم بوده و بهر حال کلام مصنف در این مقام خالی از خلط و اشتباه نیست.

شرح دیگر

کلیه اخباری که راجع بترتیب اثر بر ایام مخصوصی نسبت بکارهای مخصوصی در این کتاب یا سایر کتب اخبار وارد شده باید توجیه کرد زیرا معلوم است که اصـطلاح هفته بنـام احـد اثنین تـا سـبت در لغت عرب مـاخوذ از عبری است و اصل آن تورات اسـت و در سـایر لغـات امری اسـت وضـعی و اصـطلاحی و متکی بر یـک حقیقـت طـبیعی و معنـوی نیست و مقصـود از اینکه اصـطلاح و وضع است اینست که اگر فرض خلاـف آن را بکنیم در متن واقع هیـچ خلاـف حقیقتی لازم نمی آیـد مثلا اگر ما بجای هفته هشـته یا دهه اصطلاح کنیم و از پنجشنبه برویم به شش شنبه و هفت شنبه تا برسد بنه شنبه و جمعه جز خلاف وضع و اصطلاح هیچ وقت در حقایق ثابته جهان تأثیری نخواهد داشت از این جهت ملاحظه میکنی که اصطلاحات و اوضاع از

زبان و خط و وضع لباس و غیره در میان مردم بسیار مختلف است و صدها رنگ است ولی امور حقیقیه و طبیعیه در همه یک ساعت همه تشنه می شوند و آب میطلبند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۸

و چون نوشیدند رفع تشنگی آنها می شود همه گرسنه میشوند و با آنچه دارای مواد غذائیست رفع گرسنگی میکنند همه در اثر کار خسته میشوند؛ میخوابند و در این امور جز اندازه کمی که در اثر عادت تفاوت میکند یا در اثر اختلاف منطقه زندگانی پیدا می شود تفاوتی در بین نیست و خود عادت و منطقه زندگانی هم فرمول کلی و ثابت دارند.

برای فهم این گونه اخبار باید دانست که عقیده تأثیر ایام و اوقات در زندگانی بشر یک عقیده باستانی و عمومی است مبدأ علمی این عقیده از آشور و کلده منتشر گردیده و روی اساس پوچ و باطل ارباب انواع و مدیریت کواکب سبعه سیاره بوجود آمده و شاید اصل وضع هفته دوریه هم روی همین اساس باشد و بعلاوه استسعاد و بد فالی باوقات طلوع و غروب ستارگان در طبع جاهلانه بیابان گردان بوده و از این رو عرب که چادرنشین و بیابان گرد بوده اند با نواء یعنی موسمهای مربوط بطلوع و غروب ستاره گان معتقد بوده اند و بسیاری از حوادث را بدان مستند میدانسته اند مردمان جاهل چون گرفتار نکبتی شوند فورا متوجه وقت و ساعت میگردند و آن را بباد لعنت میگیرند چنانچه هر گاه خوشی و حظی یابند طبعا میگویند عجب وقت خوبی بود یا عجب طالع خوشی داشتیم.

از اینجا معلوم می شود که این عقیده خرافی خوشی و بدی روز و ساعت و

تأثیرات آن در زندگانی انسان چه اندازه ریشه دار و در فکر جاهلانه عموم عمیق بوده خصوصا در این اوقات که دانشمندان ستاره شناس ایرانی و صابئین که حمله علوم آشور و کلده بودند وارد دستگاه علوم و خلافت اسلامی شده و مورد اعتماد خلفاء جائر و جاهل گردیده و باین مناسبت عموم مردم هم بدانها گرویده اند و این مسائل یومیه و اسبوعیه فکر عموم را بخود متوجه کرده و مردم را در یک وادی خرافت بار عجیبی کشانیده بود البته همه اخباری را که در این زمینه رسیده نمیتوان قطعی و صحیح دانست.

ولی اخبار درست هم در ضمن آنها بسیار است و از مجموع اخبار این موضوع بدست می آید که امامان معصوم برای معالجه این مرض درونی و عقیده خرافی از سه راه در مقام بر آمده اند.

۱- تولید انتظام و دیسپلین در فکر و کار جامعه چون معلوم است که یکی از فوائد مهم اختلافات طبیعی اوقات که شب و روز و ماه و سال در اثر آن پدید شده ایجاد حساب و انتظام در زندگانی و فکر انسان است و در قرآن هم مکرر بدین فایده توجه شده و این یک فایده بسیار مهمی است و انسان بهر اندازه از نظر کار و وضع زندگانی منظم و تحت حساب و آمار باشد بهمان اندازه خوشبخت و کامیاب و راحت است. در یک عده از اخبار این موضوع مردم را باین نکته متوجه کرده که شما باید کارهای خود را روی ایام هفته تقسیم و تنظیم کنید مانند روایت جعفری از امام هفتم که فرمود روز سه شنبه ناخن بگیرید روز چهار شنبه حمام بروید

روز پنجشنبه در صورت احتیاج حجامت کنید، روز جمعه عطر بزنید.

۲- از نظر روانشناسی و تصحیح عقیده و توجه بمبدأ مردم را باموری متوجه کرده اند که در این روزها اتفاق افتاده و موجب عبرت و توجه بحضرت پروردگار و توبه از گناهان است مانند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۵۹

روایت مفصل امیر المؤمنین در جامع کوفه راجع بروز چهار شنبه و سایر اخباری که میگوید در فلان روز فلان واقعه اتفاق افتاده یا فلان دعا را بخوان اینها نظر ندارد باینکه خصوصیت روز در این امور دخیل بوده بلکه مقصود توجه باصل قضیه و عبرت از آن و انصراف از این امور است.

۳- اخباری که صریحا این عقیده خرافی را تخطئه کرده و دستور مخالفت آن را داده با قید رد بر آن مانند روایت امام هشتم در جواب محمد بن احمد دقاق بغدادی که مخصوصا فرمود روز چهار شنبه آخر ماه بقصد رد بر اهل طیره یعنی پیروان این عقیده خرافی سفر کنید و حجامت کنید تا خداوند بشما برکت و عافیت بدهد و باید این گونه اخباری که در این باب وارد شده شاهکار تعلیمات عالیه ائمه قرار داد و سائر اخبار را با آن تطبیق و تصحیح کرد.

۵۵- آدم و حوا هفت ساعت در بهشت بودند و سپس از آن بیرون شدند-

رسول خدا (ص) فرمود همانا درنگ آدم و حوا در بهشت تا هنگامی که از آن بیرون شدند هفت ساعت از ایام دنیا بود و همان روز خداوند آنها را بزمین فرو فرستاد

۵۶- در شیعه هفت خصلت است-

امام پنجم فرمود همانا پیروان و شیعیان علی کسانی هستند که در دوستی ما جان خود را بیکدیگر میبخشند و بدوستی ما با یك دیگر دوست میشوند و برای زنده کردن و برپا داشتن مسلك ما یك دیگر را دیدن میکنند و با هم رفت و آمد مینمایند اگر بخشم آیند ستم روا نمیدارند و اگر پسندیدند و خوششان آمد از حد بدر نمیروند و اسراف کاری نمیکنند، برای همسایگان خود برکت میباشند و برای کسانی که آمیزش دارند سلامت و آسایشند، من آنچه در این موضوع روایت داشتم در کتاب صفات الشیعه نقل کردم.

۵۷- رسول خدا در هفت مقام ابو سفیان را لعنت کرد-

عامر بن واثله گوید براستی رسول خدا (ص) در هفت مقام ابو سفیان را لعنت فرستاد و در همه این مقامات نسبت باو جز لعنت وظیفه ای نداشت.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۰

اول- روزی که خدا و رسولش او را لعن کردند در هنگام هجرت پیغمبر (ص) بمدینه بوده ابو سفیان که از شام می آمد بآن

حضرت برخورد و او را دشنام داد و خواست او را بزند خدا شر او را گردانید.

دوم- روز کاروان بدر بود که آن را از چاه بدر گریزاند و از دست رسول خدا در برد خدا و رسولش او را لعن کردند.

سوم- روز جنگ احد بود که پس از پایان جنگ فریاد کشید سرفراز باد هبل رسول خدا پاسخش داد که خداوند اعلی و اجل است، ابو سفیان گفت ما عزی داریم و شما عزی ندارید در پاسخش فرمود خدا مولا و یاور ماست و شما مولا و یاور ندارید.

چهارم- در روز جنگ خندق بود که ابو سفیان با همه افراد قریش برای نبرد

با پیغمبر آمـده بود و خدا آنها را نومید و خشـمناك و دست خالی برگردانید و دو آیه در سوره احزاب فرسـتاد و ابو سـفیان و یارانش را کفار نامید و معاویه را مشرك و دشمن خدا و پیغمبرش شمرد.

پنجم- در روز صـلح حـدیبیه بود که جلو قربانیها را گرفتند و نگذاشـتند بمحل آن که منی است برسـند و مشـرکان مانع شدند رسول خدا برود مسـجد الحرام را زیارت کند و قربانیهای خود را بگذراند رسول خدا طواف کعبه نکرده برگشت و عمره خود را انجام نداد و ابو سفیان را لعن کرد.

ششم- در روز جنگ احزاب بود که ابو سـفیان با جمع قریش و عامر بن طفیل با جمع هوازن و عیینه بن حصـین با جمع غطفان بمـدینه تاختنـد و یهودان قریظه و بنی نضـیر هم بآنها قول دادنـد که همراهی کننـد و مدد نمایند رسول خدا پیشوایان و پیروان همه را لعن کرد فرمـود در میـان پیروان اگر مـؤمنی باشـد گرفتـار لعن نگردد ولی در پیشوایـان این گروه مؤمن و نجیب و اهل نجاتی نیست.

هفتم- روزی که در آن گردنه بـا سـابقه تـوطئه ای که داشـتند به پیغمـبر حمله کردنـد و این جمع دوازده تن از بنی امیه بودند بریـاست ابی سـفیان و پنـج تن از مردمـان دیگر در اینجا هم پیغمبر کسانی که بر سـر گردنه بودنـد بجز خود پیغمبر و شترش و راننـده و جلودارش لعن کرده مصـنف این کتاب گویـد در این روایت توطئه کنندگان عقبه را دوازده و پنج شـمرده و صـحیح آن است که چهار ده تن بودند.

شرح آنچه از کتب حدیث و تاریخ و سیاق آیات سوره احزاب استفاده

می شود اینست که خندق و احزاب در تاریخ اسلام یک واقعه بوده و در همین واقعه بود که ابو سفیان قبائل عرب را بر ضد اسلام متحد کرده و ده هزار قشون بمدینه کشید و قبائل یهود را هم فریفت و عهد خود را با پیغمبر و مسلمانان شکستند و از سمت جنوب مدینه در صدد هجوم برآمدند و در حقیقت مسلمانان در محاصره مشرکین و یهود قرار گرفتند و از آیات سوره احزاب هم همین موضوع ظاهر است ولی ظاهر این حدیث این است که واقعه خندق

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۱

و هجوم مشرکین غیر از واقعه احزاب بود و بخصوص اینکه واقعه حدیبیه را میان آنها فاصله قرار داده و ممکن است تعدد لعن در واقعه احزاب باعتبار طول مدت محاصره باشد و پیغمبر در مدت واقعه احزاب که سیزده روز طول کشیده دو نوبت لعن بر ابی سفیان صادر کرده باشد

۵۸- حدیث هفت صندوقی که در دوزخ است-

اسحق بن عمار بن صیرفی در حدیث طولانی از امام هفتم روایت کرده که فرمود ای اسحق براستی در دوزخ یک وادی است که سقر نام دارد از روزی که خدایش آفریده تاکنون ندمیده و اگر خدا اذنش دهد که باندازه سوزنی بدمد آنچه بر روی زمین است میسوزد اهل دوزخ از سوزش و گند و پلیدی و عذاب این وادی پناهنده میشوند و در این وادی کوهی است که اهل وادی از سوزش و گند و پلیدی و عذاب آن پناهنده میشوند و در آن کوه یک دره ای است که اهالی آن کوه از سوزش و گند و پلیدی و عذاب آن پناهنده میشوند و در آن دره چاهی

است که اهل دره از سوزش و گند و پلیدی و عذاب آن پناهنده میشوند و در آن چاه ماری است که اهل چاه از بدی و کند و پلیدی و زهری که در دندانش تعبیه شده پناهنده میشوند و در شکم آن مار هفت صندوق است که پنج تن از امتهای پیشین و دو تن از این امت در آن صندوقها جا دارند. گوید عرض کردم قربانت آن پنج تن کیانند؟ و این دو کیانند؟

فرمود آن پنج قابیل است که هابیل را کشته و نمرود است که با ابراهیم در موضوع پروردگار محاجه کرد و گفت منم که زنده میکنم و میمیرانم و فرعون است که گفت من پروردگار برتر شمایم و یهود است که مذهب یهودی را بدعت گذارد و بولس است که نصرانیت را در کیش مسیح پدید آورد و از این امت دو تن اعرابیند که از دل ایمان نداشتند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۲

۵۹- ایوب بی گناه هفت سال بلا کشید-

امام ششم فرمود ایوب بی گناه هفت سال بلا کشید. امام ششم از قول پدرش گفت که ایوب بی گناه گرفتار بلا شد، پیغمبران گناه نمیکنند زیرا معصوم و پاکند و کج نمیروند، و پیرامون گناه نمیگردند چه گناه کوچک باشد چه گناه بزرگ، فرمود حضرت ایوب با این اندازه بلا که کشید بوی بد و قیافه زشت در او پدید نشد و یک نوک قلم خون و چرک از او بیرون نیامد هیچ کس او را کثیف نیافت و از او وحشت نکرد هیچ کجای بدنش کرم نیفتاد خدا با همه پیغمبران و دوستان گرامی خود در گرفتاری آنها چنین میکند همانا مردم که از حضرت

ایوب کناره میکردند برای فقر و ضعف حال او بود در ظاهر چون نمیدانستند نزد پروردگار خود که نامش بلند باد چه مقامی دارد و چه کمک و گشایشی دریافت خواهد کرد.

پیغمبر (ص) فرمود بلاکش ترین مردم پیغمبرانند سپس مانندتر و مانندتر بآنان خدای عز و جل همانا ایوب را ببلای بزرگی گرفتار کرد که در چشم همه مردم خوار شد.

تا آنکه چون نعمتهای بیکران خدا را در دست او بنگرند او را به پروردگاری و خدائی نپرستند و برای آنکه بدانند ثواب و پاداش از جانب خدا بر دو قسم است یکی بطور اختصاص و تفضل و یکی بطور استحقاق و مزد کوشش و عبادت تا هیچ ضعیف و بیچاره ای را خوار ندانند و هیچ فقیر و بیماری را پست نشمارند و تا بدانند که خدا هر کس را خواهد بیمار کند و هر که را هر گاه خواهد شفا بخشد بهر وسیله ای که خواهد و اینها را برای جمعی عبرت و برای جمعی بدبختی و شقاوت و برای جمعی سعادت و خوشبختی قرار دهد و خدا در همه حال در قضاوت خود عادل و در کارهای خود حکیم است و آنچه با بندگانش رفتار کند اصلح به حال آنها است و هیچ توانائی برای آنها نیست مگر از جانب حضرت او.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۳

۶۰- فرشتگان هفت دسته اند و حجابها هفتند-

اشاره

ابی منصور زید بن وهب گوید سؤال شد امام یکم از توانائی خدای عز و جل که بزرگ باد جلال او آن حضرت بسخن رانی ایستاد، خدا را ستایش کرد و بر او ثنا فرمود سپس گفت خداوند تبارک و تعالی فرشتگانی دارد بعضی باندازه بزرگ

که اگر یکی از آنان بزمین فرمود آید از بس بزرگ است و از بس پر و بال دارد زمین نمیتواند آن را در خود جا دهد بعضی از آنها باندازه تنومند و زیبا هستند که اگر همه جن و انس همدست شوند نمیتوانند او را وصف کنند بعضی از ملائکه الهی چنان است که هفتصد سال راه مسافت میان دو شانه یا مسافت پره گوشش است، بعضی از آنها با یکی از بالهای خود میتواند همه افق را بپوشاند بعلاوه از بزرگی جسمش، بعضی از آن ها باندازه ای بلند قامتند که آسمانها تا زیر ناف آن ها است، بعضی از آن ها بدون پایگاه قدم در عمق هوای زیرین زمین نهاده و همه زمین ها تا زانوی او است، بعضی از آن ها هست که اگر همه دریاها را بپشت ناخن بزرگش بریزند جا میدهد بعضی هستند که اگر کشتیها را در اشک چشمش بیندازند تا ابد سیر میکنند فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ، عرض شد آقا حجابها را بفرمائید.

فرمود حجب هفت است ضخامت هر حجابی پانصد سال راه است و میان هر دو حجاب پانصد سال، حجاب دوم هفتاد هزار حجاب است که میان هر دو حجاب پانصد سال است و طولش پانصد سال.

دربانان هر حجاب هفتاد هزار فرشته اند که هر کدام قوت تمام جن و انس را دارند بعضی از آن حجابها تاریکی است بعضی نور است بعضی آتش است بعضی دود است بعضی ابر است، بعضی برق است، بعضی رعد است، بعضی روشنی است، بعضی ریگ است، بعضی کوه است، بعضی غبار است، بعضی آب است بعضی نهرها است آنها حجابهای گوناگونیند ضخامت هر حجابی هفتاد هزار

سال است.

سپس سرا پرده های جلال است که شصت سرا پرده اند و در هر سرا پرده هفتاد هزار فرشته است میان هر سرا پرده تا سرا پرده دیگر مسافت پانصد سال است سپس سرا پرده عزتست سپس سرا پرده کبریاء

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۴

سپس سرا پرده عظمت سپس سرا پرده قدس سپس سرا پرده جبروت سپس سرا پرده فخر سپس سرا پرده نور سفید سپس سرا پرده یگانگی که هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است سپس حجاب اعلی است علی (ع) در این جا سخن خود را بپایان رسانید و خاموش شد عمر بآن حضرت عرض کرد ای ابا الحسن بی تو یک روز زنده نباشم.

مصنف این کتاب گوید این پرده ها را بر ذات حق نزده اند خدا برتر از این است که زیر پرده باشد زیرا خداوند را مکانی نیست این پرده ها را بر فراز آفرینش بزرگ و والای او زده است که جز حضرت او اندازه آن را نمیداند.

شرح-

از این روایت استفاده می شود که فرشتگان اجسام لطیفه نورانیه هستند و دارای شکل و اندام زیبا هستند نه آنکه صرف قوائی مجرد و موجوداتی لا مکان و غیر محدودند چنانچه فلاسفه گمان کرده اند.

و راجع بحجابات از این روایت چنان فهمیده می شود که حجابات منازل و مقاماتی مادی هستند مانند توده های ماده فضا که باشکال مختلفه در تحقیقات رصدی و علمی امروزه کشف شده و ماده حجاب هم همین معنا را میفهماند زیرا حجاب پرده است و نسبت ببزرگان آن پرده ای را گویند که بر درگاه می آویزند تا مردم سرزده و بی رخصت بر آن ها وارد نشوند و طبقات و انواع موادی که در

فضای عمیق بقدرت الهی آفریده شده اند که تا سیزده نوع آن را در این روایت نام برده پرده های دربار حضرت پروردگارند و در حقیقت ماده و مظاهر آن همان حجاب میان حق و خلق است، ماده است که مانع شهوت پرتو ذات او است که از آن بوجه اللّه تعبیر شده و همان ماده و مظاهر آنست که از نظر تفکر و استدلال نمایش حق را میدهد و کشف از صانع خود میکند.

سرادق

که فارسی مرادف آن سرا پرده است در کلام شیخ بزرگوار صدوق بظاهر آن حمل شده از این جهت آن را توجیه کرده که بر ذات حق زده نشده زیرا مستلزم مکان است خدا را مکانی نیست ولی بهتر آنست که لفظ سرادق بصفات جلال و جمال حضرت حق تفسیر شود و در این صورت محتاج توجیهی که مصنف کرده نیست مانند تعبیر عرش و کرسی از الفاظی که بطور مثل و استعاره برای فهم یک حقایق معنویه استعمال شده است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۵

۶۱- امیر المؤمنین هفت سال پیش از مردم نماز خواند.

اشاره

عباد بن عبا اللّه از علی (ع) روایت کرده که فرمود من بنده خدا و برادر رسول خدایم من صدیق اکبرم هیچ کس پس از من ادعای این مقام را نکند جز آنکه دروغ زنست من هفت سال پیش از مردم دیگر نماز خواندم.

شرح-

آنچه در تاریخ آمده است این است که چون پیغمبر اظهار رسالت کرد اول بار خدیجه کبری و علی (ع) باو ایمان آوردند و تا سه سال همین دو تن با آن حضرت نماز میخواندند و ممکن است چهار سال هم قبل از اظهار رسالت علی (ع) با آن حضرت نماز میخوانده زیرا پیغمبر پیش از بعثت بوظایف شخصی خود ملهم بوده و علی (ع) در زیر سرپرستی مخصوص او میزیسته و در اسرار نبوت محرم راز او بوده است.

۶۲- شیاطین بر هفت تن از غلات فرود شدند-

اشاره

امام ششم در تفسیر گفته خدای عز و جل (در سوره شعراء آیه ۲۲۱- ۲۲۲) بشما بگویم شیاطین بکه فرود می آیند بر هر دروغزن گنهکاری.

فرمود آنها هفت کس بودند: مغیره، بنان، صاید، حمزه بن عماره بربری، حارث شامی، عبد اللّه بن حارث، ابو الخطاب.

شرح-

این هفت تن از جمله رؤسای غلات بودند که امامان را خدا و خود را پیغمبر میدانسته و نسبت های دروغ بائمه میدادند، بنان بباء مضمومه و نون آمده و بباء بعد از نون هم تلفظ شده.

۶۳- جبرئیل از طرف خدای عز و جل جلاله خبر آورد که به شیعیان علی (ع) هفت خصلت عطا شده.

جابر بن عبد اللّٰه انصاری گوید یک روز نزد پیغمبر (ص) بودم که روی مبارک خود بسوی علی بن ابی طالب (ع) نمود و فرمود این جبرئیل است که از سوی خدا جل جلاله بمن خبر میدهد که از روی حقیقت هفت خصلت به شیعیان و دوستان تو عطا شده، آسانی هنگام مردن: آرامی دل هنگام رمیدن و وحشت مردم، روشنی در هنگام تاریکی، ایمنی در هنگام فزع و برابری در میزان عمل و گذشتن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۶۶

از پل صراط و رفتن در بهشت پیش از مردم در حالی که نور ایمان پیشاپیش و در سمت راست آنان میشتابد.

۶۴- کسی که روایت کرده که خاندانی که آیه تطهیر در باره آنها نازل شده هفت کس بودند-

عمره دختر افعی گوید شنیدم ام سلمه رضی الله عنه میفرمود این آیه (۳۳ سوره احزاب) همانا خدا خواسته است که پلیدی و نکوهش را از شما خاندان ببرد و یکباره شما را پاکیزه کند، ام سلمه گفت در میان خانه هفت کس بودند رسول خدا و جبرئیل و میکائیل و فاطمه و حسن و حسین (ع) و من بر در خانه بودم عرض کردم یا رسول اللّٰه من از خاندان نیستم؟ فرمود تو از همسران پیغمبری و نفرمود تو از خاندانی.

مصنف این کتاب گوید این حدیث غریب است و مضمون آن غیر معروف و خلاف مشهور است و جز بهمین یک سند بدست ما نیامده و معروف اینست که خاندانی که آیه تطهیر در باره آنها نازل شده پنج کسند (محمد و علی و فاطمه حسن و حسین «ع») و ششم آنها جبرئیل بوده.

۶۵- هفت کس نماز را شکسته نخوانند-

امام ششم از گفته پدرش فرماید هفت کس نماز را شکسته نخوانند (با اینکه مسافرند) کارمند سیار جمع آور مالیات و خراج که شهر بشهر میگردد فرمانده و امیر گشتی که در منطقه مأموریت خود همیشه در گردش است؛ تاجر و کاسب دوره گرد که بازاری به بازاری و از شهری بشهری میگردد و چوپان و بیابانی و چادرنشین که همیشه دنبال آب و گیاه در گردشند و مردی که برای تفریح و بازی بشکار رفته و کوه بکوه میگردد و دزد سر گردنه که راه میزند.

۶۶- ذکر حق بهفت عضو انسان تقسیم شده.

زبان و روح و نفس و عقل و معرفت و سر و قلب هر یک از این هفت نیاز باستقامت و درستی دارند، درستی زبان صدق اقرار است، درستی

روح راستی در استغفار است، درستی نفس راستی در عذر خواهی است، درستی عقل براستی عبرت گرفتن است، درستی معرفت براستی سرفراز بودن است، درستی سر سرشار بودن بعالم اسرار است، درستی دل یقین راست و شناختن پروردگار است، ذکر زبان حمد و ثنا است ذکر نفس کوشش و رنج است، ذکر روح بیم و امید است، ذکر دل راستی و سادگی است؛ ذکر عقل تعظیم و حیا است، ذکر معرفت تسلیم و رضا است، ذکر سر مقام شهود حق جل و علا است شرح. این روایت از نظر سند عامی و مرسل و موقوف است و از نظر متن مورد اعتراضاتی است.

۱- سوق مطلب و عبارت با مضامین اخبار ائمه معصومین مخالفت دارد و اشبه بمطالب و عبارات عرفاء و متصوفه است.

۲- معرفت و سر را از اعضاء شمرده و برای هر یک

ذکری و استقامتی بیان کرده و با اینکه معرفت و سر از صفات و افعال انسان است نه از اعضاء انسان مگر آنکه مقصود از معرفت یک مرتبه ای از روح انسانی باشد پس از وجدان حق بنا بر اتحاد عاقل و معقول و مراد از سر مرتبه ای از نفس ناطقه باشد پس از ادراک رتبه شهود حق و این معنی با استقامتی هم که برای هر یک از این دو ذکر شده مناسب است زیرا که میفرماید استقامت معرفت براستی سرافراز شدن است.

و این سرافرازی مناسب با این مقام از روح که دارای وجدان حق شده و مقام بندگی خود را دانسته و بدان سرافراز است از این رو در نعت پیغمبر خاتم که مصداق انسان کامل و دارای مقام استقامت است بحکم وَ اسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ عبده بر رسوله مقدم است و استقامت سر را بمقام شهود دانسته و با ذکری هم که برای هر یک از این دو مقام بیان کرده مناسبت است زیرا که ذکر معرفت را رضا و تسلیم دانسته و آن مناسب با روح عارف است و ذکر سر را رؤیت ملاقات دانسته و این مناسب با مقام شهود است.

۶۷- رسول خدا را هفت فرزند شد-

امام ششم فرمود برای رسول خدا از خدیجه شش فرزند شد دو پسر بنام قاسم و طاهر که نامش عبد اللّه بود و چهار دختر، ام کلثوم، رقیه، زینب، فاطمه، علی بن ابی طالب فاطمه را بزنی گرفت و ابو العاص بن ربیع که مردی از بنی امیه بود زینب را گرفت و عثمان بن عفان ام کلثوم را بزنی گرفت ولی پیش از عروسی مرد و چون در رکاب

پیغمبر بجبهه جنگ بدر رفت رقیه را باو تزویج کرد یک پسر هم بنام ابراهیم از ماریه قبطیه برای رسول خدا شد و ماریه را

ام ابراهیم و ام ولد میگفتند.

امام ششم فرمود رسول خدا وارد خانه خود میشد که شنید عایشه بروی فاطمه زهرا فریاد میکشد و میگوید ای دختر خدیجه تو عقیده داری که مادرت از ما بهتر بود چه بهتری داشته؟ او هم چون ما یکی از زنان پیغمبر خدا بوده! فاطمه که گفتار او را میشنید چون چشمش برسول خدا افتاد آغاز گریه کرد، رسول خدا رو بفاطمه زهرا.

ای دختر محمد چرا گریه میکنی؟

عایشه مادرم را ببدی و نکوهش نام برده و مرا بگریه انداخته.

رسول خدا خشم آلود رو بعایشه.

ای حمیراء خاموش باش خدای تبارک و تعالی زن زاینده و مهربان را مبارک گردانید خدیجه که خدایش رحمت کناد از من دو پسر آورد یکی طاهر که عبد اللَّه نام داشت و مطهر لقب داشت دوم قاسم و چهار دختر برای من آورد: فاطمه و رقیه و ام کلثوم و زینب. ولی تو از آن زنانی هستی که خدا رحمت را بسته و تاکنون فرزندی نیاوردی:

– تذکر:

از اول کتاب تا اینجا رجال سند احادیث را زیر شماره هر حدیث در آخر کتاب آوردیم همچنین اسناد جلد اول را:

– باب خصال هشتگانه

– ۱– شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد–

اشاره

امام ششم فرمود شایسته است در مؤمن هشت خصلت باشد در موقع گرفتاریهای سخت و لرزاننده سنگین و وقور باشد، در گاه بلا شکیبا باشد، درگاه نعمت و خوشی شکرگزار خدا باشد.

بدان چه خدا باو داده قناعت کند، بدشمنان خود ستم نکند و سربار دوستان خود نباشد، تن خود را برنج اندازد و مردم از او در آسایش باشند، دانش دوست مؤمن است، حلم وزیر اوست، صبر فرمانده لشکر او است؟ نرمی و مدارا برادر او است، خوش پذیرائی و خوش پرخوری پدر او است.

- شرح-

مقصود از اینکه سربار دوستان نباشد و تن خود را رنج دهد تا مردم از او در راحت باشند.

این است که برای تحصیل معاش و بودجه زندگانی خود کسب و کاری داشته باشد و سخت تلاش کند تا باندازه مصارف خود تحصیل نماید و سربار دوستان نگردد و بعلاوه زیادی هم بدست آورد و بدرماندگان و بیچارگان کمک کند تا مردم از قبل او در آسایش باشند.

نظیر این حدیث را جهاد بن عمرو از حضرت صادق (ع) روایت میکند و آن حضرت از پدر و جدش که فرمود: پیغمبر در سفارشهایش بعلی (ع) گفت سزاوار است مؤمن را این خصال هشتگانه.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۰

- ۲- هشت کسند که نمازشان قبول نمیشود.

رسول خدا فرمود نماز هشت کس قبول نشود بنده ای که گریخته تا نزد آقای خود برگردد، زنی که ناشزه است و شوهر بر او خشمناک است.

کسی که زکاه خود را ندهد، کسی که وضوء نسازد، دختر نابالغی که بی سرپوش نماز بخواند، پیش- نمازی که خود را بر مأمومینش تحمیل کرده باشد، شخص زبین، عرض شد یا رسول اللّٰه زبین چه کسی است؟

فرمود کسی که بول یا غائط بر او تنگ گرفته باشد و مست اینان هشت کسند که نمازشان قبول نیست.

۳- حاملین عرض هشتند:

اشاره

حفص بن غیاث نخعی گوید از امام ششم شنیدم میفرمود حاملین عرش هشتند و هر کدام هشت چشم دارند که هر چشمی برابر دنیاست. امام ششم فرمود حاملین عرش چهار شکلند یکی مانند آدمیان است و از خدا برای فرزندان آدم روزی میخواهد و دومی مانند خروس است و از خدا برای پرندگان روزی درخواست میکند و سوم مانند شیر است و از خدا برای درندگان روزی درخواست میکند و چهارم مانند گاو است و از خدا برای چهار پایان روزی درخواست میکند، از آنگاه که فرزندان اسرائیل گوساله پرستیدند گاو حامل عرش سر خود را بزیر انداخته (خجلت زده است) چون روز قیامت شود حاملین عرش هشت میشوند.

شرح-

اصل حمله عرش در قرآن سوره الحاقه آیه ۱۷ است که میفرماید وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَةٌ، در روزی چنین

(روز قیامت) عرش پروردگارت را هشت تا بالای خود میکشند، مفاد این عبارت این است که تخت خداوند را روز قیامت هشت کس بدوش میکشند اگر مانند بزرگان هند بر تخته روانی سوار باشد که بر دوشها کشیده می شود یا هشت کس از جایی بجائی میبرند برای نقل مکان و این کنایه از بزرگی تخت پروردگار است که مثلا تخت را معمولا یک کس یا دو کس میکشند و تخت خدا چنان بزرگ است که هشت کس آن را میکشند ولی باتفاق دانشمندان اسلام سوای فرقه مجسمه که جمعی اندك و شاید منقرضند این معنا مراد نیست و اینجا یکی از موارد کنایات قرآن است و اقرب توجیهاتش اینست که بگوئیم این جمله کنایه از عظمت و نمایش جلال خدا است در روز قیامت

بنا بر این مفاد کلام این است پروردگار تو در روز قیامت نمایش عظمت و جلال بسیار مهمی دارد، در این صورت لازم نیست عرشی و تختی و حاملی در میان باشد زیرا در کنایه میزان صحت و بلاغت کلام تحقق همان لازمیست که مقصود متکلم است و مفاد تحت اللفظی برای فهمانیدن آن است و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۱

بعبارت دیگر مفاد تحت اللفظی مراد استعمالی است نه مراد جدی و آن معنای لازم مراد جدی است و میزان صدق و کذب و صحت و فساد کلام همان مراد جدی است نه مراد استعمالی بلکه در باب کنایه میتوان گفت که مفاد تحت اللفظی مراد استعمالی هم نیست و اصلا مراد متکلم همان معنای مجازی است چنانچه علمای بیان میگویند مجاز و کنایه هر دو استعمال لفظ است در غیر معنای خود و فرق آنها اینست که در مجاز قرینه منافیه با معنای حقیقی لازمست ولی در کنایه قرینه منافیه نیست و اراده معنای حقیقی هم صحیح است و مقصود از صحت اراده معنای حقیقی اینست که ممکن است معنای حقیقی هم موجود باشد و ممکن است نباشد چنانچه اگر گفتیم زید کثیر الرماد است بقصد آنکه جواد است مقصود بیان جود زید است نه هر دو معنا چنان که ممکن است کثرت رماد هم در خارج برای او محقق باشد و ممکن است اصلا همه حوائج خود را با دستگاه برق انجام دهد و هیچ خاکستر هم در دستگاه او نباشد.

و یا اینست که ممکن است معنای حقیقی هم از این جمله قصد شود بدون کم و زیادی در جمله در موقعی

که قرینه کنـایه بودن اسـقاط گردد بخلاف مجاز که از نظر ملازمه با قرینه ضـد حقیقی بر معنای حقیقی قابل تطبیق نیست بهر حـال در صورتی که مـا این جمله را کنـایه از عظمت نمایش جلال حق در قیامت دانستیم لازم نیست عرشـی و حاملی در میان باشد چنانچه اگر طویل النجاد را بمنظور توصـیف شخصـی بشـجاعت اسـتعمال کردیم لازم نیست شمشـیر یا بند شمشـیر داشته باشد و یا حمایل کرده باشد بلکه صدق و صـحت و بلاغت کلام وابسته همان وجود صفت شجاعت است ولی علمای اسلامی این کلام را بهمین سـادگی و صـفا تفسـیر نکرده انـد بلکه برای عرش و برای حامل عرش حقیقتی پنداشـته انـد و چون معنای تحت اللفظی کلام مسـتلزم جسـمانیت پروردگار است و آن امریست محال دنبال تاویل رفته اند و بدو دسـته عمده تقسیم شده اند.

۱- متکلمین و اخباریین و فقها، یعنی آن دسـته از دانشـمندان اسـلامی که تا ممکن است پا بنـد ظواهر و قشـر تعبیرات کتاب و سنت هسـتند اینها عرش الهی را یک موجود آسـمانی منش و جسم بسیار بزرگی میدانند که محیط بر همه موجودات جسمانی و دارای پایه های بسـیار و طاق و رواق و ارکان بیشمار است و راجع بعظمت عرض و تفصیل ارکان وعده ستونها و بزرگی آن اخبار بسـیاری میان این دسـته نقل شده بنا بر این حمله عرش هم یک موجودات جسـمانی و البته بسـیار بزرگ و نیرومندند که چهار یا هشت از آنان میتواننـد عرش باین بزرگی را حمل کنند و این تعبیری که در این روایت اخیر از جمله عرش شده با این دسته مناسبت است و بسیار شبیه بقول ارباب انواع

جسمانی است که مبدأ آن عقائد فلکی و وثنی مآب کلده و آشور است و مجسمه هائی که برای نمایش ارباب انواع تعبیه کرده اند بصورت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۲

انسان بالدار و گاو و اسب و شیر و اشکال دیگر از خرابه های بابل و از حفریات قسمتهای چند ایران و عراق و نقاشیهای این سرزمین که محل علم و تمدن باستانی بشر است مجسمه ها و اشکال متعددی که صورت انواع ارباب و خدایان آنان بوده بدست آمده شاهد مدعا است.

ما بعد از اینکه آیه گذشته را با ذوق توحیدی و ادبی یک کنایه بلیغ و معجز آسا از نمایش عظمت حق گرفتیم و خود را از اندیشه در تصویر عرش و حمله آن فارغ نمودیم راه مناقشه در باره این گونه اخبار بار می شود و مخصوصا این خبر که ارسال آن ما را بتردید میاندازد و احتمال میرود از تراوش افکار تازه مسلمانانی باشد که مغز آنها از فلسفه و مبادی علوم باستانی ایران و عراق پر بوده و عقیده خود را باین صورت جزء تعلیمات مذهبی شیعه درآورده باشند.

۲- حکماء و عرفای اسلامی که در تعبیرات کتاب و سنت چندان ظاهر طلب و لفظ پرست نیستند بلکه روی مبادی فلسفه یونانی مشائیین یا روی ذوقیات عرفانی مربوط با فلسفه یونانی اشراقیین اساسی برای عالم وجود و سیر و شهود چیده اند و بگمان خود از روی برهان یا از شهود سستند بذوق و وجدان بدان عقیده مند شده و تعلیمات شرع اسلامی که از زبان قرآن و سنت نشر شده بدان تطبیق میکنند و ظواهر آیات و اخبار را بر طبق آن تاویل مینمایند این دسته

عرش را بهر دو معنای جسمانی و روحانی تفسیر کرده اند و عرش جسمانی را بگمان خود فلك نهم دانسته اند که بزعم ایشان محدد جهات است عالم جسمانی و موجد حرکت شبانه روز و خالی از هر گونه ستاره و نقش و نگار است.

و عرش روحانی را بمقام و احدیت حضرت حق تفسیر کرده اند که مقام صفات و ظهور ذات است برای ذات و مبدأ آفرینش و تجلی بر ماهیت و ممکنات و نمایش کثرات است.

اخباری که عرش را بعلم حق تفسیر کرده مؤید این نظر است زیرا علم مرکز صفات حق و مبدأ آفرینش ممکنات و تشریع احکام و دستورات است در این صورت ارکان و حمله عرش معنای دیگری دارد که مناسب با مقام صفات یا مظهریت صفات حق باشد و باید حمله عرش را بقوای کلیه علم و قدرت و صفات دیگر توجیه کرد و شاید فرشتگان چهارگانه که در زبان تورات و قرآن معروفند چون جبرئیل، میکائیل، اسرافیل؛ عزرائیل همان قوای چهارگانه معنویه باشند که ممکن است آنها را حمله یا ارکان عرش نامید.

بنا بر این میتوان گفت سبب آنکه در قیامت حمله عرش از چهار بهشت ترقی میکنند وحدت ثانویه ظهور حق است در مظاهر امکانیه زیرا در این هنگام قوس صعود وجود بپایان وَ «إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» مصداق پیدا کرده بنا بر این کاروان هستی که از قوای چهارگانه حمله عرش بار بسته و در کشور امکان سفر کرده بود اکنون با تکاملی که نتیجه این سفر و هدف این افاضه است باز گردیده و تجلی تازه ای برای ذات حق پدید شده که گویا فیض هستی دو چندان گردیده ..!!

۴– بهشت هشت در دارد–

امام یکم فرماید بهشت هشت در دارد یکدر از آن پیغمبران و صدیقان است یکدر از آن شهیدان و صالحان است و از پنج در شیعیان و صدیقان ما داخل میشوند، من پیوسته بر سر صراط ایستاده و درخواست میکنم عرض میکنم پروردگارا شیعیان و دوستان و یاران مرا و کسانی که مرا در دنیا بولایت شناخته اند سالم دار یک بار آوازی از شکم عرش میرسد که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۳

درخواست تو پذیرفته شد، شفاعت تو در باره شیعیانت قبول شد هر تن از شیعیان من و کسانی که ولایت مرا پذیرفته و مرا بگفتار یا کردار یاری کرده و با دشمنانم جنگیده اند هفتاد هزار تن از همسایگان و خویشان خود را میتوانند شفاعت کرد از یکدر دیگر مسلمانان دیگری که خدا را به یگانگی شناخته و ذره ای دشمنی ما خاندان در دلشان نیست وارد میشوند.

امام پنجم فرمود بخدا خوشبین و امیدوار باشید و بدانید که بهشت هشت در دارد که پهنای هر دری از آنها مسافت چهل سال راه است (چهار صد سال خ ب)

۵– روا نیست که سقف خانه از هشت ذراع (چهار ذرع شاه) بیشتر باشد.

ابان بن عثمان گوید مردی حضور امام ششم آمد و بازی کردن و تعرض از ما بهتران با خانواده و نان خورهایش بامام «ع» شکایت کرد حضرت فرمود ارتفاع سقف خانه ات چه اندازه است؟ گفت ده ذراع فرمود آن را از مقیاس هشت ذراع کن و آیه الکرسی را هم بر آن نقش کن زیرا هر اطاقی که ارتفاعش از هشت ذراع بیشتر باشد محتضر است یعنی جنیان می آیند و دور آن نشیمن میکنند و (گاهی با عیال صاحب خانه) بازی میکنند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۴

۶– ثمانیه ازواج–

داود رقی گوید یکی از خوارج از تفسیر این آیه (۱۴۳– ۱۴۴ سوره انعام) هشت جفت از گوسفند میش دو تا و از بز دو تا بگو آیا دو نر را حرام کرده یا دو ماده را و از شتر دو تا و از گاو دو تا؛ از من پرسید گفت کدام از اینهاست که خدا حلال کرده و کدام را حرام کرده نزد من چیزی در این موضوع نبود.

در سفر حج حضور امام ششم (ع) رسیدم و از آن حضرت پرسیدم فرمود خدا قربانی کردن میش و بز اهلی را در منی حلال کرده و قربانی وحشی آنها را حرام کرده اما راجع بشتر و گاو خدا قربانی شتر عربی را حلال کرده و قربانی شتر بختی را حرام کرده و قربانی گاو اهلی را حلال کرده و گاو کوهی را حرام کرده؛ من برگشتم و همین جواب را بآن شخص گفتم، گفت این چیزیست که از حجاز دریافت شده.

۷– هشت کس از مردم محسوب نشوند

راوی بامام ششم عرضکرد شما همه این مخلوقات دو پا را آدم میدانید فرمود هشت طایفه شان را دور بینداز، آنکه مسواک نکند، آنکه در جای تنگ چهار زانو نشیند، آنکه در کار بیهوده مداخله کند، آنکه بیدانش بحث کند، آنکه بیدرد خود را بیمار نماید، آنکه بی مصیبت پریشان حال شود، آن که با یاران خودش در مطلب درستی که مورد اتفاق آن ها است مخالفت ورزد، آنکه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۵

بپدران خود افتخار کند و از کارهای نیک آنان بی بهره باشد، این آدم چون گیاه اخلیج باشد که پوست کنده شود تا به گوهر و مغز خود رسد. او همچنانست که خدای عز

و جل فرموده، نیستند آنان جز همانند چهار پایان بلکه در راه خود گمراه تر از آنان.

۸- هر کس در مسجدها رفت و آمد کند یکی از هشت خصلت را دریابد.

امام یکم همیشه میفرمود هر کس در مسجدها رفت و آمد کند یکی از هشت چیز را دریابد، برادری خدا داده یا دانشی تازه یا آیه ای وظیفه بخش یا رحمتی که بدان چشم داشته یا سخن نصیحتی که او را از هلاکتی نجات میدهد یا سخنی میشنود که او را براستی رهبری میکند یا گناهی را از ترس خدا یا از روی حیا وامینهد.

امام دوم فرماید که شنیدم رسول خدا (ص) میفرمود کسی که همیشه بمسجدها رفت و آمد کند برادری خدا داده بدستش آید یا دانشی پسندیده یا سخنی که براه راستیش رهبری کند یا سخن نصیحت آمیزی که از هلاکت نجاتش دهد یا رحمتی که بدان چشم دارد یا ترک کند گناهی را از روی حیاء یا ترس از خدا.

۹- هشت کسند که اگر اهانت شوند همانا باید خود را سرزنش کنند.

امام یکم فرمود که پیغمبر (ص) در ضمن سفارشات خود بمن گفت. ای علی هشت کسند که اگر اهانت شوند همانا باید خویش را سرزنش کنند نه دیگری را. آنکه ناخوانده بر سر خوان مهمانی رود، مهمانی که بمیزبان خود فرمانی تحمیل کند، کسی که از دشمنان خود خوبی خواهد، کسی که از

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۶

مردمان پست بخشش خواهد، آنکه ناخوانده در راز میان دو کس مداخله نماید، آنکه بپادشاه اهانت کند، آنکه در مقامی نشیند که شایسته آن نیست، آنکه با کسی حدیث کند که به وی گوش ندهد.

۱۰- مسجدها را از هشت چیز باید دور داشت-

امام ششم (ع) فرمود مسجدهای خود را از هشت چیز دور دارید: از فروش و خرید دیوانگان و کودکان و جستن گمشده و قضاوت و اجراء حدود و فریاد بلند.

۱۱- ایمان هشت خصلت است.

ابو بصیر گوید: حضور امام پنجم شرفیاب بودم که مردی بآن حضرت عرضکرد اصلحك اللّٰه راستی در کوفه جمعی هستند که عقیده هائی دارند و آن را از شما میپندارند فرمود: کدام عقیده ها؟ عرضکرد میگویند ایمان جز اسلام است. امام پنجم فرمود آری همین طور است آن مرد عرضکرد برای من بیان فرمائید فرمود هر که عقیده دارد که خدا یکی است و محمد (ص) رسول خدا است و بدان چه از نزد خدا آورده اعتراف کند و نماز بخواند و زکاه بدهد و ماه رمضان را روزه دارد و بحج کعبه رود مسلمان است. گفتم ایمان کدامست؟ فرمود کسی که خدا را یگانه داند و محمد (ص) را رسول خدا شناسد و بدان چه از نزد خدا آورده اعتراف کند و نماز را بپا دارد و زکاه را بدهد و ماه رمضان را روزه دارد و بحج کعبه رود و خدا را

بگناهی که بـدان بیم از دوزخ داده ملاقات ننمایـد مؤمن باشد. ابو بصـیر عرضـکرد قربانت کدام یک از ماها است که مرتکب گناهی که خدا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۷

بـدان از دوزخ بیم داده نشده باشد؟ فرمود چنان نیست که تو گمان بردی همانا مقصود این است که گناهی کند که خدا بدان بیم از آتش دوزخ داده و از آن توبه ننماید.

۱۲- معاصی کبیره هشت است.

اشاره

محمـد بن مسـلم گویـد بامام شـشم عرضـکردم قربانت چرا در باره مخالفان خود معتقدیم که کافر و اهل دوزخند ولی در باره خودمان و هم مذهبان خود معتقد نیستیم که در بهشتند.

فرمود این از ضعف ایمان شما است. اگر شما جماعت شیعه هیچ معصیت کبیره مرتکب نشوید بدانید که

در بهشتید، گفتم قربانت معاصی کبیره کدامند، فرمود اکبر کبائر شرک بخداست و عقوق پدر و مادر و بیابان گردی پس از هجرت بشهر مدینه و نسبت زنا بزن پارسا دادن و از جهاد گریختن و بناحق مال یتیم را خوردن و پس از دانستن حرمت ربا خوردن و مؤمن را کشتن، گفتم زنا و دزدی چطور؟ فرمود از این قبیل نیستند. مصنف این کتاب گوید اخباری که متعرض شماره کبائرند اگر چه بعضی آنها را پنج و بعضی هفت و بعضی هشت و بعضی بیشتر شمرده اند ولی در حقیقت با هم اختلافی ندارند زیرا پس از شرک بخدا هر گناهی نسبت بگناه کوچکتر از خود کبیره است و هر گناه کوچکی نسبت بکوچکتر کبیره است و هر گناه کبیری نسبت بشرک صغیره است.

شرح-

در شماره گناهان کبیره از نظر اخبار و فتاوی اختلاف بسیاری است که از پنج تا هفتاد شمرده شده است نظریه نسبی که شیخ صدوق (رضی الله عنه) اختیار کرده و جمعی از بزرگان از او پیروی کرده اند یکی از راههای رفع اختلاف اخبار است ولی از جهاتی مورد اشکال است.

مقصود از این نسبی بودن انکار گناه صغیره است یا انکار گناه کبیره یا هر دو و التزام بهر یک از این سه وجه مورد اعتراض است زیرا تقسیم بصغیره و کبیره قابل انکار نیست.

۲- آنکه در اخبار و فقه برای گناه کبیره احکام و آثار مخصوصی ثابت شده مثل اینکه مجرد ارتکاب کبیره منافی عدالت است ولی در صغیره اصرار منافی عدالت است نه مجرد ارتکاب و چنان که در قرآن میفرماید اگر از کبائر آنچه شما را از آن

نهی کردیم اجتناب کنید سیئات و گناهان دیگر شما را جبران میکنیم و چنان که در این خبر میفرماید شیعه با اجتناب کبائر مستحق بهشت است بشرط توبه بهر حال گناه کبیره و صغیره دارای آثار و احکام جداگانه هستند و ترتیب و آثار و احکام هر یک محتاج بتشخیص موضوع است و نظریه نسبیه تشخیص موضوع نمیدهد بلکه موضوع را مبهم و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۸

متداخل میکند.

۳- آنکه خود اجراء نظریه نسبیه نیازمند آنست که صغیر و کبیری در گناهان تخصیص داده شود تا آنکه حکم کنیم این صغیر نسبت بآن اصغر کبیره است و آن کبیره نسبت بآن اکبر صغیره است و میپرسیم از کجا میفهمید که آن اکبر است و آن کبیر و آن اصغر و آن صغیر تا نظریه نسبیه را تطبیق کنید، و اگر برای تشخیص این مراتب میزان و دلیلی در دست هست با همان میزان مراتب گناهان تعیین می شود دیگر نیازی بنظریه نسبیه نداریم. و صحیح اینست که برای اثبات کبیره بودن گناهی یکی از سه دلیل متقن لازم است.

۱- آنکه در قرآن یا سنت ثابت بطریق معتبر تصریح شده باشد که فلان گناه کبیره است.

۲- آنکه در قرآن نسبت بگناهی صریحا کیفر عذابی بیان کرده باشد چنانچه فرماید هر کس عمدا مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است.

۳- آنکه مساوی یا اکبر از گناهی شمرده باشد که کبره بودنش ثابت است چنانچه فرماید غیبت سخت تر از زنا است یا آنکه کاهن چون ساحر است در صورتی که دلیلی آمده که زنا کبیره است یا سحر کبیره است کبیره بودن غیبت و کهانت هم ثابت می شود.

و اما

راجع باختلاف اخبار در شماره کبائر باید آنها را حمل بر مراتب کرد زیرا البته گناهان کبیره هم مراتبی دارند و اکتفاء بعضی اخبار بچندی از آنها از باب آنست که اهمیت بیشتری دارند یا از باب اثر مخصوصی است که بر آن دسته مترتب است چنانچه ممکن است گفت سقوط استحقاق بهشت از شیعه منوط ارتکاب این هشت گناه مخصوص است و حتی این اثر بر مثل دزدی و زنا بار نیست با اینکه کبیره بودن آنها از نظر منافات با عدالت ظاهرا محل تردید و خلافی نباشد.

۱۳- برای علی (ع) هشت خصلت است.

ابو ایوب انصاری گوید پیغمبر بیمار شد و فاطمه بعیادت او آمد حالش سخت بود چون فاطمه سختی بیماری پدر را دید گریه گلویش را گرفت تا اشك بر رخسارش روان شد پیغمبر باو فرمود ای فاطمه خدای جل ذکره زمین را خوب بازرسی کرده و از

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۷۹

همه روی زمین پدرت را برگزید سپس نظر دیگری فرمود شوهر تو علی را برگزید و بمن وحی فرستاد تو را باو تزویج کردم فاطمه جانم نمیدانی که خدا برای آنکه تو را گرامی داشته بکسی تزویج کرده که اسلامش از همه پیشتر و حلمش از همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است فاطمه باین سخن شاد شد و مژده دریافت کرد. رسول خدا خواست بخیری که خدا بدو و محمد و آل محمد «ص» روزی کرده پیشتر او را آگاه کند فرمود فاطمه علی هشت خصلت دارد: ایمان بخدا و رسولش، علمش، حکمتش، همسرش، دو شبلش حسن و حسین، امر بمعروفش، نهی از منکرش، قضاوتش از روی کتاب خدا. ای فاطمه

ما خاندانی هستیم که بما هفت خصلت داده شده که به هیچ کس از آنان که پیش از ما بوده اند داده نشده و بکسی هم پس از ما داده نشود پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست و او پدر تو است جانشین او بهترین اوصیاء هست و او شوهر تو است شهید خاندان ما سید شهیدانست و او حمزه عم پدر تو است از ماست کسی که با دو بال خود در بهشت پرانست و او جعفر است، از ماست دو سید این امت و آنان دو پسر تو هستند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۰

باب خصال نه گانه

۱- خداوند نه خصلت به پیغمبر خود محمد (ص) عطا کرده.

رسول خدا فرمود خدای تبارك و تعالی اسلام را بدست من ظاهر کرد و قرآن را بمن فرستاد و کعبه را بدست من گشود و مرا بهمه خلق خود فضیلت داد در دنیا مرا سید فرزندان آدم و مرا در آخر زینت بخش عرصه قیامت گردانید بهشت را پیش از ورود من بر پیغمبران غدقن کرد و پیش از ورود امت من بر امتهای پیغمبران دیگر قدغن نمود، خلافت را پس از من تا روز قیامت در خاندان من نهاد، هر کس بدان چه میگویم کافر باشد بخدای بزرگ کافر است.

۲- بشیعیان و دوستان علی (ع) نه خصلت عطا شده.

جابر بن عبد اللّه انصاری گوید:

یك روز نزد پیغمبر (ص) بودم که روی مبارك بسوی علی بن ابی طالب کرد و فرمود: ای ابو الحسن یك مژده ای بتو ندهم؟ عرضکرد چرا یا رسول اللّه. فرمود این جبرئیل است که مرا از جانب خدا جل جلاله آگاهی میدهد که خدا بشیعیان و دوستان تو نه خصلت داده آسانی در هنگام مرگ و آرامی دل در هنگام

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۱

هراس مردم و روشنی در هنگام تاریکی گور و آسودگی در هنگام محشر و برابری در هنگام سنجیدن اعمال و گذشتن از صراط و رفتن در بهشت پیش از مردم دیگر در حالی که نور ایمانشان در پیش رو و سمت راست آنان میشتابد.

۳- برای فاطمه دختر محمد (ص) نزد خدا نه نام است.

امام ششم فرمود برای فاطمه نزد خدای عز و جل نه نام است: فاطمه، صدیقه؛ مبارکه، طاهره، راضیه، مرضیه، محدثه، زهراء.

سپس فرمود میدانی فاطمه یعنی چه؟ عرضکردم آقای من بفرمائید فرمود از بدی بریده شده سپس فرمود اگر امیر المؤمنین او را تزویج نکرده بود تا روز قیامت در روی زمین از آدم و جز او برایش همسری نبود.

۴- خدای عز و جل بامیر المؤمنین نه چیز داده که بکسی پیش از وی جز بمحمد (ص) نداده-

یکی از شیعیان گوید از امام ششم شنیدم میفرمود امیر المؤمنین (ع) فرمود هر آینه خدای تبارک و تعالی نه چیز بمن داده که به هیچ کس پیش از من جز به پیغمبر نداده، راهها برای من باز است نژادها را میدانم، ابر برای من روانه می شود مرگها و گرفتاریها را میدانم فصل الخطاب را میدانم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۲

باذن پروردگار خود در ملکوت نگریستم هر چه پیش از من بوده و پس از من است عیان دیدم، بولایت و دوستی من خدا دین امت را تکمیل کرد و نعمت خود را برایشان تمام نمود و اسلام آنها را پسندید زیرا در روزی که امر ولایت بمحمد فرود آمد فرمود ای محمد بآنان خبر بده که امروز من دینتان را کامل کردم و اسلام آنها را از نظر تدین پسندیدم و نعمت خود را بر آنها کامل کردم (آیه ۳ سوره مائده) همه اینها منتی است که خدا بر من گذاشته، حمد مر او را سزا است و بس.

۵- به پیغمبر (ص) در باره علی (ع) نه خصلت داده شده.

زید بن ارقم گوید رسول خدا بعلی (ع) فرمود نه خصلت در باره تو بمن داده شده سه در دنیا و سه در آخرت و دو بسود تو و یکی که از آن بر تو میترسم آن سه که در دنیا است تو وصی من و در میان خاندانم جانشین منی و اداکننده و ام منی و آن سه که در آخرتست پرچم حمد را که بمن میدهند بدست تو میسپارم، آدم و همه فرزندانش زیر پرچم منند؛ تو در کلیدهای بهشت بمن کمک میکنی، اختیار شفاعت خود را بتو میدهم در باره هر

که بخواهی، آن در که بسود تو است پس از من هرگز بکفر و گمراهی بر نمیگردی و اما آنکه بر تو میترسم اینست که قریش پس از من بیعت تو را بشکنند و با تو نیرنگ بازند. در حدیث دیگر رسول خدا (ص) فرمود در باره علی نه خصلت بمن داده شود سه در دنیا و سه در آخرت و دو تا که برای وی امید بخش است و یکی که از آن بر وی بیم دارم اما آن سه که در دنیا است عورت مرا میپوشاند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۳

و در خاندان من کارگزار است و در میان خاندان من جانشین و وصی من است و آن سه که در آخرتست پرچم حمد را بمن میدهند و من باو میدهم که آن را بکشد و در هنگام شفاعت گناهکاران به وی تکیه میکنم و در کلیدهای بهشت بمن کمک میدهد. و اما آن دو که نسبت به وی برای من امید بخشند پس از من بکفر و گمراهی بر نمیگردد و اما آن یکی که از آن بر وی بیم دارم اینست که پس از من قریش بیعت او را بشکنند و در باره او نیرنگ زنند.

۶- نه چیز است که هر یک آفتی دارند-

رسول خدا فرمود آفت حدیث کردن، دروغ- گفتن است.

و آفت دانش فراموشی است و آفت حلم سفاهت و سبکی است و آفت عبادت سستی است و آفت ظرافت و خوشمزگی لاف زدن است و آفت شجاعت ستم کردن است و آفت سخاوت منت نهادن است و آفت زیبائی خود فروشی و تکبر است و آفت حسب و خانواده فخر کردن است و بخود بالیدن.

۷- در خرمای برنی نه خصلت است.

امام یکم فرمود در آن میان که نزد رسول خدا بودیم ناگاه نمایندگان عبد القیس شرفیاب حضورش شدند سلام کردند و یک جلد خرما خدمت آن حضرت گذاشتند رسول خدا فرمود صدقه است یا هدیه؟

عرض کردند هدیه است یا رسول اللَّه؛ فرمود از کدام نوع خرماهای شما است؟

عرض کردند برنی، فرمود در این نوع خرمای شما نه خصلت است براستی این جبرئیل است که بمن خبر میدهد در آن نه خصلت است دهن را خوشبو میکند، معده را پاک میکند طعام را گوارا میکند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۴

شنوائی و بینائی میفزاید پشت را محکم میکند، شیطان را گم و تباه میکند؛ قرب بخدا می آورد و از شیطان دور میکند.

۸- از این امت نه چیز برداشته شده.

اشاره

امام ششم فرماید که رسول خدا (ص) فرمود از امت من نه چیز برداشته شده است خطا و فراموشی و آنچه بر آن اکراه شوند و آنچه نمیدانند و آنچه تاب آن را ندارند و آنچه بدان مضطرند و حسد و فال بد و وسوسه در آفرینش تا بزبان نیاورده اند.

شرح-

مقصود اینست که کارهائی که دارای مؤاخذه و مسئولیتی است چون بیکی از این عناوین واقع شود مؤاخذه و مسئولیت آن برداشته شده است مثلا شراب حرام است و نوشیدن آن حد شرعی دارد ولی اگر بطور خطا یا فراموشی یا از روی اکراه غیر یا از روی اضطرار چون تشنگی و نبودن آب یا از روی ندانستگی بنوشد مؤاخذه و حدی ندارد و حسد و بد فالی که در دل باشد و اظهار نکند گناهی ندارد و مقصود از وسوسه در آفرینش خیالات فاسدی است که گاهی در خاطر می آید مثل اینکه خدا را کی خلق کرده یا کی خلق شده این هم خیالاتی است شیطانی و تا بزبان نیاورد گناهی و مسئولیتی مترتب نمیشود.

۹- از نه چیز نهی شده.

اشاره

امام سوم فرماید، چون پیغمبر (ص) خیبر را گشود کمان خود را خواست و بر دسته آن تکیه داد و خطبه ای خواند خدا را ستود و ثنای او را گفت و گشایش و پیروزی بزرگی که خدا به وی نصیب کرده یاد آور شد و از نه چیز غدقن کرد از مزد جنده و از نطفه چهارپا یعنی اجرت نری که بماده میجهانند و از انگشتر طلا و از بهای سگ و از زینهای ارغوانی ابو عدویه (که یکی از راویان این حدیث است) گفته زینهای سرخ و از پوشیدن جامه های قسی و آن جامه هائی بوده که در شام بافته میشده و از خوردن گوشت درندگان و از فروش طلا بطلا و نقره بنقره با اینکه یک طرف بیشتر باشد و از مطالعه در نجوم و ستاره شناسی.

شرح-

چون در قلعه های خیبر این کسبها و این کالاها موجود بوده و پس از تسخیر آنها بدست مسلمانان اموالشان در تصرف مسلمین افتاد و ممکن بود که این اخلاق و اعمال زشت آنها در مسلمانان سرایت کند این است که پیغمبر اسلام این احکام را بآنها گوشزد کرد و آنها را از ارتکاب این امور که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۵

شاید میان یهودان و در قلعه های خیبر پیش از فتح پیغمبر شایع بود نهی کرد بسیاری از این امور چون بدست کردن انگشتر طلا و اجرت زنا و خوردن گوشت سباع در فقه اسلامی حرام تلقی شده و بعضی از آنها چون اجرت فحل و زین سرخ مکروه شمرده شده.

۱۰- گناهکار را نه ساعت مهلت دهند-

امام ششم فرمود چون بنده قصد کار نیک کند یک حسنه در نامه عمل او نوشته شود و چون آن کار نیک را انجام داد ده

حسنه برایش نوشته شود و چون قصد گناه کند چیزی بر او ننویسند و چون آن گناه را مرتکب شود باز هم تا نه ساعت باو مهلت دهند اگر پشیمان شد و استغفار کرد و بازگشت نمود بر او ننویسند و اگر پشیمان نشد و توبه نکرد یک گناه بر او نوشته شود.

۱۱- امامان از فرزندان حسین (ع) نه تن بودند.

امام پنجم فرمود پس از حسین بن علی (ع) نه امامند که نهمی آنان قائم ایشانست.

۱۲- پیغمبر (ص) از سر نه زن وفات کرد.

امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) پانزده زن ازدواج کرد دو تن از آنان مردند و بسیزده تن آنها درآمد و از سر نه تن آنها وفات کرد آن دو که بدانها دخول نکرد عمره و سینا نام داشتند و آن سیزده که بدانها دخول کرد نخست خدیجه دختر خویلد بود سپس سوده دختر زمعه سپس ام سلمه نامش هند دختر ابی امیه بود سپس ام عبد اللّٰه عایشه.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۶

دختر ابی بکر سپس حفصه دختر عمر سپس زینب دختر خزیمه بن حارث ام المساکین سپس زینب دختر جحش سپس ام حبیبه بنام رمله دختر ابو سفیان سپس میمونه دختر حارث سپس زینب دختر عمیس سپس جویریه دختر حارث سپس صفیه دختر حی بن اخطب و آنکه خودش را به پیغمبر (ص) بخشید خوله دختر حکیم سلمی بود و دو کنیز هم در فراش خود داشت که با زنهای خود آنها را هم قسمت قرار داده بود و در هر دوره شبی هم با آنها بسر میبرد ماریه قبطیه و ریحانه خندقیه و نه زنی که از سر آنها وفات کرد عایشه بود و حفصه و ام سلمه و زینب دختر جحش و میمونه دختر حارث و ام حبیبه دختر ابی سفیان و صفیه دختر حی بن اخطب و جویریه دختر حارث و سوده دختر زمعه و بهترین زنان آن حضرت خدیجه دختر خویلد و ام سلمه دختر ابی امیه بودند سپس میمونه دختر حارث.

۱۳) امیر مؤمنان (ع) نه کلمه فرمود.

عامر شعبی گوید امام یکم امیر مؤمنان بالبداهه نه جمله فرموده که چشمان بلاغت را خیره کرده اند چه گوهرهای حکمتند که در این درهای یتیم

سفته شدند و عموم ارباب بلاغت نتوانستند جمله ای انشاء کنند که به پایه یکی از این سخنان بلاغت شعار و حکمت مدار باشد سه از اینها در راز و نیاز با حضرت پروردگار چاره ساز است و سه دیگر از اینها در حکمت و راه و روش خردمندان است و سه ان در ادب و آمیزش با همنوعان است آن سه که در مناجات است گوید الهی در عزتم همین بس که تو را بنده ام و در سرفرازیم همین بس که تو ام پرورنده ای تو چنانی که من میخواهم مرا چنان کن که تو میخواهی. آن سه که در حکمت است فرماید

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۷

ارزش هر مردی آن باشد که ورا نیکو بسازد هر که اندازه خویش دانست از هلاکت وارست، مرد در زیر زبان خود نهفته است (در گلستان خود سعدی شیرازی از اینجا اقتباس کرده که گفته: تا مرد سخن نگفته باشد- عیب و هنرش نهفته باشد) آن سه که در آداب فرموده بهر کس که احسان کنی فرمانت پذیرد بهر که نیازمند گردی به بندگیت گیرد، از هر کس بی نیازی با وی برابر و هم ترازی.

۱۴- اندازه بلوغ زن نه سال است-

اشاره

زراره گوید امام پنجم فرمود بدختر در نیا تا نه سالش تمام شود یا ده ساله گردد گفت شنیدم که میفرمود نه سال یا ده سال

شرح-

این تردید نظر باستعداد دختر است که گاهی نه ساله بالغه می شود و توانائی دارد و گاهی ده ساله توانائی پیدا میکند. امام ششم (ع) فرمود هر که بزنی که نه سالش نشده در آید و عیبی در او پدید آید ضامن است.

امام ششم (ع) فرمود: اندازه بلوغ زن نه سالگی است توضیح این بلوغ در عبادات است در معاملات و نکاح بروی احکام دیگری بار است

۱۵- زنی که از شوهر خود نه طلاق عدی گرفته بر او حرام ابدی می شود-

ابی بصیر گوید: از امام ششم (ع) پرسیدم از زنی که طلاق داده شود و رجوع شود سپس طلاق داده شود و رجوع شود سپس طلاق داده شود؟ فرمود برای شوهر حلال نیست تا شوهر دیگر کند، و زنی که مردی سه طلاقش

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۸

داده و مرد دیگری او را گرفته و بسنت پیغمبر طلاقش داده و بشوهر اول برگشته و باز او را سه طلاقه کرده و بدیگری شوهر کرده و او را طلاق گفته سپس بشوهر اول برگشته و او را سه طلاق بر طبق سنت داده سپس ازدواج شود این زنیست که هرگز بشوهر اول حلال نشود و زنی هم که ملاعنه واقع شود برای شوهر خود هرگز حلال نشود.

۱۶– زکاه در نه چیز است–

امام ششم (ع) فرمود: اول رسول خدا (ص) زکاه را بر نه چیز قرار داد و از جز آنها عفو فرمود:

گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، گاو، گوسفند، شتر. سائل گفت ذره چطور؟

امام بخشم رفت سپس فرمود بخدا در زمان پیغمبر کنجد و ذرت و گاورس (ارزن) و همه اینها بود، عرض شد که آنها میگویند این حبوبات در زمان پیغمبر نبوده و برای آن زکاه را بر نه چیز قرار داد کرده که در دسترس او غیر از آنها نبوده امام بخشم رفت و فرمود دروغ میگویند نص فرمان حضرت اینست که از جز آنها عفو شده، عفو در چیزیست که باشد، بخدا جز این نه، چیزی نیست که زکاه بر آن واجب باشد هر که بپذیرد و هر که خواهد کافر شود.

جمیل گوید: از امام ششم (ع) پرسیدم در چند چیز زکاه است؟ فرمود در نه

چیز که رسول خدا آن را قرار داد کرده و از چیزهای دیگر عفو کرده، طیار یکی از حاضران مجلس امام (ع) عرض

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۸۹

کرد: یکی از حبوبات نزد ما کشته می شود که آن را برنج مینامند. امام ششم (ع) فرمود پیش ما هم حبوبات بسیاریست عرض کرد برنج هم زکاتی دارد؟ حضرت فرمود بتو نگفتم که رسول خدا (ص) از غیر این نه چیز عفو کرده این نه: طلا است و نقره و سه نوع حیوان: شتر و گاو و گوسفند و از محصولات زمین: گندم، جو، کشمش، خرما.

۱۷- نماز جمعه از نه کس ساقط است-

امام پنجم (ع) فرمود: همانا خدای عز و جل از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز واجب کرده و یکی از آنها را بجماعت واجب؟؟؟ و آن نماز جمعه است که از نه کس ساقط است: از غیر بالغ و از پیرمرد و دیوانه و مسافر و بنده و زن و بیمار و کور و کسی که دو فرسخ و بیشتر از محل نماز جمعه دور باشد، قرائت حمد و سوره در نماز جمعه بجهر است و غسل در جمعه واجب است و بر امام لازم است که در نماز جمعه دو قنوت بخواند یکی در رکعت اول پیش از رکوع و دیگری در رکعت دوم پس از رکوع.

۱۸- نه چیز موجب فراموشی اند-

امام هفتم فرمود: نه چیز موجب فراموشیند خوردن سیب ترش و گشنیز و پنیر و خوردن دم زده موش و شاشیدن در آب ایستاده و خواندن نوشته سر گورها.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۰

و راه رفتن میان دو زن و دور انداختن شپش و حجامت در گودی پشت سر. ابو مالك از پدرش بسلسله الذهب از پیغمبر (ص) همین را روایت میکند (اما آب جاری را حکم دیگری است).

۱۹- ذکر نه معجزه ای که خداوند عز و جل بموسی عطا کرد-

هرون بن حمزه غنوی صراف گوید از امام ششم پرسیدم از نه معجزه ای که بموسی (ع) داده شد فرمود ملخ و شپش و قورباغه و خون و طوفان و دریا (شکافتن دریا برای عبور بنی اسرائیل) و سنگی که دوازده چشمه از آن میجوشید و عصا که اژدها میشد و دستش که بیضاء میگردید و چون ماه میدرخشید.

سلام بن مستنیر هم از امام پنجم در تفسیر گفته خدا (در سوره بنی اسرائیل آیه ۱۰۱) هر آینه بموسی نه معجزه آشکارا دادیم همین مضمون بالا را با تقدیم و تاخیر پاره ئی از فقرات نقل و روایت کرده است.

۲۰- آنان که با قائم آل محمد می آیند تا کم کم شماره لازم انصارش جمع آوری شوند از نه قبیله اند-

امام شـشم (ع) فرمود: قائم «ع» با چهل و پنج مرد از نه قبیله می آید از قبیله ای یک مرد هم راه او است و از قبیله ای سه مرد و از قبیله ای چهـار مرد و از قبیله ای پنـج مرد و از قبیله ئی شـشم و از قبیله ای هفت و از قبیله ای هشت و از قبیله ئی نه و پیوسـته چنین است تا شماره او تکمیل شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۱

باب خصال دهگانه

۱- پیغمبر (ص) را ده نام است-

جابر بن عبد اللَّه گوید: رسول خدا فرمود من از همه کس بآدم شبیه ترم و ابراهیم از همه مردم بمن در خلقت و اخلاق مانندتر است خـدای عز و جل از بالای عرش خود مرا بده نام خوانده و وصف مرا نموده و بزبان هر پیغمبری که بقومی میفرسـتاد مژده مرا داده در تورات نـام مرا نشـر کرده و یاد مرا میان اهل تورات و انجیل پراکنـده نمود کتابش را بمن آموخته و مرا بآسـمانش برده و از نامهـای خود برای من نـامی بـاز گرفته خودش محمود است و مرا محمـد نامیـده و در بهترین قرنهای امتم مرا مبعوث کرده مرا در تورات احیـد ماد ماد نامیـده و آن از توحیـد است بتوحیـد خداونـد تن امت مرا بر آتش حرام کرده، مرا در انجیل احمـد نامیـده من در میـان اهـل آسـمان محمودم و امتم را حامـدان قرار داده، نـامم را در زبور «ماح» شـمرده خـدای عز و جل بواسـطه من پرسـتش بت ها را از روی زمین برانـدازد و مرا در قرآن محمد نامیده من در مجمع قیامت و در فصل قضاء محمود نامیده شوم جز من کسی شفاعت نکند در قیامت مرا حاشر نامیده همه

مردم بر قدم من محشور شوند، در موقف مرا موقف نامیده من مردم را پیش خدای عز و جل بپا دارم مرا عاقب.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۲

نامیده من دنبال همه پیغمبرانم پس از من رسولی نیست مرا رسول رحمت و رسول توبت و رسول ملاحم (یعنی صاحب شمشیر و جنگجو) قرار داده و مقفی نامیده که در پی همه پیغمبران آمدم و من قیم و کامل و جامع هستم خدایم بر من منت نهاد و فرمود: ای محمد رحمت خدا بر تو هر رسولی را بزبان قومش فرستادم ولی تو را بهمه بشر از سرخ و سیاه فرستادم و با رعبی که هیچ کس را بدان یاری نکردم تو را یاری کردم غنیمت که پیش از تو بر کسی حلال نکرده بودم بر تو حلال کردم و گنجی از گنجهای عرشم را که فاتحه الکتاب و خاتمه سوره بقره است بتو و امتت دادم و برای تو و امتت همه زمین را مسجد و خاکش را طهور قرار دادم بتو و امتت تکبیر دادم و نام تو را با نام خود قرین کردم هیچ کس از امتت نام مرا نبرد جز آنکه نام تو را با نام من ببرد ای محمد خوشا بر تو و امتت. امام پنجم فرمود رسول خدا ده نام دارد که پنج آنها در قرآن مجید است و پنج آنها در قرآن مجید نیست اما آن پنج که در قرآنست محمد و احمد و عبد اللّه و یس و نون و اما آن پنج که در قرآن نیست فاتح است و خاتم و کافی و مقفی و حاشر.

۲- رفت و آمد بدر خانه ها باید برای یکی از ده مطلب باشد.

امام

اول فرمود:

حکماء در روزگار گذشته همیشه میگفتند رفت و آمد بدر خانه ها باید برای یکی از ده مقصود باشد.

۱- بخانه خدا کعبه معظمه روند برای ادای حج و قیام بحق و انجام وظیفه واجب او.

۲- بدر بار پادشاهان عادلی که اطاعت آنها باطاعت حق پیوسته است حق آنان واجب و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۳

سودشان بزرگ و زیانشان سخت است.

۳- در خانه علما و دانشمندانی که علم دین و دنیا از آنها استفاده می شود.

۴- در خانه های اهل جود و بخشش که مال خود را برای نیکنامی و امید بثواب آخرت میدهند.

۵- در خانه مردمان بیخرد و فعالی که در حوادث زمانه بکمک آنان نیازمند میشوی و در حوائج از آنها پناه میطلبی.

۶- در خانه اشراف و بزرگان برای خواهش بخشش و مردانگی و رفع حاجت.

۷- در خانه کسانی که از رأی و شور آنان استفاده می شود و تقویت حزم و آماده کردن ساز و برگی در مورد حاجت می آید.

۸- در خانه برادران دینی چون که پیوست با آنها واجب و ارای حقشان لازمست.

۹- در خانه دشمنانی که بمدارای با آنان شرشان دفع می شود و بنرمی و تدبیر و ملاطفت و دیدن از آنها دشمنیشان برطرف میگردد.

۱۰- در خانه کسانی که از همنشینی آنان بهره برده شود و ادب استفاده گردد و گفتگوی با آنها موجب انس باشد.

۳- خدای تبارک و تعالی عقل را بده چیز تقویت کرده-

رسول خدا (ص) فرمود براستی خداوند عقل را از نوری که در پیشینه علم خودش گنجی نهفته بود و هیچ پیغمبر مرسل و فرشته مقربی را بدان دسترس نبود بیافرید و از دانش جانش داد و فهم را روحش نموده زهد را سرش قرار داد و حیاء

را دو چشـمش و حکمت را زبانش و مهربانی را همتش و دلسوزی را دلش سـپس او را بـده چیز آکنـده و نیرومنـد کرد یقین، ایمان. راستی، سـنگینی، اخلاص، رفق، بخشـش، قناعت و تسلیم و شکر سپس خدای عز و جل فرمود پس برو پس رفت سپس فرمودش پیش بیا پیش آمد سپس باو فرمود: سخن بگو

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۴

گفت حمـد از آن خدائیست که ضدی و همتائی و مانندی و هم ترازی و برابری و مثلی ندارد آنکه هر چیزی برای بزرگواری او خاضع و خوار است خـدای تبارک و تعالی فرمود: بعزت و جلالم سوگند آفریده ای را بهتر و فرمانبرتر و والاتر و شـریفتر و عزیزتر از تو نیافریدم بواسـطه تو مؤاخذه کنم و عطا کنم بتو یگانه شـمرده شوم و پرستیده شوم و محل امیدواری باشم و جسـته گردم و ترسیده شوم ثواب و عقاب بواسطه تو باشد.

در این هنگام عقل بخاک افتاد و سـجده کرد و هزار سال بسـجده مانـد سـپس خداوند تبارک و تعالی فرمود سـرت را بردار و بخـواه تـا بتـو عطـا شـود، شـفاعت کن تـا پـذیرفته گردد عقـل سـرش را برداشت و عرض کرد الهی از تـو درخواست دارم که شفاعت مرا در هر عقلمنـدی بپذیری، خدای جل جلاله به فرشـتگان فرمود شـما را شاهد میگیریم که شـفاعت او را در باره هر کس که عقل به او داده ام پذیرفتم.

۴- ده خصلت از صفات خاصه امام است-

امام شـشم «ع» فرمود ده خصـلت از صـفات امام است: عصـمت، نص بر امامت از همه مردم داناتر است، و پرهیزکارتر است مر خدا را بقرآن داناتر است و وصی معروف امام پیش است و

دارای معجزه و دلیل است چشمانش میخوابد ولی دلش بیدار است، سایه ندارد، از پشت سرش مانند پیش رویش میبیند. مصنف این کتاب گوید: معجزه و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۵

دلیل امام همانا علم او و مستجاب شدن دعای او است یعنی در این دو صفت فوق بشر عادی است اما اینکه گاهی از امور آینده براستی پیشگوئی میکند اخباریست که از رسول خدا (ص) دریافت کرده، سایه ندارد چون از نور خدای عز و جل آفریده شده دنبال خود را چون جلو میبیند از راه فراست و حدس قوی و درست است که میفهمد دنبال سرش چیست خدای عز و جل (در سوره حجر آیه ۷۵) میفرماید براستی در این خبر برای هوشمندان باطن بین نشانه هائی است.

۵- علی (ع) از رسول خدا (ص) ده خصلت بهره برد-

امام یکم امیر المؤمنین «ع» فرمود برای من از طرف رسول خدا «ص» ده خصلت است که یکی از آنها را بآنچه آفتاب بر آن میتابد نمیدهم بمن فرمود تو در دنیا و آخرت برادر منی و در ایستگاه قیامت از همه خلائق بمن نزدیکتری تو وزیر و وصی منی و در خاندان و دارائی جانشین منی، تو در دنیا و آخرت پرچم دار منی دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا است، دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است علی «ع» فرمود از رسول خدا ده خصلت از آن منست که پیش از من آنها را بکسی نداده و پس از من هم بکسی نخواهد داد.

فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر منی و در ایستگاه قیامت از همه مردم بمن نزدیکتری، نشیمن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص:

من و نشـیمن تو در بهشت چون نشـیمن دو برادر رو برو است، توئی وصی، توئی ولی، توئی وزیر، دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است، دوست تو دوست منست و دوست من دوست خدا است.

امام پنجم از پدرانش روایت کرده که علی (ع) فرمود از رسول خدا (ص) ده خصلت از آن منست که بجای یکی از آنها بدان چه آفتاب بر آن طلوع و غروب مینماید شاد نیستم، یکی از اصـحابش عرض کرد آنها را برای ما بیان کن فرمود شنیدم رسول خـدا میفرمـود ای علی تـوئی وصـی و توئی وزیر و توئی جانشـین در خانـدان و دارائی، دوسـتت دوست من منست و دشـمنت دشـمن من، تو سـید مسـلمانانی پس از من و تو برادر منی و تو در ایسـتگاه قیـامت از همه خلائق بمن نزدیکتری و تو در دنیا و آخرت پرچمدار منی.

امام ششم فرماید که امیر المؤمنین فرمود از رسول خدا ده خصلت از آن منست که بجای یکی از آنها آنچه آفتاب بر آن میتابد شادم نمیکنـد، فرمود تو در دنیا و آخرت برادر منی، تو در ایسـتگاه قیامت از همه مردم بمن نزدیکتری منزل تو در بهشت برابر منسـت چنـان کـه برادران دینی روبرو باشـند، تـو در دنیـا و آخرت صـاحب پرچم منی؛ وصـی منی و وارث منی در خانـدان و دارائی و نسـبت بمسـلمانان در هنگام غیاب من جانشـین منی شفاعت تو شفاعت منست، دوست تو دوست منست و دوست من دوست خدا است، دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خدا.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۷

۶- شیعیان و یاران علی (ع) را بده خصلت مژده باد-

رسول خدا «ص» فرمود ای

علی شیعیان و یارانت را بده خصلت مژده بده. یک. حلال زادگی. دو. خوش عقیده گی. سه. دوست داشتن خدای عز و جل آنان را. چهار. گشادگی در گور. پنج: نور در جلوی دیدگانشان رهبر در صراط.؟؟؟:

رفع فقر از پیش چشمانشان و بی نیازی دلهایشان. هفت: دشمنی خدا با دشمنانشان. هشت: ایمنی از خوره و پیسی و دیوانگی ای علی. نه: فرو ریختن گناهان و بدیها از آنان. ده: آنان در بهشت با منند و من با آن ها (خ: قیامت را ده نشانه است)

۷- ده خصلت از اخلاق بزرگند-

امام ششم فرمود اخلاق نیک و بزرگ ده اند اگر توانی که در تو باشند آنها را فراهم کن زیرا اینها گاهی در خود مرد هستند و در فرزندش نیستند گاهی در فرزند یافت شوند و در پدر نباشد گاهی در بنده یافت شوند و در آزاد نباشند، شجاعت در نبرد.

راستی در گفتار، ادای امانت، صله رحم، پذیرائی مهمان، اطعام سائل، پاداش احسان، حرمت داری و وفا بحقوق همسایه، حرمت داری و وفای با رفیق و سر آمد همه حیاء است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۸

امام ششم «ع» فرمود خدای تبارک و تعالی رسول خود را باخلاق نیک و بزرگ اختصاص داد، شما خود را بیازمائید اگر آن اخلاق پیغمبری در شما باشد خدای عز و جل را بستائید و آن ها را تقویت کنید سپس آن ها را ده شمرد، یقین، قناعت، صبر، شکر، رضا، حسن خلق سخاوت، غیرت، شجاعت مردانگی.

۸- هنگامه رستاخیز بر پا نشود تا ده نشانه بوده باشد-

حذیفه بن اسید گوید:

رسول خدا از غرفه خود بر ما سر کشید و ما در هنگام رستاخیز گفتگو داشتیم، فرمود رستاخیز برپا نشود تا ده نشانه بوده باشد، خروج دجال، پدید شدن دود، بر آمدن آفتاب از مغرب، بیرون شدن دابه الارض، پراکنده شدن طائفه یاجوج و مأجوج؛ نمایان شدن سه حادثه خسف (بزمین فرو رفتن مردم) یکی در خاور و یکی در باختر و یکی در جزیره العرب و آتشی که از قصر عدن (شهری است در ساحل باب المندب از نواحی یمن) بیرون آید و مردم را بسوی محشر براند هر جا منزل گیرند منزل کند و چون در میان روز استراحت کنند با آنها استراحت کند.

۹- ده خصلت را خدای عز و جل برای پیغمبرش و خاندان او جمع کرده

ابن عباس گوید رسول خدا در میان ما ایستاد و نطقی ایراد کرد در آخر نطق خود فرمود خدای عز و جل برای ما خاندان ده خصلت جمع کرده که برای هیچ کس پیش از ما جمع نکرد و در دیگران نخواهد بود،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۱۹۹

حکمت، حلم، دانش، بخشش، دلیری، عدالت، راستی، پاکی، پارسائی در ما است. ما کلمه تقوی و راه هدایت و نمونه اعلی و حجت عظمی و عروه الوثقی و رشته محکم هستیم که خداوند بدوست داشتن ما فرمان داده است، پس از حق چیست؟ جز گمراهی، کجا رو میکنید؟

۱۰- هر که با ده خصلت خدا را ملاقات کند بهشت میرود-

امام پنجم فرمود ده خصلتند که هر کس با آنها خدا را ملاقات کند بهشت میرود، شهادت به یگانگی خدا و باینکه محمد رسول خدا است و اقرار بدان چه از نزد خدا آورده و بر پا داشتن نماز و دادن زکاه و روزه گرفتن ماه رمضان و حج خانه کعبه و دوستی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا و کناره گیری از هر نوشابه مستی آوری.

از امام ششم نیز این روایت عینا رسیده

۱۱- مؤمن خردمند نباشد تا ده خصلت در او نباشد-

رسول خدا (ص) فرمود خدای عز و جل بچیزی عبادت نشده که از عقل بهتر باشد و شخص مؤمن خردمند نیست تا ده خصلت در او جمع شود بخیر او امید باشد و از شر او ایمن باشند، خیری که از دیگری دریابد بسیار شمارد و خیر بسیار خود را کم شمارد، در طول عمرش از تحصیل دانش خسته نشود، از رجوع حاجتمندان بسویش

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۰

دلتنگ نشود، خواری و فروتنی در نظر وی از عزت و سربلندی و فقر و تنگدستی از ثروت محبوبتر باشد، بهره وی از دنیا همان قوت باشد و دهم آن که هیچ کس را نبیند مگر آنکه با خود گوید او از من بهتر است و پرهیزکارتر! همانا مردم دو قسمند. یک قسم که واقعا از او بهتر و پرهیزکارتر است و دیگری که از او بدتر و پست تر است. چون بکسی برخورد که از او بهتر و پرهیزکارتر است برای او تواضع کند تا خود را باو برساند و چون بکسی برخورد کند که از او بدتر است و پست تر، بگوید شاید خیر او در نهان است و شر او

در عیان و شاید سرانجامش خیر باشد چون این کار را کرد بزرگ شد و بر اهل زمان خود آقا است.

۱۲- ده عضو از اعضاء گوسفندی که ذبح شود نباید خورد-

اشاره

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ش.

الخصال / ترجمه کمره ای ؛ ج ۲ ؛ ص ۲۰۰

ام ششم (ع) فرمود:

ده چیز گوسفند خورده نشود، سرگین، خون، سپرز، مخ حرام که درون لوله پشت است، غده ها، آلت نری، خایه ها، بچه دان و فرج و شاه رگهای زننده یا عروق.

شرح-

ظاهرا مقصود آن دنباله عریض پیها باشد که زرد رنگ و در کیسه کردن واقع است،

۱۳- ده چیز مردار غیر نجس العین پاک است-

امام ششم فرمود ده چیز از مردار پاک است: استخوان، مو، پشم، پر، شاخ، سم، تخم از پرندگان؟ شیردان، شیر، دندان.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۱

۱۴- ده کس در ده چیز طمع نکنند که بیجا است-

یحیی بن عمران حلبی گوید از امام ششم شنیدم میفرمود نباید شخص متکبر طمع در نیکنامی داشته باشد و نه شخص نیرنگ باز در بسیاری دوستان و نه بد اخلاق در شرافت و نه بخیل در صله رحم و نه مسخره چی در دوستی درست و نه کسی که کم مسأله میداند در قضاوت و دادگری و نه غیبت کننده در سلامتی از تعرض مردم و نه حسود در آسایش دل و نه کسی که بر گناه کوچک خرده گیری میکند در آقائی و نه مرد کم تجربه ای که رأی خود را میپسندد در ریاست.

۱۵- در ده جا نباید نماز خواند-

اشاره

امام ششم (ع) فرمود ده جا است که در آنها نماز نخوانند گل، آب، حمام، میان راه، بر سوراخ مورچه، در شترخان، در مجرای

آب، در نمکزار، در برف، در وادی ضجنان مصنف این کتاب (رضی اللّه عنه) گوید انسان در حال اختیار اگر بتواند در جای دیگر نماز بخواند در این مواضع نخواند ولی اگر در آب و گل گرفتار و مضطر شد نماز بخواند و برای رکوع و سجود با سر اشاره کند و برای سجود سر را بیشتر خم کند اما در راه عیب ندارد که بر کناره های آن نماز

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۲

بخواند ولی بر خود جاده که محل رفت و آمد است نماز نکند و اما در حمام بهیچ وجه نماز نخواند ولی در رخت کن عیب ندارد زیرا حمام نیست و اما در سر سوراخ مورچه نماز نکند چون که مورچه ها او را آزار میکند و از نماز باز میدارند و اما در خوابگاه شتر نماز نکند مگر در صورتی که بر بار و بنه

خود از دزد بترسد که در این صورت عیب ندارد و همان جا نماز بخواند ولی نماز در آغل گوسفندان عیب ندارد، در راه آب هیچ گاه نباید نماز بخواند زیرا ممکن است در حال نماز آب بیاید و او را بگیرد. اما غدقن از نماز در نمکزار اختصاص به پیغمبر و امام دارد و غیر آنها در صورتی که محل سجده خود را خوب بکوبد که پیشانی در آن پا برجا شود عیب ندارد؛ اما برف در صورتی که کسی مضطر شد بر آن نماز بخواند جای سجده را بکوبد که پیشانی بر آن پایدار شود اما وادی ضجنان (که نزدیک مکه واقع است) و وادیهای دیگر امثال آن وادی هیچ کدام نماز خواندن روا نیست زیرا که آنها جای مارها و شیاطین خواهند بود.

شرح–

این حکم نسبت بحمام و محل مورچه و شتر خان و وادی ضجنان محمول بر کراهت است ولی راجع بموارد دیگر ممکن است راجع بشرطیت استقرار و از اتمام صلاه باشد و منظور حرمت وضعی باشد.

۱۶– ده کس به بهشت نمیروند–

اشاره

رسول خدا (ص) فرمود که خداوند بهشت را آفرید آن را از یک خشت طلا و یک خشت نقره آفرید و دیوارهایش را یاقوت و سقفش را زبرجد و رنگش را لؤلؤ و خاکش را زعفران و مشک بسیار خوشبو آفرید و باو فرمان داد که سخن بگو عرض کرد خدائی جز تو نیست که زنده و پاینده ای هر کس در من آید همانا خوشبخت است خدای عز و جل فرمود بعزت و بزرگی و جلال و والائی خودم سوگند که در بهشت نمیرود دائم الخمر و متکبر و سخن چین و دیوث و مأمور شهربانی و مخنث و کفن دزد و گمرکچی و قاطع رحم و قدری.

در روایت دیگر بعد از متکبر و عاق شدید السواد را ذکر کرده. مصنف این کتاب گوید:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۳

منظور از شدید السود کسی است که موی سر و ریشش هیچ سفید نشود هر چه هم پیر گردد و این گونه شخص را غربیب گویند.

شرح–

شاید منظور از شدید السواد اشخاص معینی باشد که کفر و فساد آنان ثابت بوده، قدری بجبری و مفوضه هر دو تفسیر شده.

۱۷– عاقبت ده جزء است–

علی بن مهزیار بسند خود روایت کرده زمانی برای مردم بیاید که عافیت در آن ده قسمت باشد، نه قسمت آن در کناره گیری از مردم بود و یک قسمت دیگر در خاموشی.

۱۸- ده کس خود را و دیگران را بگرفتاری و رنج اندازند-

امام یکم (ع) فرمود ده کسند که خود را و دیگران را گرفتار کنند و به رنج اندازند کم دانشی که میخواهد بسیار بمردم بیاموزد، مرد با حلم و دانشمندی که هوشمند نیست، کسی که دنبال چیزی رود که بدستش نمیآید و سزاوار نیست، کسی که رنج فراوان کشد و آرامی ندارد و کسی که آرامی دارد و دانش و بصیرت ندارد و دانشمندی که فکر صلاح در سر او نیست و کسی که در فکر صلاح است و دانشمند نیست و دانشمند دنیا دوست و کسی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۴

که بمردم مهربان است و نسبت بآنچه خودش دارد بخل میورزد و میخواهد از کیسه دیگران برای مردم دلسوزی کند دانش آموزی که با دانشمندتر از خود جدال میکند و چون مطلب را باو می آموزد از او نمیپذیرد.

۱۹- زهد ده جزء است-

اشاره

مردی حضور امام چهارم آمد و از آن حضرت پرسید: زهد چیست؟

فرمود ده جزء است بلندترین درجات زهد کمترین درجات ورع است و بلندترین درجات ورع کمترین درجات یقین است و بلندترین درجات یقین کمترین درجات رضا است، همانا تفسیر زهد در یک آیه از قرآن کریم است (سوره حدید آیه ۲۳) تا آنکه بر آنچه از دست شما رفت تأسف نخورید و بدان چه بدست آوردید شاد نباشید.

شرح-

زهد بیرغبتی بدنیا و کالای دنیا است و شاید منظور از این که ده جزء است این باشد که شئون دنیوی برای انسان ده است، جان، شخصیت، جاه، آبرو، مال، زن، فرزند، خویشان، جوانی زیبائی و بطور کلی بیرغبتی بآنها را در آیه مبارکه منظور کرده است.

۲۰- ده قسم کنیز بر آقای خود حرامند-

امام ششم فرمود ده تا از کنیزان حرامند میان مادر و دختر جمع مکن میان دو خواهر جمع مکن، کنیزت که از دیگری آبستن است تا بزاید و کنیزت که زن دیگری است و کنیزت که خواهر رضاعی تو است و کنیزت که عمه رضاعی تو است و کنیزت که خاله رضاعی تو است و کنیزت که حائض است تا پاک شود و کنیزت که تو را شیر داده و کنیزت که در آن شریک داری.

۲۱- شهوت زنانه جزء است-

امام ششم (ع) فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۵

شهوت را ده جزء قرار داده نه جزئش در زنان است و یکی در مردان و اگر نبود که خدا باندازه شهوت بزنان حیا داده بود بهر مردی نه زن درمی آویخت.

۲۲- حیا ده جزء است-

امام ششم (ع) فرمود حیاء ده جزء است نه جزئش در زنان است و یکی در مردان چون دختر حیض شود یک جزء حیاء از او برود و چون شوهر کند جزء دیگر برود؛ چون نطفه شوهر را در خود جا دهد جزء دیگر از او برود و چون بزاید جزء دیگر از او برود و پنج جزء برای او بماند سپس اگر زنا داد همه حیاتش بریزد و اگر پارسا شد برای او پنج جزء از حیا بجا بماند.

۲۳- چون پسر بچه ها بده سالگی رسیدند بستر خواب آنها را از زنها جدا کنند

امام ششم (ع) از گفتار پدرانش فرمود بستر زنان را از پسرانی که ده ساله شده اند جدا کنید.

۲۴- یک زن صبر ده مرد را دارد-

امام ششم از قول پدرش فرمود: براستی خدای تبارک و تعالی برای یک زن توانائی صبر ده مرد را قرار داده و چون آبستن شود توانائی ده مرد دیگر برای او بیفزاید.

اسحق بن عمار گوید از امام ششم (ع) شنیدم میفرمود براستی خدای عز و جل برای زن توانائی صبر ده مرد را قرار داده و چون بهیجان آید نیروی ده مرد را دارد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۶

۲۵- ده چیز است که بعضی از بعضی سخت تر است.

اشاره

امام پنجم (ع) فرمود در این میان که امیر مؤمنان (ع) در رحبه بود و مردم گرداگرد آن حضرت را گرفته بودند یکی فتوی میخواست یکی شکایت داشت و عرض حال میکرد ناگاه مردی خدمت او ایستاد و عرض کرد السلام علیك یا امیر المؤمنین و رحمه اللّه و برکاته آن حضرت با دو چشم مبارک درشت خود باو نگاهی کرد و فرمود و علیك السلام و رحمه اللّه و برکاته تو کیستی؟

آقا من یکی از رعایا و اهل کشور توام.

خیر تو از رعایا و اهل کشور من نیستی اگر یک روز هم بمن سلام داده بودی از من پوشیده نمیماند.

ای امیر المؤمنین بمن امان بده.

مگر در این شهر من خلافی کرده ای؟

خیر آقا.

شاید از مردان جنگ باشی؟

آری.

فرمود: اکنون که سلاح بزمین گزارده شد و معاهده ترک جنگ بسته شده عیب ندارد.

آقا راستش اینست که من مردی از اهل شامم معاویه مرا بطور ناشناس خدمت شما فرستاده تا از شما مسائلی بپرسم موضوع مسائل اینست که پادشاه روم آن مسائل را پیش او فرستاد و باو گفته اگر تو شایسته زمامداری امت و جانشین محمدی بپرسشهای من جواب بده اگر جواب مرا دادی پیرو

الخصال / ترجمه

کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۷

تو میشوم و باج بتو میدهم معاویه جوابی نداشت که باو بدهد این موضوع خاطرش را ناراحت کرده و مرا فرستاده که آن مسائل را از شما بپرسم.

امیر المؤمنین (ع) فرمود خدا زاده هند جگر خوار را بکشد چه اندازه خودش و همراهانش گمراه و کورند بخدا کنیزی را آزاد کرد و نمیفهمید که چگونه با او ازدواج کند خدا میان من و این امت حکم باشد رحم مرا قطع کردند و روزگار مرا ضایع کردند و حق مرا بردند و مقام بلند مرا پست کردند.

ای قنبر امام حسن و امام حسین و محمد را نزد من بیاور. آقازاده ها حاضر شدند، فرمود: ای مرد شامی این دو تن پسران رسول خدایند و این یکی پسر منست از هر کدام میخواهی مسائل خود را بپرس گفت از این صاحب گیسوان بلند میپرسم. مقصودش امام حسن (ع) بود در این وقت امام حسن (ع) جوان بود و باو فرمود هر چه خواهی از من بپرس مرد شامی گفت میان حق و باطل چه اندازه است؟ میان آسمان و زمین چه اندازه است؟ قوس و قزح چیست؟ چشمه ای که ارواح مشرکان در آن مأوی میکنند کجا است؟

چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن مأوی میکنند کجاست؟ مؤنث چیست؟ ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت تر است چیست و کدامند؟

امام حسن (ع) فرمود میان حق و باطل چهار انگشت است هر چه را خودت دیدی حق است ولی آنچه را بشنوی ممکن است بیشتر آن باطل باشد.

شامی گفت یا ابن رسول اللّٰه (ص) درست فرمودی.

فرمود فاصله میان آسمان و زمین دعای ستمدیده و مد بصر است

هر کس جز این گوید دروغش بشمار. گفت یا ابن رسول اللّٰه (ص) درست فرمودی. فرمود میان مشرق و مغرب یک روز گردش آفتاب

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۸

است از آنجا که چون برآید و آن را بنگری تا آنجا که می بینی فرو میرود شامی گفت درست فرمودی بفرما بدانم قوس و قزح چیست؟ فرمود وای بر تو نگو قوس قزح زیرا قزح نام شیطانیست و آن قوس خداست که نشانه ارزانی و امان اهل زمینست از غرق شدن و اما چشمه ای که ارواح مشرکان در آن مأوی کنند چشمه ایست که آن را برهوت گویند و چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن مأوی کنند چشمه ایست که آن را سلما خوانند مؤنث آن است که فهم نشود نر است یا ماده (خنثی) اگر نر است چون بالغ شود محتلم گردد و اگر ماده است حیض شود و پستانش برآید اگر باین دو علامت مشخص نشود باو گویند که بدیوار بشاشد اگر بولش گاز گرفت و بدیوار رسید مرد است و اگر پس شاشید چنانچه شتر پس میشاشد زنست؛ آن ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت تر است، سخت ترین چیزی که خدای عز و جل آفریده سنگ است و سختتر از سنگ آهن است که سنگ را با آن میتراشند و سختر از آهن آتش است که آهن را آب میکند و سختتر از آتش آب است که آن را خاموش میکند و سختتر از آب ابر است که آب را با خود میبرد و سختتر از ابر باد است که ابر را میراند و سختتر از باد فرشته ایست که آن را میفرستد و

سختتر از آن فرشته ملک الموت است که آن فرشته را قبض روح میکند و سختتر از ملک الموت همان مرگ است که او را میکشد و سختتر از مرگ امر پروردگار عالمیان است که مرگ را هم نابود میکند.

شامی عرضکرد گواهی میدهم که تو زاده رسول خدائی (ص) از روی حقیقت و علی (ع) بامر خلافت شایسته تر است از معاویه لع. سپس این جوابها را برای معاویه نوشت و او هم برای پادشاه روم فرستاد پادشاه روم باو نوشت ای معاویه چرا گفتار دیگران مرا سخن میکنی و بگفته دیگران مرا پاسخ میدهی سوگند بمسیح که این جوابها از خودت نیست همانا این جوابها از مرکز نبوت و خاندان رسالت است تو اگر از من یکدرهم بخواهی بتو نمیدهم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۰۹

شرح-

سند این حدیث نظر برجال آن معتبر و قابل اعتماد است ولی متن آن مغشوش و از دو جهت بی اعتبار است.

۱- در این حدیث امام حسن را در موقع سؤال مرد شامی کودک خوانده با اینکه آن حضرت در این موقع قطعا بیش از سی سال داشته زیرا جریان واقعه در زمان خلافت حضرت و ظاهرا پس از هدنه جنگ صفین است و ولادت امام حسن در سال سوم یا چهارم از هجرت است و واقعه صفین در سال سی هفتم هجرت اتفاق افتاده است.

۲ «جواب بعضی سؤالات بسیار اقناعی و عامیانه است اگر چه بعضی از آنها دارای توجیهات دقیقی است که در اینجا فرصت شرح آن نیست. پیغمبر اکرم فرمود خدا هیچ آفریده ای را نیافریده جز آنکه آفریده دیگری بر آن فرمانده و مسلط کرده برای

آنکه چون خدای تبارک و تعالی دریاها را آفرید بخود بالیدند و جوشیدند و گفتند چیست که بر ما مسلط باشد خدا هم چرخ را آفرید تا گرداگرد آنها را گرفت و آنها را زبون کرد سپس زمین بخود بالید و گفت چیست که بر من چیره شود خدا کوهها را آفریـد و بر پشت آن چون میـخ جای داد و نگـذاشت آنچه در پشت خود دارد بلرزانـد تا زبون شـد و پا برجا گردید سـپس کوهها بزمین بالیدنـد و خود را بالا گرفتنـد و گردن فرازی کردنـد و گفتنـد چه چیز بر ما چیره می شود؟ خدا آهن را آفرید و آنها را بریـد و بر جای خود آرام شدنـد و زبون گردیدنـد سـپس آهن بکوهها بالیـد و گفت چه چیز بر من چیره می شود خدا آتش را آفریـد تا آهن را گداخت و زبونش ساخت سـپس آتش زبانه کشـید و دمید بر خود بالید و گفت چه چیز بر من چیره می شود خـدا آب را آفریـد تـا او را خاموش کرد و زبون شـد سـپس آب بالیـد و بر خود جوشـید و گفت چه بر من چیره می شود؟ خـدا بـاد را آفریـد تا موجهای او را بجنبش آورد و آنچه در تک او بود پراکنـد و او را از روش خود باز داشت آب هم زبون شـد سـپس بـاد بر خود بالیـد و طوفان کرد دامنه های خود را پراکنـد و گفت چه چیز بر من چیره می شود خـدا انسان را آفرید تا نیرنگ

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۰

ریخت و سازمانی را بدست آورد که او را از باد و جز آن پوشانید باد

هم زبون شد سپس انسان سرکشی کرد و گفت کی از من تواناتر است خدا مرگ را آفرید تا او را مقهور ساخت و انسان هم زبون شد سپس مرگ بر خویشتن بالید خداوند باو فرمود بخود مناز که براستی من تو را میان دو دسته بهشتیان و دوزخیان چنان سر ببرم که هرگز زنده ات نکنم مرگ زبون شد و ترسید.

۲۶- در خربزه ده خاصیت است-

امام ششم (ع) فرمود خربزه بخورید که در آن ده خاصیت جمع است پیه زمین است دردی نمی آورد، زیانی ندارد هم خوراک است، هم نوشیدنی، میوه است، گل است، صابون دندان است، نان خورش است، توانائی جماع میدهد، مثانه را شستشو میکند، و ادرار می آورد همین حدیث را احمد بن زیاد کرده و در حدیث دیگر است که سنگ مثانه را آب میکند، رسول خدا (ص) خربزه را با رطب میخورد و در حدیث دیگر است که با شکر میخورد و نیز فرمود که ناشتا خربزه خوردن درد فالج می آورد و خرمای برنی هم ناشتا خوردن سبب فالج است.

۲۷- ده چیز نشاط آورند.

امام ششم (ع) فرمود نشاط در ده چیز است راه رفتن، سواری آب تنی، دیدار، سبزه، خوردن، نوشیدن، دیدار زن زیبا، جماع، مسواک کردن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۱

همصحبتی با مردان. در حدیث دوم شستن سر را با گل خطمی بجای خوردن آورده است که نشاط انگیز است.

۲۸- نماز بر ده وجه است-

اشاره

امام ششم فرمود خداوند نماز را فرض کرد و رسول خدا آن را بده وجه دستور نهاد نماز حضر و نماز سفر و نماز خوف بر سه وجه و نماز گرفتن آفتاب و ماه و نماز عید روزه و عید قربان و نماز استسقاء و نماز میت.

شرح-

ما تفصیل این نمازها و احکام و موارد آن را در جلد ۲ فروع دین نوشته ایم بدان جا رجوع شود و این دستور پیغمبر (ص) شامل واجب و مستحب هر دو است زیرا نماز استسقاء مستحب است.

۲۹- در شیعه ده خصلت است.

عمرو بن ابی المقدام از پدرش باز گوید که امام پنجم (ع) فرمود ای ابی المقدام همانا شیعیان علی کسانیند که از ریاضت رنگشان پریده و لاغر اندام و خشک لبانند لبانشان روزه و شکمشان بپشت چسبیده و رنگشان از ترس خدا دیگرگون است و

چهره شان زرد است چون شب آن ها را فرو گیرد زمین را بستر کنند و پیشانی بر خاك نهند بسیار سجده کنند، بسیار اشك ریزند، بسیار دعا کنند، مردم شادند و آنها اندوهناك.

۳۰- رسول خدا (ص) در باره می ده کس را لعن کرده-

اشاره

امام پنجم (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) در باره می ده کس را لعن کرده، کسی که موش را بکارد، کسی که آن را پاسبانی کند، کسی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۲

که انگور آن را بفشارد، کسی که بنوشد، کسی که بریزد، کسی که تحویل بگیرد، کسی که بفروشد؟ کسی که بخرد، کسی که بهایش را بخورد.

شرح-

توجه لعن بکارنده و پاینده و فشار دهنده در صورتیست که مقصود آنها از این کارها بدست آوردن انگور باشد برای خصوص شراب کردن و لعن را بکرایه دهنده دکان بخمار دائم و ثابت است.

۳۱ ثواب کسی که ده رمضان پی در پی روزه گرفته باشد.

محمد بن حسین کرخی گوید شنیدم امام دوم در خانه خود بکسی میفرمود ای ابو هرون هر کس ده ماه رمضان پی در پی را (یعنی در ده سال) روزه بگیرد ببهشت میرود.

۳۲- ثواب کسی که ده حج کرده.

امام ششم (ع) فرمود هر کس ده بار حج کند خدا هر گز از او حساب نکشد این اجر و ثواب اوست.

۳۳- برکت ده جزء است.

امام پنجم (ع) فرماید که رسول خدا (ص) فرمود برکت ده جزء است نه جزئش در بازرگانی است و یک جزئش در پوست.

مصنف این کتاب گوید مقصود از پوست گوسفند است و گواهش اینست که از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود نه جزء روزی در بازرگانی است و یک جزء دیگرش در سائبه است یعنی گوسفند این

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۳

حدیث را بکر بن عبد اللّه بسند متصل از علی بن ابی طالب «ع» برای ما روایت کرده است که پیغمبر (ص) فرمود نه دهم روزی در بازرگانی است و یک جزء دیگر در سائباتست یعنی گوسفندان.

۳۴- پیش از قیامت ده نشانه است-

حذیفه بن اسید گوید از پیغمبر «ص» شنیدم میفرمود پیش از قیامت ده علامت است پنج در مشرق و پنج در مغرب و از آن جمله ذکر کرد دابه الارض و دجال و بر آمدن آفتاب از مغرب و نزول عیسی بن مریم و یأجوج و مأجوج که بر آنها پیروز شود و آنها را در دریا غرق کند و باقی علامات را ذکر نکرد.

۳۵- اسلام بده سهم سازمان شده است-

امام پنجم فرمود اسلام بده بخش ساخته شده بشهادت بر یگانگی خدا که پایه ملیت است، نماز که فریضه است، روزه که سپر آتش است، زکاه که پاک شدن مال است، حج که اقامه شرع است، جهاد که عزت است، امر بمعروف که پایداری در ایمان است، نهی از منکر که اتمام حجت است، نماز جماعت که موجب الفت است، عصمت در امام «ع» که اساس وجوب اطاعت و فرمانبرداری از امام «ع» است.

۳۶- ایمان ده درجه است.

اشاره

عبد العزیز قراطیسی گوید امام ششم بمن فرمود ای عبد العزیز براستی که ایمان را ده درجه و پایه است چون نردبان از آن پله پله باید بالا رفت. نباید کسی که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۴

یک درجه دارد بکسی که دو درجه دارد بگوید تو ایمان نداری همین طور تا درجه دهم و کسیرا که از خودت پائین تر است از ایمان ساقط مدان تا آنکه از تو بالاتر است تو را ساقط کند چون پست تر از خودت را دیدی او را بنرمی و رفق بالا بر تا بخودت برسانی و آنچه را تاب نمی آورد بر او تحمیل مکن تا او را شکسته بال کنی کسی که مؤمنی را شکسته کند و براند بر او لازمست که او را بست و بند کند و مثل اول اصلاح نماید، مقداد در درجه هشتم بود و ابو ذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم از ایمان ارتقاء یافته بود رضی اللّه عنهم.

عبد العزیز قراطیسی گوید خدمت امام ششم رسیدم و مطالبی از امر شیعه و عقیده ها و گفتگوهای آنها بعرض آن حضرت رسانیدم فرمود ای عبد العزیز ایمان ده درجه

دارد چون نردبان که ده پله دارد و پله پله از آن بالا میروی نباید کسی که یک درجه دارد بکسی که دو درجه دارد بگوید تو ایمان نداری و نباید کسی که دو درجه دارد بصاحب سه درجه بگوید تو ایمان نداری تا برسد بدهم سلمان در درجه دهم بود و ابو ذر در درجه نهم و مقداد در درجه هشتم از ایمان رضی اللّٰه عنهم.

ای عبد العزیز کسی که در درجه پائین تر از تو است از ایمانش ساقط مدان تا کسی که در درجه بالاتر از تو است تو را ساقط کند و چون دیدی کسی پائین تر از تو است و بتوانی او را تا درجه خود بالا ببری ببر ولی بنرمی و مدارا و چیزی را که تاب نیاورد بر او تحمیل مکن تا او را شکسته بال کنی زیرا کسی که مؤمنی را شکسته بال کند بگردن او است که جبرانش نماید زیرا اگر تو بخواهی بکره شتر بار شتر نه ساله را بنهی او را میشکنی و از میان میبری.

شرح-

چنانچه صاحب درجه بالا صاحب درجه پائین را مقصر و بی ایمان میداند صاحب درجه پائین تر هم بآن که کاملتر است همین نظر را دارد زیرا که او مطالبی میفهمد و میگوید و کارهائی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۵

میکند که از درک و فهم آن ضعیف الایمان بیرونست و بنظر او مخالف با ایمان است چنانچه از سرگذشت موسی و آن بنده خدا که دارای مقام باطن بود و در سوره کهف است این موضوع روشن می شود از آیه کریمه (۶۴) تا آیه مبارکه (۸۲) حاوی سرگذشت آن دو بنده

خداست.

۳۷– ثواب کسی که ده سال برای رضای خدا اذان بگوید–

امام پنجم (ع) فرمود کسی که ده سال برای رضای خدای اذان گوید خدای تعالی تا آنجای آسمان که چشمش کار کند و آوازش برود او را می آمرزد و هر خشک و تری که آوازش را بشنود او را تصدیق می کند و از ثواب نماز هر کس به اذانش در مسجد نماز میخواند سهمی دارد و هر کس باذان او نماز بخواند برای او یک حسنه دارد.

۳۸– در مسواک ده خصلت است–

پیغمبر (ص) فرمود در مسواک ده خصلت است دهن را پاک کند، خدا را خشنود کند، ثواب حسنات را هفتاد برابر کند و از سنت پیغمبر است. چرک دندانها را ببرد، دندانها را سفید کند، لثه را محکم کند، بلغم را ببرد، پرده جلو دیده را بردارد، اشتهای خوراک را زیاد و نیکو کند

۳۹– نشانه های ساعت (قیامت) ده است–

حذیفه بن اسید غفاری گوید ما جمعی بودیم در مدینه در سایه باغی نشسته بودیم و رسول خدا (ص) در غرفه ای تشریف داشتند حضرت متوجه ما شد و فرمود در چه گفتگوئی هستید، عرض کردیم صحبت میکنیم فرمود از چه صحبت میکنید؟ گفتم از قیامت فرمود قیامت را نخواهید دید تا پیش از آن ده نشانه ببینید بر آمدن آفتاب از مغربش، خروج دجال

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۶

و دابه الارض و سه فرو رفتن در زمین یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در جزیره العرب و خروج عیسی بن مریم و خروج یأجوج و مأجوج و در آخر الزمان در سرزمین یمن آتشی از قعر زمین در آید که همه مردم را جلو کند و کسی را پشت سر خود نگذارد مردم را بمحشر براند هر کجا ایست کنند بالای سر آنها بایستد تا آنها را بمحشر برساند.

۴۰– رسول خدا در شبانه روزی ده دوره هفت شوطی بخانه کعبه طواف میکرد

ابو الفرج گوید ابان از امام ششم پرسید که رسول خدا (ص) تا در مکه بود یک عادتی بطواف داشت که معروف بود؟ فرمود شیوه اش این بود که در شبانه روزی ده هفت شوط طواف میکرد سه دوره اول روز سه تا آخر شب دو تا در بامداد و دو تا بعد از ظهر و در این میانه آسایش میکرد.

۴۱– حکم کسی که در روزه ماه رمضان ده بار با زنی جماع کرده–

فتح بن یزید جرجانی بامام هفتم (ع) نوشت و پرسید از آن حضرت از شخصی که با زنی بحلالی یا بحرامی در یک روز ماه رمضان ده بار جماع کرده است؟ فرمود باید ده کفاره بدهد برای هر باری یک کفاره ولی اگر چند بار در یک روز بخورد یا بنوشد تنها یک کفاره دارد،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۷

۴۲– ده سخن پند آمیز–

شخصی خدمت امام ششم (ع) آمد و عرض کرد پدر و مادرم قربانت مرا پندی ده فرمود اگر میدانی که خدا کفیل روزی تو است برای چه غم روزی میخوری و با اینکه روزی قسمت معینی دارد چرا حرص باید زد و اگر میدانی که حساب حق است جمع مال برای چیست و اگر میدانی که مرگ حتم است شادی چرا و اگر میدانی که هر کاری در معرض نظر خداست مگر چرا و اگر میدانی که باید بر پل صراط گذشت خود بینی چرا و اگر میدانی همه چیز بقضا و قدر الهی است اندوه چرا و اگر میدانی که دنیا فانی است اعتماد باو چرا؟

۴۳– ده کس از این امت بخدای بزرگ کافر است–

امام یکم فرمود پیغمبر در ضمن سفارشهای خود بمن فرمود ای علی ده تا از این امت بخدای بزرگ کافر شده اند (سخن چین خ ب) آدم کش، جادوگر، دیوث، کسی که بحرامی با زنی از پس جمع شود، کسی که با حیوان زبان بسته جمع شود، کسی که با محرم خود جماع کند، کسی که فتنه انگیزد، کسی که اسلحه بدشمن در حال جنگ با مسلمانان بفروشد، مانع زکاه، مستطیعی که بمیرد و بمکه برای حج خانه خدا نرفته باشد کافر مرده است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۸

۴۴– تیرهای قمار مردمان جاهلیت ده بوده است–

امام پنجم (ع) در تفسیر قول خدای تعالی در سوره مائده (آیه ۳) حرام شده بر شما مردار و خون و گوشت خوک تا آخر آیه فرمود مردار و خون و گوشت خوک معروفند وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ یعنی حیوانی که برای بتها قربانی میکردند و اما منخنقه (خفه شده) تفصیلش اینست که مجوسیان حیوان سربریده نمیخوردند و آن را مردار می کردند و میخوردند و گاو و گوسفند را خفه میکردند و چون میمرد میخوردند (متردیه) و گاهی چشمش را می بستند و آن را از پشت بام پرتاب میکردند و چون میمرد آن را میخوردند و نطیحه گاهی میشها را شاخ بشاخ میانداختند و چون یکیشان میمرد میخوردند و ما اکل السبع آنچه را گرگ و شیر میکشت میخوردند و خدا آن را حرام کرد وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ برای آتشکده ها قربانی میکشتند و میخوردند قریش هم درخت و سنگ را میپرستیدند و برای آن ها قربانی میکشتند و میخوردند وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ فرمود قریش شتر نحر شده را ده

بخش میکردند و بر سر آن جمع میشدند و با تیر قرعه می کشیدند و آن را بدست اشخاص میدادند تیرهای قمار ده تا بود هفت آن ها سهمیه داشت و سه تا سهمیه نداشت نام آن هفت که سهمیه داشت فذ، توأم، مسیل، نافس، حلیس، رقیب، معلی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۱۹

بود فذ یک بخش میبرد توأم دو بخش مسیل سه بخش نافس چهار بخش حلیس پنج بخش رقیب شش بخش معلی هفت بخش و آن سه که سهمیه نداشتند و سمیح و منیح و غد نامیده شدند بهای شتر کشته بگردن کسانی بود که تیر بی سهم بآنها اصابت میکرد و این قماریست که خداوند آن را حرام کرده.

۴۵- آنچه بر هر مسلمان فرض است که هر روز پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب آن ده بار بگوید.

اشاره

اسماعیل بن فضل گوید از امام ششم تفسیر قول خدای عز و جل (در سوره طه آیه ۱۲۰) تسبیح کن بحمد پروردگارت پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروبش را پرسیدم فرمود بر هر مرد و زن مسلمان فرض است که پیش از آفتاب زدن و پیش از آفتاب غروب ده بار بگوید:

لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وحده لا شریک له لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ هُوَ حی (دائم خ ب) لا یموت بیده الخیر و هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ گوید من گفتم که لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وحده لا شریک له لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یحیی و یمیت و یمیت و یحیی فرمود ای مرد شکی نیست که خدای تعالی یحیی و یمیت و یمیت و یحیی است ولی چنانچه من میگویم بگو.

شرح-

مقصود از فرض در این روایت وظیفه استحبابی است.

۴۶- پسران عبد المطلب ده تن بودند و عباس.

ابان بن عثمان احمر گوید از امام ششم شنیدم میفرمود از گفته پدرش که از جابر بن عبد اللّه انصاری شنیدم میگفت از رسول خدا (ص) شماره پسران عبد المطلب را پرسیدند فرمود ده تن بودند و عباس.

مصنف این کتاب گوید آنان عبد اللّه، ابو طالب، زبیر، حمزه، حارث او بزرگتر همه بوده است

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۰

و غیداق، مقوم، حجل، عبد العزی که ابو لهب است، ضرار و عباس بودند. بعضی از مردم میگویند مقوم همان حجل است و عبد المطلب ده نام داشت که عرب و پادشاهان روم و عجم و حبشه او را بدان ده نام میشناختند نامهای او:

عامر، شیبه الحمد، سید بطحاء، ساقی حجاج، ساقی مغیث، غیث الوری فی العام الجدب، ابو الساده العشره، عبد المطلب، حافر

زمزم بود و کسی پیش از او بدین نامها معروف نبود.

باب یازدهگانه

۱- نام یازده ستاره ای که یوسف آنها را در خواب دید با آفتاب و ماه بر او سجده میکنند-

جابر بن عبد اللَّه انصاری در تفسیر قول خدای عز و جل که حکایت از یوسف کرده است من براستی در خواب دیدم یازده ستاره و آفتاب و ماه را دیدم که برای من سجده میکنند گفت نام آن ستاره ها طارق، جریان، ذبال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق، مصطح، فروج ذو القرع، ضیاء، نور بود یعنی آفتاب و ماه همه این ستارگان بآسمان احاطه دارند، جابر بن عبد اللَّه گفته مردی از یهود که او را بستان یهودی میگفتند خدمت پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد ای محمد مرا از ستارگانی که یوسف در خواب دید و بر او سجده کردند آگاه کن، نام آنها چه بود، پیغمبر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۱

(ص) در آن روز باو پاسخی نداد

سپس جبرئیل آمـد و نام آنها را به پیغمبر (ص) گزارش کرد گوید پیغمبر (ص) خدا فرسـتاد بسـتان یهود آمد و باو فرمود اگر تو را بنـام آن سـتاره هـا آگـاه کردم مسـلمان میشوی عرض کرد آری پیغمبر فرمود جریـان، طـارق، وبـال، ذو الکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق مصبح، فروج، ذو القرع ضـیاء، نور، آنها را در کرانه آسـمان دید که برای او در سـجده اند چون یوسـف خـواب خـود را به یعقوب گفت فرمود این امر پراکنـده ایست که خداونـد او را بعـد از این جمع آوری مینمایـد گویـد بسـتان گفت بخدا همینها نام آن ستارگان است.

۲- چاه زمزم یازده نام دارد-

اشاره

امام شـشم فرمود نامهای زمزم. اینست: رکضه جبرئیل، حفیره اسـماعیل، حفیره عبد المطلب، زمزم، بره، مضـمونه، رواء، شـبعه، طعام، مطعم، شفاء دردها.

شرح-

تاریـخ پیـدایش زمزم مطابق اخبار اینست که چون اسـماعیل کودک نوزاد هاجر تشـنه شد او را گذاشت در محل فعلی زمزم و چند بار بالای کوه صفا و مروه برای آب رفت و آمد کرد و چون بر گشت زیر پای اسماعیل از اثر قدم جبرئیل چشمه ای ظاهر و روان شده بود قدری خاک جلو آن ریخت و بزبان عبری گفت زم زم یعنی بایست از این جهت نام رکضه جبرئیل و زمزم را یافت سپس حضرت اسماعیل (ع) آن را حفر کرد و بصورت چاهی در آمد و حفیره اسماعیل نامیده شد و چون خزاعه بر مکه مسـلط شدند در نزاع با قریش آن را پر کردند و مسـتور نمودند دوباره عبد المطلب آن را کند و حفیره عبد المطلب نامیده شد بره یعنی نیکی دهنده مضمونه از آنکه مقدس و در پناه کعبه است رواء است چون مردم را سیراب میکند شبعه و طعام و مطعم برای آنکه در کنار آن حاجیان را میهمانی میکردند و سیر مینمودند شفاء سقم برای آنکه بدان استشفاء مینمودند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۲

باب های دوازده گانه

۱- باب یکم تا دوازدهم

طاوس گویـد جمعی از یهود نزد عمر بن خطاب آمدنـد در هنگامی که زمامدار ملت اسـلام بود باو گفتند پس از پیغمبر تو بر سر کار امت اسـلامی؟ ما آمده ایم تا از تو چیزهائی بپرسـیم تا اگر بما درست پاسخ دادی ایمان آوریم و درستی دین اسلام را تصـدیق کنیم و پیرو تو باشـیم. عمر گفت هر چه خواهید بپرسـید. گفتند ما را از قفلهای هفت آسـمان آگاه کن، از گوری که صاحب خود را گردش داد آگاه کن، از کسی که

قوم خود را انـذار کرد ولی نه از جن بود، نه از انس آگاه کن ما را از جایی که یک بار آفتاب بر آن تابیـد و دیگر بر نگشـت آگـاه کن، از پنـج جانـداری که در رحم آفریـده نشدنـد آگاه کن و ما را از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنـج تا و ۶ تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا آگاه کن عمر سر بزیر افکند سپس چشمان خود را گشود و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۳

گفت از عمر پسر خطاب چیزهائی پرسـش کردیـد که نمیدانـد ولی پسـر عم رسول خـدا (ص) همه پرسشـهای شـما را پاسـخ میدهد فرسـتاد خدمت آن حضرت و او را خواست و چون نزد او آمد عرضکرد یا ابا الحسن براستی این گروه یهودی چیزهائی از من پرسـیدند که بهیـچ یـک از آن هـا پاسـخ نـدادم و برای من عهـده دار شدنـد که اگر به آنهـا پاسـخ دهم به پیغمبر ایمان آورند.

علی (ع) بآنهـا فرمود ای گروه یهود پرسشـهای خود را بر من عرضه کنیـد همان سؤالاتی که از عمر کرده بودنـد بآن حضـرت عرضکردند فرمود جز اینها سؤالات دیگری هم از من دارید عرضکردند نه ای پدر شبیر و شبر.

علی (ع) فرمود قفلهـای آسـمان هـا شـرک بخـدا است و کلیـدهای آن گفتن لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ است آن گوری که صاحب خود را گردش داد ماهی یونس بود که او را در هفت دریا گردانید آن که قوم خود را انذار کرد و نه از جن بود و نه از انس

مورچه ای بود که با سلیمان بن داود (ع) گفتگو کرد و آنجا که یک بار آفتاب تابید و دیگر برنگشت آن دریائی بود که خدا موسی را از آن نجات بخشید و فرعون و یارانش را در آن غرق کرد.

آن پنجی که در زهدان مادر آفریده نشدند آدم و حوا و عصای موسی و شتر صالح و چپش قربانی حضرت ابراهیم بودند یگانه خداست دوئی که سوم نداشتند آدم و حوایند سه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است چهار تورات و انجیل و زبور و قرآنست پنج پنج نماز شبانه روز است که بر پیغمبر (ص) فرض شده شش گفته خداست که آسمان ها و زمین را در شش روز آفریدم هفت قول خدا است که بالای سر شما هفت سازمان سخت ساختیم هشت قول خدای تعالی است که در این روز عرش پروردگارت را هشت تن حمل کنند نه معجزات موسی بن عمران است. ده قول خداست که میفرماید با موسی سی شب وعده گذاشتیم و بده دیگر آن را تکمیل کردیم. یازده گفتار یوسف است مر پدرش را که من در خواب دیدم یازده ستاره را. دوازده گفته خدای عز و جل بموسی که عصای خود را بسنگ بزن تا دوازده چشمه از آن بجوشد. گوید یهود رو بآن حضرت کردند و گفتند گواهی میدهیم که خدا یکی است و محمد فرستاده خداست و تو عموزاده رسول خدائی سپس رو بعمر کردند و گفتند که گواهی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۴

میدهیم که این علی برادر رسول خداست و بمقام خلافت از تو سزاوارتر است و همه کسانی که با آن ها بودند مسلمان شدند

از روی اخلاص و سرانجام نیکو.

۲- بدترین خلق اولین و آخرین دوازده کس بودند-

یحیى بن حسن و عباد بن یعقوب و محمد بن جنید گویند حدیث کرد برای ما ابو عبد الرحمن مسعودی گفت حدیث کرد مرا حارث بن حصیره از صخر بن حکم فزازی از حیان بن حارث از ربیع بن جمیل ضبی از مالك بن ضمره رواسی که گفت چون ابو ذر رحمه اللّٰه از جور عثمان تبعید شد با علی بن ابی طالب (ع) و مقداد بن اسود و عمار یاسر و حذیفه بن یمان و عبد اللّٰه بن مسعود انجمنی کردند ابو ذر گفت بیاد رسول خدا حدیثی بگوئید تا بر آن گواه شویم و دعا کنیم و به یگانگی خدا او را تصدیق نمائیم. علی (ع) فرمود میدانید که اکنون هنگام حدیث گفتن من نیست گفتند راست میفرمائی رو بحذیفه کردند که حدیثی برای ما بازگو گفت شما میدانید که من همیشه از مشکلات امور پرسش میکردم و آن ها را می آزمودم و از آن ها نمیپرسیدم گفتند راست میگوئی رو بابن مسعود کردند که تو برای ما حدیثی بگو گفت شما میدانید که من متخصص در قرآنم و از غیر آن پرسش نشوم شما اصحاب حدیث هستید گفتند راست گفتی بمقداد گفتند تو حدیثی بگو گفت شما میدانید که من همانا مرد جنگم و از غیر آن پرسش نشوم شما مردان حدیث هستید گفتند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۵

راست میگوئی، بعمار گفتند تو حدیثی برای ما بگو گفت شما میدانید من فراموشی دارم اگر چیزی را به یاد من آرید یادآور میشوم ابو ذر خود رشته سخن را بدست گرفت و گفت من برای شما حدیثی کنم

که شـما خود از پیغمـبر (ص) شـنیدید و کسـانی هم از شـما شـنیده انـد رسول خـدا فرمود شـما نیستیـد که گواهی میدهیـد به یگانگی خـدا و باینکه محمـد رسول خدا (ص) است و قیامت می آید شـکی در آن نیست و خدا مردگان را از گورها مبعوث میکند و زنده شدن مردگان حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است گفتند گواهیم و عقیده داریم گفت من هم با شـما گواهم سـپس رسول خـدا (ص) فرمود شـما گواه نیستیـد که بدترین خلق اولین و آخرین دوازده کسـند شـش از گذشـتگان و امتهای سلف و ۶ کس از این امت سپس ۶ کس از امتهای سلف را نامبرد پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجال که نامش در امتهای سـلف است ولی در آخر الزمان بیرون می آید و اما ۶ کس از آخرین و افراد این امت است که ریش دراز روبـاهی دارد (عثمـان) و فرعون است که معاویه باشـد و هامان این امت است که زیاد باشـد و قارون این امت سـعید بن عـاص است و (سـعد وقاص خ ب) و سامری این امت ابو موسـی اشـعری عبـد اللّٰه بن قیس است زیرا او هم چون سامری گفت لا مساس یعنی نباید جنگید و ابتر است که عمر و عاص باشد آیا شما بر این موضوع گواهید؟ گفتند آری. فرمود منهم بر آن گواهم سپس ابو ذر سخن خود را چنین دنبال کرد: آیا شما گواه نیستید که رسول خدا (ص) فرمود امت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۶

من در سر حوض کوثر بر من

وارد میشوند در زیر پرچم نخستین پرچم همان ریش بلند روباه صفت است من از جابر خیرم و دستش را بگیرم و چون دستش را بگیرم رنگ او و همکارانش را که با او هستند سیاه شود و پاهایشان بلغزد و دلشان بطپد من میگویم پس از من با ثقلین (قرآن و خاندان پیغمبر) چه کردید؟ میگویند بزرگتر را که قرآنست دروغ شمردیم و پاره کردیم و کوچکتر را (خاندان) خانه نشین کردیم و حق او را گرفتیم من میگویم بدست چپ بروید تشنه و روسیاه برمیگردند و قطره ای از آن نمیچشند سپس پرچم فرعون امتم بر من وارد می شود که اکثریت مردم زیر آنست و کسانی که دین خود را برگردانیده اند در شمار آنانند و کسانیند که برای دنیا غضب میکنند و برای آن شاد میشوند من برمیخیزم دست پیشوای آنها را میگیرم چون دستش را بگیرم رنگ او و همکارانش سیاه شود و پاهایشان بلغزد و دلهاشان بطپد میگویم پس از من با ثقلین چه کردید؟ میگویند بزرگتر را دروغ شمردیم و پاره کردیم و با کوچکتر جنگیدیم و او را کشتیم من میگویم از راه رفیقان خود بروید تشنه و خسته با روی سیاه بر میگردند و قطره ای از آن نمیچشند فرمود سپس پرچم هامان امتم بر من وارد می شود من برمیخیزم دستش را میگیرم چون دستش را گرفتم رنگ او و همکاران و پیروانش سیاه می شود و پاهاشان میلغزد و دلهاشان میطپد، من میگویم پس از من با ثقلین چه کردند؟ میگویند:

بزرگتر را دروغ شمردیم و کوچکتر را مخذول کردیم و گناه ورزیدیم من میگویم براه رفیقان خود بروید تشنه و خسته

با روی سـیاه برمیگردنـد و قطره ای از آن نمیچشـند. سـپس پرچم عبد اللّٰه بن قیس (ابو موسـی اشـعری) که پیشوای پنجاه هزار کس است بر من وارد می شود من برمیخیزم و دستش را میگیرم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۷

و چون دسـتش را گرفتم روی او و همکاران و پیروانش سـیاه شود و قـدمهایشان بلغزد و دلشان بطپـد من میگویم پس از من با ثقلین چه کردید؟ میگویند بزرگتر را دروغ شمردیم و مخالفت کردیم و کوچکتر را مخذول کردیم و مردم را از دور او متفرق نمودیم من میگویم براه رفیقان خود بروید تشـنه و خسـته با روی سیاه بر میگردند و یک قطره از آن نمیچشند سپس آن مثل با پرچم خود بر من وارد می شود و دسـتش را میگیریم و چون دسـتش را گرفتم رنگ او و پیروان و همکارانش سـیاه می شود و پاهاشـان میلغزد و دلهاشان میطپـد، من میگویم پس از من با ثقلین چه کردیـد؟ میگوینـد بزرگتر را دروغ شـمردیم و مخالفتش کردیم و با کوچکتر جنگیـدیم و او را کشتیم می گویم براه رفیقان خود بروید تشـنه و خسـته با روی سـیاه بر میگردند قطره از آن نمیچشند سپس پرچم امیر مؤمنان و پیشوای شیعیان و پیشرو دست و روسفیدان بر من وارد می شود من برخیزم و دستش را بگیرم چون دسـتش را بگیرم روی خود و یـارانش سـفید شود میگویم پس از من با ثقلین چه کردیـد گفت بگوینـد از بزرگتر پیروی کردیـم و آن را تصـدیق نمـودیم و کوچکـتر را یـاری کردیم و پشتیبـانی نمـودیم و همراه وی بـا دشـمنان او جنگیـدیم میگویم سیراب و شاداب برگردید یک

شربت از آن حوض بیاشامند که هرگز تشنه نشوند پیشوایشان چون خورشید و روی یارانش چون ماه شب چهارده و چون درخشنده ترین ستارگان آسمان باشد سپس فرمود شما بدین گواه نیستید؟ گفتند چرا گفت من هم بر آن گواهم؛ یحیی و عباد گفتند نزد خدا گواه باشید که ابو عبد الرحمن این حدیث را برای ما گفت، ابو عبد الرحمن گفت نزد خدا بر من گواه باشید که حارث بن حضیره این حدیث را برای من گفت حارث گفته نزد خدا بر من گواه باشید که صخر بن حکم این حدیث را برای من گفت؛ حیان گفته نزد خدا بر من گواه باشید که ربیع بن جمیل این حدیث را برای من گفت؛ ربیع گفت نزد خدا گواه باشید که مالک بن ضمره این حدیث را برای من گفت مالک بن ضمره گفت نزد خدا گواه باشید که ابو ذر این حدیث را برای من گفته، ابو ذر هم چنین گفته است و گفته که پیغمبر فرمود این حدیث را جبرئیل از خداوند جلیل برای من بیان کرد.

۳- طریقه شناختن ظهر در هر یک از ماههای دوازده گانه رومی با سایه انسان

اشاره

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۸

عبد اللّه بن سنان گوید از امام ششم شنیدم میفرمود در نیمه حزیران (ماه اول تابستان) اول ظهر سایه نیم پا باشد و در نیمه تموز یک پا و نیم و در نیمه آب دو پا و نیم و در نیمه ایلول سه پا و نیم و در نیمه تشرین اول پنج پا و نیم و در نیمه تشرین آخر هفت پا و نیم و در نیمه شباط پنج پا و نیم و در نیمه آذر سه پا و نیم

و در نیمه نیسان دو پا و نیم و در نیمه ایار یک پا و نیم و در نیمه حزیران نیم پا.

شرح-

این میزان نسبت بپاره ای از بلاد صحیح است که عرض آنها باندازه معینی بیش از میل کلی آفتاب است و نسبت بعموم بلاد درست نیست و البته بلد؟؟ راوی یا اشخاصی که امام این دستور را بدانها داده با این میزان موافقت داشته این نشانه برای ظهر مانند نشانه بودن جدی در پشت شانه راست است برای قبله که نسبت ببعض بلاد است نه آنکه بطور کلی بر هر محلی نشانه باشد.

۴- کسانی که با حکومت ابو بکر و پیش افتادن او از علی بن ابی طالب (ع) مخالفت کردند دوازده کس بودند.

زید بن وهب گوید: کسانی که در خلافت ابی بکر مخالفت کردند و پیش افتادن او را بر علی انکار نمودند از سران مهاجر و انصار دوازده کس بودند از مهاجرین خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود و ابی بن کعب و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و عبد اللّٰه بن مسعود و بریده اسلمی و از انصار خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۲۹

ابو هیثم بن تیهان و دیگران بودند و چون ابو بکر بنام خلافت بر منبر رسول خدا نشست در کار خود با هم مشورت کردند و برخی از آنها گفتند خوبست برویم و او را از منبر رسول خدا فرمود آوردیم دیگران گفتند اگر این کار را بکنید بکشتن خود کمک کرده اید خدا فرموده خود را بمهلکه نیندازید. بهتر است که همه برویم خدمت علی بن ابی طالب (ع) و با آن حضرت شور کنیم و ببینیم چه دستور میدهد. آمدند نزد علی (ع) و گفتند یا امیر المؤمنین خود را بیکار گذاشتی و حقی که از آن تو

بود و تو شایسته آن بودی رها کردی ما نخواستیم بی مشورت شما او را فرود بیاوریم علی (ع) فرمود اگر چنین کرده بودید با آنها در جنگ میشدید و شما در برابر آنها یک سرمه چشم و یک نمک آش بیش نیستید امروزه امت بپیشوائی او اتفاق کردند گفتار پیغمبر خود را واگذاشته و پروردگار خود را تکذیب کرده اند من با خاندان خود مشورت کردم گفتند جز سکوت چاره ای نیست سینه این مردم پر از کینه خدا و خاندان پیغمبر او است، آنها در مقام خونخواهی زمان جاهلیت هستند بخدا اگر چنین کاری بکنید شمشیر میکشند و آماده نبرد و جنگ میشوند چنانچه با من ستیزه کردند تا مرا مقهور نمودند و بر من چیره شدند و دور مرا گرفتند و گفتند یا بیعت کن یا تو را میکشیم من چاره ای نداشتم جز اینکه از خود دفاع کنم زیرا بیادم آمد گفتار رسول خدا (ص) که فرمود ای علی براستی هر گاه این مردم کار خلافت تو را درهم شکستند و بر خلاف تو در آن استبداد ورزیدند و در باره تو مرا نافرمانی کردند بر تو باد که صبر پیشه کنی تا خدا امری نازل کند آگاه باش که آنان بر تو بطور حتم نیرنگ زنند بهانه بدست آنها مده که تو را خوار کنند و خونت را بریزند زیرا امت پس از من عهد تو را بشکنند و جبرئیل از طرف خداوند بمن چنین خبر داده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۰

بروید پیش این مرد و آنچه از پیغمبر خود شنیدید باو بگوئید تا در کار خود شبهه ای نداشته باشد و بهتر حجت

بر او تمـام شود و در پیش خـدا بیشـتر مسـتوجب عقوبت باشـد چرا؟ که پیغمبر خود را نافرمـانی کرده و دسـتور او را مخـالفت نموده است این عده روز جمعه که شد گرد منبر رسول خدا (ص) را گرفتند و انصار بمهاجرین گفتند بدرستی که خدای عز و جل در قرآن شـما را مقدم بر انصار داشته، فرموده هر آینه خدا پذیرفت توبه پیغمبر و مهاجرین و انصار را بشما آغاز فرموده از این رو نخست کسـی که آغاز سـخن کرد و برخاست خالد بن سـعید بن عاص بود به پشت گرمی بنی امیه رو بابی بکر کرد و گفت از خـدا بـپرهیز تـو خود میـدانی که رسول خـدا در بـاره علی (ع) چه فرموده است مگر نمیـدانی که رسول خـدا در روز جنـگ بنی قریظه در وقتی که مـا گرد آن حضـرت بودیم آن حضـرت بمردان عـالیرتبه مـا رو کرد و فرمود ای گروه مهـاجر و انصار من بشـما وصـیتی دارم آن را نگهدارید من دسـتوری را بشـما ابلاغ میکنم آن را بپذیرید آگاه باشید که علی پس از من امیر و فرمانده شما است و جانشین من است در میان شما پروردگار من مرا بدین مطلب سفارش کرده، اگر شما در این موضوع وصـیت مرا در باره علی حفظ نکنیـد و از او پشتیبانی نکنیـد و او را یاری ننماییـد در احکام خود اختلاف میکنید و کار دیانت شما بر شما شوریده می شود و بدان شما در کارها بر شما فرمانده میشوند خاندان من وارث پیشوائی منند که بامر امت من قیام میکنند بار خدایا هر کس وصیت مرا در باره آن ها نگهداشت

او را در گروه مـن قرار ده و از رفـاقت من بهره ده تـا فـوز آخرت را در یابـد بـار خـدایا هر کس بعـد از من بـا خانـدان من بد رفتاری کرد او را از بهشتی که از آسمانها و زمین پهناورتر است بازدار. چون خالد سخنش را بدین پایه رسانید عمر بن خطاب فریاد زد که خالد ساکت باش تو از اهل شوری و از کسانی که رای آنها

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۱

مورد اعتماد باشـد نیستی خالـد گفت ای زاده خطاب تو ساکت باش بخدا تو میدانی که بزرگتر از زبانت سـخن رانی میکنی و بغیر افراد خودت اعتماد داری بخـدا همه قریش میدانند که (حسب من از همه والاتر و ادبم از همه قوی تر و از همه خوشـنامتر و نسـبت بخـدا و رسول از همه کم توقع ترم ح ب) ولی تو از همه پست تر و بی نام تری و از خـدا و رسولش دور تری براستی تو در جنگ ترسوئی و در قحط سالی بخیلی و پست نژادی، در میان قریش هیچ وسیله سربلندی و آبرومندی نداری خالد او را سرکوب و خـاموش کرد و نشـست، سـپس ابو ذر برخاست و پس از حمـد و ثنای خـدا گفت اما بعـد ای گروه مهاجر و انصار شما و نیکان شـما میدانید که رسول خدا فرمود امر خلافت پس از من از آن علی (ع) است و سـپس از آن حسن و حسـین (ع) است سـپس در خاندان من از فرزندان حسین (ع) است شما فرمایش رسول خدا را دور انداختید و فرمان او را بدست فراموشی سپردید پیرو دنیا شدید و نعمت

باقیه آخرت را رها کردیـد که پایدار است و بنیاد آن ویران نمیشود و نعمت آن زایل نمیگردد و اهل آن اندوهگین نمیشوند و ساکنین آن نمیمیرند همچنان امتانی که پس از پیغمبران خود مرتد و کافر شدند و دسـتور آنان را تغییر و تبدیل دادند شـما هم طـابق النعـل بالنعـل با آن ها برابری کردیـد بهمین زودی تلخی کار خود را خواهیـد چشید خداونـد در باره بنـدگان سـتمکار نیست، ابو ذر در اینجا بنطق خود خاتمه داد و سـپس سلمان فارسی رحمه اللّه علیه از جا برخاست و گفت ای ابا بکر در هنگام قضـاوت و دادگری حکم خود را بکه مسـتند میکنی و چون از آنچه نمیـدانی از تو بپرسـند بکه پنـاه می بری بـا اینکه در میان مسـلمانان کسـی هست که از تو داناتر و در بهتری و نیکوکاری از تو نشان دارتر و فضیلت مندتر است و با رسول خدا نزدیک نزدیک تر و خویشاوندتر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۲

و سابقه دارتر است رسول خدا پیشوائی او را بشـما گوشـزد کرده، شـما دسـتور آن حضرت را رها کردید و وصیتش را بدست فراموشـی سپردیـد بهمین زودی موضـوع برای شـما روشن می شود آنگـاه که بگورسـتان درآئی بـا بـار سـنگین گناهـان و تبه کاریهـا. چون بگور روی همـانی را دریابی که بـدست خود پیش فرسـتادی اگر بحق برگردی و با اهل امامت عـدالت ورزی و حق را بآنها بـدهی در روزی وسـیله نجاتت می شود که در آن نیازمند اعمال خود هستی و در گور خود با آنچه کرده ای تنها بسر میبری آنچه ما شنیده ایم تو هم شنیده ای و آنچه ما دیده ایم تو هم دیده ای چرا این ملاحظات تو را از

این کار زشت باز نمیدارد خدا را در باره خود منظور دار کسی که انذار کرد حق خدا را بجای آورد سپس مقداد بن اسود رحمه اللّه علیه برخاست و گفت ای ابا بکر خود را اندازه بگیر و وجب را میان دو انگشت خود بسنج و اندازه خود را بدان در خانه ات بنشین و بر گناه خود گریه کن که این شیوه برای تو سلامت مندتر است در زندگی و مرگ تو این امر خلافت را بکسی که خدا و رسولش معین کرده اند برگردان دنیا را پشتیبان خود مکن و این مردمان پست که می بینی تو را فریب ندهند بهمین زودی دنیای تو نابود می شود و نزد پروردگار خود میروی و تو را بکاری که کردی پاداش میدهد تو خود میدانی که کار خلافت از آن علی (ع) است، همانا پس از رسول خدا او صاحب کار خلافت است اگر بپذیری من حق نصیحت بجای آوردم. سپس بریده اسلمی برخاست و گفت ای ابا بکر فراموش کردی یا خود را بفراموشی زدی یا از خودت گول خوردی یادت نمیآید که رسول خدا (ص) بما دستور داد بعنوان امیر المؤمنین بعلی (ع) سلام بدهیم در همان وقتی که هنوز رسول خدا میان ما بود از خدا بترس و خود را دریاب پیش از آنکه نتوانی دریافت و جان خود را از هلاکت رها کن این امر خلافت را وابگذار و بدست کسی که شایسته آنست بسپار در گمراهی مپا تا میتوانی از راه کج برگرد من اندرز خود را بتو تقدیم داشتم و آنچه حق نصیحت بود بجای آوردم اگر بپذیری

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص:

کامیاب و رهبردار شده ای. سپس عبد اللّه بن مسعود برخاست و گفت ای گروه قریش شما میدانید، نیکان شما میدانند که خاندان پیغمبر شما برسول خدا (ص) نزدیکتر از شمایند اگر شما برای خویشی با رسول خدا (ص) مدعی خلافت هستید و میگوئید ما در اسلام سابقه داریم خاندان پیغمبر شما برسول خدا (ص) نزدیکتر از شمایند، هم برسول خدا (ص) نزدیکترند و هم سابقه دارترند پس از پیغمبر شما علی بن ابی طالب (ع) صاحب امر خلافت است آنچه را خدا برای او قرار داد کرده بدست باو بدهید و پس پس برنگردید تا بسرانجام زیان آوری پرتاب شوید. سپس عمار یاسر از جا برخاست و گفت ای ابا بکر حقی را که خداوند برای دیگری قرار داده بخود اختصاص مده نخستین کسی مباش که رسول خدا را در باره خاندانش نافرمانی و مخالفت کرده باشد حق را باهلش برگردان و بار خود را سبک کن و رسول خدا را بر خورد کن در حالی که از تو خوشنود باشد سپس نزد خدا برو تا حساب کارهای تو را برسد و از آنچه کردی بپرسد.

سپس خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین از جا برخاست و گفت ای ابا بکر تو نمیدانی که رسول خدا گواهی مرا تنها پذیرفت و گواه دیگری را با من نخواست؟ گفت چرا گفت من برای خدا گواهی میدهم که شنیدم رسول خدا (ص) میفرمود خاندان من میان حق و باطل را جدا میکنند و همانا پیشوایانی هستند که از آنها پیروی می شود. سپس ابو الهیثم بن تیهان از جا برخاست و گفت ای ابا بکر من گواهم که پیغمبر برای نطق

ایستاد و علی را بلند کرد؛ انصار گفتند همانا او را برای خلافت و جانشینی بلند کرده، برخی گفتند او را بلند کرده برای آن که مردم بدانند که سر کار هر کسی است که پیغمبر سرکار و آقای اوست و سپس پیغمبر (ص) فرمود بدانید که خاندان من ستاره های اهل زمینند آنها را پیش دارید و کسی بر آنها پیش نیفتد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۴

سپس سهیل بن حنیف از جا برخاست و گفت: من گواهم که از رسول خدا شنیدم بالای منبر میفرمود:

پس از من علی بن ابی طالب امام شما است او برای امت من از همه کس خیرخواه تر است.

سپس ابو ایوب انصاری از جا برخاست و گفت در باره خاندان پیغمبر خدا شنیده اید که میفرمود علی بامر خلافت از شما سزاوارتر است و نشست.

سپس زید بن وهب برخاست و سخنرانی کرد و گروه دیگری پس از وی برخاستند و در این موضوع سخنرانی کردند یک نفر موثق از اصحاب رسول خدا (ص) خبر داده که در نتیجه این مذاکرات ابو بکر سه روز در خانه نشست روز سوم عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن وقاص و ابو عبیده جراح که هر کدام ده تن از عشائر خود را با شمشیر کشیده همراه داشتند رفتند و او را از منزل بیرون آوردند و بر سر منبر کردند و یکی از آنها اعلام کرد که اگر یکی از شماها برگردد و گفته های پیش را بار گوید با شمشیرهای خود او را پاره پاره میکنم آن ها هم در خانه خود

نشستند و بعد از آن دیگر سخن نگفت:

۵- خدا از پشت اسرائیل دوازده سبط بیرون آورد و از حسن و حسین (ع) دوازده سبط بیرون آورد-

عبد اللّٰه نواده امام حسن مجتبی میگوید از امام هشتم (ع) در باره گفتگوهائی که راجع ببنی افطس میشد پرسیدم فرمود براستی خدای عز و جل از نژاد اسرائیل که یعقوب فرزند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۵

اسحق بن ابراهیم بود دوازده سبط بیرون آورد و در آنها کتاب و نبوت قرار داد و از حسن و حسین دو فرزند امیر مؤمنان و زادگان فاطمه دختر رسول خدا (ص) هم ۱۲ سبط و خاندان منتشر ساخت سپس دوازده فرزند یعقوب را بر شمرد فرمود زیلون بن یعقوب، شمعون بن یعقوب، یهود بن یعقوب، تشاخر بن یعقوب ریکون بن یعقوب، یوسف بن یعقوب، بنیامین بن یعقوب. نفتالی بن یعقوب و دان بن یعقوب (ابو الحسن نسابه استاد شیخ صدوق نام سه تن فرزندان یعقوب را نبرده و از گفتار خود انداخته) سپس دوازده خاندان فرزندان حسن و حسین را برشمرد فرمود: از امام حسن (ع) شش خاندان منتشر شد:

- بنو حسن بن زید بن حسن بن علی ۲- بنو عبد اللّٰه بن حسن بن حسن بن علی ۳- بنو ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی ۴- بنو حسن بن حسن بن حسن بن علی ۵- بنو داود بن حسن بن حسن بن علی ۶- بنو جعفر بن حسن بن حسن بن علی بازماندگان حسن بن علی (ع) از این ۶ خاندانند سپس بنو الحسین را شمرد و فرمود:

۱- بنو محمد بن علی الباقر بن علی بن الحسین یک خاندان ۲- بنو عبد اللّٰه بن باهر بن علی ۳- بنو زید بن علی بن الحسین ۴- بنو الحسین بن

على بن الحسين بن على ۵- بنو عمر بن على بن الحسين بن على ۶- بنو على بن على بن حسين بن على اين شش خاندان را خدای عز و جل از نژاد حسين بن على (ع) منتشر كرد.

۶- خلفاء و امامان پس از پيغمبر دوازده كسند.

مسروق گويد در اين ميان كه ما پيش عبد اللَّه بن مسعود قرآنهاى خود را مقابله و تصحيح ميكرديم يك جوان نو رسيده باو گفت آيا پيغمبر شما

الخصال / ترجمه كمره اى، ج ۲، ص: ۲۳۶

بشما خبر نداده است كه پس از او چند تن خليفه ميشوند عبد اللَّه در پاسخ او گفت تو جوانى نورسى و اين چيزيست كه تاكنون كسى آن را از ما نپرسيده است بلى پيغمبر بما خبر داده است كه پس از او دوازده تن خليفه و جانشين او هستند بشماره نقباى بنى اسرائيل قيس بن عبد گويد ما در حلقه اى نشسته بوديم كه عبد اللَّه بن مسعود هم حضور داشت يك عرب بيابانى آمد و گفت كدام شما عبد اللَّه بن مسعود است؟ عبد اللَّه گفت من عبد اللَّه بن مسعودم از او پرسيد پيغمبر شما براى شما باز گفته كه پس از وى چند تن خليفه ميباشد؟ گفت آرى دوازده كس بشماره نقيبهاى بنى اسرائيل.

قيس بن عبده گويد ما در مسجد بهمراهى عبد اللَّه بن مسعود نشسته بوديم يك عرب بيابانى آمد و گفت عبد اللَّه در ميان شما است خودش گفت آرى من عبد اللَّه هستم چه كار دارى؟ گفت اى عبد اللَّه پيغمبر

الخصال / ترجمه كمره اى، ج ۲، ص: ۲۳۷

شما بشما خبر داده است كه چند تن خليفه در ميان شما خواهد بود گفت از چيزى پرسيدى كه از آنگاه

که من بعراق آمده ام کسی از من نپرسیده است آری دوازده تن بشماره نقبای بنی اسرائیل اشعث بن مسعود گفته است که پیغمبر فرمود جانشینان من دوازده کسند بشماره نقبای بنی اسرائیل.

مسروق گوید روزی مردی نزد ابن مسعود آمد و گفت آیا پیغمبر شما برای شما گفته است پس از وی چند تن خلیفه میشوند؟ گفت آری کسی پیش از تو این پرسش را از من نکرده تو که از همه جوان تری چنین پرسشی کردی پیغمبر (ص) فرمود پس از من جانشینان من بشماره نقبای موسی میباشند.

جابر بن سمره گوید من با پدرم خدمت پیغمبر بودیم از آن حضرت شنیدم میفرمود: پس از من دوازده پیشوا و امام هست سپس آوازش آهسته شد و چیزی فرمود که من نشنیدم از پدرم پرسیدم که رسول خدا آهسته چه فرمود؟ گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید شنیدم پیغمبر میفرمود دوازده فرمانده و پیشواست و سخنی گفت که من نشنیدم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۸

مردم گفتند که فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید نزد پیغمبر (ص) آمدم و شنیدم میفرمود این کار بپایان نرسد تا دوازده جانشین پادشاهی کنند که همه آنها (در اینجا کلمه ای گفت که من نفهمیدم) از پدرم پرسیدم چه فرمود؟ گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید رسول خدا فرمود همیشه این دین عزیز و بلند پایه و محفوظ است و بر هر کس با آنها ستیزه کند پیروز شوند تا دوازده تن خلافت کنند گوید سپس کلمه ای فرمود که مردم نگذاشتند بشنوم بپدرم گفتم آن کلمه که مردم نگذاشتند بشنوم چه بود؟ گفت فرمود همه از قریشند.

جابر

بن سـمره گویـد پیغمبر فرمود همیشه کار این امت درست است و بر دشـمن خود پیروزنـد تا دوازده خلیفه بگذرنـد که همه از قریش میباشند سپس در منزل آن حضرت رفتم و عرض کردم سپس چه می شود؟ فرمود هرج و مرج می شود.

جابر بن سمره گوید با پدرم خدمت پیغمبر رفتم فرمود همیشه کار این امت شایسته و نیکو است و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۳۹

بر دشـمنان خود پیروزنـد تا دوازده پادشاه یا فرمود دوازده خلیفه بگذرنـد سـپس کلمه ای فرمود که بر من مخفی ماند از پدرم آن را پرسیدم گفت فرمود همه از قریشند.

سماك بن حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن همه از جابر بن سمره روایت کرده اند که رسول خدا فرمود پس از من دوازده امام است جز اینکه حدیثش ضمیمه دارد که سپس سخنی فرمود که من نفهمیدم، بعضی گفته اند که گفته از پدرم پرسیدم بعضی گفته اند گفته از مردم پرسیدم چه فرمود؟ گفتند فرمود همه از قریشند.

جابر بن سـمره گوید از پیغمبر شنیدم میفرمود همیشه کار این امت بر کسانی که بر آنها سوء قصدی کنند بر نر است تا دوازده خلیفه حکومت کننـد سـپس کلمه آهسـته ای فرمود که من نفهمیـدم و از کسـی که از من بپیغمـبر (ص) نزدیکـتر بود پرسـیدم گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سـمره گوید با پدرم بودم که رسول خدا فرمود همیشه این دین عزیز و منیع و بلند پایه است و اهل آن بر دشمنان خود غالب باشـند تا دوازده خلیفه بیایند سـپس کلمه ای فرمود که مردم نگذاشتند بشنوم بپدرم گفتم آن کلمه چه بوده گفت فرمود همه از قریشند.

الخصال

/ ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۰

جابر بن سمره سوانی گوید با پدرم در مسجد بودم که رسول خدا خطبه میخواند شنیدم میفرماید پس از من دوازده امیر باشند سپس آواز خود را آهسته کرد و من ندانستم چه میفرماید بپدرم گفتم چه فرمود؟ گفت فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره سوانی گوید از رسول خدا شنیدم میفرمود دوازده خلیفه آیند که همه از قریش باشند چون بمنزلش برگشت رفتم و میان خودم و او پرسیدم سپس چه می شود؟ فرمود سپس هرج و مرج می شود. جابر بن سمره گوید رسول خدا فرمود همیشه کار مردم در گذر است تا دوازده مرد بر آنها حاکم شوند سپس کلمه ای فرمود که بر من پوشیده ماند بپدرم گفتم چه فرمود گفت همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید پیغمبر (ص) فرمود همیشه این دین در پیشرفت است هر کس با او دشمنی ورزد یا بدان سوء قصد کند زیانی بدان نرساند تا دوازده امیر بیایند که همه از قریش باشند.

جابر بن سمره سوانی گوید نزد پیغمبر (ص) بودم که فرمود دوازده کس متولی کار خلافت گردند مردم فریاد کردند و نشنیدم دیگر چه فرمود بپدرم که بپیغمبر نزدیکتر بود گفتم رسول خدا (ص) در دنبال سخن خود چه فرمود، گفت فرمود همه از قریشند:

عامر بن سعد گوید بهمراهی غلامم نافع نوشتم بجابر بن سمره که مرا از این خبری که از پیغمبر شنیده ای خبر ده. در پاسخ نوشت در روز جمعه شبی که اسلمی سنگسار شد شنیدم پیغمبر میفرمود:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۱

همیشه این دین برپا است تا روز قیامت و دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند که

همه از قریش باشند، سرج برمکی گفته در کتاب ثابت است که در این امت دوازده امام است و چون شماره آن ها تمام شود سرکشی و ستم پیشه کنند و با همدیگر بجنگند.

ابی نجران گوید که ابو خالد برای من با قید سوگند گفت که این امت هلاک نشود تا در آن ها دوازده خلیفه بیاید که همه براستی و دین حق کار کنند.

برد گوید از مکحول پرسیدند که پیغمبر (ص) فرموده است پس از من دوازده خلیفه باشد؟ گفت آری و لفظ دیگری هم فرموده.

وهب بن منبه میگفت دوازده خلیفه میباشد سپس آشوب می شود سپس چنین می شود سپس چنان می شود. کعب الاحبار در باره خلفاء گفت دوازده باشند چون همه بگذرند و طبقه شایسته روی کار آیند خدای تعالی عمر آن ها را دراز کند چنانچه بدین امت وعده داده سپس خواند (آیه ۲۴ سوره نور را) خدا دشوار نیست این امت را یک روزی یا نصف روزی هم شده متفق کند یک روز نزد خدا چون هزار سال است که شماره میکنید.

جابر بن سمره سوانی گوید از رسول خدا «ص» شنیدم میفرمود پس از من ۱۲ امیر قیام کنند سپس کلمه ای فرمود که من شنیدم از مردم پرسیدم گفتند فرمود همه آنان از قریشند.

جابر بن سمره گوید که رسول خدا «ص» فرمود همیشه کار امت من نیرومند و در پیشرفت است تا دوازده خلیفه بیاید که همه از قریشند.

سلمان فارسی «ره» گوید خدمت پیغمبر «ص» رسیدم در وقتی که حسین «ع» را بر دامن مبارک داشت، میان دو دیده و لبان او را میبوسید و میفرمود تو سید پسر سید و امام پسر امام و

پدر امامانی، تو حجت پسر حجت و پدر نه حجتی که از پشت تو بیرون آیند و نهم آنان قائم این خاندان است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۲

رسول خدا «ص» سه بار فرمود مژده باد شما را همانا نمونه امت من نمونه بارانی است که دانسته نمیشود آغازش بهتر است یا پایانش. نمونه امت من نمونه باغی است که فوجی امسال از آن میخورند و فوجی سال دیگر، شاید فوج آخری از همه بیشتر و پربارتر و برتر و پایدارتر باشند و آنچه بچینند بهتر باشد، چگونه هلاك شود امتی که من اول آن ها هستم و دوازده تن نیکان و خردمندان و عیسی مسیح پسر مریم در پایان آنانند ولی در این میان زادگان آشوب و هرج و مرج هلاك شوند آن ها از من نیستند و من از آن ها نیستم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۳

امام ششم فرمود چون ابو بکر مرد و عمر جانشین او شد آمد در مسجد نشست مردی بر او در آمد و گفت ای امیر مؤمنان من مردی یهودیم در میان یهودان دانشمند بزرگم میخواهم چند پرسش از شما بکنم و اگر بدانها پاسخ درست دادی مسلمان شوم. گفت آن ها چیستند؟ گفت سه و سه و یك اگر خواهی از تو بپرسم و اگر در میان این جمع کسی از تو داناتر است مرا باو رهبری کن؟ گفت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۴

بچسب بدامن این جوان یعنی علی بن ابی طالب «ع». آمد نزد علی «ع» و پرسشهای خود را نمود فرمود چرا گفتی سه و سه و یك و نگفتی هفت؟ گفت اگر چنین میکردم نادان بودم

اگر از سه نخست پاسخ نـدهی مرا بس است. فرمـود اگر بتـو پاسـخ گفتم مسـلمان میشـوی؟ گفت آری؛ فرمـود بـپرس گفت نخستین سنگی که بر روی زمین گذارده شد و نخستین چشمه ای که بر زمین جوشید و نخستین درختی که روئید کدام بود؟

فرمود ای یهود شـما میگوئیـد نخستین سـنگی که بر زمین نهاده شد سـنگی است که در بیت المقدس است دروغ گفته اید آن سنگی است که آدم از بهشت آورده. گفت راست گفتی بخـدا از خط هرون بگفته موسـی همین است، شـما میگوئید نخستین چشـمه ای که بر زمین جوشـید چشـمه ای در بیت المقدس است دروغ میگوئید آن چشمه حیوانست که یوشع بن نون ماهی را در آن شست همان چشمه است که خضر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۵

از آن نوشید و هر کس از آن بنوشـد زنـده بمانـد گفت راست گفـتی همین بخـط هرون از گفتـار موسـی است، فرمـود شـما میگوئیـد نخست درختی که بر زمین روئیده زیتون است دروغ میگوئید آن خرمای عجوه است که آدم از بهشت با خود آورد، گفت راست فرمودی بخـدا همین بخط هرون از گفتار موسـی است. گفت سه دیگر در این امت چند امام راستین است که هر کس آن ها را واگـذارد زیانی نبرنـد؟ فرمود دوازده تن؛ گفت درست فرمودی بخـدا همین بخط هرون از گفتار موسـی است، گفت پیغمبر شـما در کجای بهشت نشـیمن می گزینـد؟ فرمود در بلنـدترین درجه و شـریفترین جای آن در جنات عـدن گفت درست فرمودی بخـدا همین بخط هرون از گفتار موسـی است، گفت کی در منزل او با وی همراه می شود؟ فرمود دوازده امام گفت درست فرمودی بخدا همین است

بخط هرون از گفتار موسی «ع» سپس هفتمین را بپرسید و مسلمان شد. گفت پس از او جانشین وی چند سال زنده میماند؟ فرمود سی سال گفت سپس چه می شود؟ میمرد یا کشته می شود؟ فرمود کشته می شود؛ بر سرش ضربتی آید که ریشش از آن رنگین شود؛ گفت درست گفتی همین است بخط هرون از گفتار موسی.

مصنف «رضی الله عنه» گوید من این حدیث را از چند طریق در کتاب اوائل ضبط کردم.

سلیم بن قیس هلالی گوید شنیدم عبد اللّٰه بن جعفر طیار میگفت من با امام حسن و امام حسین «ع» و عبد اللّٰه بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید نزد معاویه بودیم میان من و معاویه سخنی درافتاد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۶

و من بمعاویه گفتم که خود از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود من بمؤمنان از خودشان اولی هستم سپس برادرم علی بن ابی طالب «ص» بمؤمنان از خودشان اولی است و چون علی «ص» شهید شد حسن بن علی «ص» بمؤمنان از خودشان اولی است و پس از او فرزندم حسین «ص» به مؤمنان از خودشان اولی است و چون شهید شد فرزندش علی بن الحسین اکبر «ص» بمؤمنان از خودشان اولی است سپس فرزندم محمد بن علی الباقر به مؤمنان از خودشان اولی است ای حسین تو او را درک کنی پس دوازده امام کامل میشوند که نه تن آنان از فرزندان حسین میباشند.

عبد اللّٰه بن جعفر گوید سپس حسن و حسین و عبد اللّٰه بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید را گواه خواستم و برای من نزد معاویه

گواهی دادند و سلیم بن قیس گوید من همین حدیث را از سلمان و ابو ذر و مقداد شنیدم و همه یادآور شدند که ما از رسول خدا (ص) شنیده ایم.

امام پنجم (ع) از جابر بن عبد اللّٰه انصاری نقل فرموده که گفت بفاطمه زهرا وارد شدم در پیش آن حضرت لوحی بود که اوصیاء در آن نوشته بود من آنان را شمردم دوازده بودند که یکی قائم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۷

آنان باشد سه از آنان محمد بود و سه علی چون این در عهد امیر المؤمنین واقع شده جا داشته خود علی «ص» را اسم نبرد.

امام پنجم «ص» فرمود بدرستی که خدای عز و جل محمد (ص) را بجن و انس فرستاد و پس از او دوازده جانشین قرار داد برخی پیش گذشته اند و برخی بجا مانده اند در هر جانشینی روشی جاری بود جانشینانی که پس از محمد (ص) بودند بروش جانشینان عیسی پائیدند و دوازده کسند امیر المؤمنین بروش خود عیسی مسیح میزیست.

زراره بن اعین گوید شنیدم امام پنجم «ص» میفرمود ما دوازده امام هستیم که از آن ها است حسن و حسین «ص» سپس امامان از فرزندان حسین «ص» سماعه بن مهران گوید من و ابو صیر و محمد بن عمران آزاد کرده امام پنجم «ص» در منزل او بودیم محمد بن عمران گفت از امام ششم شنیدم میفرمود ما دوازده تن محدثانیم ابو بصیر گفت تو را بخدا از امام ششم «ص» شنیدی دو بار سه بار او را سوگند داد و او هم سوگند خورد. ابو بصیر گفت ولی من آن را از امام پنجم (ع) شنیدم.

تمیم بن بهلول گوید

از عبد اللَّه بن ابو الهذیل از امامت پرسیدم که برای چه کسی ثابت است و نشانه امام بر حق چیست؟ گفت دلیل بر امامت و نشانه حجت بر مؤمنان و کسی که سرپرست امور

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۸

مسلمانان و ناطق بقرآن و دانای باحکام است همانا برادر پیغمبر خدا (ص) و جانشین او بر امتش و وصی او بر آن ها و ولی او است که نسبت باو چون هرون بود نسبت بموسی آنکه طاعتش واجبست؛ خدای عز و جل میفرماید (در سوره نساء آیه ۵۹) ای آنان که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و رسول خدا و صاحبان امر خود را اطاعت کنید، آنکه خدا او را چنین وصف کرده (سوره مائده آیه ۵۶) همانا ولی شما خدا و رسول او است و آنان که نماز میخوانند و زکاه میدهند در حالی که در رکوعند، آنکه در روز غدیر خم مولای مؤمنان خوانده شده و امامت او ثابت گردیده بفرموده رسول (ص) از جانب خدای عز و جل آیا من بشما از خود شما اولی نیستم؟ گفتند چرا فرمود پس هر که را من مولا و آقا هستم علی مولا و آقای او است بار خدایا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن دار یارش را یار باش و واگذارش را واگذار و کمک کارش را کمک کن. او است علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و امام متقیان و جلودار دست و روسفیدان و بهترین جانشینان و نیکوترین همه آفریده شدگان پس از رسول خدا و پس از او حسن بن علی است سپس حسین «ص» که دو سبط رسول

خدا (ص) و دو فرزند بهترین زنان جهانند سپس علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن علیهم السلام میباشند تا امروز هر کدام پس از دیگری امامند، ایشانند خاندان رسول (ص) که بوصایت و امامت معروفند و زمین در هر دوره و هر وقت و آنی از یکی از آنان خالی نیست ایشان عروه الوثقی و پیشوایان درست و حجت بر اهل دنیا هستند تا زمین و اهل آن بخداوند جهان بگردند مخالف آن ها گمراه و گمراه کننده و تارک حق و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۴۹

هدایت است آن ها مفسر قرآن و گویندگان از طرف رسول خدایند کسی که بمیرد و آن ها را بامامت نشناسد بمردن دوره جاهلیت مرده است آئین آن ها ورع و پارسائی و راستی و صلاح و کوشش و ادای امانت است بصاحبش خوب باشد یا بد و طول دادن سجده و دستور ایشان شب زنده داری و پرهیز از محرمات و انتظار فرج بصبر و حسن اخلاق و خوش همسایگی است، سپس تمیم بن بهلول گفته است که ابو معاویه از اعمش از امام ششم «ع» مثل این حدیث را برابر در موضوع امامت برای من روایت کرده است.

امام نهم «ص» فرمود امیر المؤمنین «ص» بابن عباس فرمود که شب قدر در هر سالی هست در این شب دستور سالیانه فرود می آید و پس از رسول خدا امامانی هستند که این دستور را دریافت میکنند ابن عباس عرضکرد کیانند؟

فرمود من و یازده کس از نژاد

من امامانی که حدیث بآنها القاء می شود. رسول خدا «ص» فرمود بشب قدر ایمان بیاورید آن شب پس از من مخصوص علی بن ابی طالب و یازده فرزند او است.

زراره بن اعین گوید از امام پنجم «ع» شنیدم میفرمود دوازده تن از خاندان محمد (ص) همه پس از رسول خدا از عالم غیب حدیث دریافت میکنند (و علی بن ابی طالب ع) یکی از آن ها است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۰

امام پنجم (ع) فرمود پس از حسین بن علی «ص» نه امام است که نهمین ایشان قائم آنها است زراره گوید که از امام پنجم شنیدم میفرمود دوازده امام است که از آنها است علی «ع» و حسن «ع» و حسین «ع» سپس امامان از فرزندان حسین «ع» مصنف (رضی الله عنه) گوید من آنچه در این موضوع روایت دارم در کتاب کمال الدین و تمام النعمه در اثبات غیبت و کشف حیره ضبط کردم.

۶- در مسواک کردن دوازده خصلت است-

پیغمبر (ص) فرمود در مسواک کردن دوازده خصلت است پاکی دهن است، خوشنودی خداست دندان ها را سفید کند، چرک دندان ها را ببرد، بلغم را کم کند، اشتهای خوراک آورد؛ حسنات را دو چندان سازد روش پیغمبر باشد، فرشتگان آن را گواه شوند؛ بن دندان ها را سخت کند، راه قرآن خواندن را شسته کند، دو رکعت نمازی که پیش از آن مسواک شود از هفتاد رکعت نماز بی مسواک پیش خدا دوست تر است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۱

امام ششم فرمود در مسواک دوازده خاصیت است، سنت پیغمبر است، پاکی دهن است، دیده را روشن کند، خدا را خشنود کند، دندانها را سفید کند، چرک دندان را ببرد، بن دندان را

سخت کنـد، اشـتهای خوراک آورد، بلغم را ببرد، حافظه را بیفزاید؛ حسـنات را دو چندان کند، فرشـتگان را شاد سازد. از امام یکم همین مضمون روایت شده است.

۷- حدیث دوازده حجاب-

امام یکم فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه آسمانها و زمینها و عرش و کرسـی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بیافریند و پیش از آنکه آدم و نوح و ابراهیم و اسـماعیل و اسحق و یعقوب و موسی و عیسـی و داود و سـلیمان و سـایر پیغمبرانی که در (سوره انعـام آیه ۸۸- ۸۲) که به وَ هَدَیْناهُمْ إِلی صِـراطٍ مُسْـتَقِیمٍ پایان یابد بیافرینـد و پیش از آنکه همه انبیـا را بیافرینـد نور محمـد را آفریـد و با آن دوازده حجاب آفریـد حجاب قـدره، حجاب عظمه، حجاب منت. حجاب رحمت، حجاب سـعادت، حجاب کرامت؛ حجاب منزلت، حجاب هـدایت؛ حجاب نبوت، حجاب رفعت، حجاب هیبت، حجاب شفاعت: سپس نور محمد (ص) را دوازده هزار سال در حجاب قدرت نگهداشت که همی میگفت پاک است پروردگار من که برتر است و یازده هزار سال در حجاب عظمت نگهـداشت که همی میگفت پاک است دانای راز نهان، و در حجـاب منت ده هزار سال نگهـداشت که میفرمود پاک است آن خـدائی که پایـدار است و بازیگری نـدارد و در حجاب منت ده هزار سال نگهداشت که همی میفرمود پاک است خدای بلند برتر و در حجاب سعادت هشت هزار

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۲

سال نگهداشت که همی میفرمود پاک است آنکه پایدار است و سهو نمیکند و در حجاب کرامت هفت هزار سال

نگهـداشت که میفرمود پـاک است آن خـدائی که بی نیـاز است و هرگز نیازمنـد نگردد و در حجـاب منزلت شـش هزار سـال نگهداشت که همی میگفت پاک است پروردگار من که بلند و با کرامت است و در حجاب هدایت پنج هزار سال نگهداشـت که همی میگفت پـاک است پروردگـار عرش بزرگ و در حجـاب نبوت چهـار هزار سـال نگهـداشت که همی میگفت پـاک است پروردگـار عزت از آنچه بناروائی را وصف کننـد و در حجاب رفعت سه هزار سال نگهـداشت همی میگفت پاک اسـت صاحب ملك و ملکوت و در حجاب هیبت دو هزار سال نگهـداشت و همی میگفت پاک است خـدا و بحمد او مشـغولم و در حجاب شـفاعت هزار سال نگهداشت و همی میگفت پاک است پروردگار من که بزرگ است و بحمدش اندرم. سپس خدای عز و جـل نامش را نور رخشانی بر لوح آشـکار کرد تا چهار هزار سال سـپس بر عرش عیان ساخت تا هفت هزار سال تا آن را در صـلب آدم نهاد و از آنجا به پشت نوح نقل داد و از پشتی به پشتی گردانید تا از پشت عبد اللّٰه بن عبد المطلبش در آورد و شش کرامت خاص او کرد پیراهن رضا بر تنش پوشـید و رداء هیبت بدوشـش انداخت و تاج هدایت بر سـرش نهاد و سـراویل معرفت بر او پوشانیـد و بند آن را محبت قرار داد و نعلین خوف بپایش کرد و عصای منزلت بدسـتش داد سـپس خدا باو فرمود ای محمد برو نزد مردم و بآنها بگو، بگوئید لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

ماده این پیراهن از شش چیز بود تنش

از یاقوت و دو آستینش از لؤلؤ و تیریزش از بلور زرد و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۳

دو زیر بعلش از زبرجد و طوقش از مرجان سرخ و یقه اش از نور پروردگار جل جلاله ببرکت این پیراهن توبه آدم را پذیرفت و انگشتر سلیمان را باو برگردانید و یوسف را بیعقوب رسانید و یونس را از شکم ماهی رهانید و پیغمبران دیگر را از گرفتاری نجات بخشید آن پیراهن همانا پیراهن محمد بود.

مصنف این کتاب گوید: ارواح همه امامان و مؤمنین با روح محمد صلوات اللَّه علیه و آله آفریده شد.

۸- برای اهل تقوی دوازده نشانه است-

اشاره

امام پنجم «ع» فرماید که امیر مؤمنان «ص» میفرمود برای اهل تقوی نشانه هائیست که بدان شناخته میشوند: راستگوئی، رد امانت، وفای بعهد، کم فخر کردن و کمی (تحمیل خ ب) بخل ورزیدن، صله رحم، ترحم بر ضعیفان، کم انسی با زنان، بخشش و احسان، خوش خلقی، حلم ورزی، پیروی از دانش در عبادات خدا طوبی از آن آن هاست و خوش سرانجامند.

طوبی درختی است در بهشت که بنش در خانه رسول خداست و در خانه هر مؤمنی بدون استثناء یک شاخه ای از شاخه هایش هست هر چه دل آن مؤمن بخواهد و آهنگ آن را بکند آن شاخه بدو میدهد اگر سواری تندروی صد سال در سایه اش راه پیماید از آن بیرون نرود و اگر کلاغی از بن آن پرواز گیرد ببالای آن نرسد تا از پیری سخت سپید گردد هلا در این نعمت بیکران رغبت کنید. مؤمن سرگرم خود است و مردم از او در آسایشند چون تاریکی شب او را فرا گیرد روی بر خاک نهد و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۴

برای خدای تعالی با

شریفترین اندامش سجده کند و با آنکه او را آفریده برای رهائی خود از دوزخ مناجات کند هلا چنین باشید.

شرح-

مقصود از شریف ترین عضو پیشانی است.

۹- بر دوازده کس سلام نکنید-

امام ششم از گفته پدرش فرمود سلام نکنید بیهودی و نصرانی و مجوس و بت پرست و بر آن که سر سفره شراب نشسته و بر شطرنج باز و نردباز و بر مأبون و بر شاعری که زنهای پاکدامن را نسبت بزنا میدهد و بر کسی که در نماز است، زیرا نماز گذار نمی تواند جواب سلام بدهد چون که سلام از سلام کننده مستحب است ولی جواب آن واجبست و سلام نکنید بکسی که ربا میخورد و بر کسی که در حال تغوط است و بر کسی که در حمام است و بر کسی که متجاهر بفسق است.

۱۰- پیغمبر «ص» جعفر بن ابی طالب را دوازده گام پیشواز نمود-

امام یکم «ص» فرمود چون جعفر بن ابی طالب از مهاجرت حبشه خدمت رسول خدا (ص) برگشت پیغمبر برخاست و دوازده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۵

گام او را استقبال کرد و میان دیدگانش را بوسید و گریست و فرمود بکدام یک از دو موهبت بیشتر شاد باشم بآمدن خودت ای جعفر یا به فتحی که خدا ببرادرت علی نسبت بقلعه های خیبر عطا فرمود.

۱۱- در تابوت ته دوزخ دوازده کسند-

امام یکم «ع» فرمود براستی در تابوت ته دوزخ شش تن از امتهای گذشته باشند و شش کس از امت آخر الزمان آن شش کس از گذشتگان سلف فرزند آدم است که برادرش را کشت و فرعون فرعونها است و سامری است و دجال است که در زمره امتهای گذشته نام برده شده و در آخر الزمان بیرون می آید و هامان و قارون است و شش کس از امت آخر الزمان نعثل (عثمان بن عفان) و معاویه و عمر و عاص و ابو موسی اشعری هستند؛ محدث دو تن دیگر را فراموش کرده بود.

۱۲- در سفره خوراک دوازده خصلت است-

امام دوم «ع» فرمود در سر سفره خوراک دوازده خصلت است که باید هر مسلمانی آن ها را بداند. چهار از آن ها فرض است و چهار از آن ها سنت است و چهار ادب است آنچه فرض است شناختن رازق و رضا بقسمت و نام خدا بردن و شکر خدا کردن است و آنچه سنت است شستن دست پیش از خوراک و نشستن بر ران چپ و خوردن بسه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۶

انگشت و لیسیدن انگشتان و ادب، خوردن از آنچه در جلو تو است و کوچک گرفتن لقمه و خوب جائیدن و کم بروی

دیگران نگاه کردن.

پیغمبر در ضـمن سفارشهای خود بعلی «ع» فرمود ای علی شایسته است مسلمان برای سر سفره دوازده خصلت بیاموزد که چهار آن لازم است و چهار آن مسـتحب است و چهار آن ادب است آن چهار که لازم است بداند اینکه آنچه میخورد حلال است و نام خدا را ببرد و شکر خدا بنماید و بدان راضی باشد و آن چهار که سنت است

اینست که روی پای چپ بنشیند و با سه انگشت بخورد و از آنچه پهلوی او است بخورد و انگشتان خود را بلیسد و آن چهار که ادب است لقمه را کوچک بردارد و خوب بجود و کم بروی حاضران نگاه کند و دستهای خود را بشوید.

۱۳- ماههای سال دوازده است-

امام پنجم «ع» فرمود خدا ماهها را دوازده آفریده که سیصد و شصت روز باشد هر ماهی سی روز ولی آن شش روزی که خداوند در آن ها آسمانها و زمین را آفریده از آن بیرون شد و از این راه برخی ماهها از سی کم شد.

شرح- سال قمری دارد و شمسی، سال قمری بگردش ماه باشد، دوازده دوره گردش ماه بر دور زمین یک سال قمری باشد و چون گردش ماه بر دور زمین از سی روز بیشتر و از بیست و نه روز کمتر نیست دوازده دوره آن که یک سال قمری است سیصد و پنجاه و پنج روز و کسری شود که آن کسر در ظرف چند سال روز تمامی در حساب آید.

بنا بر این دوره سال قمری دارای شش ماه سی تمام و شش ماه بیست و نه روز باشد و در سال کبیسه دارای هفت ماه سی تمام و پنج ماه بیست و نه روز باشد اختلافی که شماره ماههای قمری دارد برای این است که مرکز زمین مرکز مدار گردش ماه نیست بلکه با آن مسافت بسیاری فاصله داد و از این جهت فاصله ماه نسبت بزمین کم و زیاد می شود و این اختلاف پدید می آید، علت این اختلاف را هیئت قدیم روی تعدیلات حرکت ماه نسبت بزمین شرح داده و چهار تعدیل

برای آن قائل شـده که در کتب هیئت قـدیم ذکر شده و اینجا موقع شـرح و بیان آن نیست با این حال مشـکلات غیر قابل حلی هم بنظر آورده و صدها سال متفکرین و ریاضیین بزرگی را چون خواجه طوسی و محقق خفری ببازی گرفته است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۷

سال شمسی بگردش آفتاب باشد یک دوره چرخش آفتاب و زمین بگرد هم یک سال شمسی باشد که دارای دوازده ماه است که هر ماهی سی و دو روز تا بیست و نه روز است و مجموع آنها سیصد و شصت و پنج روز و کسری باشد که چند سال یک بار سال کبیسه پدید آید و یک روز بشماره روزهای آن سال بیفزاید و سیصد و شصت و شش روز تمام بحساب آید اختلاف ماههای شمسـی هم برای اینست که فاصـله زمین نسـبت بآفتاب در مـدت دوره سال کم و بیش می شود و این اختلافات پـدید میگردد هیئت قـدیم با تعـدیلات چنـدی علت این اختلاف را شـرح داده و هیئت جدیـد برای حرکت زمین دور مرکز خود که آفتاب است مدار بیضی تصویر کرده و این اختلاف را بوضع مدار منسوب دانسته است.

بهر حال سال شمسـی و قمری هر کدام دارای یک علت طبیعی هستند که مستند بوضع زمین و ماه و آفتاب و حرکت مدار آن ها است و با مضـمون خبر موافقت نـدارد که میفرماید خدا نخست دوازده ماه قرار داد که هر ماهی سـی روز تمام بود و سـپس مدت آفرینش آسمان و زمین که شش روز است از آن ها بیرون شد و بدین سبب ماههای بیست و نه روز پدید

آمد این روایت از چند جهت مورد اعتراض می شود اول آنکه سال ثابتی بشماره سیصد و شصت روز محقق دانسته دوم آنکه شش روز ظرف آفرینش از سال تا همیشه کسر شده سوم آنکه هر ماهی سی روز تمام بوده چون حدیث از نظر سند معتبر و مورد اعتماد است باید برای رفع اعتراضات آن گفت:

۱- مطابق نظر دانشمندان جدید منظومه شمسی ما که شامل یک خورشید و چندین سیاره و ماههای بسیاری است در فضای مربوط بخود حادث و مسبوق به نبودی است مدتهای بسیاری گذشته که فضای آن از وجود این ستاره های درخشنده تهی بوده و مطابق ظاهر آیات و اخبارهم این موضوع ثابت است و روز و شب دو مخلوق خداوندند و با مبدء روشنائی سیاری پدید میشوند ممکن است قبل از آفرینش آسمانها و ستاره های منظومه شمسی ما مبدأ نور سیاره دیگری بوده و گردش سالیانه مرتبی داشته که بدوازده ماه سی روزی تقسیم میشده و چون آفتاب و ماه و زمین در مدت شش روز با این وضع اختلاف مرکزی خود آفریده شدند.

سال قمری که منظور روایت است بدین وضع کنونی پدیدار شد و ماههای بیست و نه روز از گردش و دور آنها بوجود آمد، گواهی در دست نیست که پیش از آفریدن آسمانها و زمین و بعبارت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۸

دیگر پیش از برقراری منظومه شمسی کنونی ما شب و روز و ماه و سالی نبوده یا نتواند بود و اگر کسی این معنا را مستبعد داند و نتواند باور کند میگوئیم مقصود از اینکه هر ماهی سی روز بوده و بواسطه آفریدن آمدن آسمان و

زمین در ماهها کسری واقع شده اینست که چون خدا مدار ماه را بدوا دایره ای آفرید و دائره سیصد و شصت درجه است که چون تقسیم بر دوازده شود هر قسمتی از آن که در سیر آفتاب یکماه است سی روز تمام بوده است ولی بواسطه اینکه زمین و آسمان بعدا آفریده شد و مرکز زمین با مرکز مدار آفتاب و ماه مخالف بود کسری در پاره های ماهها پدید شد و پنج الی شش روز از میزان ماهی سی روز که مقتضای تقسیم مدار بر دوازده است کسر شد.

عبد اللَّه بن عمر گفته این سوره «إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ» تا آخر در میانه روزهای تشریق (۱۱- ۱۳ ذیحجه) بر پیغمبر (ص) نازل شد و دانست که حج وداعست، سوار شتر عضباء خود شد و در میان همه حاج سخنرانی کرد خدا را ستود و ثنای او را بجا آورد سپس فرمود آی مردم هر خونی در دوره جاهلیت ریخته شده هدر است و پیش از همه خون حارث بن ربیعه بن حارث (یکی از عموزاده های خود پیغمبر (ص) از تیره بنی هاشم) را هدر کرد این شخص برای جستجوی دایه در تیره هذیل رفته بود و بنو لیث او را کشته بودند یا فرمود برای جستجوی دایه در بنو لیث رفته بود و هذیل او را کشته بودند، هر ربا و نزول قرضی که در جاهلیت بوده و تا کنون در ذمه قرض داران مانده ملغی است و پیش از همه نزول قرضهای عباس بن عبد المطلب (عموی خود را) ملغی کرد. ای مردم روزگار چرخیده و امروز بسر دوره خود رسیده و

ماننـد همـان روز است که خداونـد تـازه آسـمان هـا و زمین را آفریـده شـماره ماههـا نزد خـدا دوازده است در آغـاز آفرینش آسـمانها و زمین در کتـاب خـدا ثبت شـده چهـار آنهـا محترم است و نبایـد در آن هـا جنگیـد رجب مضـر که میـان جمادی و شعبانست و ذو القعده و ذو الحجه و محرم.

در این ماهها بخود ستم نکنید، جا بجا کردن ماههای حرام مزید در کفر است که آنان که کافرند در آن گمراهی پیشه میکنند ماهی را در یک سال حلال میدانند و در یک سال حرام تا شماره ماههائی را که خداوند حرام کرده برابر کنند سالی که محرم را حرام میکردند صـفر را حلال میدانسـتند و سالی که صـفر را حلال میدانسـتند بجای آن محرم را حلال می شمردند ای مردم براستی شیطان ناامید

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۵۹

است که دیگر در شهرسـتان شـما پرستیـده شـود و از شـما بگناهـان کوچـک خوش است و بگنـاه کوچـک از او در دین خود بترسید.

آی مردم هر کس امـانتی دارد بصاحبش رسانـد، آی مردم زنها نزد شـما عاریه انـد و برای خود سود و زیانی نتواننـد خواست، آنها را شـما بطور امانت از خدا گرفتید و بفرمان حق فروج آنها را بر خود حلال کردید شـما بآنها حقی دارید و آنها هم بشـما حقی دارنـد حق شـما بر آنهـا این است که کسـی را در بستر شـما نپذیرنـد و در کار خوب شـما را نافرمانی نکننـد چون چنین کردند بطور متعارف حق خوراک و پوشاک بر شما دارند، آنها را نزنید، آی مردم من در میان شما چیزی بیادگار گذاردم که تا بدان متمسک باشید هرگز

گمراه نشوید و آن کتاب خدا است بدان بچسبید آی مردم امروز چه روزیست؟ گفتند روز حرام سپس فرمود آی مردم این ماه چه ماهی است؟ گفتند ماه حرام؛ آی مردم این شهر چه شهری است؟ گفتند شهر حرام، فرمود براستی خدا خون و مال و آبروی شما را بر همدیگر حرام کرده مثل حرمت امروز شما در این ماه شما در این شهر شما تا او را ملاقات کنید هلا حاضرین شما بغائبین برسانند، پس از من پیغمبری نیست و پس از شما امتی نیست سپس دستهای خود را چنان بلند کرد که سفیدی هر دو زیر بغل مبارکش دیده شد سپس فرمود بار الها گواه باش که من رسالت خود را بامت تبلیغ کردم.

شرح- این حدیث شریف که شامل خطبه مبارکه حجه الوداع پیغمبر است و مسلم میان همه مسلمین از احادیث محکمه است مفاد آن هویدا و چندین کلمات جامعه پیغمبر (ص) و دستورات شریعت اسلام نیز در آن درج است فقط جمله ان الزمان قد استدار بنظر دشوار می آید و ظاهرا مقصود اینست که امروز دین حنیف و ملت فطری اسلام که همان آئین پاک و نخست خداوند است با نشر و ظهور احکام قرآن در جهان پا برجا شد و کم بودهائی که بواسطه نقصان عقول و پرورش بشر داشت تکمیل گردید و کجی ها و خرافاتی که بواسطه دسیسه مغرضین و دین تراشان در دستورات اسلام و ملت حنیف ابراهیم وارد شده بود از آن دور شد و گویا خداوند عالم را با فطرت پاک دیانت درست از همین امروز آفریده و گویا جهان روح و زندگانی را از اکنون

بخود یافته و این جمله بیشتر بعقیـده توحید متوجه است و مقصود اینست که چون توحید و پرسـتش خدای یگانه سـر خلقت و آفرینش است و ظاهر حال هر موجود امکانی است و بواسـطه القائات شـیطانی شـرك و الحاد وسـیله سـرگردانی بشـر شده بود اکنون که به برکت قرآن و کوشـش من (که پیغمبر آخر الزمانم) اساس شـرك و الحاد از بن کنده شد روزگار چرخید و از نو بر سر کار آمد و فطرت توحید مانند آغاز آفرینش آسمان و زمین خود را نمایش داد.

محمد بن ابی عمیر روایت را بامام شـشم (ع) رسانیده که در تفسیر قول خدای عز و جل (در سوره توبه آیه ۴۶) براستی شماره ماهها پیش خدا دوازده است و ثبت در کتاب خداست از روزی که آسمانها

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۰

و زمین را آفریـده است فرمود دوازده مـاه محرم است و صـفر و ربیع الاـول و ربیع الآـخر و جمـادی الاـولی و جمـادی الآخر و رجب و شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی قعده و ذیحجه، چهار از آنها ماه حرام است که بیست روز از ذی حجه باشد با تمام محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ربیع الآخر.

شرح- تعیین ماههـای حرام باین ترتیب خلاف مشـهور و معروف است زیرا معروف و مسـلم این است که ماههای حرام سه ماه ذی قعده و ذیحجه و محرم است با ماه رجب چنانچه در خطبه پیغمبر (ص) گذشت.

۱۴- شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت.

امـام شـشم (ع) فرمود شب دوازده سـاعت است و روز دوازده سـاعت و بهترین ساعـات شب و روز اوقـات نمـاز است؛ سـپس فرمود

چون صبح شود درهای آسمان باز گردد و بادها بوزد و خدای عز و جل بآفریدگان خود نظر فرماید، من دوست دارم که در این هنگام کار نیکی از من بآسمان بالا رود. سپس فرمود بر شما است که پس از نمازها دعا کنید که براستی مستجاب است.

ابی هاشم گوید به امام دهم (ع) عرض کردم چرا نماز واجب و نافله شبانه روز پنجاه رکعت است

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۱

(بنا بر این که دو رکعت نشسته نافله عشاء محسوب نشود) نه کم می شود نه بیش؟ فرمود شب دوازده ساعت دارد و میانه سپیده دم تا بر آمدن آفتاب هم یک ساعت است و روز هم دوازده ساعت دارد (که رویهم بیست و پنج ساعت می شود) و برای هر ساعتی دو رکعت نماز قرار داده شده و از غروب آفتاب تا نهان شدن روشنی آن غسق نامیده شود.

شرح- مقصود از ساعت در این حدیث بخشهای متفرقه شب و روز است نه بخشهای متساویه معموله ابو اسحق گوید تغلب (از علمای لغت عرب بوده) ساعتهای شب را باین نامها برای ما بازگو کرد از اول شب بترتیب: غسق، فحمه، عشوه، هداه، سباع، جنح، هزیع، قعر، زلفه، سحره، بهره و ساعتهای روز را باین نامها برشمرد: بترتیب از بامداد: راد، شروق، منزع، ترحل، دلوک، جنوح، هجیر ظهیره، اصیل، طفل تبوع.

شرح- این نامهائی است که عرب بمناسبت وضع فضا یا حال مردم برای هر بخشی از شب و روز وضع کرده و ممکن است معنی وصفی آنها مقصود باشد و منظور از آن ساعت معمول در این عصر نیست که بخش معینی از مقدار شب یا روز است

مثلا اول شب را بواسطه روشنی آن غسق میگوید بعد که تاریک می شود آن را فحمه مینامند که بمعنی ذغال است سپس آن را عشوه بمعنی شب نشینی سپس هداه یعنی ساعت آرامش سپس سباع یعنی وقت آمدن درندگان و همچنین ...

۱۵– برجهای فلک دوازده است، بیابانهای بزرگ دوازده است؛ دریاهای بزرگ دوازده است، عالمها هم دوازده است.

ابان بن تغلب گوید خدمت امام ششم (ع) بودم که مردی از اهل یمن آمد نزد آن حضرت و وی را سلام داد حضرت سلامش را پاسخ داد و فرمود خوش آمدی ای سعد آن مرد گفت این نامی است که مادرم مرا بدان نامیده و بسیار کم کسی مرا بدین نام میشناسد امام (ع)

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۲

فرمودای سعد مولی راست گفتی آن مرد گفت قربانت این لقب من است امام (ع) فرمود لقب خوب نیست خدای تبارک و تعالی در قرآن میفرماید لقب روی هم مگذارید برای مؤمن نام بی ایمانی بد است ای سعد چه صناعتی داری؟ عرضکرد قربانت ما خاندانی هستیم منجم و در یمن کسی از ما در نجوم اعلم نیست امام (ع) فرمود از تو راجع بنجوم پرسش کنم عرضکرد هر چه خواهی بپرس که جواب میدهم از روی علم، فرمود روشنی آفتاب چند درجه از روشنی ماه بیش است؟ عرضکرد نمیدانم فرمود راست گفتی فرمود روشنی ماه چند درجه از روشنی زهره بیشتر است؟ عرضکرد نمیدانم فرمود راست گفتی فرمود نام ستاره ای که چون بدر آید شهوت گاوان بحرکت آید چیست گفت نمیدانم فرمود:

نور مشتری چند درجه از عطارد بیشتر است؟ عرضکرد نمیدانم فرمود راست گفتی فرمود بگو بدانم نام ستاره ای که چون درآید شتران بفحل آیند چیست؟ عرضکرد: نمیدانم. فرمود: راست گفتی فرمود:

بگو بدانم نام

ستاره ای که چون درآید سگها بفحل آیند چیست؟ عرضکرد: نمیدانم. فرمود: راست گفتی که نمیدانی بگو بدانم زحل پیش شما چگونه ستاره ای است عرضکرد ستاره نحسی است، امام ششم (ع) فرمود چنین مگو زیرا آن ستاره امیر مؤمنان و ستاره اوصیاء (ع) است و آن ستاره ثاقب است که خدای تبارك و تعالی در قرآن (در سوره طارق) از آن خبر داده، یمانی عرضکرد ثاقب یعنی چه؟ فرمود آن از آسمان هفتم طلوع میکند ولی با نور خود همه آسمانها را میشکافد تا در آسمان دنیا روشنی میدهد از این رو خدای عز و جل او را ثاقب نامیده. ای یمانی شما در نزد خود دانشمندانی دارید؟ عرضکرد قربانت آری در میان ما دانشمندانی هستند که هیچ کس در دانش بپایه آن ها نمیرسد،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۳

امام (ع) فرمود علم آن ها تا کجا میرسد؟ یمانی عرضکرد عالم آنها بپرندگان فال میزنند و در یک ساعت تا مسافت یکماه برای سوار تندرو جای پا را دریافت میکند، امام فرمود براستی عالم مدینه از عالم یمن داناتر است عرضکرد علم عالم مدینه تا کجا است؟ امام (ع) فرمود علم عالم مدینه تا آنجا است که پی گردی و فال پرنده بدان نمیرسد و در یک لحظه تمام مسافت سیر آفتاب که دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده جهان را میپیماید دریافت میکند یمانی عرضکرد قربانت گمان ندارم کسی این موضوع را بداند و کنه آن را بفهمد گوید سپس آن یمنی برخاست و بیرون رفت.

۱۶- سرگذشت دوازده درهمی که برای رسول خدا هدیه آوردند-

امام ششم (ع) فرمود مردی نزد رسول خدا آمد دید جامه آن حضرت کهنه است دوازده

درهم خدمت آن حضرت آورد عرضکرد با این پول یک جامه برای خود بخرید، علی (ع) فرماید من آن پول را ببازار بردم و یک پیراهن خریدم بدوازده درهم و خدمت رسول خدا (ص) آوردم چون بآن نگاه کرد فرمود ای علی پیراهن دیگر نزد من بهتر است بنظرت فروشنده آن را پس میگیرد؟ عرضکردم نمیدانم، فرمود وارس من نزد فروشنده آمدم و گفتم رسول خدا این را نمیخواهد پیراهن دیگری میخواهد این را پس بگیر پول را رد کرد بمن و آن را نزد رسول خدا (ص) آوردم آن حضرت با من ببازار آمد تا پیراهنی بخرد، دید یک کنیزی در راه نشسته و گریه میکند رسول خدا (ص) باو فرمود چرا گریه میکنی؟ عرضکرد یا رسول اللّه (ص) خانواده من چهار درهم بمن دادند که چیزی برای آنان بخرم و گم شده و جرأت ندارم نزد آن ها برگردم رسول خدا (ص) چهار درهم از آن پول را باو داد و فرمود بخانواده خود برگرد و رفت ببازار پیراهنی خرید بچهار درهم و پوشید و خدا را حمد گفت سپس برهنه ای را دید که میگوید هر کس مرا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۴

بپوشاند خدا از جامه های بهشت باو بپوشاند رسول خدا (ص) پیراهنی را که خریده بود از تن خود در آورد و بتن آن سائل پوشانید و ببازار برگشت و با چهار درهمی که مانده بود یک پیراهن دیگر خرید و آن را پوشید و حمد خدای عز و جل را گفت و بمنزل برمیگشت باز دید همان کنیزک در راه نشسته و گریه میکند رسول خدا (ص) باو فرمود چرا بخانواده

خود نمیروی؟ عرضکرد یا رسول اللَّه دیر شده و میترسم که اگر اکنون پیش آن ها بروم مرا بزنند رسول خدا (ص) فرمود پیش روی من برو و مرا بخانواده خود رهنمائی کن رسول خدا (ص) آمد تا بر در خانه آن ها ایستاد و فرمود درود بر شما ای اهل خانه پاسخ ندادند دوباره سلام داد پاسخ ندادند سه باره سلام داد عرضکردند و علیك السلام یا رسول اللَّه و رحمه اللَّه و برکاته فرمود چرا دربار اول و دوم جواب مرا ندادید؛ عرضکردند یا رسول اللَّه سخن شما را شنیدیم و دوست داشتیم که بیشتر باشد رسول خدا فرمود این کنیز دیر کرده او را آزار نکنید عرض کردند یا رسول اللَّه این کنیز را بنثار قدم مبارک شما آزاد کردیم رسول خدا فرمود حمد خدا را هیچ دوازده درهمی این قدر برکت نداشته خدا با آن دو برهنه را پوشانید و نفسی را هم آزاد کرد.

۱۷- نقیبان رسول خدا بر اهل مدینه دوازده کس بودند.

عثمان احمر از جمعی از استادان خود روایت کرده که گفته اند رسول خدا از امت خود بدستور جبرئیل دوازده رئیس و کدخدا انتخاب کرد بشماره رؤسای بنی اسرائیل که موسی انتخاب کرد نه تن آنها از قبیله خزرج بودند و سه تن از قبیله اوس آنها که از قبیله خزرج بودند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۵

۱- اسعد بن زراره بود ۲- براء بن معرور ۳- عبد الرحمن بن حماد ۴- جابر بن عبد اللَّه ۵- رافع بن مالك ۶- سعد بن عباده ۷- منذر بن عمرو ۸- عبد اللَّه بن رواحه ۹- سعد بن الربیع و از مهاجرین عربهای مدینه عباده بن صامت بود که در پناه

یکی از اشراف خزرج در شهر مدینه میزیست و کسی متعرض او نمیشد و از قبیله اوس ۱۰- ابو الهیثم بن تیهان بود ۱۱- اسید بن حضیر ۱۲- سعد بن خیثمه من سرگذشت آنها را در کتاب نبوت ضبط کرده ام.

مصنف این کتاب گوید نقیب رئیس ناحیه و قبیله است از سنخ کدخدایان و گفته شده که بمعنی معتمد است و گفته شده که امین است و گفته شده که گواه بر قوم خود است و نقیب در اصل لغت از نقب باز گرفته شده که سوراخ گشاده در زمین و کوه است و او را نقیب گویند برای آنکه از احوال قومی که بر آنها گماشته است تفتیش میکند چنانچه از اسرار و ضمائر نهفته تفتیش می شود و معنی گفته خدای عز و جل (در سوره مائده آیه ۱۲) دوازده نقیب از ایشان یعنی بنی اسرائیل فرستادیم اینست که از هر سبطی یک نماینده و مسئول گرفتیم و با او در امر دین پیمان بسته شد و برخی گفته اند که این نقیبها ببلاد جبارهای عمالقه فرستاده شدند تا از حال آن ها مطلع شوند و نزد پیغمبر خود موسی برگردند و خبرگزاری کنند اینها برگشتند و قوم خود را از جنگ با جباران منع کردند زیرا از تجهیزات و پهلوانی آن ها در هراس افتاده بودند این قصه معروف است در اینجا مقصود ما بیان معنی لغوی نقیب بود و خداوند توفیق دهد بکار نیک.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۶

باب مطالب و خصال سیزدهگانه

۱- حیواناتی که انسان بآنها مسخ شده سیزده صنفند.

امام ششم (ع) از گفته پدرش از جدش فرمود مسخ شدگان از بنی آدم سیزده صنفند که از آنها است میمون و خوک و شب پره و

سوسمار و خرس و فیل و کرم سیاه و سگ ماهی و عقرب و سهیل و خارپشت و زهره و عنکبوت. اما میمون جمعی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا مأوی داشتند و در شنبه تعدی کردند و ماهیان را شکار نمودند و خدا آنها را بشکل میمون گردانید، خوک جمعی از بنی اسرائیل بودند که حضرت عیسی بر آن ها نفرین کرد و خدا آن ها را بشکل خوک کرد، شب پره زنی بودند که دایه یا هووی خود را جادو کرد و خدا او را شب پره کرد، سوسمار یک عرب بیابانی که هر کس بر او میگذشت او را میکشت خدا او را سوسمار کرد، خرس مردی بود مأبون و مردم را بخود میخواند خدا او را خرس کرد فیل مردی بود که چهارپایان را وطی میکرد، خدا او را فیل کرد، کرم سیاه آبی مردی بود زناکار که از چیزی نمیگذشت خدا او را کرم سیاه کرد، مار ماهی مردی بود سخن چین خدا او را مار ماهی کرد، عقرب مردی بود بد گو و بد زبان خدا او را عقرب کرد (خرس مردی بود که حاجیان را میدزدید خدا او را خرس کرد خ ب) سهیل مردی بود گمرکچی خدا او را مسخ کرد زهره زنی بود که هاروت و ماروت را فریفت خدا او را مسخ کرد، عنکبوت زن بد اخلاقی بود که شوهر خود را نافرمانی میکرد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۷

و از او رو گردان بود خدا او را عنکبوت کرد، خارپشت مردی بود بد خلق خدا او را خارپشت کرد امام یکم (ع) فرماید مسوخ

را از رسول خدا (ص) پرسیدم فرمود سیزده اند: فیل، خرس، خوک، میمون؛ مار ماهی، سوسمار، شب پره، کرم سیاه آبی، عقرب، عنکبوت، خرگوش، سهیل، زهره عرض شد یا رسول اللّٰه سبب مسخ آنها چه بوده؟ فرمود فیل مرد لوطی بود که تر و خشکی را بجا نمیگذاشت، خرس مرد مأبونی بود که مردم را بخویش دعوت میکرد، خوک ها جمعی نصرانی بودند که از پروردگار خود درخواست کردند برای آن ها مائده بفرستد چون مائده را فرستاد در کفر و تکذیب پیغمبر خود سخت تر شدند، میمون جمعی از یهود بودند که در شنبه شکار ماهی کردند، مار ماهی مرد دیوثی بود که مردم را بزن خود دعوت میکرد، سوسمار مرد عرب چادرنشینی بود که با عصای خود از حاجیان دزدی میکرد، شب پره مردی بود که از سر نخل ها میوه میدزدید؛ کرم سیاه آبی مرد سخن چینی بود که میان دوستان جدائی میافکند، عقرب مرد بدزبانی بود که هر کسی را با زبان میگزید، عنکبوت زنی بود که بشوهر خود خیانت میورزید، خرگوش زنی بود که از حیض و جز آن غسل نمیکرد؛ سهیل گمرکچی بود در یمن، زهره زنی بود نصرانی از آن یکی از پادشاهان بنی اسرائیل همانی بود که هاروت و ماروت را فریفت و نامش ناهیل بود ولی مردم میگویند ناهید. مصنف این کتاب گوید مردم در حقیقت زهره و سهیلی که از مسخ شدگانند غلط میروند و میگویند اینها دو ستاره اند چنان نیست که میگویند و لیکن آنها دو جانور دریائیند که بنام دو ستاره آسمان نامیده شده اند چنانچه برجهای آسمان بنام جانوران زمین نامیده شده اند چون حمل (بره) ثور (نره گاو) سرطان

(خرچنگ) عقرب (کژدم) حوت (ماهی) جدی (بزغاله) زهره و سـهیل هم از این باب است که نام دو جانور دریائی بوده اند و سبب

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۸

اینکه مردم در این دو بغلط رفته انـد اینست که نمیشود این دو جـانور را دیـد و آنها را شـناخت زیرا این دو جانور در اقیانوس زنـدگی میکننـد که بر گرد جهان میچرخنـد کشتی بـدان نمیرسد و تدبیری در آن کار نمیکند، نمیتوان گفت خدای عز و جل گناهکاران را ستاره نور بخشی کرده که در بیابان و دریا وسیله رهنمائی باشند و تا آسمان و زمین برپاست بمانند، گناهکارانی که مسـخ میشدنـد بیش از سه روز زنده نبوده اند سـپس میمردند و فرزندی از آنها نمیشده این جانورانی که مسوخ نامیده شده انـد بطور مجاز و از راه شـباهت است و اینهاماننـد جانورانی هسـتند که خداونـد جمعی گنه کاران را ماننـد آنها گردانید زیرا بگناه خود سـزاوار چنین کیفری شدند و نعمت پیکر زیبائی را که خدا بدانها بخشیده بود از دست دادند و خداوند هم گوشت حیوانـاتی که شبیه آنها بود حرام کرد تا سودی از آنها برده نشود و کیفر آن ها سـبک بنظر نیایـد. این حکایت از ابی الحسـین محمد بن جعفر اسدی دریافت شده.

۲- پسر بچه از سیزده تا چهارده سال بالغ می شود.

عبد اللَّه بن سنان گوید من حاضر بودم که پدرم از امام ششم (ع) پرسید: کی کارها و معاملات یتیم درست است؟ فرمود وقتی بحد بلوغ رسد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۶۹

عرضـکرد بلوغ او چه وقت است؟ فرمود وقتی محتلم شود، گویـد گفتم گـاهی پسـر بچه تا سال هیجـده و کمتر و بیشتر محتلم نمیشود، فرمود وقتی بالغ شود و گناه

و ثواب به او نوشته شود کارها و معاملات او درست است مگر آنکه سفیه یا ضعیف العقل باشد.

عبد اللّٰه بن سـنان گوید: امام ششم (ع) فرمود چون پسر بچه بسن رشد رسد که سیزده است و در سال چهاردهم در آید واجب می شـود بر او آنچـه واجب است بر محتلم هـا چه محتلم شـود چه نشـود و گناهـان بر او نوشـته شـود و حسـناتش ثبت شـود و معاملاتش در اموالش درست باشد مگر آنکه ضعیف العقل یا سفیه باشد

۳- سیزده خصلت از فضائل امیر مؤمنان (ع) است.

جابر بن عبد اللّٰه انصاری گوید: از رسول خدا (ص) در باره علی (ع) چند خصلت بگوش خود شنیدم اگر یکی از آنها در همه مردم بود در فضل آنها بس بود.

۱- اینکه در بـاره او فرمود هر که را من آقـا و مولا-یم علی آقا و مولا است ۲- اینکه فرمود نسـبت علی بمن چون نسبت هرون است بموسی ۳- اینکـه فرمـود علی از مـن است و من از علی ۴- اینکه فرمـود علی نسـبت بمن چون خود من است طـاعت او طـاعت من است و نافرمـانی او نافرمـانی من ۵- اینکه فرمود جنـگ کردن بـا علی جنـگ با خـدا است و صـلح با علی صـلح با خداست ۶- اینکه فرمود دوست علی دوست خداست و دشـمن علی دشمن خداست ۷- اینکه فرمود علی حجت خدا و خلیفه او است بر بندگانش ۸- اینکه فرمود حب علی ایمانست و دشـمنی با وی کفر است ۹- اینکه فرمود حزب علی حزب خداست و حزب دشمنان علی حزب شیطان است ۱۰- اینکه فرمود علی همراه حق است و حق همراه علی از هم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲،

جدا نشوند تا در سر حوض بر من وارد گردند ۱۱- اینکه فرمود علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است ۱۲- اینکه فرمود هر کس از علی جدا شده از من جدا شده و هر کسی از من جدا شد از خدای عز و جل جدا شده ۱۳- اینکه فرمود شیعیان علی همانا کامیابند در روز قیامت.

ابواب خصلتهای چهاردهگانه

۱- در خضاب چهار ده خصلت است.

عبد اللَّه بن زید حدیث را برسول خدا (ص) رسانیده که فرمود صرف یکدرهم در خضاب ثوابش بهتر است از خرج هزار درهم در راه خدا و در آن چهارده خاصیت است باد گوشها را میراند و دیده را روشن میکند و نرمه بینی را تازه میکند و دهن را خوشبو میکند و بن دندان را سخت میکند، سستی و لاغری را میبرد، وسوسه شیطان را کم میکند، فرشتگان را شاد مینماید، مؤمن را خرم میکند و کافر را خشمگین میکند، زینت و بوی خوش و برائت از عذاب قبر است: منکر و نکیر از آن شرم میکنند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۱

در حدیث دیگر امام یکم (ع) همین مضمون را در ضمن سفارشهائی که پیغمبر (ص) باو کرده با اندکی اختلاف در ترتیب نقل میفرماید.

زبیر بن عوام گوید رسول خدا (ص) فرمود رنگ سپید موی پیری خود را بگردانید و مانند یهود و نصاری نباشید همین موضوع را ابو هریره از رسول خدا روایت کرده.

مصنف این کتاب گوید من این خبر را در موضوع خضاب از زبیر و ابو هریره نقل کردم برای آن که ناصبیان خضاب را بر شیعه انکار میکنند و آن را بدعت میپندارند ولی نمیتوانند روایتی را که از زبیر و ابو

هریره رسیده رد کنند و در روایت و در این دو حجت ما بر آن ها تمام می شود.

۲- غسل در چهار ده جا ثابت شده

امام ششم (ع) فرمود غسل در چهارده جاست، غسل میت، غسل جنب، غسل مس میت، غسل جمعه، غسل عید روزه و عید قربان و روز عید عرفه و غسل احرام و دخول در خانه کعبه و دخول در مدینه و دخول در حرم مکه و غسل زیارت و غسل شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۲

۳- اصحاب عقبه که برای کشتن پیغمبر توطئه کرده بودند چهارده کسند.

حذیفه بن یمان فرمود آنان که در برگشت پیغمبر از جنگ تبوک شتر آن حضرت را رم دادند تا بآن حضرت آسیب رسانند چهارده کس بودند: ابو الشرور، ابو الدواهی، ابو المعازف، و پدرش، و طلحه، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده، ابو الاعور، مغیره، سالم آزاد کرده ابو حذیفه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، ابو موسی اشعری، عبد الرحمن بن عوف و هم آنانند که خدای عز و جل (در سوره توبه آیه ۷۶) در باره آن ها نازل کرد: و تصمیم گرفتند بدان چه بآن نرسیدند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۳

ابواب خصال پانزده گانه

۱- چون امت پانزده خصلت را مرتکب شوند

بلا بر آن ها نازل شود. رسول خدا (ص) فرمود چون امت من پانزده خصلت را مرتکب شوند بلا و گرفتاری بر آن ها درآید، عرض شد یا رسول اللَّه چیست آن خصلت ها؟

فرمود چون غنیمت جهاد دولت اشخاص گردد و مال امانت غنیمت شمرده شود یعنی امین آن را برای خود ضبط کند و زکاه دادن ضرر شمرده شود و مرد مطیع زن خود گردد و با مادر خود مخالفت ورزد و بدوست خود احسان کند و بپدر جفا کند و پیشوای مردم پست ترین آنها باشد و مردم از ترس او را احترام کند، در مساجد آوازها بلند شود، جامه ابریشمین بپوشند و کنیزان آوازه خوان برای خود بگیرند و دایره بزنند و آخرین افراد این امت اول آنها را لعن کنند باید در انتظار باد سرخ و خسف و مسخ بود.

در روایت دیگر هم همین مضمون از رسول خدا (ص) روایت شده است. مصنف این کتاب گوید مقصود از گفتار پیغمبر (ص) که آخر این امت اول آن را لعن کنند

خوارج میباشـند که امیر المؤمنین (ع) را لعن کردند و آن حضـرت از نظر ایمان بخدای عز و جل و رسول او (ص) اول شخص این امت بوده است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۴

۲- کودک در میان پانزده و شانزده سال بروزه ادب می شود.

امام ششم (ع) فرمود کودک را میان پانزده و شانزده بروزه داشتن ادب دهند.

۳- کسانی که ایام تشریق در منی هستند پس از پانزده نماز تکبیرات بخوانند

اشاره

زراره بن اعین گوید بامام پنجم (ع) گفتم روزهای تشـریق (۱۰- ۱۳ ذیحجه) تکبیر پس از نمازها است؟ فرمود در منی پس از پانزده نماز و در شهرهای دیگر پس از ده نماز: اول تکبیر پس از نماز ظهر روز عید قربان است میگوئی اللَّه اکبر اللَّه اکبر لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر اللَّه اکبر و للَّه الحمـد اللَّه اکبر علی ما هـدانا و اللَّه اکبر عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَهِ الْأَنْعامِ. در سائر شـهرها تکبیر پس از ده نماز قرار داده شده برای آنکه چون از منی مردم کوچ کنند دربار اول (که روز ۱۲ ذیحجه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۵

است) اهل شـهرهای دیگر تکبیر نگویند ولی کسانی که در منی باشـند تا روز ۱۳ که کوچ آخرین است تکبیرات میگوینـد. از امام ششم (ع) این موضوع روایت شده است.

شرح

- احکام تکبیر را در کتاب حج بفارسی نوشتیم.

۴- ثواب کسی که پانزده روز از ماه رجب را روزه بدارد

امام شـشم (ع) فرمود چون (حضـرت نوح) سوار کشتی شـد روز یکم ماه رجب بود و فرمان داد کسانی که با او بودند آن روز را روزه بدارند، فرمود کسی که آن روز را روزه بدارد مسافت ده سال آتش از او دور شود و کسی که هفت روز از ماه رجب را روزه دارد هفت در دوزخ بر او بسته شود، کسـی که هشت روز روزه دارد هشت در بهشت بروی او بـاز شود، هر که پانزده روز روزه دارد هر چه خواهد باو داده شود و هر که بیفزاید خدای عز و جل برای او بیفزاید.

از امـام هفتم (ع) چنین روایتی نقل شـده است. مصـنف این کتاب گویـد من آنچه در باره ثواب روزه رجب رسـیده در کتاب فضائل رجب ضبط کرده ام.

۵- دستور نوره کشیدن در هر پانزده روز است

امام ششم (ع) فرمود دستور نوره کشیدن هر پانزده روز است کسی که بیست و یک روز بر او بگذرد که نوره نکشیده اگر پول ندارد بعهد خدای عز و جل قرض گیرد و نوره کشد کسی که چهل روز بگذرد و نوره نکشد نه مؤمن باشد و نه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۶

باب خصلتهای شانزده گانه

۱- حق عالم شانزده خصلت است

امام یکم (ع) فرمود حق عالم اینست که بسیار از او نپرسی و در پاسخ دیگران از او پیش نیفتی و چون نخواست پاسخ گوید بدو اصرار نکنی و چون خسته شد بدامنش نچسبی و با دست باو اشاره نکنی و با چشم باو اشاره نکنی در مجلس با او سرگوشی سخن نگوئی و نگوئی فلان کس بر خلاف تو گفته، رازش را فاش نکنی، کس را نزد او بد نگوئی رو برو و پشت سر او را حفظ کنی اگر با جمعی باشد بهمه سلام بدهی و باو خصوصا تهنیت بگوئی و جلو او بنشینی و اگر کاری داشته باشد در انجام آن بدیگران پیشدستی کنی، از طول صحبت او خسته نشوی زیرا عالم چون نخله خرما است باید انتظار ببری تا کی سودی برای تو بدهد، عالم بمقام کسی است که همیشه روزه باشد و شب زنده داری کند و در راه خدا جهاد کند چون عالم از میان برود در اسلام رخنه ای افتد که تا قیامت مسدود نشود، هفتاد هزار فرشته مقرب آسمانی طالب علم را مشایعت میکنند.

۲- شانزده خصلت فقر می آورند و هفده خصلت روزی فراوان میکنند

اشاره

سعید بن علاقه گوید از امام یکم (ع) شنیدم میفرمود تارهای عنکبوت را در خانه گذاشتن سبب فقر است، در

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۷

حمام شاشیدن سبب فقر است، جنب چیز خوردن سبب فقر است، با چوب گز خلال کردن سبب فقر است، ایستاده شانه زدن سبب فقر است، خاکروبه در خانه گذاشتن سبب فقر است، سوگند دروغ سبب فقر است زنا سبب فقر است حرص ورزیدن سبب فقر است. خواب میان نماز مغرب و عشا سبب فقر است، خواب بین طلوعین سبب فقر

است. عادت بدروغگوئی سبب فقر است، اندازه نداشتن زندگی سبب فقر است. قطع رحم سبب فقر است، بسیار سرود گوش گرفتن سبب فقر است، رد سائل مذکر در شب سبب فقر است.

سپس فرمود آیا اکنون شما را آگاه نکنم بدان چه روزی فراوان میکنند، عرضکردند چرا یا امیر المؤمنین.

فرمود جمع میان دو نماز روزی را فراوان میکند. تعقیب پس از نماز بامداد و نماز عصر روزی را زیاد میکند، صله رحم روزی را زیاد میکند، روفتن در خانه روزی را زیاد میکند، همراهی با برادران دینی روزی را زیاد میکند، بامداد دنبال روزی رفتن روزی را زیاد میکند، استغفار روزی را زیاد میکند، امانت داری روزی را زیاد میکند، حقگوئی روزی را زیاد میکند، جواب اذان گو دادن روزی را زیاد میکند.

شرح

- مقصود حکایت اذان است که هر جمله از اذان را که اذان گو بلند میگوید با او بگوئی سخن نگفتن در بیت الخلاء روزی را زیاد میکند، ترک حرص روزی را زیاد میکند، شکر منعم روزی را زیاد میکند، کناره گیری از سوگند دروغ روزی را زیاد میکند، وضو گرفتن پیش از غذا خوردن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۸

روزی را زیاد میکند، خوردن ریزش سفره روزی را زیاد میکند، هر کس در هر روزی سی بار خدا را تسبیح گوید خدای عز و جل هفتاد نوع بلا را از او دور کند که آسانتر آن ها فقر است.

۳- شانزده خصلت از حکمت و فرزانگی است

اصبغ بن نباته گوید امام یکم (ع) مکرر میفرمود.

راستی امانت است، دروغ خیانت است، ادب داشتن بزرگی است، دور اندیشی زیرکی است؛ اسراف تلف کردن است، قناعت و میانه روی ثروت است، رقت قلب خضوع است و ناتوانی زبونی است، هواپرستی کجروی است، وفاداری پیمانه است، خود بینی هلاکت است، صبر و بردباری پایه زندگانی است.

۴- شانزده صنف از امت محمد (ص) خاندان او را دوست ندارند و دشمن و کینه ورز آنها هستند

مسلم بن خالد و جمعی از امام ششم (ع) روایت کرده اند که سیزده صنف از امت و در روایت تمیم بن بهلول شانزده صنف از امت جدم محمد (ص) ما را دوست ندارند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۷۹

و مردم را بدوستی ما وانمیدارند؟ دشمن ما میباشند و پیروی از ما نمیکنند و ما را وامیگذارند و مردم را از ما دور میکنند اینان

بطور تحقیق دشمنان ما هستند، آتش دوزخ از آن آنها است و عذاب سوزناک از آن آنهاست گوید عرضکردم آنها را برای ما بیان کن خدا تو را از شر آنها نگهدارد فرمود:

۱- کسی که عضو زائدی در خلقت او است کسی از مردم که در خلقتش عضو زائدی است نمی بینی جز آنکه دریافت میکنی با ما اظهار دشمنی میکند و دوست ما نیست.

۲- کسی که در خلقتش نقصانی است، در مردم هیچ کس از خلق خدا که ناقص آفریده شده نمی بینی جز آنکه دریافت میکنی در دلش نسبت بما کینه ای دارد.

۳- کسی که مادر زاد چشم راستش کور است هیچ آفریده ای از خدا را نمی بینی که با دیده راست از مادر کور زائیده شده باشد جز آنکه با ما در جنگست و با دشمنان ما همدست است.

۴- مردان سیاه مو؛ نمی بینی در خلق

خدای عز و جل مردان سیاه مو که هر چه عمر آنها دراز می شود مویشان سپید نشود و ریشش چون پر زیر گلوی کلاغ سیاه باشد جز آنکه از ما رو گردان است و در شمار دشمنان ماست.

۵- مردان بسیار سیاه رنگ کسی از آنها را نمی بینی جز آنکه ما را سخت دشنام میدهد و دشمنان ما را مدح میکنند.

۶- مردان کچل هیچ مردی را نبینی که کچلی دارد جز آنکه نسبت بما بدگو و بد زبان است و بر زیان ما سخن چینی میکند.

۷- مردانی که نگین سبز در دست میکنند و آنها بسیارند هیچ کدام را نبینی جز آنکه بر خورد کنند با ما بروئی و پشت کنند بروی دیگر و برای هلاک ما پی فرصت میگردند.

۸- زنازادگان هیچ کدام را نبینی جز آنکه دشمن ما و کینه توز ما باشند.

۹- مردان پیس بهیچ کدام برخورد نمیکنی جز آنکه می بینی در کمین ما و شیعیان ما نشسته و در صدد است بگمان خود ما را گمراه کند و از راه حق بگرداند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۰

۱۰- خوره داران که سنگ دوزخ باشند و در آن درآیند.

۱۱- مابونها هیچ کدام را نمی بینی جز آنکه بهجو ما سرود میخواند و مردم را بر ما میشوراند.

۱۲- اهل شهری که سیستان نام دارد آنان با ما دشمنند و در اظهار دشمنی آنها بدترین خلقند عذابی که بر فرعون و هامان و قارون است بر آنها باد.

۱۳- اهل شهری که ری نام دارد آنها دشمنان خدا و رسول خدا و دشمنان خاندان اویند جنگ با خاندان پیغمبر (ص) را جهاد میپندارند و مال آنها را

غنیمت میشمارند عذاب رسواکننده در دنیا و آخرت از آن آنها است و در آن پاینده هستند.

۱۴- اهل شهری که موصل نام دارد آنان بدترین کسانند که روی زمینند.

۱۵- اهل شهری که زوراء نام دارد و در آخر زمان ساخته می شود که بخون ما شفا میطلبند و به کینه و دشمنی ما تقرب میجویند در دشمنی با ما همداستانند جنگ با ما را واجب میدانند و کشتن ما را لازم میپندارند پسر جانم از اینان در حذر باش، در حذر باش دو تن این گونه اشخاص با خانواده تو تنها نشوند جز آن که قصد کشتن او را کنند، لفظ این روایت از اول تا آخر از تمیم بن بهلول است.

شرح- پانزده صنف شمرده شده و یک صنف ساقط شده.

در این حدیث شانزده صنف را بدشمنی و عداوت خاندان پیغمبر معرفی کرده است، باید در موضوع این حدیث نکات زیر را در نظر داشت.

۱- این حدیث از نظر سندهای متعددی که شیخ صدوق برای آن ذکر کرده ضعیف و غیر قابل اعتماد است زیرا شرح رجال سندهای آن از نظر تتبع در رجال از این قرار است.

احمد بن حسن قطان- توثیق نشده بلکه سید صدر الدین در حاشیه منتهی المقال از قرار نقل رجال مامقانی او را از راویان عامه دانسته.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۱

علی بن احمد بن موسی (رضی الله عنه) صریحا توثیق نشده فقط در شماره مشایخ صدوق است و از این راه او را مورد وثوق قرار داده اند.

احمد بن یحیی بن زکریا القطان- بنا بگفته رجال مامقانی در کتب رجال نامی از او نیست و مجهول الحال است ابو بکر

بن محمد ... تمیم بن بهلول، ابو معاویه الضـریر، اعمش، عبد اللّه بن باطویه، علی بن محمد زعفرانی کوفی بکلی مجهول الحال اند و در رجال توضیحی در باره آنها نرسیده.

مسلم بن خالد زندی- بگفته رجال مامقانی در کتب رجال مذکور نیست و مجهول الحال است- حسن بن سنان شناخته نشده.

محمـد بن خالـد برقی- جمعی از علمای رجال چون ابن غضائری در باره او گفته اند حدیث مقبول و نامقبول روایت کرده، از ضعفاء روایت کرده و حدیث مرسل هم روایت کرده، خلاصه این حال روایت است از نظر رجال سند آن.

۲- اصل روایت از نظر ترتیب سند مضطرب و از نظر متن هم مشوش است زیرا در دو طریق طوائف را سیزده شمرده و در یک طریق شـانزده و بـاز هم یکی را ساقـط کرده و این اضـطراب و تشویش و اختلاـف موجب سـستی حـدیث می شود و بنا بر این ممکن است این حدیث را یکی از دشمنان ائمه و اهل بیت بنام امام جعل کرده و نشر داده باشد.

زیرا این خود بدترین تبلیغات است نسبت بامام وقت که با این سختی طوائف بسیاری را که شامل جمع مهمی از خلقند از زبان امام مورد انتقاد قرار دهد تا بهمین واسـطه از امام رانده شوند و نسبت باو بدبین و نگران گردند و این گونه فتنه گری ها نسبت بمقامات مقدس دینی خصوص در صورتی که سیاست مخالف مقتضی باشد بسیار میشده و می شود.

البته در دوره امـامت امـام شـشم جعفر بن محمـد الصادق (ع) که جنبش شـیعه و سـرعت نشـر تشـیع لرزاننـده حکومت وقت و خلافت بنی عباس بود و طرفداران بنی عباس با کمال احتیاط و فعالیت

میخواستند مخالفین را سرکوبی کنند و راه را صاف کنند نسبت بامام که نه شمشیری می کشید تا ببهانه شورش او را دستگیر کنند و نه احزاب سیاسی داشت تا ببهانه های مربوطه دیگر از او ایراد بگیرند نه مقام علمی و دینی او زمینه انتقاد داشت، این گونه اشاعات برای بد بین کردن مردم نسبت بآن حضرت بعید نیست، چنانچه خلفای وقت بعضی از ملا نماها را هم وادار میکردند احادیث کفر و زندقه جعل کنند و بامام نسبت دهند تا بدین وسیله مردم را از او متنفر کنند و دور او را خالی کنند.

۳- در صورتی که این حدیث صحیح باشد یعنی این بیانات از زبان امام بیرون آمده باشد البته منظور آن عمومی نیست و متعلق بهر دور و زمانی نیست بلکه منظور همان مردمان دوره خود حضرت است و شاید حضرت میدانسته است که این شانزده صنف بنشانه هائی که بیان کرده در آن دوره مخالف ائمه بوده اند و تحریکاتی بر ضد آنها داشته از این جهت آن ها را بفرزندان خود معرفی میکند که مبادا گول اینها را بخورند و در زحمت بیفتند از این جهت در آخر حدیث میفرماید هر گاه یکی از این مردم با بستگان تو خلوت کنند بیم آنست که او را بکشند و قصد هلاك او کنند.

و البته مردمان بعضی از این بلاد که در ضمن حدیث شمرده شده چون ری و سیستان در زمان صدور این حدیث از متعصب ترین قبائل عرب تشکیل میشده که تابع و دست نشانده حکومت بوده اند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۲

این موضوع در شهر ری قدیم از آنجا ظاهر است که منصور

عباسی بانـدازه ای بمنطقه ری اهمیت میداد که فرزند خود مهدی را حاکم و والی آنجا کرد و در حقیقت ری را مرکز ولیعهد پرور خود قرار داد.

معلوم است در نقاطی که ولیعهـد پادشاهی حکومت میکنـد بایـد مردم آنجا صـد در صـد طرفدار دولت باشـند و قشون ساخلو مورد اعتمـادی در آنجـا باشـد و این خود نسـبت بخلیفه جـائر وقت چون منصور در صورتی است که بـا امام جعفر صادق (ع) دشمنی ورزند و مردم را از او متنفر کنند و از پیروی او منع نمایند.

همین سابقه باعث شـد که منطقه ری تا چنـد قرن مرکز مهم سیاسـی و علمی سـنیها شـد و مانند فخر رازی با آن تعصب و کج گوئی در آن تربیت شد و همه نیروی علمی خود را در تفسیرش صرف حق کشی نسبت بمقام ائمه نمود.

ولی همین تاریـخ ننگین بـاعث شـد که این منطقه ببـاد خونریزی و غـارت مغولهـا رفت و آن مردم و آن سازمان بکلی نابود و منهـدم شدنـد و جز رجال و آثار مردمان شـیعه و حق پرست از آن باقی نمانـد وضع سیسـتان هم در آن تاریخ همین طور بوده زیرا یکی از سـرحدات دور دست مرکز خلافـت بشـمار میرفته و اکثر ساکنین آن قشون های ساخلوی دولت وقت بوده است و تبلیغات پرشوری نسبت بخلیفه وقت و تثبیت مقام وی در آن جریان داشته:

برای فهم این موضوع بایـد دانست که نفوذ اسـلام و تعلیمـات آن در اکثر مردم و خصوص ملت های غیر عرب از نظر این بود که اسلام و قرآن تعلیمات خود را بر پایه علم و عدالت قرار داده و افراد هوشمند و دانش دوست

هر ملتی که در اثر پیشرفت نیروی جهان گیر اسلام با تعلیمات آن آشنا شدند فریفته آن گردیدند و عموم مردم هم از نظر دستورات عدالت بآن گرویدند و چون ظلم و جهالت زمامداران و خلفای بنی امیه در طول تاریخ حکومت ننگین آنها بر همه واضح گردید دست بدست هم دادند و کوشیدند تا آن حکومت جور و ستم را از ریشه در آوردند و تخت آن را واژگون نمودند و طرفداران آن را که جز استفاده شخصی و تحصیل جاه و مقام و آقائی بر عموم هدف و مقصودی نداشتند از میان بردند.

این نهضت دانشجوئی و طرفداری از عدالت که قرآن اسلام مرکز اعتماد آن بود مردم را بر سر شور داشت و مخالفین آن را میلرزانید و طبعا مردم را بطرف ائمه دانشمند و عدالت پرور و معصوم خاندان پیغمبر (ص) میکشانید.

منصور عباسی که یکی از رجال عمیق سیاست و پایه گذار یک سلسله خلافت شد که تا صدها سال بر پا ماند از طرفی مردان جنگ و سیاست و بزرگانی که در معرض مخالفت با دستگاه جبار خلافت و سلطنت استبدادی بودند چون ابو مسلم از میان برداشت.

و از طرفی مردان علم و مراکز عدالت را که بزرگترین آنها امام ششم (ع) بود خانه نشین و مخذول نمود و برای خانه نشین کردن و منفور کردن آنها بهر وسیله متشبث میشد و بهر عنوان تبلیغات سوء در باره آنها مینمود و از همه فرق مختلف مردم در این زمینه استفاده میکرد و بطرق نامشروع متمسک میشد. در هر شهر و دیار از هر دسته ای مخالفین و بدگویانی برای امام تهیه میکرد.

امام برای دفاع

از این تبلیغات سوء که سبب گمراهی مردم میشد و در حقیقت آنها را از آن آرزو و آرمانی که نسبت بدین مقدس اسلام داشتند نومید میکرد و در نتیجه آنها را از دین اسلام منصرف مینمود این گونه بیانات را مینمودند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۳

اگر مسلمانان جزیره العرب پس از وفات پیغمبر اکرم (ص) ابو بکر را بجای آن حضرت نمیدیدند و این مخالفت مرکزی نسبت بعهدنامه روز غدیر بر آن ها مشهود نمیشد از اسلام بر نمیگشتند و مرتد نمیشدند و این همه خون های عزیز در آغاز نشر اسلام ریخته نمیشد بسی جای تأسف است که تاریخ نگاران عرب جنگهای رده را یکی از فضائل برجسته ابو بکر قلمداد میکنند با اینکه از نظر انصاف پیشوائی بی اساس او سبب این شورش و خونریزی گردید در طول خلافت بنی عباس هم از نواحی مختلف بر خلاف اسلام شورشها پدید آمد و خونها ریخته شد و در حقیقت منشأ همه همان زمامداری افراد نالایق خاندان بنی عباس بود.

چون آهنگ قرآن در جهان پیچید و بهمه عالم نوید علم و عدالت داد مردم مانند تشنه ای که سالها در دنبال طلب آب بوده این مژده آب حیات را با شیرینی بیحدی دریافتند.

ولی چون در محیط قرآن می آمدند ناعدالتی و ناروائی بیش از دوران گذشته آن ها موجب رنج و تألم میگردید حیران و سراسیمه در جنبش می آمدند تا جایی که از خود میگذشتند و بشورشهای خونین اقدام میکردند:

آری دست بیچاره چون بجان نرسدچاره جز پیرهن دریدن نیست

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۴

باب خصال هفده گانه

۱- غسل در هفده جا وارد شده-

امام پنجم (ع) فرمود غسل در هفده جاست، شب هفدهم رمضان که شب برخورد

لشکر اسلام بوده با قشون قریش در بدر، شب نوزدهم آن که در آن شب واردین سالیانه نوشته شوند، شب بیست و یکم آن که در آن شب اوصیای پیغمبران (ع) مرده اند و عیسی بن مریم بالا برده شد و موسی (ع) قبض روح شده، شب بیست و سوم که امید است شب قدر باشد.

عبد الرحمن بن ابی عبد اللَّه بصری گوید امام ششم (ع) فرمود در شب بیست و چهارم هم غسل کن عیب ندارد که در هر دو شب غسل کنی برگشتیم بدنبال حدیث محمد بن مسلم و غسل روز عید قربان و عید روزه، هنگام دخول در حرم مکه و مدینه و در روزی که احرام بندی و در روز زیارت و در وقت دخول در کعبه، در روز ترویه، در روز عرفه، غسل میت، چون مرده را غسل دهی و کفن کنی یا پس از آنکه سرد شود مس کنی. در روز جمعه. در وقتی که تمام قرص آفتاب بگیرد و تو از خواب بیدار شوی و نماز کسوف نخوانده باشی باید غسل کنی و قضای نماز کسوف را بخوانی.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۵

باب خصال هیجده گانه

۱- امیر المؤمنین ۱۸ منقبت داشت-

ابن عباس گوید برای علی (ع) هیجده منقبت بود که اگر جز یکی از آنها را نداشت ناجی بود در حالی که هیجده منقبت مخصوص او بود که در هیچ کدام افراد این امت نبود.

۲- آنچه خدا بدان شخص هیجده ساله را سرزنش کرده-

امام ششم (ع) در تفسیر قول خدای عز و جل (در سوره) فاطر آیه ۳۷) آیا بشما آنقدر عمر ندادم که بایست شخص قابل تذکر متذکر شود، فرمود کسانی است که هیجده سال دارند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۶

باب خصال نوزده گانه

۱- نوزده کلمه است که هر گرفتاری بآنها دعا کند گرفتاریهای او برطرف شود

ابن عباس گوید علی بن ابی طالب (ع) رو بپیغمبر (ص) آورد و چیزی از آن حضرت پرسید، پیغمبر فرمود ای علی سوگند بدان خدائی که مرا براستی فرستاد نزد من کم و بیشی نیست ولی بتو چیزی بیاموزم که دوست من جبرئیل برای من آورد و گفت ای محمد این هدیه ایست که از طرف خدای عز و جل برای تو آوردم خدا تو را بدان گرامی داشته و بهیچ کس از پیغمبران پیش از تو نداده و آن نوزده کلمه است که دعا نکند بدان دلسوخته و گرفتار و اندوهناک و غمنده ای و نه کسی که در هراس دزد و آتش سوزی است و نه بنده ای که از پادشاهی میترسد جز آنکه خدا بر او گشایش میدهد و آن نوزده کلمه است که چهار از آن بر پیشانی اسرافیل نوشته شده و چهار از آن بر پیشانی میکائیل و چهار از آن بر گرد عرش نوشته شده و چهار از آن بر پیشانی جبرئیل نوشته شده و سه از آن در آنجا که خدا خواسته نوشته شده.

علی بن ابی طالب (ع) عرض كرد چگونه بـدان دعا كند كسـی يا رسول اللَّه؟ فرمود بگويد يا عماد من لا عماد له و يا ذخر من لا ذخر له و يا سند من لا سند له و يا حرز من لا حرز

له و يا غياث من لا غياث له و يا كريم العفو و يا حسن البلاء و يا عظيم الرجاء و يا عون (عز خ ب) الضعفاء و يا منقذ الغرقى و يا منجى الهلكى يا محسن يا مجمل يا منعم و يا مفضل انت الذى سجد لك سواد الليل و نور النهار و ضوء القمر و شعاع الشمس و دوى الماء و حفيف الشجر يا اللّٰه يا اللّٰه يا اللّٰه انت وحدك لا شريك لك.

سپس ميگوئى خدايا فلان حاجت مرا برآور كه براستى از جاى خود برنخيزى تا مستجاب شود ان شاء اللّٰه تعالى.

احمد بن عبد اللّٰه يكى از راويان اين حديث گفته است كه ابو صالح گفت اين دعا را باشخاص سفيه و بى خرد ياد ندهيد.

۲- نوزده تكليف بزنان متوجه نيست-

پيغمبر (ص) در سفارش خود به على (ع) فرمود اى على بر زنان جمعه و جماعت و اذان و اقامه و عيادت بيمار و تشييع جنازه و دويدن ميان صفا و مروه و بوسيدن حجر الاسود و سر تراشيدن در حج و تصدى قضاوت و هم شورى در امور نيست زن سر حيوان نبرد مگر در ضرورت، تلبيه را بلند نگويد، بالاى قبر نايستد، خطبه استماع نكند، در ازدواج وكيل و سر كار نشود، از خانه بى اجازه شوهرش بيرون نيايد كه اگر بدون اذن شوهر از خانه بيرون آيد خداى عز و جل و جبرئيل و ميكائيل او را لعنت كنند، چيزى از خانه شوهر بدون اذن او بيرون ندهد و شبى روز نكند كه شوهرش بر او خشمناك باشد و اگر چه شوهرش بر او ستم كرده باشد.

۳- نوزده مسأله اى كه در موضوع طب امام ششم (ع) در مجلس منصور از طبيب هندى پرسيد و ندانست و خود آن حضرت پاسخ آنها را بيان فرمود-

ربيع حاجب منصور

الخصال / ترجمه كمره اى، ج ۲، ص: ۲۸۸

دوانيقى گويد يك روز جعفر بن محمد الصادق (ع) بمجلس منصور آمد و مردى هندى كه كتابهاى طب ميخواند نزد منصور بود، جعفر بن محمد الصادق (ع) هم گوش داد چون هندى قرائت خود را بپايان رسانيد بآن حضرت گفت اى ابا عبد اللّٰه از آنچه با من است چيزى ميخواهى، فرمود: نه زيرا آنچه با من است بهتر است از آنچه تو دارى. عرض كرد شما در طب چه در دست داريد؟

فرمود حرارت را با خنكى و خنكى را با گرمى و رطوبت را با خشكى و خشكى را با رطوبت درمان ميكنم و كار شفا را بخداى عز و جل واميگذارم و براى بهداشت دستور رسول خدا را بكار ميبرم كه فرمود معده خانه درد است

و پرهیز درمان هر درد است و تن را بآنچه عادت کرده باید عادت داد هندی عرض کرد طب جز این نیست، حضرت فرمود عقیده داری که این دستورات را از کتابهای طب دریافتم؟ عرضکرد آری، فرمود نه بخدا اینها را دریافت نکردم مگر از خدای منزه از هر عیب، بگو بدانم من داناترم یا تو؟ هندی گفت بلکه من امام صادق (ع) فرمود پس از تو پرسش کنم؟ گفت بپرس. فرمود ای هندی بگو بدانم چرا در جمجمه سر چند قطعه استخوان قرار دارد؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا موی سر بالای آنست؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا پیشانی مو ندارد؟ گفت نمیدانم! فرمود:

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۸۹

چرا در پیشانی خطوط و چین است؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا ابرو بالای چشم است؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا دو چشم چون بادام است؟ گفت نمیدانم.

فرمود چرا بینی میان آنهاست؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا سوراخ بینی در زیر آنست؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا لب و سبیل بالای دهن است؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا مردها ریش دارند؟

گفت نمیدانم. فرمود چرا دندان پیشین تیزتر است و دندان آسیا پهن است و دندان نیش بلند است؟

گفت نمیدانم.

فرمود چرا کف دستها مو ندارد؟ گفت: نمیدانم! فرمود چرا ناخن و مو جان ندارند؟ گفت نمیدانم فرمود چرا دل دانه صنوبر است؟ گفت نمیدانم! فرمود چرا شش دو قطعه است و در جای خود حرکت میکند؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا سپرز خمیده است؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا کلیه مانند دانه لوبیا است؟ گفت نمیدانم، فرمود چرا دو زانو بسمت پشت خم و تا میشوند؟ گفت: نمیدانم، فرمود چرا قدمهای پا پهلو تهی هستند؟

گفت نمیدانم.

امام صادق (ع) فرمود ولی من همه اینها را میدانم، گفت جواب بفرمائید، فرمود جمجمه چون میان تهی است آفریده شده از چند قطعه استخوانست که اگر قطعه قطعه نبود ویران میگشت و بواسطه اینکه چند قطعه است دیرتر شکسته می شود و مو بر فراز آنست برای اینکه از ریشه آن روغن بمغز برسد و از سر موها که سوراخند بخارات بیرون برود و سرما و گرمائی که بمغز وارد می شود دفع کنند.

پیشانی مو ندارد برای آنکه روشنی بچشم برساند خطها و چینهای آن برای آنست که عرق و رطوبتی که از سر فرو میریزد نگهدارد و چشم از آن محفوظ بماند باندازه ای که انسان آن را پاک کند چون رودخانه ها که روی زمین آبها را نگهداری میکنند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹۰

دو ابرو را بالای دو دیده نهاد تا روشنی را باندازه بدانها برسانند ای هندی نمی بینی کسی که روشنی زیادی بروی او میفتد دست خود را بالای چشمان خود سپر مکند تا باندازه روشنی بچشمش برسد و زیادی آن را جلوگیری کند.

بینی را میان دو دیده نهاد تا روشنائی را برابر میان آنها پخش کند دیده را مانند بادام آفرید تا میل دواء در آن برود و بیرون آید و اگر چشم چهارگوش یا دائره مانند بود میل در آن درست وارد نمیشد و دوا را بهمه آن نمیرسانید و درد آن درمان نمیشد.

سوراخ بینی را در زیر آن آفرید تا فضولات مغز از آن فرو ریزد و بوها از آن بالا رود و اگر در بالا بود نه فضولات از آن فرود می آمد و نه بو را دریافت میکرد سبیل

و لب را بالای دهن نهاد تا فضولاتش که از مغز پائین می آید نگهدارد و خوراک و نوشیدنی با آن آلوده و ناگوار نگردد و انسان بتواند آنها را از خود دور کند.

برای مردان ریش آفرید تا از کشف عورت در امان باشند و مرد و زن بدان از هم تمیز داده شوند. دندانهای جلو را تیز آفرید برای جویدن و گزیدن و دندانهای کرسی را پهن آفرید برای خرد کردن و جائیدن و دندان نیش را بلند آفرید تا دندانهای کرسی را محکم کنند مانند ستونی که در ساختمان بکار میبرند، دو کف را بی مو آفرید برای آنکه لمس بدانها واقع شود و اگر مو داشتند انسان آنچه را دست میکشید نمیفهمید و مو و ناخن را بیجان آفرید زیرا بلند بودن آنها بد نما و بریدنشان نیکو است اگر جان داشتند بریدنشان درد می آورد، دل را چون تخم صنوبر آفرید زیرا وارونه است سرش را باریک کرده تا در ریه در آید و از باد زدن آن ریه خنک شود تا مبادا مغز از حرارت خود بسوزد.

ریه را دو قطعه آفرید تا دل در درون آن در آید و از جنبش آنها خنک شود کبد را خمیده آفرید تا معده را سنگین کند و همه آن بگرد معده بیفتد و آن را فشار دهد تا بخارات آن بیرون رود، کلیه را چون دانه لوبیا آفرید زیرا منی چکه چکه در آن میریزد و از آن بیرون میرود و اگر چهار گوش یا مدور بود چکه اول میماند تا چکه دوم در آن میریخت و شخص از انزال منی لذت نمیبرد زیرا

الخصال / ترجمه

منی از محل خود که در فقرات پشت است بکلیه فرو میریزد و کلیه در این حال چون کرم بسته و باز می شود و بتدریج مانند گلوله ای که از تیر کمان پرت کنند آن را بمثانه میکند.

تا شدن زانو را بسمت پشت سر قرار داد زیرا انسان بسمت پیش روی خود راه میرود و بدین سبب حرکات او معتدل می شود و اگر چنین نبود در راه رفتن می افتاد و پا را از سمت زیر و دو جانب میان باریک آفرید برای آنکه اگر همه یا بر زمین واقع میشد چون سنگ آسیا سنگین میشد سنگ آسیا چون بر سر گردی خود باشد یک کودک او را میبرد و اگر برو بر زمین افتد مرد بزرگی بسختی میتواند آن را جابجا کند.

هندی عرض کرد این همه دانش را از کجا آوردی؟ فرمود از پدرانم دریافتم و آنها از رسول خدا، از جبرئیل، از پروردگار جهانیان دریافتند که بزرگوار است و همه اجسام را آفریده و مصلحت آفرینش آنها را میداند هندی عرضکرد راست فرمودی من شهادت میدهم که خدا یگانه است محمد فرستاده و بنده او است و شما اعلم اهل زمان خود هستید.

باب خصال بیست گانه و اندی

۱- در محبت خاندان پیغمبر (ص) بیست خصلت است-

ابی سعید خدری گوید رسول خدا فرمود هر کس را خداوند دوستی امامان از خاندان من روزی کرده بخیر دنیا و آخرت رسیده و هیچ کس شک نکند که او در بهشت است زیرا در دوستی خاندان من بیست خصلت است ده در دنیا و ده در آخرت.

در دنیا زهد و حرص در عمل (علم خ ب) و ورع در دین و رغبت

در عبادت و توبه پیش از مرگ و نشاط در شب زنـده داری و نومیـدی از آنچه در دست مردم است و حفظ امر و نهی خـدای عز و جل نهم بغض دنیا و دهم سخاوت و در آخرت دیوانی برای او نشر داده نشود و میزانی بر پا نگردد و نامه عملش بدست راستش باشد و بیزاری از دوزخ برای او نوشته شود، رویش سفید باشد و از جامه های بهشت بر او پوشند و در باره صد کس از خاندانش شفاعت کند و خدا نظر رحمت به وی فرماید و از تاجهای بهشتی بر سر او نهند، دهم آنکه بیحساب در بهشت در آید خوشا بر دوستان خاندان من.

۲– مؤمن بر خدا بیست خصلت دارد–

امام پنجم فرمود برای مؤمن بر خدای عز و جل بیست خصلت است که باو برساند، بر خداست که او را آزمایش موجب خروج از دین نکند و گمراه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹۳

ننمایـد بر خـدا حق دارد که پرده آبروی او را نـدرد، بر خدا حق دارد که غرق و سوختن گرد او نگردد بر خدا حق دارد که بر چیزی واقع نشود و چیزی هم بر او واقع نگردد، بر خـدا حق دارد که او را از مکر مکاران نگاهـدارد؛ بر خدا حق دارد که او را از سطوت جباران پناه دهـد، بر خـدا حق دارد که او را در دنیا و آخرت با ما همراه کنـد، بر خدا حق دارد که دردی باو ندهد که خلقتش را بدنما کند، بر خدا حق دارد که او را در دنیا از پیسی و خوره پناه دهد، بر خدا حق دارد که او را

نگهدارد تا در گناه کبیره نمیرد، بر خدا حق دارد که گناهانش را بیادش آورد تا توبه کند، بر خدا حق دارد که دانش و معرفت او را بامام خود از او دریغ ندارد، بر خدا حق دارد که باطل را در دل او عزیز نکند بر خدا حق دارد که روز قیامت او را با ما محشور کند با اینکه نور ایمان در جلوش بشتابد، بر خدا حق دارد که او را بهر امر خیری موفق کند و دشمن را بر او مسلط نکند که او را خوار کند.

بر خدا حق دارد که سر انجامش را با امن و ایمان بپایان رساند و او را با مادر اعلی علیین همراه کند، این ها است مقررات خدای عز و جل برای مؤمنان.

۳- ثواب کسی که بیست بار حج گذارد-

ابو بکر حضرمی گوید امام ششم (ع) فرمود کسی که بیست بار حج گذارد دوزخ را نبیند و آواز و دمیدنش را نشنود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹۴

۴- ذکر بیست و سه خصلت پسندیده که امام چهارم علی بن الحسین بدان ستوده میشد-

امام پنجم (ع) فرمود علی بن الحسین (ع) در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز میخواند چنانچه امیر المؤمنین (ع) میکرد پانصد نخله خرما داشت و پای هر نخله ای دو رکعت نماز میگذاشت و چون بنماز میایستاد رنگش دیگرگون میشد در نماز میایستاد چنان که بنده ذلیل پیش پادشاه بزرگی بایستد اندامش از ترس خدا میلرزید نماز کسیرا میخواند که با نماز وداع میکند و عقیده دارد که نماز دیگر را نخواهد خواند و عمرش کفاف نخواهد داد که نماز بهتری بجا بیاورد.

یک روز نماز میخواند و رداء از سر یک شانه اش افتاد آن را درست نکرد تا از نمازش فارغ شد یکی از اصحابش از این موضوع از وی پرسش کرد فرمود وای بر تو آیا میدانی برابر کی ایستاده بودم براستی همان مقدار از نماز بنده پذیرفته است که حضور قلب داشته باشد آن مرد عرضکرد پس ما هلاک شدیم فرمود هرگز براستی خدای عز و جل با نوافل نقصان آنها را جبران میکند همیشه در شب تار با ایمان پر از اشرفی و پول نقره بیرون میرفت و بسا بود که خوردنی و هیزم بدوش میکشید و بدر خانه ها میرفت و در را میزد و هر کس از خانه بیرون می آمد باو میداد در هنگامی که چیزی را به دست فقیر میداد روی خود را میپوشید که شناخته نشود.

چون وفات کرد و آن مرسومی قطع شد دانستند که از علی بن الحسین بوده

چون او را بر روی تخته غسالخانه نهادند به پشت آن حضرت نگاه کردند چون سر زانوی شتر بر آن پینه بسته بود از بس

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹۵

چیزهای سنگین برای منزل فقراء و مساکین بدوش کشیده بود، یک روز بیرون رفت و یک روپوش خزی بدوش داشت سائلی رسید و در آن آویخت حضرت آن را گذاشت و رفت؛ در زمستان جامه خز میخرید و چون تابستان میشد آن را میفروخت و پولش را صدقه میداد، در روز عرفه جمعی را دید که گدائی میکردند فرمود وای بر شما در چنین روزی از غیر خدا سؤال میکنید؟

براستی در این روز امید میرود که بچه ها در شکم مادر سعید و خوشبخت شوند، کناره میکرد از اینکه با مادرش هم خوراک شود باو عرض شد یا ابن رسول اللّٰه شما نسبت بمادرت از همه کس بیشتر احسان و صله رحم میکنی چگونه با او هم خوراک نمیشوی؟

فرمود براستی بد دارم که دستم بلقمه ای دراز شود که چشم او دنبال آن رفته باشد. مردی باو عرض کرد یا ابن رسول اللّٰه بدرستی که من شما را در راه خدا دوست میدارم فرمود بار خدایا من بتو پناه میبرم که در راه تو دوست داشته شوم و تو مرا دشمن داری. بر ماده شتری بیست بار بحج رفت و یک تازیانه بر او نزد و چون آن ماده شتر مرد دستور داد لاشه اش را زیر خاک کردند تا درندگان او را نخورند در باره او از کنیزش پرسش شد گفت بدرازا سخن کنم یا کوتاه گفته شد مختصر بگو گفت هرگز در روز برای او خوراک

نیاوردم و در شب برای او بستر پهن نکردم، یک روز بجمعی رسید که از او بد میگفتند بر آنها ایستاد فرمود اگر راست میگوئید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئید خدا شما را بیامرزد.

چون طالب علمی نزد او می آمد میفرمود مرحبا بسفارش شده رسول خدا سپس میفرمود براستی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹۶

چون طالب علم از منزلش بیرون آید قدم روی هیچ خشک و تری از زمین نگذارد جز آنکه تا طبقه هفتمین زمین برای او تسبیح گویند. صد خانوار از فقیران مدینه را نان میداد و خوشش می آمد که یتیمان و بیچارگان و زمین گیرها و گداها که چاره ندارند بر سفره اش باشند با دست خود بآنها غذا میداد و هر کدام عیال داشتند خوراك باو میداد که برای عیالش بر دو طعامی نمیخورد تا نخست برابر آن را صدقه بدهد.

در هر سال هفت بار جاهای سجده اش پوست میانداخت از بس نماز میخواند، آنها را جمع میکرد و چون وفات کرد با او بخاك سپرده شد، بیست سال بر پدرش حسین (ع) گریست هرگز خوراکی جلوش نمیگذاشتند مگر آنکه میگریست تا غلامش عرضکرد یا ابن رسول اللّه اندوه شما پایان ندارد یا میترسم که درگذری فرمود وای بر تو یعقوب پیغمبر دوازده پسر داشت خدا یکی را از نظرش ناپدید کرد از بس گریست دیده اش نابود شد و سرش از اندوه سپید شد و پشتش از غم خمید با اینکه پسرش زنده بود من بچشم خود دیدم که پدرم و برادرم و عمویم و هفده تن از خاندانم در کنارم کشته افتاده بودند چگونه اندوه من بپایان برسد.

۵- آنچه در باره شب ۲۱ و ۲۳ ماه رمضان رسیده-

فضل بن یسار گوید

شیوه امام پنجم بود که چون شب بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان میشد از شب تا نیمه شب بدعا میپرداخت و چون نیمه شب میشد بنماز مشغول میگردید.

سلیمان جعفری گوید امام هفتم فرمود در شب بیست و یکم و بیست و سوم صد رکعت نماز بخوان در هر رکعتی حمد را یک بار بخوان و سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را ده بار.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۲۹۷

امام ششم (ع) فرمود شب قدر اول سال آینده و آخر سال گذشته است.

اساتید ما متفقند بر اینکه شب قدر شب بیست و سوم ماه رمضانست و غسل آن از اول شب است تا آخر شب.

حسان بن مهران گوید از امام ششم شب قدر را پرسیدند فرمود آن را در شب بیست و یکم و بیست و سوم جستجو کن.

۶- از بیست و چهار خصلت نهی شده است-

رسول خدا (ص) فرمود بدرستی که خدای عز و جل ای امت بیست و چهار چیز را برای شما بد داشته و شما را از آن بازداشته، بازی در نماز را برای شما بد داشته، منت نهادن در صدقه را بد داشته، خندیدن در گورستان را بد داشته، سرکشی در خانه های مردم را بد داشته، نگاه بعورت همسران را بد داشته، فرمود سبب کوری می شود، سخن گفتن در حال جماع را بد داشته، فرمود سبب گنگی فرزند می شود، خواب پیش از نماز عشاء را بد داشته، سرگذشت گفتن پس از نماز عشاء را بد داشته، غسل کردن زیر آسمان را بی لنگ بد داشته، جماع زیر آسمان را بی ساتر بد داشته، در آمدن در آب رودخانه ها را بی لنگ بد داشته، فرمود در

الخصال / ترجمه

رودخانه ها آبادکنندگان و ساکنینی از فرشتگان هستند، در آمدن در گرمابه ها را بی لنگ بد داشته سخن گفتن میان اذان و اقامه در نماز صبح را تا پس از ادای نماز بد داشته، سوار شدن دریا را در موقع کولاک بد داشته، خوابیدن در پشت بامی را که محجر ندارد بد داشته، فرمود کسی که در پشت بام بی محجر بخوابد برای حفظ او مسئولیتی نیست، بد داشته که یک مرد در یک خانه تنها بخوابد، بد داشته که مرد بر زن حائض خود در آید، اگر در آمد و فرزند مبتلای خوره یا پیسی شد جز خود را سرزنش نکند و بد داشته که مردی محتلم شده تا غسل نکند با زن خود جماع کند، اگر چنین کرد و فرزند دیوانه در آمد جز خود کسیرا سرزنش نکند و بد داشته که کسی که با مبتلای بخوره سخن گوید مگر آن که میان آنها یک ذراع فاصله باشد، فرمود از کس خوره دارد بگریز چنانچه از شیر میگریزی، بد داشت شاشیدن بر کنار آب روان را، بد داشت که کسی زیر درختی که میوه دارد تغوط کند، بد داشت که کسی ایستاده نعلین بپوشد؛ بد داشت بی روشنائی در خانه تاریک درآید، بد داشت کسی در جای نماز خود بدمد و فوت کند.

۷- نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی بهتر است-

ابو سعید خدری گوید رسول خدا فرمود نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی بهتر است. پدرم در رساله ای که برای من نوشته فرموده است نماز جماعت بیست و پنج درجه در بهشت برتر از نماز تنها است (مصنف)

۸- در نماز بیست و نه خصلت است-

ضمره بن حبیب گوید از پیغمبر راجع بنماز پرسش

شد فرمود نماز از شرایع دین است و رضای پروردگار عز و جل در آنست و آن روش پیغمبران است، فرشتگان نماز گذار را دوست دارند از آنها است هدایت و ایمان و نور معرفت و برکت در رزق و راحت بدن نماز راندن شیطان است و سلاحی است بر ضد کافر و سبب اجابت دعا و قبول اعمال است و توشه ای است که مؤمن از دنیا برای آخرت برمیدارد و شفیعی است میان او و میان ملك الموت و انس در قبر است و بستر زیر پهلو است و جواب نکیر و منکر است نماز بنده در روز محشر تاج سر او و نور روی او و جامه تن او و پرده ایست میان او و دوزخ، حجتی است میان او و پروردگار جل جلاله و رهائی او است از آتش و سبب گذشتن او است از صراط و کلید بهشت و مهر حوریان و بهای بهشت است بسبب نماز بنده ببلندترین درجات میرسد زیرا نماز تسبیح و تهلیل و حمد و تکبیر و تمجید و تقدیس و گفتار و دعا است.

۹- در دانش بیست و نه خصلت است-

رسول خدا (ص) فرمود دانش آموزید که یاد گرفتنش حسنه و یاد دادنش تسبیح و بحث از آن جهاد است، آموختن آن بکسی که نمیداند صدقه هست و بخشش آن باهلش رضایت خدا است زیرا که آن سبب دانستن حلال و حرام است و طالب خود را ببهشت میکشاند، در وحشت انیس است و در تنهائی رفیق در تنگی و سختی رهنما است در برابر دشمنان سلاح است

و

در نزد دوستان زیور، خداوند بواسطه آن جمعی را تا جایی بلند مرتبت کرده که آن ها را پیشوایان خیر نموده و از آن ها باید پیروی کرد کارهای آن ها را باید نصب العین قرار داد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۰

و از آثار آنها اقتباس کرد فرشتگان در دوستی آن ها رغبت دارند و در نماز با بال خود آنها را مسح میکنند و همه چیز تا برسد بماهیان دریا و جانوران آن و درندگان بیابان و چهار پایان آن برای آن ها آمرزش میخواهند زیرا که دانش زندگی دلها و روشنی دیده ها است از کوری و نیروی تنها است از سستی، خدا دانشمند را بمنزل نیکان وارد میکند و در دنیا و آخرت محفل خوبان را باو میبخشد بواسطه علم، خدا اطاعت می شود و پرستش میگردد بواسطه علم خدا شناخته می شود و بیگانگی دریافت میگردد، بواسطه علم صله ارحام بعمل می آید و حلال از حرام شناخته می شود، علم مقدمه عمل است و عمل دنبال آنست خدا آن را بنیکان الهام میکند و بد بختان را از آن محروم مینماید.

۱۰- خصلتهائی که ابو ذر از رسول خدا (ص) پرسید-

ابو ذر گوید در حالتی که رسول خدا (ص) در مسجد نشسته بود شرفیاب محضر او شدم، تنها بود و من خلوت با آن حضرت را غنیمت شمردم؛ بمن فرمود ای ابا ذر مسجد تحیت دارد، عرضکردم تحیت مسجد چیست؟ فرمود دو رکعت نماز، عرض کردم یا رسول اللَّه شما مرا بنماز فرمان میدهید، نماز چیست؟

فرمود بهترین موضوعی است هر کس خواهد کم بخواند و هر کس خواهد بیش؛ عرض کردم یا رسول اللَّه کدامیك از کارها پیش خدا محبوبتر است فرمود ایمان بخدا و جهاد در راه

خدا عرض کردم چه وقت شب بهتر است؟ فرمود دل شب، عرض کردم کدامیک اعمال نماز بهتر است؟ فرمود طول

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۱

دادن قنوت. عرض کردم چه صدقه ای بهتر است؟ فرمود آنچه مرد کم ثروتی باندازه توانائی بفقیر پیره مردی بدهد. عرض کردم روزه چیست؟ فرمود فریضه ایست که پاداش دارد و نزد خدا چند برابر محسوب شود. عرض کردم آزاد کردن کدام بنده بهتر است؟ فرمود آنکه بهایش گران تر و پیش خاندانش نفیس تر باشد. عرض کردم کدام جهاد بهتر است؟ فرمود کسی که اسب خود را پی کند و بجنگد تا خونش ریخته شود. عرض کردم کدامیک از آیاتی که خدا بر تو فرو فرستاد بزرگتر است؟ فرمود آیه الکرسی سپس فرمود ای ابا ذر همانا هفت آسمان در برابر کرسی چون حلقه ایست که در سرزمین پهناوری افتاده و وسعت عرش نسبت بکرسی چون وسعت بیابانی است بدان حلقه. عرض کردم یا رسول اللَّه پیغمبران چند تن بودند؟ فرمود یک صد بیست و چهار هزار پیغمبر. عرض کردم پیغمبران مرسل چند تن بودند؟ فرمود سیصد و سیزده تن گروه بسیاری. عرض کردم نخستین پیغمبر که بود؟ فرمود آدم؟ عرض کردم از پیغمبران مرسل بود. فرمود آری خدا بدست قدرت خود او را آفریده و از روح خود در پیکر او دمید. سپس فرمود ای ابا ذر چهار تن از پیغمبران سریانی بودند. آدم، شیث اخنوخ که ادریس باشد و اول کسی است که با قلم نوشت و نوح و چهار تن از پیغمبران عرب میباشند، هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو محمد (ص) اول پیغمبر از بنی اسرائیل موسی است

و آخرین پیغمبران بنی اسرائیل عیسی است ششصد تن پیغمبران در بنی اسرائیل بودند. عرض کردم یا رسول اللّٰه خدا چند کتاب فرو فرستاد؟ فرمود خدا یک صد و چهار کتاب فرو فرستاد، پنجاه صحیفه بر شیث و سی صحیفه بر ادریس و بیست صحیفه بر ابراهیم و تورات و انجیل و زبور و فرقان را هم فرستاد. عرض کردم یا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۲

رسول اللّٰه صحف ابراهیم در چه موضوعی بودند؟ فرمود همه آنها مثل و پند بود در آنها این مضمون بود که ای پادشاه گرفتار و مغرور براستی من تو را بر نیانگیختم تا آنکه دنیا را جمع کنی بلکه برانگیختم تا نگذاری ستمدیدگان بدرگاه من حاجت آورند که من دعای مظلوم را رد نکنم و اگر چه کافر باشد شخص عاقل اگر کار خود را از دست نداده و میتواند باید وقت خود را سه قسمت کند، دریک قسمت با خدای عز و جل راز و نیاز کند و در یک قسمت خود را محاسبه و بازپرسی کند و دریک قسمت فکر کند در آنچه خدا آفریده ساعتی هم حظ خود را از حلال دریافت کند که این ساعت کمک ساعتهای دیگر است و دل را خرم و آسوده میکند و او را آماده مینماید، شخص خردمند باید بوضع زمان خود بینا باشد و موقعیت خود را در نظر داشته باشد و زبان خود را نگهدارد زیرا کسی که کلام خود را از کردار خود بداند کم سخن گوید مگر در آنچه برای او فائده دارد، بر خردمند است که طالب یکی از سه چیز باشد یا ترمیم معاش

و زندگانی یا توشه بر داشتن قیامت و سرای جاودانی یا کامیابی از غیر حرام.

عرض کردم یـا رسول اللّه صـحف موسـی چه بوده؟ فرمود همه اش عبرانی و عبرت انگیز بود و در آن منـدرج است که عجب دارم از کسـی که یقین بمرگ دارد چگونه شاد است و از کسی که یقین به دوزخ دارد چگونه خندان است و از کسی که دنیا و گردش آن را می بیند چگونه بآن اعتماد میکند و از کسـی که به سـرنوشت عقیده دارد چگونه تلاش بیجا میکند و از کسـی که عقیـده بحساب قیامت دارد چرا کار برای آخرت نمی کند. عرض کردم یا رسول اللّه در آیات قرآنی که بشـما نازل شده و در دست است چیزی از صـحف ابراهیم و موسـی در آن است، فرمود ای ابا ذر بخوان آیات سوره اعلی را که میفرماید بتحقیق که رستگار شد کسی که زکاه داد و پروردگار خود را بیاد آورد و نماز کرد بلکه شما زندگانی دنیا را ترجیح میدهید با اینکه آخرت بهتر و پاینده تر است اینست که در صحف دیرین مندرج است که صحف ابراهیم و موسی باشد. عرض کردم یا رسول اللّه بمن سفارش کنید؟ فرمود تو را سفارش میکنم بپرهیزکاری از خدا که سرآمد همه امور است. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود بر تو باد بخواندن قرآن و بسیار یاد کردن خداوند که در آسمان از تو یاد آرند و در زمین نور تو باشد. عرض کردم

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۳

بیشتر بفرمائید؟ فرمود ملازم جهاد باش که جهاد ریاضت امت من است. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟

فرمود بسیار خاموش باش که خاموشی شیطان

را از تو دور کند و تو را در کار دینت کمک دهد.

عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود مبادا بسیار بخندی که دل را میمیراند و خرمی روی ترا می برد، عرض کردم یا رسول اللَّه بیشتر بفرمائید فرمود نگاه بزیردستان خود کن و به بالادستان خود نگاه مکن که نعمت خدا در پیش تو خوار گردد. عرض کردم یا رسول اللَّه بیشتر بفرمائید فرمود صله رحم کن اگر چه با تو قطع رحم کنند. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود مساکین و همنشینی با آنها را دوستدار، عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود حق بگو اگر چه تلخ باشد. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟

فرمود برای خدا از سرزنش کنندگان مترس. عرض کردم بیشتر بفرمائید؟ فرمود آنچه در خود میدانی ترا از عیب مردم باید باز دارد. برای آینده مردم غم مخور. فرمود این عیب برای مرد بس است که یکی از سه عیب در او باشد عیب هائی را در مردم بشناسد که در خودش باشد و نداند و برای مردم شرم داشته باشد از آنچه در خود او است و همنشین خود را بیهوده آزار رساند. سپس فرمود ای ابا ذر عقلی چون تدبیر امور نیست و ورعی چون خود نگهداشتن نیست و حسبی چون حسن خلق نیست.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۴

بابهای خصال سی گانه

۱- برای امام سی نشانه است-

امام هشتم (ع) فرمود برای امام نشانه هائی است: اعلم مردم است، حکیم ترین مردم است، پرهیزکارترین مردم است، با حلم ترین مردم است، شجاعترین مردم است، با سخاوت ترین مردم است، عابدترین مردم است ختنه شده زائیده شود، پاکیزه باشد از پشت سر ببیند چنانچه از جلو رو می بیند، سایه ندارد و چون از شکم

مادر بزمین آید بر دو کف دست بیفتد و آواز بشهادتین بلند کند، محتلم نشود چشمش بخوابد ولی دلش بیدار باشد، کلام فرشتگان را بشنود، زره رسول خدا بر اندام او رسا آید، بول و غائط او دیده نشود زیرا خدای عز و جل زمین را موکل کرده که آنچه از او بیرون آید ببلعد با آنکه بوی مشک از آن بلند است؛ بمردم از خودشان حکم رواتر است و از پدر و مادر بر آنها مهربان تر است از همه مردم نسبت بخدا متواضع تر است، بدان چه فرمان میدهد از همه مردم عمل کننده کننده تر است و از آنچه نهی میکند از همه مردم کناره کن تر است، دعای او مستجاب است اگر بخواهد که سنگی شکافته شود می شود، نزد او است سلاح رسول خدا و شمشیر ذو الفقار آن حضرت نزد او است صحیفه ای که در آن نام شیعیان او تا روز قیامت ثبت است و صحیفه دیگر که نام دشمنان او تا روز قیامت ثبت است.

نزد اوست طومار جامعه که هفتاد ذرع درازای آنست و در آنست آنچه امت تا روز قیامت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۵

بدان محتاجند نزد او است جفر بزرگ و کوچک و آن یک پوست بز و یک پوست چپش است که همه علوم در آنها است حتی ارش خراشیدن تن و حتی تادیب بیک شلاق و نصف شلاق و ثلث شلاق، و نزد او است صحف حضرت فاطمه (ع) و در حدیث دیگر فرمود که امام از طرف روح القدس کمک می شود و میان او و میان خدای عز و جل ستونی است از نور که کارهای بندگان خدا را

در آن می بیند و هر چه نیاز دارد در آن مطالعه میکند از راهی که بدان آگاه است.

امام ششم فرمود باز می شود برای ما و میدانیم و بسته می شود از نظر ما و دیگر نمیدانیم، امام زائیده می شود و فرزند پیدا میکند و تندرست است و بیمار می شود، میخورد و می آشامد، بول میکند و تغوط میکند، اندوهناک می شود و میخندد و میگرید، میمیرد و بخاک میرود و زیارت کرده می شود و این حالات او دانسته می شود.

نشانه امام دو چیز است علم او و تأثیر دعای او و آنچه را از آینده خبر میدهد دست بدست از رسول خدا بتوسط پدرانش دریافت کرده و از جانب خداست همه را رسول خدا بتوسط جبرئیل از خداوند دانای غیب دریافته همه یازده تن امامانی که پس از پیغمبر بودند کشته و شهید شدند پاره ای از آنها با شمشیر چون امیر مؤمنان و حسین (ع) و دیگران همه با زهر کشته شدند و کشتن آنها از روی حقیقت و درستی واقع شد نه چنانچه غلاه و مفوضه میگویند زیرا که آنها میگویند بطور حقیقت کشته نشدند، امر آنها بر مردم مشتبه شد، دروغ میگویند.

امر هیچ کدام از پیغمبران و حجتهای خدا بر مردم مشتبه نشد جز امر عیسی بن مریم بتنهائی زیرا که او زنده از زمین بآسمان بالا برده شد و در میان آسمان و زمین قبض روح شد سپس تنش را بآسمان بردند و جانش باو باز گردید

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۶

اینست مقصود از قول خدای عز و جل «در سوره آل عمران آیه ۵۵» چون خدا فرمود ای عیسی من تو را میمیرانم و

بسوی خود بالا می آورم و خداوند «در سوره مائده آیه ۱۱۸» در باره عیسی حکایت فرموده که در روز قیامت میفرماید:

من تا در میان آنان بودم بر آنها گواه بودم چون مرا میرانیدی تو خود دیده بان آنها بودی و تو بر هر چیز گواهی، کسانی که در باره امامان غلو میکنند میگویند که چنانچه رواست امر قتل عیسی بر مردم مشتبه شود ممکنست که امر امامان نیز مشتبه گردد.

آنچه باید در برابر آنها گفت اینست که نباید ائمه را از هر جهت بعیسی قیاس کرد زیرا عیسی بدون پدر زائیده شد پس باید روا باشد که امامان هم بدون پدر زائیده شده باشند آنها در این موضوع جرات ندارند عقیده خود را اظهار کنند و چون رواست که همه پیغمبران خدا و امامان و حجت های او (ع) از پدران و مادران زائیده شوند و تنها عیسی از میان آنها بدون پدر زائیده شود رواست که تنها امر کشتن او مشتبه شده باشد نه امر پیغمبران و امامان دیگر چنانچه او فقط بدون پدر زائیده شد نه دیگران، خدا میخواست در این موضوع او را نشانه قدرت خود قرار دهد تا از این راه دانسته شود که خدای عز و جل بر هر چیزی توانا است.

۲- ماه رمضان سی روز است و هرگز کمتر نباشد.

اشاره

امام ششم فرمود ماه رمضان سی روز است بخدا هرگز کم نباشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۷

یا سر خادم گوید بامام هشتم عرض کردم ماه رمضان بیست و نه روز می شود؟ فرمود بدرستی که ماه رمضان از سی روز کم نمیشود.

امام دوم فرمود چند تن از یهود آمدند حضور رسول خدا (ص) و داناتر آنها پرسشهائی از آن

حضرت کرد در ضمن آنها عرض کرد برای چه خداوند بر امت تو سی روز روزه واجب کرده است و بر امتهای دیگر بیشتر از این روزه واجب کرده؟

پیغمبر فرمود چون آدم از آن درخت خورد سی روز در شکمش ماند از این رو خداوند بر فرزندانش سی روز گرسنگی و تشنگی را لازم دانست و آنچه را در میان این سی روز میخورند و مینوشند تفضلی است که خداوند بر آنها کرده بر آدم هم سی روز روزه واجب بود و همان را خدا بر امت من واجب کرده سپس رسول خدا این آیه را (از سوره بقره آیه ۱۱۳) تلاوت فرمود: نوشته شده بر شما روزه چنانچه نوشته شده بر کسانی که پیش از شما بودند شاید شما تقوی پیشه کنید در روزهای شمرده شده ای، یهودی عرض کرد ای محمد درست فرمودی ابو بصیر گوید از امام ششم پرسیدم از قول خدای عز و جل در باره روزه که میفرماید تا شماره را کامل کنید، فرمود سی روز است،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۸

امام ششم (ع) در ضمن حدیثی طولانی فرمود ماه رمضان سی روز است برای آنکه خدای عز و جل میفرماید شماره را کامل کنید و کامل ماه تمام است.

اسماعیل بن مهران گوید شنیدم امام ششم (ع) میفرمود بخدا قسم که خدا تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه توانائی دارند، در شبانه روز فقط پنج نماز بآنها تکلیف کرده است و در هر هزار درهم پول نقره بیست و پنج درهم زکاه به آنها تکلیف کرده و در مدت یک سال سی روز روزه به

آنها تکلیف کرده و در عمر یک بار حج به آنها تکلیف کرده با اینکه بیش از اینها توانائی دارند مصنف این کتاب گوید مذهب خواص شیعه و بینایان آنها در باره ماه رمضان اینست که هرگز از سی روز کمتر نیست، اخباریهم که در این باب وارد شده موافق با قرآن و مخالف با عامه است هر کس از شیعیان ضعیف العقیده بمضمون اخباری قائل شده که ماه رمضان هم چون ماههای دیگر سی کم و سی تمام دارد تقیه کرده چنانچه عموم مردم هم در این باب تقیه می کنند و همانا بر مذهب عامه سخن رانده است. توانائی نیست جز بخدا.

شرح-

روشن است که ماه رمضان هم چون ماههای سال عربی گاهی بیست و نه روز است و نمیشود که در جریان گردش ماه از کمبود بر کنار شد.

این امر بر مردمانی که از وضع طبیعی ماه اطلاع دارند پوشیده نیست و تا اندازه ای برای عموم محسوس است این اخباری که دلالت دارد ماه رمضان همیشه تمام است و نقصان در آن نیست باید فهمید

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۰۹

البته معلوم است منظور این اخبار و منظور شیخ صدوق که آنها را مورد اعتماد قرار داده است و مضمون آنها را عقیده شیعه دانسته و مخالفت آن را نسبت بضعفاء شیعه داده و حمل بر تقیه کرده این نیست که ماه رمضان را از نظر وضع نجومی و صرف شماره ایام بیان کنند.

چنانچه منجمین و ارباب علم هیئت بیان میکنند بلکه مقصود بیان موضوع حکم شرعی است یا بیان اثری است که در شرع بر آن ترتیب داده شده است از این

جهت بایـد گفت منظور این اخبـار بیـان حال یوم الشک است یعنی هر گاه بواسـطه ابر و تیرگی هوا روز آخر ماه رمضان بروز اول مـاه شوال مشـتبه شـد بایـد آن را از مـاه رمضـان دانست و روزه گرفت و این تعریض و رد بر دسـتگاه حکومت و قضاوت خلفاء جور بوده که در اثر گواهان بی مبالات و مزدور بیشتر ایام مشتبه را عید فطر قرار می دادند و افطار می کردند.

چنـانچه از روایت کـافی در این موضوع مطلب روشن است امـام شـشم (ع) میفرمایـد یـک روز در رحبه نزد ابو العباس سـفاح خلیفه بودم و سـفره انداختنـد و بمن تعارف کرد من که میدانسـتم روز آخر ماه رمضان است و مقصود او بهانه جوئی و دسـت آویز برای کشـتن من است از روی تقیه افطـار کردم زیرا افطـار یـک روز از مـاه رمضـان و قضـای آن بهـتر بـود از این که مرا مخـالف عمـومی دینی قلمـداد کنـد و گردن مرا بزنـد و توجیهـات دیگری هـم برای این اخبـار شـده است که سـید نعمت اللّٰه جزایری در جلد ۲ زهر الربیع نقل کرده ما از روی ترجمه عین عبارت را نقل می کنیم فائـده حدیث ماه رمضان که ناقص نمی شـود هرگز ظـاهر آن موافق است قول جمـاعتی از غلاـه و اهـل سـنه را و از این جهت حمـل کرده انـد آن را بتقیه و تأویلاـت بسـیاری برای آن گفته انـد (این کلاـم بـا گفته شـیخ صـدوق مخالف است که این اخبار را موافق عقیـده شـیعه و مخالف تقیه دانسته و ظاهر هم همین است.

از آن جمله آنچه شیخ و جماعتی گفته اند که نفی بر میگردد بقید یعنی نقصان آن دائمی نیست

(این توجیه مخالف نص روایات است خصوص با توضیحی که شیخ صدوق داده است) و از آن جمله حمل حدیث است بر غالب یعنی غالب تمام بودنست و از آن جمله حمل در حال اشتباه و بودن مانع از دیدن ماه در آخر ماه پس بدرستی که واجب است حمل بر تمام بودن ماه و همچنین اشتباه در اول ماه بمعنای ارجحیت روزه یوم الشک و از آن جمله آنکه نمیباشد ناقص در نفس الامر و هر چند در رؤیت ناقص بوده باشد بس بتحقیق که میباشد آخر ماه شعبان اول ماه رمضان با امکان همچنان که هر گاه آخر شعبان مشتبه بشود و حکم بشود بتمام بودن شعبان.

پس بدرستی که آخر آن در نفس الامر اول ماه رمضان است و هر چند که قضای آن واجب نیست و شاید که این مراد ابن بابویه بوده باشد چنان که گفته اند (این توجیه بسیار پیچیده و مبهم و مورد تامل است) و از آن جمله آنکه ثواب و فضل آن کم نمی شود و هر چند بحسب رؤیت کم باشد و از آن جمله آنکه جائز نیست اطلاق نقصان بر آن زیرا که نقص صفت ذم است همچنان که وارد شده است نهی از اطلاق مخلوق بر قرآن از برای ابهام آنکه مراد از مخلوق مکذوب است و از آن جمله آنکه مراد اینست که صوم ماه ناقص مجزی است از روزه ماه تمام پس قضای یک روز واجب نیست و از آن جمله آنکه مراد از هرگز زمان طویل است که زمان طویل یکی از معانی هرگز است- پایان کلام زهر الربیع.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲،

۳- فرجهائی که در کتاب و سنت حرام شده سی و چهار قسم است-

امام هفتم فرمایـد از پـدرم سؤال شـد از فرجهائی که خـدا در قرآن حرام کرده و از آنچه رسول خـدا در دسـتورات خود حرام کرده، فرمود آنچه از فروج را خـدا حرام کرده سـی و چهـار است هفـده تا از آن در قرآن است و هفـده تا در سـنت، آنچه در قرآنست زنا است که خدا فرموده پیرامون زنا نگردید.

نکاح پدر زنست که خدا فرمود با زنانی که پدر شما ازدواج کرده ازدواج نکنید، مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمه های شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهای رضاعی و خواهرهای رضاعی و مادر زن و دختر زن ها که در دامن شمایند از زنانی که بآنها دخول کرده اید و اگر به آنها دخول نکرده اید بر شما گناهی نیست و زنان پسران صلبی شما و اینکه دو خواهر را بـا هم ازدواج کنیـد مگر آنچه گذشـته و زن حائض تا پاک شود که خـدا فرمود بآنها نزدیک نشویـد و جماع در حال اعتکاف که خدای عز و جل فرمود با زنان مباشرت نکنید در حالی که میان مسجدها معتکف هستید.

آنچه در سـنت حرام شـده جمـاع در روز مـاه رمضان و ازدواج با زنی که با او لعان کردی و ازدواج در عـده و مواقعه در حال احرام و ازدواج محرم و طرف ازدواج محرم شدن و زنی که شوهر او را ظهار کرده پیش از آنکه کفاره ظهار را بدهد و تزویج زن مشرکه و ازدواج مرد با زنی که او را نه بار طلاق عدی داده و تزویج کنیز بر سر زن آزاد و تزویج زن ذمیه بر

سر زن مسلمان و تزویج زن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۱

بر سر عمه و خاله آن زن و تزویج کنیز بدون اذن آقای او و تزویج کنیز برای کسی که میتواند زن آزاد تزویج کند و کنیز اسیری که بغنیمت گرفته شده پیش از تقسیم غنیمت و کنیزی که خریداری شده پیش از آنکه استبراء شود و کنیزی که با او قرار مکاتبه داده شده بعد از آنکه سهمی از مال المکاتبه را رد کرده.

۴- خداوند تبارک و تعالی از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز بر مردم واجب کرده-

امام پنجم فرمود همانا خدای تبارك و تعالی از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز بر مردم واجب کرده که یکی از آنها را واجب است بجماعت بخوانند و آن نماز جمعه است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۲

بابهای خصال چهل گانه و بیشتر

اشاره

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ش.

الخصال / ترجمه کمره ای ؛ ج ۲ ؛ ص۳۱۲

۱- تا چهل روز نماز میخوار قبول نشود-

فضل بن یسار گوید از امام پنجم (ع) شنیدم میفرمود هر که می نوشد چهل روز نمازش قبول نشود و اگر در این چهل روز نماز نخواند عذابش برای ترك نماز دو چندان باشد. در خبر دیگر فرمود نماز میخوار میان آسمان و زمین باز داشت گردد و چون توبه کند باو باز گردد.

۲- روزه بر چهل وجه باشد-

اشاره

زهری گوید حضور امام چهارم (ع) شرفیاب شدم فرمود ای زهری از کجا آمدی؟ عرض کردم از مسجد. فرمود گفتگوی شما در چه بود؟ عرض کردم راجع بروزه گفتگو داشتیم؛ رأی من و اصحابم متفق شد که روزه واجبی جز روزه رمضان نیست. فرمود ای زهری چنین نیست که شما گفتید. روزه بر چهل وجه است ده تا واجب چون وجوب ماه رمضان ده تا حرام چهارده

تـا بر وجـه تخيير كه مكلـف مخير است ميـان روزه و افطـار آن، روزه اذن بر سه وجه، روزه تـأديب؛ روزه ابـاحه، روزه سـفر و بيمارى، عرض كردم قربانت اينها را شرح بده براى من فرمود:

الخصال / ترجمه كمره اى، ج ۲، ص: ۳۱۳

(ده واجب)

۱- روزه ماه رمضان ۲- روزه دو ماه پى در پى كفاره هر كسى كه يك روز از ماه رمضان را عمدا افطار كرده ۳- روزه دو ماه پى در پى در قتل خطا بر كسـى كه بنـده نيابد كه آزاد كند، خداى تبارك و تعالى (در سوره نساء آيه ۹۲) فرمايد بر هر كسى مؤمنى را بخطـا كشت آزاد كردن يـك بنـده و يك ديه است كه بخانـدان او تسـليم شود تا آنجا كه ميفرمايـد كسـى كه بنـده نيـافت دو ماه پى در پى روزه دارد ۴- دو ماه پى در پى در كفاره ظهار بر كسـى كه بنـده نيافت آزاد كند واجب است خدا در (سوره مجادله آيه ۳) فرمايد كسانى كه زنهاى خود را ظهار كردند سپس از قول خود برگشتند پيش از آنكه با آنها در آميزند بنده اى آزاد كنند، اين براى آنست كه پند گيرند، خدا بدان چه كنيد خبر دار

است، کسی که نیافت دو ماه پی در پی پیش از آنکه با هم بیامیزند روزه دارد ۵- سه روز روزه در کفاره یمین برای کسی که نتوانـد اطعام کنـد واجب است خدا (در سوره مائده آیه ۸۹) فرماید کسـی که نیافت سه روز روزه دارد این کفاره یمین اسـت چون سوگند خوردید همه اینها پی در پی است و متفرق نیست ۶- روزه سرتراشیدن در حال احرام برای رفع آزار واجب است خـدای تبارک و تعالی (در سوره بقره آیه ۱۹۶) فرماید هر کدام شـما بیمار باشد یا از سـرش در آزار باشد از روزه یا صدقه یا عبادت کفاره دهد بطور تخییر و اگر روزه گرفت سه روز است ۷- روزه بدل قربانی حج تمتع واجب است بر کسی که قربانی نیافت خدای تبارک و تعالی (در سوره بقره آیه ۱۹۶) فرماید کسی که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۴

حج تمتع کرد آنچه میسر شود قربانی کند پس کسـی که قربانی نیافت سه روز در حج و هفت روز در بر برگشت بوطن روزه دارد این ده روز تمام باشـد ۸- روزه کفـاره صـید در حال احرام واجب است خـدای تبارک و تعالی (در سوره مائـده آیه ۹۵) فرمایدِ هر کس از شـما عمدا شکاری کشت همانند آن را از حیوانات اهلی کفاره دهد دو تن عادل حکم آن باشند این کفاره را در مکه قربانی کند یا در کفاره آن مساکین را اطعام کند یا برابر آن روزه دارد.

سپس فرمـود ای زهری میـدانی برابر چنـد است عرض کردم نمیـدانم فرمود آن شب را قیمت میکنـد و ببهـای آن گنـدم معین میکنند و

با صاع پیمانه میکنند (صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع صیرفی است) و بجای هر نیم صاع یک روز روزه میگیرد ۹- روزه نذری واجب است ۱۰- روزه اعتکاف واجب است

و اما روزه های حرام:

۱- روزه عید رمضان ۲- روزه عید قربان ۳- روزه سه روز تشریق (۱۱ تا ۱۳ ماه ذیحجه در منی) ۴- روزه روزی که مشکوک است آخر شعبان است یا اول رمضان که در باره آن امر داریم و نهی داریم امر داریم که بقصد شعبان روزه بگیریم و نهی داریم از روزه گرفتن آن بقصد رمضان در صورتی که مردم در آن شک دارند عرض کردم قربانت اگر در شعبان هیچ روزه نگرفته چه کند؟

فرمود همان شب یوم الشک بنیت آخر شعبان قصد روزه کند اگر واقعا از رمضان باشد کفایت میکند و اگر شعبان باشد ضرری نکرده عرض کردم روزه مستحبی چطور جای واجب را میگیرد؟ فرمود هر کس ندانسته یک روزه از ماه رمضان را بقصد مستحب روزه دارد سپس بفهمد که از رمضان است کفایت میکند زیرا همان روز معین بر او واجب بوده و بدان عمل شده ۵- روزه وصال حرام است (مغرب تا سحر نخوردن و روزه بروزه بردن) ۶- روزه سکوت ۷- روزه نذر در معصیت ۸- روزه عمرانه.

و اما روزه هائی که مستحب است

و باختیار مکلف واگذاشته شده چون روزه روز جمعه و پنجشنبه و دوشنبه و روزه ایام البیض (۱۳ تا ۱۵ هر ماهی) روزه شش روز از اول شوال پس از ماه رمضان و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۵

روزه عرفه و روز عاشوراء، شخص در همه این ایام مختار است اگر خواست روزه بدارد و اگر خواست افطار کند

اما روزه اذن:

۱- زن بدون اذن شوهرش روزه مستحبی نگیرد ۲- بنده بدون اذن آقای خود روزه مستحبی نگیرد ۳- مهمان بدون اذن میزبان خود روزه مستحبی نگیرد. رسول خدا (ص) فرمود هر کس مهمان دیگران است نباید بدون اذن آنان روزه بدارد.

روزه تأدیب:

۱- بچه ئی که نزدیک ببلوغ رسیده وادارش کنند روزه بگیرد تا ادب شود و عادت کند این روزه تأدیب است و واجب نیست:

۲- کسی که اول صبح برای بیماری یا علتی چون حیض مثلا بر حسب وظیفه افطار کرد در ماه رمضان سپس علتش برطرف شد و توانست روزه باشد بقیه روز را از راه ادب امساک کند ولی واجب نیست.

۳- هر گاه شخص در ماه رمضان صبح مسافر بود و افطار کرد و سپس بخانه خود رسید باقی روز را از راه ادب امساک کند ولی واجب نیست،

اما روزه اباحه

در باره کسی است که از روی فراموشی خورده یا نوشیده یا بدون تعمد قی کرده خدا در ماه رمضان این را برایش مباح کرده و روزه اش کافی است و اما روزه در حال مرض و سفر در نزد عامه مورد اختلاف است جمعی گویند باید روزه داشت و جمعی گویند نباید روزه داشت و جمعی گویند مخیر است خواهد روزه گیرد و خواهد افطار کند ولی ما میگوئیم در هر دو حال باید افطار کند و اگر در سفر یا در هر حال مرض روزه گیرد باز هم قضا بر او واجبست زیرا خدای عز و جل (در سوره بقره آیه ۱۸۴) فرماید هر کدام از شما مریض باشد یا در سفر باشد بر او لازمست بهمان شماره روزهای دیگری روزه گیرد.

۳- در کسی که پیش از خود در باره چهل تن از برادرانش دعا کند سپس در باره خود دعا کند-

امام ششم (ع) فرمود هر کس چهل کس از برادرانش را در دعا بر خود مقدم دارد سپس در باره خود دعا کند دعایش در باره آنان و در باره خودش مستجاب گردد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۶

۴- در کسی که پس از مرگش چهل نفر از مؤمنان بنیکی وی گواهی دهند-

امام ششم (ع) فرمود چون مؤمنی بمیرد و چهل مرد مؤمن بر جنازه او حاضر شوند و بگویند بارخدایا ما جز نیکی از او نمیدانیم و تو باو از ما داناتری خدای تبارك و تعالی میفرماید من گواهی شما را در باره او پذیرفتم و آنچه شما از او میدانید و نمیدانید آمرزیدم. (مقصود دعای آخر نماز میت است)

۵- در نهی از برطرف نکردن موی زهار بیشتر از چهل روز-

اشاره

رسول خدا (ص) فرمود کسی که بخدا و روز ایمان دارد نباید بیش از چهل روز تراشیدن موی زهار خود را تاخیر کند و اگر تیغ بدست نیاورد پس از چهل روز برای آماده کردن تیغ قرض کند.

شرح-

مقصود برطرف مو است بهر وسیله باشد و نوره کشیدن هم کافی است و در بسیاری از اخبار تاخیر از چهل روز حد شدید کراهت است.

۶- زمین تا چهل روز از شاش نبریده نجس است-

رسول خدا (ص) فرمود روز هفتم ولادت فرزندان خود را ختنه کنید که پاکتر و نظیف تر باشند و زودتر گوشت آن ها روئیده شود زیرا زمین تا چهل روز از شاش نبریده نجس است.

۷- در حکم کسی که دختری بگیرد و هر چهل روز یک بار بر او در نیاید و آن دختر عمل حرام کند-

اشاره

سلمان فارسی در ضمن حدیثی طولانی فرمود کسی که دختری بگیرد و در هر چهل روز یک بار با او هم بستر نشود و او عمل حرامی کند گناهش بگردن وی است. در حدیثی از امام ششم (ع) هم همین مضمون وارد شده است.

شرح-

لفظ جاریه معنی کنیز هم دارد و تعبیر باتخاذ با آن مناسبتر است و ممکن است مقصود

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۷

این باشد که اگر کنیزی بگیرد و نگهدارد این حکم را دارد و عموم حکم برای هر دو موضوع نظر با شعاری که در روایت است بعید نیست.

۸- دیه سگ شکاری چهل درهم است-

اشاره

امام ششم (ع) فرمود در کتاب علی (ع) دیه سگ شکاری چهل درهم است.

شرح-

هر درهمی نیم مثقال و سه خمس نخود نقره خالص سکه دار است.

۹- خداوند میان دو جمله کفر آمیز بفرعون چهل سال مهلت داد-

امام پنجم (ع) فرماید خداوند عز و جل میان جمله که فرعون گفت من پروردگار والای شما هستم تا جمله دیگری که گفت من معبودی جز خود برای شما نمیدانم باو چهل سال مهلت داد سپس او را بکیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد، از گاهی که خدا بموسی و هرون گفت هر آینه نفرین شما در باره فرعون به

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۸

اجابت رسید تا روزی که آن اجابت عملی شد چهل سال طول کشید. فرمود جبرئیل گفت چون فرعون ندای «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى» در داد من با خدا مکرر عرض کردم و بسختی گزارش دادم که پروردگارا با اینکه چنین ادعائی کرده هنوز مهلتش میدهی؟!!

خدا با کمال آرامی فرمود بنده ای چون تو سخنی چنین میگوید.

۱۰- یک دستور استغفاری که چهل کبیره با آن آمرزیده شود-

امام ششم (ع) فرمود هر مؤمنی در شبانه روز چهل گناه کبیره مرتکب شود و با پشیمانی بگوید آمرزش میخواهم از خدائی که جز او معبود بر حقی نیست زنده و پاینده است آفریننده آسمانها و زمینها است صاحب جلال و اکرام است و از او میخواهیم که توبه مرا بپذیرد خدا او را می آمرزد.

سپس فرمود کسی که در شبانه روز بیش از چهل گناه کبیره کند خیری در او نیست. شرح گناهان کبیره در باب هشتم خصال آمده بخوانید.

۱۱- رحم تا چهل پشت است-

رسول خدا (ص) فرمود چون مرا به معراج بردند دیدم رحمی بعرش آویخته و از دست رحمش بخدا شکایت دارد گفتم میان تو و او چه فاصله ایست؟ گفت در پشت چهلمین با هم بر میخوریم.

۱۲- چون حضرت قائم عجل اللّٰه ظهوره ظهور کند خدا بهر مردی از شیعه نیروی چهل مرد بدهد-

امام چهارم (ع) فرمود چون قائم ما عجل اللّٰه تعالی فرجه ظهور کند خداوند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۱۹

عیب و سستی را از شیعه ببرد و دلشان را چون کوه آهن محکم کند و بهر مردی از آنان نیروی چهل مرد بدهد و حکمفرمایان و بزرگان روی زمین باشند،

۱۳- مقام کسی که چهل حدیث حفظ کند-

رسول خدا (ص) فرمود هر کس چهل حدیث راجع بامور دین که محل حاجت امت است برای آنها حفظ کند خداوند روز قیامت او را فقیه و دانشمند مبعوث نماید.

پیغمبر (ص) فرمود هر کس از امتم چهل حدیث از سنتم حفظ کند من در قیامت شفیع او هستم رسول خدا (ص) فرمود هر کس در امر دین خود برای رای خدا بنفع امت من چهل حدیث حفظ کند و ثواب آخرت را بطلبد خدا روز قیامت او را فقیه و دانشمند مبعوث کند.

حنان بن سدیر گوید از امام ششم (ع) شنیدم میفرمود هر کس چهل حدیث از احادیث ما را در احکام حلال و حرام حفظ کند خداوند روز قیامت او را فقیه و دانشمند مبعوث کند و عذابش نکند امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) در ضمن سفارش خود بعلی (ع) فرمود ای علی هر کس از

امت من برای رضای خدا و اجر آخرت چهل حدیث حفظ کند خدا او را روز قیامت با پیغمبران و صدیقان و شـهیدان و نیکان محشور کنـد و آنان خوب رفیقانی هسـتند، علی (ع) عرض کرد این احادیث چه باشـد فرمود اینکه بخدای یگانه؟ بی شـریک ایمان داشته باشی و او را بپرستی و دیگری را نپرستی و نماز را با وضوی

کامل در وقت خود بخوانی و تاخیر نکنی که تاخیر آن بدون عذر موجب غضب خداست و زکاه را بدهی و ماه رمضان را روزه بداری و در صورت داشتن مال و استطاعت حج خانه خدا کنی و از پدر و مادر عاق نباشی و مال یتیم را بستم نخوری و می ننوشی و هیچ کدام از نوشابه های مست کننده را ننوشی: زنا نکنی، لواط نکنی. سخن چینی نکنی بخدا سوگند دروغ نخوری، دزدی نکنی، شهادت ناحق برای احدی از خویش و بیگانه ندهی. حق را از هر کس برای تو آورد کوچک باشد یا بزرگ بپذیری، بستمکار اگر چه خویش نزدیک تو باشد اعتماد نکنی. هوا پرست نباشی.

دشنام و نسبت بد بزنان پارسا ندهی. ریا کاری نکنی که کمترین ریا شرک بخدا است. بکوتاه قد نگوئی کوتاه و ببلند قد نگوئی بلند بقصد عیب جوئی. احدی از خلق خدا را مسخره نکنی و ببلا و مصیبت شکیبا باشی. هر نعمتی خدا بتو داده شکر کنی، از عقاب خدا آسوده خاطر نباشی؛ از رحمت خدا نومید نباشی، از گناهان خود بخدا توبه کنی زیرا کسی که توبه کند از گناهی چنانست که گناه نکرده و اصرار بر گناه نورزی و استغفار کنی و مانند کسی باشی که خدا و پیغمبران و فرستادگان او را بباد مسخره گرفته و

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۱

بدانی که آنچه بهره تو شده است از دست تو نخواهد رفت و آنچه از دستت رفت بتو نخواهد رسید.

خدا را برای رضای مخلوق بخشم نیاوری. دنیا را بر آخرت مقدم نداری زیرا که دنیا فانی و آخرت باقی است، به اندازه ای که داری

بر برادران بخل مکن، باطن و ظاهرت یکی باشد خوش ظاهر و بد باطن مباش که اگر چنین باشی از منافقان هستی، دروغ نگوئی و با دروغگویان آمیزش نکنی و از سخن حق خشم نکنی و خود و خانواده و فرزندان و همسایگان را باندازه توانائی ادب کنی و بدان چه میدانی عمل کنی و با احدی از خلق خدا جز بحق معامله نکنی با خویش و بیگانه خوش رفتار باشی و جبار و معاند نباشی و بسیار سبحان اللّٰه و الحمد للّٰه بگوئی و دعا بخوانی و بسیار یاد مرگ و پس از مرگ از قیامت و بهشت و دوزخ باشی و بسیار قرآن بخوانی و بدان چه در آنست عمل کنی و نیکی و کرامت را نسبت بمؤمنان از زن و مرد غنیمت شماری و ملاحظه کنی هر چه را برای خود نمی پسندی با هیچ مؤمنی نکنی، از کار خیر دلتنگ مشو، بار خود را بدوش دیگری مگذار. بر کسی که نعمتی بخشیدی منت منه، دنیا را زندان خود ببین تا خدا بهشت دهد، این چهل حدیث است که هر کس بر آن ها پایداری کند و آن ها را از من برای امت من نگهدارد برحمت خدا وارد بهشت می شود و پس از انبیاء و اوصیاء در پیش خدا افضل و احب مردم است و خداوند در روز؟؟؟

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۲

و شهیدان و نیکان که رفیقان خوبیند محشور کند،

۱۴- حریم مسجد چهل ذراع است

اشاره

(۲۰ ذرع شاه) و همسایگی تا چهل خانه است از چهار طرف؛ امیر مؤمنان (ع) فرمود حریم مسجد چهل ذراع است و همسایگی تا چهل خانه است از چهار طرف.

شرح-

مقصود از حریم مسجد اینست که هر گاه مسجد را در زمین مباح و مواتی بسازند حریم آن اینست.

۱۵- در کسی که چهل سال و بیشتر عمر کند-

اشاره

رسول خدا (ص) فرمود کسی که چهل سال عمر کند از سه نوع بلا سالم می شود: از دیوانگی و خوره و پیسی، کسی که پنجاه سال عمر کند خدا بازگشت بحق را روزیش کند، کسی شصت سال عمر کند خدا حساب روز قیامت را بر او آسان کند کسی که هفتاد سال عمر کند کارهای نیکش نوشته شود و کارهای بدش نوشته نشود، کسی که ۸۰ سال عمر کند خدا گناهان گذشته و آینده اش را بیامرزد و در روی زمین آمرزیده راه رود و شفاعتش در خاندان خودش پذیرفته شود. امام ششم (ع) فرمود خدای عز و جل هفتاد ساله را گرامی دارد و از هشتاد ساله حیا کند،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۳

شرح–

یعنی از عقاب او حیا کند.

امام ششم (ع) فرمود چون بنده خدا بسی و سه سال رسید باوج قدرت و نیروی خود رسیده و چون بچهل سال رسید بپایان ترقی رسیده و چون وارد چهل و یک شد در نقصان است و برای پنجاه ساله شایسته است که چون آدم محتضر باشد امام ششم (ع) فرمود براستی بنده خدا تا چهل ساله نشده در وسعت است و چون بچهل سال رسید خداوند بدو فرشته وی وحی کند که من ببنده خود عمری بیش دادم بر او سختی و شدت کنید و او را خوب بپائید و کم و بیش و کوچک و بزرگ کارهایش را بنویسید. گوید امام پنجم (ع) فرمود چون بنده چهل ساله شود باو گفته شود خود را بپا که دیگر عذری نداری و چهل ساله از بیست ساله سزاوارتر بعذر نیست آنکه آن ها را میجوید یکی

است و در خواب نیست برای هراس مرگی که بر تو می آید کار کن و گفتار زیادی را واگذار

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۴

علی بن مغیره گوید شنیدم امام ششم (ع) میفرمود چون مرد چهل ساله شود خدای عز و جل او را از سه درد ایمن کند دیوانگی و خوره و پیسی و چون بپنجاه رسد حسابش را سبک کند و چون بشصت رسد توبه را روزی او کند و چون بهفتاد رسد اهل آسمان او را دوست گیرند و چون بهشتاد رسد خدا فرمان دهد حسناتش را ثبت کنند و گناهانش را وانهند و چون بنود رسد گناه گذشته و آینده او را بیامرزد و در شمار اسیران خدا در زمین نوشته شود. و در حدیث دیگر است که چون بصد رسید بسن پست ترین رسیده و در روایت آمده که در پست ترین سن عقلش عقل کودک هفت ساله است، امام ششم (ع) فرمود روز قیامت پیرمردی را بپای حساب آرند و نامه عملش را بدستش دهند از سمت بیرونش که بسوی مردم است همه بد کاری و گناه است بر او سخت و طولانی گذرد عرض کند پروردگارا میفرمائید بدوزخ روم. خدا جل جلاله فرماید: ای پیرمرد من حیا می کنم که با اینکه تو در دار دنیا نماز خواندی عذابت کنم، بنده مرا ببهشت برید، رسول خدا (ص) فرمود کسی نیست که چهل سال عمر کند مگر آنکه خدا سه نوع درد را از او بگرداند دیوانگی و خوره و پیسی و چون بپنجاه رسد حسابش را آسان کند و چون بشصت رسد توبه اش روزی کند چنانچه بخواهد و بپسندد

و چون بهفتاد رسد خدا حسناتش را قبول کند و از گناهانش درگذرد و چون بنود رسد خدا گناهان گذشته و آینده اش را بیامرزد و او را اسیر خدا در زمین نامد و شفاعتش را در خاندانش بپذیرد، حدیث دیگر هم قریب بهمین مضمون از رسول خدا (ص) روایت شده است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۵

۱۶- ثواب کسی که چهل بار حج کرده-

زکریای موصلی گوید از امام هفتم (ع) شنیدم میفرمود کسی که چهل بار حج کند باو گفته شود: هر که را خواهی شفاعت کن و دری از بهشت برای وی باز شود که خود و کسانی که شفاعت کند از آن در ببهشت روند.

۱۷- امیر المؤمنین (ع) در برابر ابی بکر چهل و سه دلیل برای حقانیت خود ایراد کرد-

امام ششم (ع) از گفته پدرش از جدش فرمود چون کار ابی بکر گذشت و مردم با او بخلافت بیعت کردند و از علی بن ابی طالب (ع) دست برداشتند ابی بکر همیشه در برابر علی خوشروئی و خوش برخوردی از خود نشان میداد ولی از آن حضرت گرفتگی و دلتنگی میدید این موضوع بر ابو بکر ناگوار بود دلش میخواست بطور خصوصی آن حضرت را دیدار کند و رأی او را در این موضوع بفهمد و از اینکه مردم دور او را گرفتند و کار خلافت را بگردن او انداختند عذر خواهی کند و از خود نسبت بزمامداری امت بی رغبتی و کناره جوئی نشان دهد در موقع تنهائی خدمت حضرت آمد و خلوت کرد و بآن حضرت عرض کرد یا ابا الحسن بخدا من در کار خلافت توطئه ای و رغبتی نداشتم و بر آن حرصی ندارم و بخود اعتماد ندارم که رفع نیاز امت را بنمایم و از نظر ثروت و عشیره هم پشتیبانی ندارم و نخواستم آن را از دست کسی گرفته باشم شما چرا از من دلتنگید و از پیشوائی من بد بینید و بچشم بد و خسته بمن نگاه میکنی؟

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۶

اگر رغبت و حرص بخلافت نداشتی چه تو را واداشت که زیر بار خلافت رفتی با اینکه بخودت اطمینان نداشتی که از عهده

آن بر می آئی و رفع احتیاجات آن را نمیتوانستی کرد؟

سببش حدیثی بود که از پیغمبر (ص) شنیده بودم که فرمود امت من اتفاق بر گمراهی و ضلالت نمیکنند چون دیدم همه امت بپیشوائی من اتفاق کردند از حدیث پیغمبر (ص) پیروی کردم و خیال نمیکردم بر خلاف حق اتفاق کنند بدعوت آن ها پاسخ دادم و اگر میدانستم یکی با من مخالفت میکند زیر بار نمیرفتم.

علی (ع) فرمود اینکه حدیث پیغمبر (ص) را یاد کردی: خدا امتم را بر ضلالت متفق نمی کند درست ولی بگو بدانم من از امت نبودم؛ آن دسته ای که با تو مخالفت کردند چون سلمان و عمار و ابی ذر و مقداد و قیس بن عباده و حزب او از انصار چطور؛ تصدیق میکنم که همه از امت بودند پس چگونه بحدیث پیغمبر (ص) استدلال می کنی با اینکه مانند این بزرگان اصحاب پیغمبر (ص) که در نزد امت مورد انتقاد نیستند و در خیر خواهی پیغمبر (ص) کوتاهی نکردند با تو مخالفت کردند من در آغاز نمیدانستم آن ها با من مخالفند پس از اینکه بیعت منعقد شد فهمیدم و ترسیدم اگر کناره کنم مطلب بالا بگیرد و مردم از دین برگردند ملاحظه کردم که مبارزه سلمی با شما مخالفین تا آنکه موافق و همراه شوید برای دین ارزانتر تمام می شود از ستیزه و نبرد مسلمانان با یک دیگر و این نقشه برای حفظ دین بهتر است و میدانستم که شخص شما هم کمتر از من بحفظ مسلمانان و دین آن ها علاقمند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۷

نیستید، آری درست است ولی بمن بگو بدانم کسی که شایسته امر خلافت است باید چه

اوصافی داشته باشد؟ غیر از این وصفی که تو کردی باید خیرخواه و وفادار باشد وجود و بخشش بیجا نکند. خوشروئی و داد و دهش نماید بقرآن و سنت پیغمبر (ص) و قضاوت عادلانه دانا باشد نسبت بدنیا زاهد و بی رغبت باشد داد مظلوم را از ظالم خویش باشد یا بیگانه بستاند- ابو بکر در اینجا خاموش شد. علی (ع) بگفته خود چنین دنباله داد:

ای ابو بکر ترا بخدا این صفات در منست یا در تو؟ در شما است ای ابو الحسن؟ ترا بخدا من بودم که پیش از آنکه کسی از مردان بیاد اسلام بیفتد پیغمبر را اجابت کردم یا تو؟

البته شما.

ترا بخدا من بودم که برای عموم عرب در موسم حج بسوره برائت جار کشیدم یا تو؟

البته شما.

ترا بخدا من بودم که در روز هجرت پیغمبر (ص) بعار ثور با جان خود رسول خدا (ص) را نگهداری کردم یا تو؟ البته شما ترا بخدا من بودم که در رکوع انگشتر صدقه دادم و آیه ولایت من پیوست ولایت خدا و رسول خدا (ص) نازل شد یا تو؟ البته شما.

ترا بخدا منم که بمفاد حدیث پیغمبر (ص) در روز غدیر آقای بر تو و هر مسلمانم یا تو؟

البته شما.

ترا بخدا وزارت رسول خدا (ص) و منزله هرون بموسی نسبت به آن حضرت از آن منست یا تو؟ البته از آن شما است ترا بخدا رسول خدا مرا و خانواده و فرزندان مرا برای مباهله مشرکین نصاری بیرون برد یا ترا و خانواده و فرزندان ترا؟ شما را بیرون برد ترا بخدا آیه تطهیر از آلودگی ها در باره من و خانواده و فرزندان من نازل

شد یا برای تو و خاندان تو؟ برای تو و خاندان تو

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۸

ترا بخدا در روز اجتماع کساء پیغمبر برای من و خانواده من و فرزندان من دعا کرد و فرمود خدایا اینان خاندان منند از آتش کنار باشند یا برای تو؟ البته برای تو و خانواده و فرزندانت ترا بخدا من منظور این آیه ام (در سوره هل اتی) بنذر وفا میکنند و از روز شر انگیز میترسند یا تو؟ البته شما ترا بخدا تو آن جوان مردی که از طرف آسمان در باره او فریاد شد لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که در وقت نمازی آفتاب برایت برگشت تا آن را ادا کردی و سپس فرو شد یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که رسول خدا پرچمش را در روز فتح خیبر بوی ارزانی داشت و بدست وی قلعه خیبر فتح شد یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که بکشتن عمرو بن عبد ودّ غم از دل پیغمبر (ص) زدودی و از مسلمین یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که رسول خدایت در رسالت بر جن امین دانست و جن بدست وی ایمان آورند یا من؟ البته شما ترا بخدا تو بودی که رسول خدا پاک نژادی و حلال زادگی او را از آدم تا پدرش بگفته خود (من و تو از آدم تا عبد المطلب از زناشوئی هستیم) تصدیق کرد یا من، البته شما ترا بخدا من بودم که رسول خدا وی را برگزید و دخترش فاطمه را بوی

بزنی داده و فرمود خدا او را بتو تزویج کرد یا تو؟ البته شما ترا بخدا من پدر حسن و حسین دو ریحان اویم که در باره آنان میفرمود این دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان بهتر از آن ها است یا تو؟ البته شما ترا بخدا برادر تو است که با دو بال آراسته است و در بهشت با فرشتگان هم پرواز است یا برادر من؟ البته برادر شما است ترا بخدا من ضامن دین رسول خدا (ص) شدم و در موسم حج جار زدم که تعهدات او را میپردازم یا تو؟ البته شما.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۲۹

تو را بخدا من بودم که خدا رسانید او را؛ چون پیغمبر (ص) میخواست گوشت آن مرغ را بخورد عرض کرد بار خدایا محبوبترین بندگان خود را بعد از من بر سر این خوراک برسان یا تو را؟

البته شما بودید.

تو را بخدا من بودم که پیغمبر وی را بکشتار ناکثین و قاسطین و مارقین از دین، موافق تاویل قرآن مژده داد یا تو؟ البته شما بودید.

ترا بخدا من بودم که کلام آخر رسول خدا (ص) را دریافتم و کار غسل و بخاک سپردنش را پرداختم یا تو؟ البته شما ترا بخدا من بودم که رسول خدا با گفتار خود «علی قضاوت کننده ترین شما است» بتخصص او در علم قضاوت مردم را دلالت کرد یا تو؟ البته شما.

ترا بخدا من بودم که رسول خدا در زندگی خود اصحابش را دستور داد که بعنوان امیر المؤمنین بر وی سلام دهند یا تو؟ البته شما بودید.

ترا بخدا تو در خویشی برسول خدا نزدیکتری یا من؟ البته شما، ترا

بخدا تو یک دینار برسول خدا در مورد نیاز وی بخشیدی و جبرئیل با تو بیعت کرد و محمد (ص) و فرزندانش را مهمانی کردی یا من؟ (در اینجا ابو بکر گریست) و عرضکرد البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا وی را بدوش گرفت تا بتهای خانه کعبه را ریخت و شکست و اگر میخواست دستش را بآفاق آسمان رساند میرسانید یا من؟ البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا برایش گفت تو صاحب پرچم منی در دنیا و آخرت یا من؟ البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا فرمان داد در خانه اش در مسجد او باز باشد در هنگامی که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۰

فرمان داد در خانه همه اصحاب و خویشانش را از جانب مسجد ببندند و برای وی حلال کرد آنچه را خدا برای او حلال کرده بود یا من، البته شما.

ترا بخدا تو بودی که پیش از راز گفتن با رسول خدا صدقه دادی و راز گفتی با او یا من؟ در این وقت بود که خدا جمعی را مورد عتاب قرار داد و فرمود (در سوره مجادله آیه ۱۳) ترسیدند پیش از راز گفتن خود صدقه بدهید؟ البته شما.

ترا بخدا تو بودی که رسول خدا در باره وی بفاطمه (ع) در ضمن کلامش فرمود (من ترا بکسی تزویج کردم که پیش از همه مردم ایمان آورده و اسلامش بر همه می چربد یا من؟ البته شما.

علی پیوسته مناقبی که خدا باو اختصاص داده و در دیگران نبود برای ابو بکر میشمرد ابو بکر تصدیق کرد که باین گونه فضائل شخصی لایق و شایسته زمامداری و کارگذاری

مسلمانان می شود. علی (ع) فرمود پس چه ترا فریفت که از خدا و رسولش و دینش برگشتی. تو خود را خلیفه پیغمبر (ص) میدانی با اینکه از آنچه اهل دین بدان محتاجند بی بهره ای.

(ابو بکر گریست) گفت ای ابو الحسن راست گفتی امروز مرا مهلت بده تا در کار خود و گفته های شما اندیشه کنم. بسیار خوب مهلت داری.

ابو بکر از نزد آن حضرت برگشت و در بروی خود بست تا شب و کسی را بخود نپذیرفت، عمر میان مردم بدست و پا افتاده و رفت و آمد میکرد چون باو رسیده بود که ابو بکر با علی (ع) خلوت کرده ابو بکر شب را خوابید و رسول خدا (ص) بخواب دید که در مجلس خود نشسته، ابو بکر خدمت آن حضرت شتافت که سلام بدهد حضرت روی مبارك از او گردانید، عرضکرد یا رسول اللّٰه فرمانی دادی که نبردم؟ من جواب سلام بتو میدهم با آنکه با خدا و رسولش دشمنی میکنی و دشمنی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۱

با کسی میکنی که خدا و رسولش او را دوست گرفته اند حق را باهلش پس بده.

کیست اهل آن همان کسی که بر تو عتاب کرد علی (ع) صاحب حق خلافت است.

بچشم یا رسول اللّٰه خلافت را بدستور شما باو پس میدهم، چون صبح شد گریست و حضور علی آمد و عرضکرد دستت را بده، بآن حضرت بیعت کرد و کار خلافت را بوی واگذارد و عرضکرد من بمسجد رسول خدا باز می آیم و مردم را به خوابی که شب گذشته دیدم آگاه میکنم و آنچه میان من و او گذشته گزارش میدهم و از کار خلافت

در حضور مردم کنار میروم و به پیشوائی بر شما سلام میدهم.

بسیار خوب ابو بکر با رنگ پریده از نزد علی (ع) بیرون آمد و عمر که در جستجوی وی بود باو بر خورد و گفت: ای خلیفه رسول خدا این چه حالی است که داری؟

او را از تصمیم خود و از خواب خود و از ماجرای خود با علی (ع) آگاه کرد عمر گفت ای خلیفه رسول خدا ترا بخدا فریب جادوی بنی هاشم را مخور و تحت تأثیر ایشان واقع مشو این اول بار نیست که جادوگری کرده اند (بعمر باید گفت! ابو بکر خلیفه کدام رسول خدا است در حالی که تو رسول (ص) را جادوگر میخوانی؟!!) پیوسته او را وسوسه کرد تا او را از رای خود برگردانید و از عزم خویش منصرف کرد و بکار خلافت ترغیب کرد و وادارش کرد که در آن باقی و پایدار بماند، علی (ع) در موعد بمسجد آمد هیچ کدام را ندید و شر انگیزی آنان را فهمید سر قبر رسول خدا (ص) نشست و عمر بوی عبور کرد و گفت آن را که تو میخواهی هرگز بدان نمیرسی حضرت مطلب را فهمید و برخاست بخانه خود رفت.

۱۸- احتجاج امیر مؤمنان باین گونه خصلتها بر مردم در روز شورای خلافت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۲

عامر بن واثله گوید من روز شورای خلافت در میان خانه ای بودم که شورای شش نفری در آن منعقد شد شنیدم که علی (ع) در باره خود چنین فرمود مردم ابو بکر را خلیفه کردند با اینکه من از همانوقت بامر خلافت ذی حق بودم و ابا بکر عمر را خلیفه کرد و من اولی و احق بودم بدان و اکنون

عمر در وصیت خود مرا با پنج نفر دیگر در شوری قرار داده و مرا ششمی آن ها نام برده، فضل و تقدم مرا در حساب نگرفته و اگر بخواهم من ادله ای بر آن ها اقامه میکنم که عرب و عجم و معاهد و مشرک نتوانند انکار کنند و آن ها را دیگر گون نمایند.

سپس فرمود شما را بخدا ای چند نفر (مقصودش پنج شریک شوری زبیر و طلحه و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن وقاص است) در شما کسی هست که پیش از من خدا را بیگانگی شناخته و ایمان آورده باشد؟ بخدا نه، شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که پیغمبر باو فرموده باشد تو نسبت بمن چون هارونی نسبت بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست؟ نه بخدا شما را بخدا در میان شما کسی هست که رسول خدا (ص) قربانی بمکه برده باشد و او را شریک کرده باشد جز من؟ نه بخدا.

شما را بخدا در شما کسی جز من هست که چون مرغ بریانی برای رسول خدا (ص) آوردند بخورد و فرمود بار خدایا محبوبترین خلق خود را نزد خود برسان تا با من از این مرغ بخورد، من نزدش آمدم پس فرمود و نزد رسول تو؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که چون عمر از در قلعه خیبر برگشت و همراهانش را ترسو میشمردند و آن ها هم او را ترسو میشمرد پرچم رسول خدا (ص) را شکست خورده برگردانیده بود سپس رسول خدا (ص) فرمود: من فردا این پرچم را بدست مردی خواهم داد که مرد گریز

نیست خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد بر نمیگردد تا بیاری خدا قلعه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۳

را بگیرد، چون صبح شد فرمود علی (ع) را نزد من بخوانید عرض کردند یا رسول اللَّه چنان چشم دردی دارد که نمیتواند چشم بهمزند؛ فرمود او را بیاورید چون خدمتش رسیدم آب دهان مبارک در چشم من افکند و فرمود خدایا زیان گرما و سرما را از او ببر خداوند تاکنون زیان گرمی و سردی را از من برده، پرچم را گرفتم و خدا مشرکان را شکست داد و مرا بآنها پیروز کرد؟ بخدا نه.

شما را بخدا کسی از شماها برادری چون برادر من جعفر دارد که با دو بال آسوده در بهشت در آید و هرجا خواهد برود. بخدا نه شما را بخدا کسی از شماها عمی چون عم من حمزه سالار شهیدان و شیر خدا و رسولش دارد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست که دو سبط چون دو سبط من حسن و حسین (ع) فرزندان رسول خدا (ص) و دو سید جوانان اهل بهشت داشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست که همسری چون همسر من فاطمه زهرا دختر رسول خدا (ص) و پاره تن او و بزرگ زنان اهل بهشت داشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی است که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشد باید.

بنو ولیعه (تیره ای از کنده) باز ایستند و گر نه مردی را به سوی آن ها بفرستم که چون خود من است طاعتش چون

طاعت منست و نافرمانی او چون نافرمانی من است با شمشیر آن ها را میراند؟

به خدا نه.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۴

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشد مسلمانی نیست که محبت من بدلش برسد جز آنکه گناهانش از او بگردد و هر کس مرا دوست دارد ترا هم دوست دارد، دروغ گوید کسی که گمان کند مرا دوست دارد و ترا دشمن داشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشد که تو در خاندان من و نسبت به همه مسلمانان در نبودن من جانشین منی دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست و دوست تو دوست منست و دوست من دوست خداست جز من؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی است که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد ای علی (ع) کسی که ترا دوست دارد و بامامت بشناسد رحمت حق بسوی وی سبقت گیرد و کسی که با تو دشمنی کند لعنت حق بسوی وی سبقت جوید، عایشه عرض کرد یا رسول اللّٰه برای من و پدرم دعا کن که از دشمنان وی نباشیم؛ فرمود ساکت باش اگر تو و پدرت هم از کسانی باشید که دوستدار ویند رحمت بشما سبقت جوید و اگر با وی دشمن باشید لعنت بر شما سبقت گیرد، تو و پدرت پلیدید پدرت اول کسی است که حق وی را غصب میکند و باو ظلم میکند و تو اول کسی هستی که با او میجنگی؟ بخدا نه.

شما

را بخدا در میان شما کسی هست جز من که رسول خدا (ص) در باره وی چنان گفته باشد که در باره من گفته؟

فرمود ای علی تو برادر منی و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت، در بهشت منزل تو برابر منزل منست چنانچه منزل برادران برابر یک دیگر است؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشند براستی خدا ترا بامری اختصاص داده و بتو انعامی کرده، هیچ عملی نزد او محبوبتر و بهتر از زهد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۵

در دنیا نیست تو بچیزی از دنیا نخواهی رسید دنیا هم بتو دست نخواهد یافت، در روز قیامت زهد در نزد خدا زینت نیکان است خوشا بحال کسی که ترا دوست دارد و مقام ترا تصدیق کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و مقام ترا تکذیب کند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) او را دنبال آب فرستاده باشد چنانچه مرا فرستاد من رفتم مشک را پر کردم و بدوش کشیدم و می آوردم که یک بادی بمن رو آورد و مرا برگردانید تا بزمین نشانید سپس برخاستم که بادی دیگر بمن رو آورد و مرا برگردانید تا بزمین نشاند باز برخاستم باد دیگری بمن رو آورد و مرا برگردانید تا مرا بزمین نشانید برای بار چهارم برخاستم و نزد رسول خدا (ص) آمدم فرمود چه ترا از ما باز داشت؟ سرگذشت خود را عرض کردم، فرمود جبرئیل بمن خبر داد باد نخست جبرئیل (ع) بود که با

هزار فرشته بر تو سلام دادند و دومی میکائیل (ع) بود که با هزار فرشته آمده بود و بر تو سلام داد سومی اسرافیل (ع) بود که با هزار فرشته آمد بر تو سلام داد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که جبرئیل برای او گفته باشد ای محمد (ص) می بینی علی (ع) چطور همراهی میکند؟ رسول خدا (ص) در پاسخش فرمود علی از من است و من از علی (ع) هستم، جبرئیل عرض کرد و منهم از شما هستم؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که چون من برای رسول خدا (ص) نویسندگی میکردم، پیغمبر (ص) دیده بهم نهاد و من عقیده داشتم برای من میگوید و من مینوشتم چون بیدار شد فرمود یا علی از اینجا تا آنجا را کی برای تو املاء کرد؟ عرض کردم یا رسول اللّٰه شما، فرمود خیر جبرئیل (ع) برای تو املاء کرد؟ بخدا نه.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۶

شما را بخدا در میان شما کسی هست جز من که جارچی از آسمان جار کشیده باشد لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد اگر نمیترسیدم مردم از جای پایت خاک بردارند و بقصد تبرک برای بازماندگان خود اندوخته کنند در باره تو سخنی میگفتم که کسی نماند جز آنکه از خاک زیر پایت کفی بردارد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) باو دستور داده باشد که

خانه مرا بپامگذار کسی نزد من بیاید. زیرا فرشتگان بدیدن من می آیند عمر سه بار آمد و او را برگردانیدم و باو گفتم پیغمبر را نمیشود دید چندین فرشته نزد او هستند شماره آن ها را هم گفتم سپس باو اذن دادم وارد شد و برسول خدا (ص) عرض کرد یا رسول اللّه چند بار آمدم شرفیاب شوم علی علیه الصلاه و السلام مرا برگردانید و میگفت نمیشود رسول خدا (ص) را دیدار کرد زوار کرد زوار فرشته نزد او آمدند و شماره آن ها چند است، علی چگونه شماره آن ها را دانست آیا آن ها را دیده؟

پیغمبر (ص) رو بعلی (ع) فرمود راست میگوید چطور شماره آن ها را دانستی؟ گفتم آوازهای مختلف آن ها را شنیدم و از روی آوازهای آن ها را شماره کردم فرمود راست گفتی از برادرم عیسی یک روشی در تو هست عمر بیرون رفت و میگفت او را بفرزند مریم مثل زد همانا که قومی تیز زبان هستند خدای عز و جل این آیه را (در سوره زخرف آیه ۵۷۲-) نازل کرد چون بفرزند مریم مثل زده شود بناگاه قوم تو رو برگردانند و فریاد کشند گویند معبودان ما بهتر است یا او؟ این مثل را نزنند مگر از روی ستیزه و جدال، بلکه آنان گروهی ستیزه جویند. همانا او بنده ایست که ما بوی نعمت دادیم و برای بنی اسرائیلش نمونه آوردیم و اگر بخواهیم بجای شما در زمین فرشتگانی قرار میدهیم که جانشین شما باشند؟ بخدا نه.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۷

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) چنانچه برای من گفت باو گفته باشد که طوبی

درختی است در بهشت که بن آن در خانه علی (ع) است هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در منزلش شاخه از آن میباشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) باو فرموده باشد تو مطابق سنت من میجنگی و ذمه مرا بری میکنی؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) باو فرموده باشد تو با ناکثان و قاسطان و از دین بیرون شدگان میجنگی؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که در هنگامی که سر رسول خدا (ص) در دامن جبرئیل بود نزد او آمده باشد و جبرئیل باو گفته باشد به پسر عمت نزدیک شو که تو باو سزاوارتری از من؟ بخدا نه شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که سر مبارک رسول خدا (ص) را در دامن گرفته باشد تا آفتاب غروب کند و نماز عصر را نخوانده باشد و چون رسول خدا (ص) بیدار شد فرمود یا علی نماز عصر را خواندی، عرض کردم نه، پس رسول خدا (ص) دعا کرد تا آفتاب بی تیرگی و تابان برگشت تا من نماز عصر را خواندم، سپس فرود شد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست جز من که پس از اینکه رسول خدا (ص) سوره برائت را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۸

بتوسط ابی بکر باهل مکه فرستاد خدای عز و جل جبرئیل را فرستاده باشد که ای محمد (ص) این سوره را نباید تبلیغ کند مگر شخص خودت یا یکی از کسانت رسول خدا (ص) مرا فرستاد

تا آن را از ابو بکر گرفتم و بمکه بردم و تبلیغ کردم خدا بزبان پیغمبرش مرا از او دانسته؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا در باره او گفته باشد تو پیشوا و روشنی کسانی هستی که مرا اطاعت کنند و روشنی دوستان منی و کلمه ای هستی که پرهیزکاران با آن ملازمند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد هر کس خوش دارد بزندگانی من زنده باشد و چون من بمیرد و در بهشت من که خداوند بمن وعده داده همان بهشتی که نهال آن را خداوند بدست خود کشته و بخواست خود آفریده، باید علی بن ابی طالب (ع) و پیشوایان از نژاد وی را پس از وی دوست دارد همانا آنان امامانند و آنان جانشینان مننـد خداونـد دانش و فهم مرا بایشان داده شما را از در گمراهی در نیاورنـد و از در هـدایت بـدر نبرند بآنها وظیفه نیاموزید که آن ها از شما داناترند هر کجا بروند حق با آن ها است؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد حکم شده و امضاء گردیده که دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق؟ به خدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره اش چنان فرموده باشد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۳۹

که بمن فرموده دوستان تو روز قیامت از گورهای خود بیرون آیند و بر ناقه های سفیدی سوار

شونـد بنـد نعلین آن هـا نوریست تابان راه برای آنان صاف شـده و گرفتاری های آن ها حل شـده در امانـند و غمی ندارنـد تا آنکه در سایه عرش خداونـد رحمان در آینـد و خوانی نزد آن ها گسترده شود و از آن بخورند تا حساب قیامت سر آید مردم میترسند و آن ها ترسی ندارند مردم اندوهناکند و آن ها غمی ندارند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شـما جز من کسـی هست که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد (چون ابو بکر فاطمه دختر رسول خدا را خواسـتگاری کرد و باو نداد عمر آمد خواسـتگاری کرد و باو نداد) من خواستگاری کردم او را بمن تزویج کرد آن دو تن باو گفتند فاطمه را به هیچ یک ما تزویج نکردی و بعلی تزویج کردی رسول خدا (ص) فرمود من از پیش خود شـما را منع نکردم و از پیش خود فاطمه را بعلی تزویج نکردم بلکه خدا شما را منع کرد و فاطمه را باو تزویج کرد؟ بخدا نه.

شما را بخدا شـما خودتان از رسول خدا (ص) شـنیدید که میفرمود هر پیوند و نژادی در روز قیامت منقطع شود مگر پیوست با من و نژاد من، کدام پیوست از پیوست من بهتر است و کدام نژاد از نژاد من بهتر است پدر من و پدر رسول خدا (ص) برادرند حسن و حسـین (ع) دو فرزنـد رسول خـدا (ص) و دو آقای جوانان اهل بهشت پسـران منند، فاطمه (ع) دختر رسول خدا (ص) همسر من خانم زنان بهشت است، بخدا چرا.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من است که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد

الخصال /

ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۰

خداوند خلق را آفرید و آن ها را دو دسته کرد و مرا در دسته بهتر نهاد سپس آن را چند قبیله کرد مرا در قبیله بهتر نهاد سپس آن ها را چند خاندان کرد و مرا در خاندان بهتر نهاد سپس از خاندان من مرا و علی و جعفر را برگزید و مرا بهتر از آنها گردانید، من میان دو فرزند ابی طالب (علی و جعفر) خوابیده بودم که جبرئیل بهمراه فرشته ای آمدند آن فرشته بجبرئیل گفت بکدامیک این سه کس نازل شدی؟ فرمود باین یک، دست مرا گرفت و مرا نشانید؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در خانه های مسلمانان همه را از مسجد گرفته باشد مگر در خانه او را عباس و حمزه نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند ما را بیرون کردی و او را در مسجد جا دادی فرمود من از پیش خود شما را بیرون نکردم و او را جا ندادم بلکه خدا شما را بیرون کرد و او را جا داد خدا بموسی (ع) وحی فرستاد که مسجد پاکیزه ای بر پا کن و خود و هرون با دو فرزند هرون در آنجا کن و براستی خدای عز و جل بمن هم وحی فرستاد که مسجد پاکیزه ای بر پا کن و خودت با علی (ع) و پسران علی (ع) در آنجا کن؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشد حق با علی است و علی با حق است از هم جدا نشوند تا در

سر حوض بمن رسند؟

بخدا نه! شما را بخدا در میان شما کسی هست که با جان خود رسول خدا (ص) را نگهداشته باشد هنگامی که مشرکین آمدند و میخواستند او را بکشند من در بستر او خوابیدم و رسول خدا (ص) پنهانی بغار ثور تشریف برد مشرکان بگمان آنکه حضرت در بستر خوابیده هجوم کردند و چون فهمیدند منم گفتند پسر عمت کجا است؟ گفتم نمیدانم آنقدر مرا زدند که نزدیک بود مرا بکشند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی هست جز من که رسول خدا (ص) چنانچه بمن فرمود باو فرموده باشد راستی خدا در باره ولایت علی (ع) بمن فرمان داده ولایت و دوستی او ولایت و دوستی من است ولایت من ولایت پروردگار من است این عهدیست که پروردگارم با من بسته و بمن فرمان داده که بشماها برسانم آیا شنیدید؟

عرض کردند: آری شنیدیم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۱

فرمود هلا در میان شما کسی است که بزبان میگوید شنیدم ولی مردم را بدوش خود سوار میکند و با علی دشمنی میکند.

عرض کردند یا رسول اللّه ما را از آن ها آگاه کن.

فرمود پروردگارم مرا فرمان داده که از آن ها رو بگردانم برای قضائی که گذشته همانا هر کدام شما اکتفا کند بدان چه در دل خود نسبت بعلی (ع) احساس میکند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که برسم مبارزه نه تن پرچمداران بنی عبد الدار را کشته باشد پس از کشته شدن آن ها صواب حبشی غلام آن ها بمیدان آمده فریاد میزد بخدا بخون آقایان خودم جز محمد (ص) را نخواهم کشت کف بلب آورده

دو چشمانش چون کاسه خون سرخ شده بود همه از او ترسیدید و کناره گرفتید من جلو او رفتم مانند کاخ بلندی بود دو ضربت میان من و او رد و بدل شد و من از کمر او را دو نصف کردم نیم زیرین او سر دو پا مانده بود مسلمانان باو نگاه میکردند و میخندیدند؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که از مشرکین عرب باندازه من کشته باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که چون عمرو بن عبد ودّ بمیدان آمد و مبارز طلبید و همه تان ترسیدید من بودم که برخاستم رسول خدا (ص) بمن فرمود کجا میروی؟ گفتم بعزم این فاسق فرمود این عمرو بن عبد ودّ است عرض کردم یا رسول اللّه اگر او عمر بن عبد ودّ است من علی بن ابی طالبم این سخن را بمن باز گفت و من باز همین پاسخ دادم فرمود بنام خدا برو چون رفتم و نزدیکش رسیدم گفت کیستی؟ گفتم علی بن ابی طالب؟ گفت هم نبرد بزرگواری هستی ای برادر زاده بر گرد من با پدرت رفیق و مصاحب بودم و از کشتن تو خوشم نمی آید، من گفتم ای عمرو تو با خدا عهد کردی که هر کس سه حاجت بتو ابراز کند یکی را برآوری گفت بر من عرضه کن گفتم اول آنکه ایمان بیاوری و معتقد شوی که خدا یکی است و محمد رسول خدا است و بدان چه از جانب خدا آورده معترف گردی گفت حاجت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۲

دیگر پیشنهاد کن گفتم برگردی بمنزل خود

گفت بخدا زنان قریش گویند که من ترسیدم و از جنگ گریختم گفتم پیاده شو تا با هم بجنگیم گفت این را پذیرفتم پیاده شده و دو ضربت میان ما رد و بدل شد ضربت او سپر را شکافت و شمشیرش بسر من رسید و من با یک ضربت پاهایش را قطع کردم و خدا او را بدست من کشت در میان شما کسی هست که این کار را کرده باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که چون مرحب خیبری بمیدان آمد و میگفت:

مرا مادرم نام مرحب نهادسراپا سلاح و یلی اوستاد

گهی نیزه بازم بروز ستیزگهی تیغ بازم بسیج مراد

من در برابر او رفتم او بمن ضربتی زد و من باو ضربتی زدم از بس سرش بزرگ بود خودی نبود که در آن جا گیرد سنگ بزرگی چون کوه میان تهی کرده و بجای خود بر سر نهاده بود شمشیر من سنگ را بدو نیم کرد و بر سرش کارگر شد و او را کشت در میان شما کسی هست که چنین کرده باشد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که در باره اش بر پیغمبر (ص) آیه تطهیر فرود آمده باشد (در سوره احزاب آیه ۲۳) همانا خدا میخواهد که پلیدی را از شما خاندان ببرد شما را کاملا پاکیزه کند.

رسول خدا (ص) عبائی خیبری که داشت گرفت و مرا با فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آن جا داد سپس عرض کرد پروردگارا براستی اینان خاندان منند پلیدی را از ایشان ببر و آن ها را کاملا پاکیزه گردان؟ و پاکیزه کرد؟

بخدا

جز تو در میان ما مشمول این آیه و اهل بیت تو کس نیست.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد من سید فرزندان آدمم و تو ای علی سید عربی؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که پیغمبر خدا (ص) در مسجد بود که بطرف آسمان

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۳

نگریست و هم دید چیزی را می آوردند شتابانه بسمت آن شتافت و اصحابش دنبال وی رسیدند بچهار سیاه رسید که تابوتی بدوش داشتند فرمود آن را بزمین گذارید بزمین گذاردند فرمود روی آن را باز کنید باز کردند در آن غلامی سیاه بود که غلی آهنین در گردن داشت رسول خدا (ص) فرمود این کیست عرض کردند غلام ریاحین است که از بد ذاتی و تبه کاری از آن ها گریخته و اکنون مرده و بما دستور دادند که او را غل بگردن بخاک سپاریم چنانچه ملاحظه میفرمائید من باو نگاه کردم و عرضه داشتم یا رسول اللّه (ص) این غلام هرگز مرا نمیدید مگر آنکه میگفت بخدا دوستت دارم بخدا تو را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد جز کافر رسول خدا (ص) فرمود یا علی بهمین عقیده از خداوند چنان ثوابی دریافت کرده که اکنون هفتاد قبیله فرشته که هر قبیله هزار تیره اند دارند بر او نماز میخوانند رسول خدا (ص) غل را از گردنش باز کرد و بر او نماز خواند و بخاکش سپرد؟ بخدا نه.

شما را بخدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در باره او چون من فرموده

باشـد که دیشب بمن اجازه دعا داده شد و چیزی از پروردگارم نخواسـتم مگر آنکه بمن داد و چیزی برای خود نخواسـتم مگر آنکه برای تو هم خواستم من عرض کردم الحمد للّه؟ بخدا نه.

شما را بخدا میدانید که رسول خدا (ص) خالد بن ولید را بقبیله بنی جذیمه فرستاد و با آن ها آن کار را کرد چون رسول خدا (ص) خبر دار شـد بالای منبر رفت و سه بار عرض کرد خدایا من از آنچه خالد بن ولید کرده بتو بیزاری میجویم سـپس فرمود ای علی تو برو من رفتم بآنها عوض و دیه دادم و آن ها را بخـدا قسم دادم که چیزی باقی مانـده؟ گفتنـد چون ما را قسم دادی عرض میکنیم که ظروف سـگان و زانو بنـد شتران ما باقی مانده عوض آن ها را هم دادم و باز طلای بسـیاری با من بود همه را بآنها دادم و گفتم اینها برای آنست که ذمه رسول خدا (ص) را از آنچه میدانید و نمیدانید بری کنید و برای تلافی هراس زنان و کودکان سـپس آمـدم حضور رسول خدا (ص) و گزارش دادم فرمود بخدا ای علی بآنچه تو کرده ای شادترم تا از گله های شتران سرخ مو؟

بخدا چرا همه را میدانیم.

شما را بخدا شنیدید که رسول خدا (ص) میفرمود: ای علی (ع) دیشب امت مرا در برابر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۴

من رژه دادند پرچمداران که بر من گذر کردند برای تو و شیعیان تو از خدا آمرزش خواستم؟

بخدا چرا شنیدیم.

شما را بخدا شنیدید که روزی رسول خدا (ص) فرمود ای ابو بکر برو و گردن مردیکه در فلان جاست بزن رفت و

برگشت پیغمبر (ص) فرمود او را کشتی؟ عرض کرد نه دیدم در حال نماز است، فرمود عمر تو برو و او را بکش چون عمر برگشت فرمود او را کشتی؟ عرض کرد نه دیدم نماز میخواند، فرمود من بشما دستور میدهم او را بکشید و شما میگوئید دیدیم نماز می خواند، فرمود: یا علی برو او را بکش چون براه افتادم فرمود اگر او را در آنجا یافتی بکش. (اگر بیابد میکشد خ) من برگشتم و عرض کردم یا رسول اللّٰه کسی را نجستم فرمود راست گفتی اگر او را جسته بودی میکشتی؟ بخدا چرا.

شما را بخدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) در باره اش فرموده باشد چنانچه بمن فرمود براستی دوست تو در بهشت است و دشمنت در دوزخ؟ بخدا نه.

شما را بخدا میدانید که عایشه برسول خدا (ص) عرض کرد ابراهیم (فرزند ماریه قبطیه) از تو نیست از نطفه فلان کس قبطی است! حضرت بمن فرمود ای علی برو آن قبطی را بکش عرض کردم یا رسول اللّٰه مرا میفرستی که چون آهن گداخته ای که کرک برسد حکم را جاری کنم یا آنکه از حقیقت مطلب بازرسی کنم فرمود نخست بازجوئی کن من رفتم دنبال آن قبطی چون مرا دید بطرف او میروم خود را در باغی انداخت من دنبال او بباغ رفتم بالای نخل خرمائی رفت دنبالش بنخل بالا رفتم چون دید بالای نخل میروم زیر جامه اش را کند ناگاه دیدم آلت مردی ندارد آمدم برسول خدا (ص) گزارش دادم، فرمود حمد خدا را که تهمت عایشه را از ما خاندان گردانید؟

بخدا چرا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص:

فرمود بار الها گواه باش.

۱۹- پنجاه حقی که امام چهارم (ع) بیکی از اصحاب خود نوشته:

ابی حمزه ثمالی گوید این نامه امام چهارم (ع) است به یکی از اصحاب خود:

بدان که برای خدا بر تو حقوقی است در هر جنبش و آرامشی در هر حال و در هر آرمان تو در هر مقام و منزلی که فرود آئی. در هر عضوی که بگردانی. در هر ابزاری که بکار بری حقی تو بگردن داری مهمترین حقوق خداوند همانست که برای خویش بر تو فرض کرده که آن ریشه و بن همه حقوق است سپس آنچه برای خودت بر تو واجب کرده از فرق تا قدم نسبت باعضای گوناگون تو. خدا برای زبانت برای گوشت، برای دیدگانت؛ برای دستت، برای پایت، برای شکمت، برای فرجت بر تو حقی قرار داده، این هفت عضوی که با آن ها کار میکنی هر کدام حقی دارند، برای همان کارهائی که باید بکنی بر تو حقی فرض کرده، برای نمازت؛ برای روزه ات، برای زکواتت، برای قربانیت و سایر کارهای تو بر تو حقی است بعلاوه از این حقوقی که در داخله خود داری برای دیگران هم بر تو حقوقی است که مهمترین آنها حقوق امامان است سپس حقوق رعایا و زیر دستان تو سپس حقوق خویشان تو اینها حقوقی است که هر کدام چند شعبه دارد، حقوق امامان و پیشوایان تو سه است لازمترین آن ها حق کسی است که بسلطنت تو را اداره و تربیت میکند سپس حق کسی که تو را بدانش پرورش میدهد سپس حق کسی که تو را بپادشاهی پرورش میدهد همه پرورش دهندگان تو بر تو امام و پیشوا هستند و حقوق رعایای تو سه است لازمترین آن ها

حق کسانی است که بر آنها سلطنت داری سپس حق شاگردانی که از تو استفاده دانش میکنند زیرا که جاهل رعیت و زیر دست عالم است سپس حق کسانی که مالك انتفاعات آنان هستی چون زن و کنیز و بنده.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۶

حقوق رعایای تو بسیار است و بهم پیوسته است چون پیوست حقوق خویشان و هم نژادان که واجبترین آن ها بر تو حق مادرت است سپس حق پدرت سپس حق فرزندانت سپس حق برادرت سپس هر کدام نزدیکترند و سزاوارترند سپس حق مولای تو که بر تو نعمت داده سپس حق مولائی که اکنون بتو نعمت میدهد سپس حق کسی که بتو احسانی کرده سپس حق مؤذنی که تو را بنماز متوجه میکند سپس حق پیشنماز بر تو سپس حق همنشین تو سپس حق همسایه سپس حق رفیق سپس حق شریك سپس حق دارائی تو سپس حق بستانکاری که از تو طلب میخواهد سپس حق معاشر با تو سپس کسی که بر تو اقامه دعوی کرده سپس حق کسی که بر وی اقامه دعوی کردی سپس حق کسی که با تو مشورت می کند سپس حق کسی که بتو در مشورت رأی میدهد سپس حق کسی که از تو نصیحت می خواهد سپس حق کسی که بتو نصیحت میکند سپس حق بزرگتر از تو سپس حق کوچکتر از تو سپس حق کسی که از تو درخواست کرده سپس حق کسی که بدست خود بتو بدی کرده گفتار زشت یا کردار زشتی بطور عمد یا غیر عمد بتو روا داشته سپس حق ملت بر تو سپس حق کفاری که در پناه دین تواند سپس حقوقی

که بمقتضای احوال گردش اسباب زندگانی بوجود می آورد.

خوشا بحال کسی که خدا او را کمک دهد تا حقوقی که بر او فرض کرده ادا کند و او را توفیق و تأیید عطا فرماید.

اما حق بزرگ خدا بر تو اینست که او را به یگانگی بپرستی و شریکی برای او ندانی چون از روی اخلاص این وظیفه را انجام دهی خدا برای او بعهده گرفته که کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند، حق نفس تو بر تو اینست که در طاعت خدای عز و جل بکار بری و حق زبانت این است که آن را از دشنام نگهداری و بکلام خیر عادت دهی و سخنان بیهوده نگوئی و با آن بمردم نیکی کنی و خوب آن ها را بگوئی و حق گوش اینست که با آن بد گوئی مردم و آنچه حلال نیست نشنوی و حق چشم این است که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۷

آن را از آنچه روا نیست بپوشی و از دیدن آن عبرت گیری، و حق دست تو این است که آن را بآنچه روا نیست دراز نکنی و حق پای تو اینست که با آنها بسوی آنچه روا نیست نروی که با آن ها بر صراط میایستی بپا که تو را نلغزانند و در آتش نیفکنند و حق شکمت آن است که آن را ظرف حرام نکنی و بیش از سیری نخوری و حق فرجت اینست که آن را از زنا نگهداری و از دیده ها بپوشانی، و حق نماز این است که بدانی بار یافتن بدرگاه خدای تعالی است و در نماز پیش خدا ایستادی چون این را درست دانستی چنان بایستی

که شخص کوچک و رغبت مند و خوشحال و امیدوار و ترسان و بیچاره و زار در پیش بزرگواری با وقار و سنگین میایستد و حضور قلب در آن داشته باشی و آداب و احکام آن را بجا آری، حق حج اینست که بدانی در آن مهمان پروردگار خویشی و از گناهان خود گریختی و بدان توبه ات پذیرفته است و آنچه خدا بر تو فرض کرده انجام می شود، حق روزه اینست که بدانی قفلی است که خدا بزبان و گوش و چشم و شکم و فرج تو زده تا بدین وسیله تو را از آتش برهاند و باز دارد چون روزه را وانهی پرده ای که خدا بر تو کشیده پاره کرده ای، حق زکاه و صدقه بر اینست که بدانی صدقه ذخیره تو است نزد پروردگارت و امانتی است که نیاز بگواه نداری چون چنین دانستی هر چه پنهان تر باشد بیشتر مورد اعتماد تو است از آنچه آشکارا بامانت سپاری و بدانی که صدقه در دنیا هر بلا و دردی را جلو میگیرد و در آخرت آتش را از تو دور میکند، حق قربانی اینست که بدان رضای خدا را بجوئی و رضای خلق را منظور نداری و منظورت از آن این باشد که در معرض رحمت خدا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۸

در آئی و روح خود را در روز قیامت نجات دهی.

حق سلطان اینست که بدانی تو برای او وسیله آزمایشی و او بتو گرفتار است برای آنکه خدا او را بتو سلطنت بخشیده است که خود را در معرض خشم او نیاوری تا خویش را بدست خود در هلاکت اندازی و در آزاری که

بتو رساند شریک وی شوی.

حق کسی که پرورش علمی بتو میدهد اینست که او را تعظیم کنی و مجلس او را توقیر نمائی و خوب باو گوش بدهی و بر وی اقبال کنی و آوازت را بر او بلند نگردانی و کسی که از وی پرسشی میکند پاسخ ندهی تا خودش پاسخ دهد و در مجلس او با کسی خصوصی صحبت نکنی و کسیرا نزد او بد نگوئی و اگر نزد تو ببدی یاد شد از او دفاع کنی و عیوب او را بپوشانی و فضائل او را اظهار کنی با دشمنان وی ننشینی و با دوستانش دشمنی نورزی چون چنین کنی فرشتگان بر تو گواه باشند که او را خواستی و از برای رضای خدای دانش آموختی نه برای خاطر مردم.

حق کسی که مالك کار و منافع تو است اینست که از او فرمان ببری و مخالفت او را نکنی مگر آنکه ترا بر خلاف امر خدا کاری فرماید که برای مخلوق معصیت خالق حق طاعت نیست.

حق رعایا و زیر دستانی که بر آن ها سلطنت داری اینست که بدانی رعیت تو شدند از روی ناتوانی خود و توانائی تو پس واجب است که در میان آن ها بعدالت رفتار کنی و برای آن ها چون پدری مهربان باشی و کارهائی که از روی نادانی کنند ببخش و در شکنجه آن ها شتاب مکن و خدا را شکر کن که ترا بر آنان نیرو داده، و اما حق شاگردانی که در زیر پرورش و سرپرستی دانش تواند اینست که بدانی خدای عز و جل ترا سرپرست آنان کرده در آن دانشی که بتو داده و از گنجینه دانش

خویش دری بر تو گشوده اگر بخوشرفتاری مردم را بیاموزی و با آن ها بد اخلاقی نکنی و دلتنگ نشوی خدا از فضل خویش بیشترت بدهد و اگر از دانش خود بمردم دریغ کنی و چو از تو دانش خواهند بر آن ها تنگ خلقی نمائی سزاست که خداوند دانش و آبروی آن را از تو بگیرد و جاه ترا از دلها براند.

حق زن آنست که بدانی خداوند وی را برای آسایش و آرامش تو قرار داده و بدانی که این نعمت از خدا است او را گرامی داری و بنرمی با وی رفتار کنی و اگر چه حق تو بر او بیشتر و واجب تر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۴۹

است ولی او هم بر تو حق ترحم دارد زیرا اسیر تو است خوراک و پوشاك باو بده و اگر جهالت ورزید او را ببخش حق بنده تو آنست که بدانی مخلوق پروردگار تو است، پسر پدر و پدر و مادر تو است، گوشت و خونش با تو یکی است او را نیافریدی، خدائی که ترا آفریده او را هم آفریده بلکه هیچ عضوی هم برای او خلق نکردی و روزی ویرا ایجاد نمیکنی خدا است که روزی او را میدهد سپس او را مسخر تو کرده و او را بدست تو امانت سپرده و بودیعت نهاده تا هر احسانی باو کنی برای تو نگهدارد پس چنانچه خدا بتو احسان کرده تو هم بدان احسان کن و اگر او را بد داری عوضش کن و خلق خدای عز و جل را عذاب مکن توانائی نیست جز بکمک خدا.

حق مادرت اینست که بدانی ترا در شکم خود بار

کشی کرده که هیچ کس کسیرا در آن جا جای ندهد غذا و نیرو از میوه دل خود بتو داده که هیچ کس بکسی نمیدهد و با همه اعضاء خود ترا نگاه داشته سیری ترا و نوشیدن ترا با گرسنگی و تشنگی خود خریده خودش برهنه مانده و ترا پوشیده، آفتاب خورده و ترا سایه انداخته، برای خاطر تو بیخوابی کشیده و ترا از سرما و گرما نگهداری کرده تا فرزند او باشی تو جز با یاری و توفیق خدا نتوانی شکر او را گزاری.

حق پدرت اینست که بدانی ریشه تو است و اگر نبود تو هم نبودی و آنچه در خود میپسندی بدان که پدر نعمت اصلی تو است خدا را حمد کن و شکر نما باندازه آن توانائی نیست، جز بخدا حق فرزندت اینست که بدانی از تو و وابسته تو است خوب باشد یا بد تو مسئولیت پرورش و خداشناسی او را داری و مسئول کمک بدینداری او و هستی با او چنان معامله کن که میدانی باحسان بر وی ثواب میبری و ببدی کردن بر او شکنجه میشوی.

حق برادرت اینست که بدانی دست تو و عزت تو و توانائی تو است او را وسیله معصیت و ظلم مکن و در برابر دشمن ویرا کمک کن و برای او خیر اندیشی نما در صورتی که مطیع خدا باشد و گر نه خداوند از او محترمتر است و توانائی نیست جز بخدا.

حق کسی که ترا خریده و آزاد کرده اینست که بدانی مال خود را بر تو صرف کرده و ترا از خواری بندگی و هراس آن در آورده و بعزت آزادی و آرامش

آن رسانیده از زنجیر بردگی رهایت کرده و قید عبودیت را از گردنت گشوده، از زندانت در آورده و خویشتن دارت کرده و برای عبادت پروردگارت فراغت بال داده و بدانی که او بر زنده و مرده تو از همه کس سزاوارتر است، از جانب

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۰

و هر چه داری اگر او محتاج است بایـد او را نصـرت کنی و توانـائی نیست بجز بخـدا، و اما حق بنـده ای که او را آزاد کردی اینست که بـدانی خـدای عز و جـل آزادی او را وسـیله تـو نزد خـود قرار داده و پرده میـان تـو و آتش نموده و ثواب دنیـای تو آنست که اگر خویشی ندارد ارثش را میبری برای آنکه مالت را صرف او کردی و در آخرت بهشت است و حق کسی که بتو احسان کرده اینست که از او تشکر کنی و احسانش را بیاد آری و او را مدح کنی و میان خود و خدا در باره او دعای خالصانه بنمـائی چون چنین کردی در آشـکار و نهان سپاس و احسانش را ادا کردی سـپس اگر روزی توانائی یافتی باو عوض بـدهی، حق مؤذن اینست که بـدانی ترا بیـاد پروردگـار عز و جل می آورد و ببهره عبادت دعوتت میکنـد و در انجام فریضه واجب بتو کمک میدهد پس باید کسـی که بتو احسان کرده از او تشکر کنی، و حق پیشوای تو در نماز اینست که بدانی نماینده میان تو و پروردگار تو است از جانب تو پیش خدا سـخن میگوید و تو از جانب وی سـخن نمیگوئی و برای تو دعا میکند و تو برای او دعا

نمیکنی و هراس ایستادن پیش خدا را نمیکنی و هراس ایستادن پیش خدا را از طرف تو متحمل می شود اگر نماز نقصی داشته باشد بعهده او است و اگر درست باشد در ثواب او شریکی و او را بر تو فضلی نیست جان ترا با جان خود حفظ کرده و نماز ترا با نماز خود حفظ کرده پس او را بهمان اندازه شکر کنی.

حق همنشین تو اینست که با او نرمی کنی و عادلانه با او سخن کنی و از جای خود بی اجازه وی برنخیزی و کسی که پیش تو بنشیند بی اجازه تو میتواند برخیزد، لغزشهای او را از یاد ببری و نیکیهایش را بخاطر داشته باشی و جز سخن خیر با او نگوئی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۱

حق همسایه ات اینست که او را در غیاب حفظ کنی و در حضور احترام نهی و در برابر ستمی که باو می شود یاریش دهی و جستجو از عیوبش نکنی و اگر بدی از وی دیدی بپوشانی و اگر بدانی که نصیحت پذیر است خصوصی او را نصیحت کنی؛ در سختی او را تنها نگذاری و از لغزش او درگذری و گناهش را ببخشی و بخوشی و بزرگی با او معاشرت کنی و توانائی نیست بجز خدا.

حق رفیق اینست که با اکرام و انصاف با او مصاحبت نمائی و چنانچه از تو پذیرائی میکند از او پذیرائی کنی و نگذاری در کرامتی بتو پیشدستی نماید و اگر پیشدستی نمود باو عوض بدهی و او را دوست داری چنانچه ترا دوست میدارد و اگر همت بمعصیتی گماشت او را باز داری و بر وی رحمت باشی نه عذاب

و توانائی نیست جز بخدا.

و اما حق شریک اگر غائب باشد کارهای شرکت او را از طرف او انجام دهی و اگر حاضر باشد او را بهمکاری رعایت نمائی و بر خلاف او حکم نکنی و بی مشورت او برای خود کار نکنی و مالش را حفظ کنی و در کم و بیش باو خیانت نورزی زیرا تا دو شریک با هم خیانت نورزیدند دست خدا با آن ها است.

حق مالت اینست که جز از راه حلال برنگیری و در غیر مصرف لائق صرفش نکنی و کسیرا که سپاس تو نمیگذارد در آن بر خود مقدم نداری و در آن بدستور پروردگارت کار کنی و با وسعت بدان بخل نورزی تا حسرت و ندامت کشی و گناه و عقوبت چشی توانائی نیست جز بخدا.

حق بستانکاری که از تو مطالبه میکند اینست که اگر داری باو بدهی و اگر نداری او را از خود بگفتار شیرین خشنود کنی و بلطف و نرمی از خود رد کنی، حق معاشر اینست که او را گول نزنی و فریب ندهی و با او نیرنگ نبازی و در کار او از خدای تبارك و تعالی بپرهیزی و حق کسی که بر تو اقامه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۲

دعوی کرده اینست که اگر میدانی دعوایش حق است خودت گواه خود شوی و باو ستم نکنی و حقش را بدهی و اگر آنچه گوید باطل و خلاف است با او مدارا کن و در پاسخش سختی ننمائی و خدا را بخشم نیاوری توانائی جز بخدا نیست و حق کسی که بر او دعوی داری اینست که اگر در دعوای خود بر حقی با او

نرم گفتگو کنی و اگر ناحق میگوئی از خدا بترس و توبه کن و دعوی را ترک کنی! حق کسی که در کار خود با تو مشورت میکند اینست که اگر رأی درستی داری باو بدهی و اگر نه او را رهبری کنی بکسی که میداند، حق کسی که با او شور میکنی اینست که اگر بر خلاف نظر تو رأی داد باو بدبین نباشی و اگر موافق باشید خدا را حمد کنی، حق کسی که از تو نصیحت میجوید این است که حق نصیحت را نسبت بوی ادا کنی و در باره او دلسوزی و نرمی کنی حق ناصح تو اینست که نسبت بوی تواضع کنی و بسخنش گوش بدهی اگر خوب گوید و اگر درست نگوید باو رحمت فرستی و باو بد بین نباشی و اگر بدانی که خطا میرود از او مؤاخذه نکنی مگر اینکه در معرض تهمت و بد بینی باشد که باید بکار او اعتنائی نکنی و توانائی نیست جز بخدا.

حق بزرگتر اینست که او را احترام گذاری برای خاطر سنش و تجلیل کنی برای اینکه پیشقدم است و با وی ستیزه نجوئی و پیش از او براهی نروی و در راه رفتن جلوی او نیفتی و باو کودکانه رفتار نکنی و اگر با تو سبکی کرد تحمل کنی و برای اسلام و حرمت پیری او را محترم شماری

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۳

حق کوچکتر اینست که او را با مهربانی بیاموزی و از او گذشت کنی و عیبش را بپوشی و با او گرمی کنی و او را یاری کنی، حق سائل اینست که باندازه حاجتش باو بدهی؛

حق کسی که از وی درخواست میکنی اینست که اگر درخواست ترا داد با تشکر از او بپذیری و حق او را بشناسی و اگر دریغ کرد عذرش بپذیری، حق کسی که برای خدای تعالی ذکره ترا خشنود کرده اینست که خدا را ستایش کنی اولا و سپس او را ممنون و شکر گذار باشی.

حق کسی که بتو بدی کرده اینست که از او درگذری و اگر گذشت از او زیان بخش و موجب تجری او باشد برای احقاق حق خود یاورطلبی، خدا (در سوره شوری آیه ۴۱) میفرماید کسانی که در برابر ستم انتقام گیرند گناهی ندارند.

حق همکیشان تو اینست که از دل تندرستی آن ها را بخواهی و با بدان آنها مهربانی و نرمی کنی و آن ها را اصلاح کنی و استمالت نمائی و از نیکانشان تشکر نمائی و آزار را از آنها بگردانی و هر چه برای خود میخواهی برای آن ها بخواهی و هر چه را برای خود بد داری برای آن ها بد داری و بایست پیران آن ها را پدر خود دانی و جوانان آنها را برادران خود شماری و پیره زنانشان را مادر و کودکانشان را فرزند خود محسوب کنی.

حق کافرانی که در پناه اسلامند اینست که آنچه را خدای عز و جل از ایشان پذیرفته بپذیری و تا بر عهد خود برای خدای عز و جل وفا میکنند بآنها ستم نکنی.

۲۰- پنجاه خصلت از خصال مؤمنند-

امام ششم (ع) فرمود صفت مؤمن قوه در دینداری

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۴

و احتیاط در ملایمت و نرمی است، ایمانش بسر حد یقین است و در فهم دین جدیت دارد و در نیکی پایدار است، در گاه شهوت

چشم پوشی میکند و علم با حلم دارد و با نرمی تشکر میکند و بشایستگی بخشش دارد، در ثروت میانه روی میکند و در حضر بردباری دارد و در قدرت عفو میکند برای پیشوای خود فرمانبر و خیرخواه است، رغبت بورع دارد و حرص در جهاد دارد هر چه شغل دارد نماز را از دست نمیدهد درگاه سختی صابر است و در برابر حوادث لرزاننده و قور، در مکاره صبور است و درگاه نعمت شکور، غیبت نمیکند و تکبر ندارد ستم نمیکند و در برابر ستم شکیبا است قطع رحم نمیکند سست نیست بد خلق و سخت دل نیست هرزه چشم و شکم خواره نیست شهوتش او را زبون نکند بمردم حسد نبرد در زندگانی بر خود و عیالش تنگ نمیگیرد تبذیر و اسراف نمیکند میانه رو است ستمکش را یاری میکند و به مسکینان ترحم میکند خود در رنج است و مردم از او در آسایشند بعزت دنیا رغبت ندارد و از دردهای آن زاری نمیکند مردم دنبال همت خود هستند و همت وی او را مشغول دارد در حلمش نقصانی نیست و در رأیش سستی راه ندارد و دینش را ضایع نکند کسی که با او مشورت کند رهبریش میکند و هر کس مساعدتش کند با او همراهی میکند از بیهوده و دشنام و نادانی گریزان است اینها صفت مؤمن است.

۲۱- ثواب کسی که هفتاد حج کرده-

هرون بن خارجه گوید شنیدم امام ششم میفرمود هر که هفتاد حج کند خدا برایش در بهشت عدن شهری بسازد که در آن صد هزار کاخ باشد و در هر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۵

کاخی یکی از حوریه های بهشت و هزار

زن بود و در بهشت از رفیقان محمد (ص) باشد.

۲۲– امیر المؤمنین (ع) هفتاد منقبت دارد که هیچ کدام از امت با وی در آن شریک نیستند–

مکحول گوید علی (ع) فرمود حافظین اصحاب پیغمبر (ص) میدانند که در میان آن ها کسی نیست که فضیلتی داشته باشد جز آنکه من با او شریکم و بر او برتری دارم ولی من هفتاد منقبت دارم که هیچ کدام از آنان را در او شرکتی نیست عرض کردم یا امیر المؤمنین مرا از آنها آگاه کن فرمود:

۱– یک چشم بهم زدن مشرک بخدا نبودم و لات و عزی را نپرستیدم.

۲– هرگز می ننوشیدم.

۳– در کودکی رسول خدا (ص) نگهداری مرا از پدرم درخواست کرد و من از همان وقت با آن حضرت همخوراک و دمخور و طرف صحبت بودم.

۴– پیش از همه ایمان و اسلام آوردم.

۵– رسول خدا بمن فرمود ای علی نسبت تو بمن چون نسبت هرون است بموسی جز آنکه پس از من پیغمبری نباشد.

۶– من آخرین کسی بودم که از رسول خدا (ص) جدا شدم و او را در قبرش گذاردم.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۶

۷– رسول خدا (ص) چون بغار ثور رفت مرا در جای خود خوابانید و با پتوی خود پوشانید چون مشرکان بخانه او آمدند گمان بردند من محمدم مرا از خواب بیدار کردند و گفتند رفیقت چه شد؟

گفتم دنبال کاری رفت، گفتند اگر گریخته بود این علی هم با او گریخته بود.

۸– رسول خدا (ص) هزار در دانش بر من گشود که از هر یک هزار باب گشوده میشد و یکی از آن ها را بدیگری یاد نداد.

۹– رسول خدا (ص) گفت ای علی چون خداوند اولین و آخرین را محشور کند برای من منبری برتر از منبر

پیغمبران گـذارد و برای تو منبری برتر از منبر اوصـیای دیگر و تو بر آن بالا میروی ۱۰- من از رسول خدا شـنیدم می فرمود ای علی چیزی در قیامت بمن نداده اند جز آنکه مانند آن را برای تو درخواست کردم.

۱۱- از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود ای علی تو برادر منی و من برادر توام دست تو در دست من است تا ببهشت روی.

۱۲- من از رسول خـدا (ص) شـنیدم میفرمود ای علی تو در امت من هماننـد کشتی نوحی که هر کس بر آن سوار شـد نجات یافت و هر کس تخلف ورزید غرق شد.

۱۳- رسول خـدا (ص) عمـامه مبارک خود را با دست مبارک خود بر سـر من بست و دعای پیروزی بر دشـمنان خـدا را بر من خواند تا بیاری خدا آن ها را شکست دادم.

۱۴- رسول خدا (ص) بمن فرمود که بر پسـتان خشکیده گوسفندی دست بکشم عرض کردم شما دست بکشید فرمود ای علی کردار تو کردار منست من بر آن دست کشیدم و بمن شیر داد یک جرعه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۷

برسول خـدا (ص) دادم سـپس پیره زنی آمـد و از تشـنگی نالیـد یـک جرعه هم بـاو دادم رسول خـدا (ص) فرمود من از خـدا درخواست کردم که برایم دست ترا برکت دهد و اجابت فرمود.

۱۵- رسول خدا (ص) مرا وصـی خود کرد و فرمود ای علی غیر از تو کسی مرا غسل ندهد و بخاک نسپارد زیرا اگر کسی جز تو عورت مرا ببینـد دیـده هایش از کاسه بیرون می آینـد عرض کردم من چگونه تنها میتوانم شـما را از دستی بدستی بگردانم فرمود از غیب بتو کمک می شود

بخدا نخواستم عضوی از اعضاء او را بگردانم جز آنکه برای من گردید.

۱۶- من خواستم آن حضرت را برای غسل برهنه کنم ندائی رسید که ای وصی محمد (ص) او را برهنه مکن منهم از زیر پیراهن او را غسل دادم و به خدائی که او را بلند و گرامی داشت و برسالت برگزید عورت او را ندیدم که خداوند از میان اصحاب آن حضرت مرا باین شرافت مخصوص گردانید.

۱۷- با اینکه ابو بکر و عمر از فاطمه (ع) خواستگاری کرده بودند خدا از بالای هفت آسمان او را بمن تزویج کرد و رسول خدا (ص) فرمود ای علی این نعمت بر تو گوارا باد که خداوند فاطمه سیده زنان اهل بهشت و پاره تن مرا بتو تزویج کرد عرض کردم یا رسول اللّٰه مگر من از تو نیستم؟

فرمود ای علی چرا تو از منی و من از تو چون دستی نسبت بدست دیگر در دنیا و آخرت از تو مستغنی نیستم.

۱۸- رسول خدا (ص) فرمود ای علی تو در آخرت پرچم حمد را بدست داری و در قیامت بمن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۸

از همه نزدیکتر نشینی مسندی برای من پهن کنند و مسندی برای تو من در گروه پیغمبرانم و تو در گروه وصیان بر سرت تاجی از نور و اکلیلی از کرامت گذارند هفتاد هزار فرشته ترا در میان گیرند تا خدا از حساب خلایق فارغ شود.

۱۹- رسول خدا (ص) بمن فرمود در آینده نزدیکی با ناکثان و قاسطان و مارقان میجنگی بشماره هر فردی از آن ها که با تو بجنگند صد هزار از شیعیان خود را شفاعت میکنی عرض کردم

یـا رسول اللّٰه ناکثـان کیاننـد؟ فرمود طلحه و زبیر که در حجـاز بـا تو بیعت کننـد و در عراق بشـکنند چون چنین کننـد بـا آنها بجنگ که نبرد آنها اهل زمین را پاک کنـد عرض کردم قاسـطان کیاننـد؟ فرمود معاویه و یارانش عرض کردم مارقان کیانند؟ فرمود خوارج که یاران ذی الثدیه اند و از دین بیرون جهند چنانچه تیر از کمان میجهد آن ها را بکش که در کشـتارشان برای اهل زمین گشایشی است و بر خودشان عذابی است سریع و برای تو ذخیره صالحی است نزد خدا در روز قیامت.

۲۰- از رسول خدا (ص) شـنیدم میفرمود تو در میان امتم نمونه باب حطه ای در بنی اسـرائیل هر کسی در ولایت تو در آید در دری که خدا فرمود در آمده.

۲۱- از رسول خدا (ص) شـنیدم میفرمود من شـهر دانشم و علی در آنست هرگز بشـهر نتوان در آمد جز از در آن سپس فرمود ای علی تو بزودی عهد مرا رعایت میکنی و بروش من نبرد میکنی تو مخالفت میکنند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۵۹

۲۲- از رسول خـدا (ص) شـنیدم میفرمود خـدای تبـارک و تعالی دو فرزنـدم حسن و حسـین (ع) را از نوری آفریـده که بتو و فاطمه ارزانی داشت آنها مانند دو گوشواره باشند که بر گوش لرزانند درخشانی آنها هفتاد برابر درخشانی شهیدانست ای علی براستی خدای تبارک و تعالی بمن وعده داده که آنها را چنان گرامی دارد که کسیرا گرامی نداشته جز پیغمبران و مرسلین.

۲۳- آنکه رسول خدا (ص) در زندگی خویش انگشتر و زره و کمربندش را بمن داد و شمشیرش را بکمر من بست و با آنکه

همه اصحابش حضور داشتند و عمویم عباس هم حاضر بود خداوند مرا بدین کرامت مخصوص گردانید نه آنان را.

۲۴- آنکه خدای عز و جل برسول خود این آیه را (در سوره مجادله آیه ۱۲) فرستاد ای کسانی که ایمان آوردید چون با رسول خدا (ص) نجوی کنید پیش از نجوی صدقه بدهید، من یک اشرفی طلا داشتم فروختم بده درهم و چون با رسول خدا (ص) نجوی کردم پیش از نجوی صدقه میدادم و بخدا هیچ کدام از اصحابش پیش از من و پس از من این کار را نکردند تا خدا این آیه را فرستاد (در سوره مجادله آیه ۱۳) آیا ترسیدند که پیش از نجوای خود صدقه بدهید چون نکردید خدا بر شما بخشید که فرمود «وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ» آیا توبه جز از گناهی است که بوده.

۲۵- من از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود بهشت بر پیغمبران پیش از آنکه من وارد شوم غدقن است و بر وصیان پیش از آنکه تو وارد آن شوی غدقن است ای علی خدای تبارک و تعالی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۰

در باره تو بمن مژده ای داده که بهیچ کدام از پیغمبران پیش از من نداده بمن مژده داده که تو سید وصیانی و دو پسرت حسن و حسین (ع) دو سید جوانان اهل بهشتند در روز قیامت.

۲۶- جعفر برادرم با دو بال از در و یاقوت و زبرجد آراسته و در بهشت با فرشتگان در پرواز است.

۲۷- عمویم حمزه سید شهیدان است.

۲۸- رسول خدا (ص) فرمود که خدای تبارک و تعالی در باره تو بمن نویدی داده که تخلف ندارد مرا پیغمبر گردانیده

و ترا جانشین و بزودی پس از من از امتم همان را برخورد کنی که موسی از فرعون برخورد کرد شکیبا باش و بحساب خدا بگذار تا مرا دیدار کنی و دوستانت را دوست دارم و دشمنانت را دشمن.

۲۹- من براستی از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود یا علی تو صاحب حوضی فردا کسی جز تو بر آن تسلط ندارد جمعی نزد تو آیند و آب خواهند، میگوئی نه، نه باندازه ذره ای آب نیست با روی سیاه بر میگردند و شیعیان من و تو وارد میشوند میگوئی (سیراب) و سرشار برگردید با روی سفید برمیگردند.

۳۰- از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود امت من با پنج پرچم بعرصه قیامت محشور شوند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۱

نخست پرچمی که بر سر حوض کوثر در آید پرچم فرعون این امتست که معاویه است دوم سامری این امت است که عمرو عاص است سوم جاثلیق این امت است که ابو موسی اشعری است چهارم با ابو الاعور سلمی است ولی پرچم پنجمین با تو است ای علی در زیر آن مؤمنانند و تو پیشوای آنانی سپس خدای تبارك و تعالی بآن چهار پرچم فرماید بدنبال خود برگردید و روشنی جوئید و دیواری جلو آنان کشیده شود که دری داشته باشد در درون آن رحمت است که آن شیعیان و موالیان منند کسانی که با من بهمراهی خارجیان و پیمان شکنان و گریزانان از صراط و در رحمت نبرد کردند که آنان شیعیان منند آنان دور از رحمت فریاد کنند مگر با شما نبودیم؟ اینان گویند چرا ولی خود را فریب دادید و باز ماندید و شک کردید و آرزوهای

دنیا شما را گول زد تا فرمان خدا (مرگ) آمد و شیطان شما را فریفت، امروز از شما عوضی پذیرفته نیست و نه از کفار جای شما آتش است همان آتش پناه شما است و بد سرانجامی است، سپس امتم و شیعیانم در آیند و از حوض محمد (ص) سیراب شوند در دست من عصائی است از چوب عوسج و دشمنان خدا را برانم چنانچه شتران ناشناس را از سر آب چاه میرانند.

۳۱- براستی من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود اگر نبود که غلات امتم در باره تو همان میگفتند که نصاری در باره عیسی پسر مریم گفتند فضیلتی برای تو میگفتم که بهیچ کس مگذری جز آنکه خاک زیر پایت را برای شفا بردارند.

۳۲- براستی من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود خدای تبارک و تعالی مرا با ترس دشمنان یاری کرد و از درگاهش درخواست کردم که ترا هم بمانند آن یاری دهد، برای تو هم مانند آن را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۲

قرار داد.

۳۳- رسول خدا (ص) سر در گوش من گذاشت و آنچه بوده و تا روز قیامت خواهد بود بمن آموخت خدا آن را بر من بزبان پیغمبرش (ص) جاری ساخت.

۳۴- نصاری مدعی شدند که با پیغمبر (ص) مباهله کنند خدا (در سوره آل عمران آیه ۶۱) فرو فرستاد که هر کس در دین اسلام با تو محاجه میکند پس از آنچه با منطق علم برای تو آمده بگو پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و نفسهای ما و نفسهای شما را دعوت میکنیم، سپس لعنه خدا را بر دروغگویان قرار میدهیم در

اینجا نفس من نفس رسول خدا (ص) بود و منظور از زنان فاطمه زهرا (ع) و از پسران حسن و حسین (ع) است سپس جمعیت نصاری پشیمان شدند و از رسول خدا (ص) استعفاء کردند و پذیرفت بحق آنکه تورات را بر موسی و قرآن را بمحمد (ص) فرستاد اگر با ما مباهله کرده بودند همه بصورت میمونها و خوک ها مسخ میشدند.

۳۵- رسول خدا (ص) روز جنگ بدر مرا فرستاد یک کف ریگ گروه شده را حضورش بیاورم من آنها را گرفتم و بوئیدم بناگاه بوی مشک از آنها ساطع بود من آنها را حضور پیغمبر (ص) آوردم که آن حضرت آنها را بمشرکان پرتاب کرد چهار دانه آنها از فردوس بود یک دانه از مشرق و یکی از مغرب و یکی از زیر عرش با هر دانه صد هزار فرشته بود که برای یاری ما آمده بودند خداوند باین فضیلت احدی را گرامی نداشته نه در پیش از این و نه در آینده.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۳

۳۶- از رسول خدا (ص) بدرستی شنیدم که میفرمود ای علی وای بر کشنده تو که بدبخت تر از نمرود و شقی تر از پی کننده ناقه ثمود است و بدرستی که عرش خدا برای کشته شدن تو بلرزه می آید مژده گیر ای علی که تو در شمار صدیقان و شهیدان و نیکانی.

۳۷- خدای تبارک و تعالی از میان اصحاب پیغمبر (ص) مرا بدانستن ناسخ از منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام اختصاص داده این منتی است که خدا بر من و رسول خود نهاده، رسول خدا (ص) بمن فرمود ای علی خداوند بمن فرمان داده

که ترا بخود نزدیک کنم و دور ننمایم و ترا بیاموزم و با تو درشتی نکنم، بر من لازمست که پروردگارم را اطاعت کنم و بر تو لازم است که حفظ کنی ۳۸- رسول خدا (ص) مرا بجنگی برانگیخت و دعاهائی در باره من کرد و بر جریان امور پس از خودش آگاه کرد پاره ای از اصحاب آن حضرت از این لطف او نسبت بمن اندوهناک شدند و گفتند اگر محمد (ص) میتوانست پسر عمش را بمقام نبوت رساند میکرد خدا مرا بواسطه اطلاع بر این موضوع بزبان پیغمبرش سرافراز نمود.

۳۹- براستی از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود هر کس گمان برد مرا دوست داشته و علی (ع) را دشمن دارد دروغ گفته دوستی من و دوستی او جمع نشود مگر در دل مؤمن بدرستی که خدای عز و جل ای علی اهل دوستی من و ترا در نخست مقام پیشروان بهشت قرار داده و دشمنان من و ترا در زمره گمراهان از امت بسوی آتش دوزخ.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۴

۴۰- براستی رسول خدا (ص) مرا در یکی از جنگها بسر چاهی فرستاد آن چاه آب نداشت برگشتم و بآن حضرت گزارش دادم، فرمود گل دارد؟ عرض کردم آری فرمود از گل آن بیاور مقداری گل از آن آوردم در آن کلامی فرمود و فرمود آن را در میان چاه انداز من آن را در چاه انداختم ناگاه آب آن جوشید تا اطراف چاه پر شد، خدمت آن حضرت آمدم و او را آگاه کردم بمن فرمود ای علی موفق شدی ببرکت تو این آب جوشید، این منقبت در میان اصحاب پیغمبر

(ص) مخصوص منست.

۴۱- براستی من از رسول خدا شنیدم میفرمود مژده ات باد ای علی بدرستی که جبرئیل (ع) نزد من آمد و اظهار کرد ای محمد (ص) بدرستی که خدای تبارك و تعالی باصحاب تو نظر کرد و پسر عمت؛ شوهر دخترت فاطمه را بهترین اصحاب تو دید و او را جانشین تو و رساننده از جانب تو گردانید.

۴۲- براستی از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود مژده بادت ای علی بدرستی که منزل تو در بهشت برابر منزل منست و تو در آسایشگاه بلند در اعلاـ علیین با منی عرض کردم یا رسول اللّٰه، اعلا علیین کدام است؟ فرمود گنبدی است از در سفید که هفتاد هزار در دارد نشیمن من و تو است ای علی.

۴۳- بدرستی که رسول خدا (ص) فرمود خداوند عز و جل دوستی مرا در دل مؤمنان پا برجا کرد و همچنان دوستی تو را ای علی در دل مؤمنان و دشمنی من و تو را در دل منافقان پا برجا کرد دوست ندارد تو را جز مؤمن پرهیزکار و دشمن ندارد تو را جز منافق کافر.

۴۴- براستی من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود هرگز دشمن ندارد تو را کسی از عرب جز زنا زاده و از عجم جز بدبخت و از زنان جز زیرش خرابست.

۴۵- براستی رسول خدا (ص) مرا با چشم دردی که داشتم پیش خود خواند و آب دهن مبارکش را در چشم من انداخت و فرمود بار خدایا گرمیش را سرد کن و سردیش را گرم فرما بخدا تاکنون دیگر چشمم درد نیامده.

۴۶- رسول خدا (ص) باصحاب و عموهای خود دستور داد در خانه های خود را

از طرف مسجد ببندند ولی در خانه مرا باز گذارد بدستور خدای عز و جل برای هیچ کس چنین منقبتی نیست.

۴۷- رسول خدا (ص) در وصیت خود بمن دستور دارد که قروضش را ادا کنم و وعده هائی که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۵

داده روا کنم، عرض کردم یا رسول اللّه شما میدانید که من مالی ندارم فرمود خداوند تو را کمک خواهد داد هیچ کدام از قرضها و وعده های او را نخواستم انجام بدهم مگر آنکه خداوند آن را آسان کرد تا همه قرضها و وعده های آن حضرت را انجام دادم و آن ها را شماره کردم بهشتاد هزار رسید باقی آن ها را هم که مانده است بفرزندم حسن (ع) وصیت کردم ادا کند.

۴۸- رسول خدا (ص) در منزل من آمد سه روز بود که چیزی نخورده بودیم، فرمود ای علی چیزی داری؟ گفتم بآن کسی که تو را گرامی داشته و جامه رسالت پوشیده سه روز است خودم و همسرم و فرزندانم چیزی نخوردیم رو بفاطمه (ع) کرد و فرمود برو میانه اطاق ببین چیزی هست؟ عرض کردم اکنون بیرون آمدم چیزی نبود عرض کردم یا رسول اللّه من بروم فرمود بنام خدا برو رفتم ناگاه دیدم طبقی از خرمای تازه نهاده و کاسه ترید پهلوی آنست آن ها را حضور رسول خدا (ص) آوردم فرمود ای علی کسی که این خوراک را آورد دیدی؟ عرض کردم آری فرمود او را برای من وصف کن عرض کردم سرخی و سبزی و زردی داشت، فرمود اینها نگارهای بال جبرئیل است که شرابه های در و یاقوت دارد از آن ترید خوردیم تا سیر شدیم و هنوز دست

ما پاک بود که جز خطوط کف و انگشت چیزی در آن نبود خدا از میان اصحاب پیغمبر مرا بدین کرامت مخصوص گردانید.

۴۹- خدای تبارک و تعالی پیغمبرش را به نبوت اختصاص داد و پیغمبرش مرا بوصایت اختصاص داد هر کس مرا دوست دارد خوشبخت است و در شمار پیغمبران محشور شود.

۵۰- همانا رسول خدا (ص) سوره برائت را با ابو بکر فرستاد و پس از آنکه رفت جبرئیل (ع) آمد و گفت ای محمد (ص) نباید این سوره را تبلیغ کند مگر خودت یا مردیکه از خودت باشد پیغمبر (ص) مرا بر شتر خویش که عضباء نام داشت فرستاد او را در ذو الحلیفه دریافتم و سوره را از وی گرفتم و خداوند مرا بدان اختصاص داند.

۵۱- رسول خدا (ص) در روز غدیر خم مرا پیشوای همه مردم کرد و فرمود هر که را من آقا و مولای او هستم علی آقا و مولای او است دور و نابود شوند قوم ستمکار.

۵۲- براستی رسول خدا (ص) فرمود ای علی کلماتی بتو یاد ندهم که جبرئیل آن ها را بمن آموخته؟ عرض کردم چرا یا رسول اللّٰه فرمود بگو ای روزی ده درویشان ای مهربان بر گدایان ای شنواتر از شنوندگان ای بیناتر از بینایان ای مهربانتر از مهربانان بمن رحم کن و مرا روزی بده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۶

۵۳- براستی خدای تبارک و تعالی دنیا را از میان نبرد تا قائم خاندان ما ظهور کند دشمنان ما را بکشد جزیه نپذیرد صلیبها و بتها را بشکند و جنگ جهان را بپایان رساند و اموال را ضبط کند و برابر تقسیم نماید و در

میان رعایا بعدالت رفتار کند.

۵۴- براستی من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود ای علی بزودی بنی امیه لعنه اللّٰه علیهم ترا لعنت میکننـد و فرشته خدا هر لعنتی را هزار لعن بدان ها برگرداند و چون قائم ما عجل اللّٰه تعالی فرجه ظهور کند چهل سال بدانها لعن کند.

۵۵- رسول خدا (ص) فرمود چند طائفه از امتم در باره تو آزمایش شوند و گویند که رسول خدا (ص) برای چه علی (ع) را وصی خود کرده باشد با آنکه چیزی بجا نگذاشته است؟ آیا قرآن مجید کتاب پروردگارم پس از حضرت حق جل و علا بهترین چیزها نیست؟!! سوگند بآن کسی که مرا براستی فرستاده است اگر تو قرآن را جمع آوری نکنی هرگز جمع نشود خداوند بدین فضیلت مرا مخصوص کرد نه اصحاب دیگر آن حضرت را.

۵۶- خدای تبارک و تعالی خصایص دوستان و اهل طاعت خود را بمن عطا فرموده و مرا وارث محمد (ص) نموده هر که را خواهد بد آید و هر که را خواهد خوش آید و با دست مبارک بسمت مدینه اشاره کرد.

۵۷- رسول خدا (ص) در یکی از جنگها گرفتار بی آبی شد فرمود ای علی برخیز نزد این سنگ رو و بگو من فرستاده رسول خدایم آب بمن بده بحق آن خدائی که کرامت نبوت باو عطا کرد پیغام پیغمبر (ص) را که باو رسانیدم نمونه پستانهای گاو در آن هویدا شد و از سر هر پستانی آب روان گردید چون این را دیدم شتابانه به پیغمبر (ص) گزارش دادم فرمود ای علی برو از آن آب بیاور مردم دیگر هم آمدند و مشکها و ابزار خود را

پر از آب کردند و چهارپایان خود را سیراب نمودند و نوشیدند و وضوء ساختند خدای عز و جل مرا بدین کرامت برگزید نه دیگر صحابه را.

۵۸- رسول خدا در یکی از جنگها که آب نایاب شده بود بمن فرمود ای علی یک کاسه آبخوری بیاور کاسه را خدمتش آوردم دست راست خود را با دست من در آن کاسه نهاد و فرمود آب ده از میان انگشتان ما آب جوشید.

۵۹- رسول خدا (ص) در خیبر مرا بگشودن قلعه فرستاد چون پای قلعه آمدم و بدر آن رسیدم دیدم بسته است تکان سختی بآن دادم آن را از جا کندم و چهل گام دور افکندم و وارد قلعه شدم مرحب به نبرد من آمد بهم حمله کردیم من او را کشتم و زمین را از خونش سیراب کردم با آنکه پیش

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۷

از من دو تن از اصحاب خود را (عمر و ابی بکر) فرستاده بود و شکست خورده و کثیف برگشته بودند ۶۰- عمرو بن عبد ودّ که برابر هزار مرد بود من کشتم رسول خدا (ص) در باره کشتن او فرمود یک ضربت علی در روز خندق بهتر از عمل تمام جن و انس است، فرمود همه اسلام با همه کفر در نبرد شد.

۶۱- از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود ای علی مثل تو در میان امتم چون سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ است هر که از دل تو را دوست داشته باشد مثل اینست که ثلث قرآن را خوانده و هر کس بدل دوست دارد و با زبان ترا یاری کند مثل اینست که دو ثلث قرآن را

خوانده و هر کس بدل تو را دوست دارد با زبان و با دست بتو کمک دهد چنانست که همه قرآن را خوانده باشد.

۶۲- من در همه جنگها و حوادث با رسول خدا (ص) بودم و پرچم آن حضرت بدست من بود.

۶۳- من هرگز از جنگ نگریختم و کسی با من نبرد نکرد جز آنکه زمین را از خونش سیراب کردم.

۶۴- یک مرغ بریانی از بهشت برای رسول خدا (ص) آوردند از خدا خواست که محبوبترین خلقش را بر او در آورد خداوند بمن توفیق داد که بر او در آمدم و از آن مرغ با آن حضرت خوردم.

۶۵- من در مسجد نماز میخواندم که گدائی آمد و چیزی خواست انگشتری که در انگشت داشتم باو دادم خدای تبارک و تعالی این آیه را فرستاد (در سوره مائده آیه ۵۵) همانا ولی شما خدا و رسولش (ص) است و کسانی که ایمان آوردند و نماز میخوانند و در حال رکوع تصدق میدهند.

۶۶- خدای تبارک و تعالی دو بار آفتاب را برای من برگردانید و برای احدی از امت محمد (ص) بر نگردانید.

۶۷- رسول خدا (ص) فرمود مرا در زندگی و پس از وفاتش امیر مؤمنان بخوانند و این لقب را بهیچ کس دیگر نداد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۸

۶۸- رسول خدا (ص) فرمود ای علی در روز قیامت جارچی حق از میان عرش فریاد کند که سید پیغمبران کجا است؟ من جلو می ایستم، سپس آن جارچی جار میکشد سید وصیان کجا است؟

تو جلو میایستی، رضوان کلیدهای بهشت را پیش من می آورد و مالک کلیدهای دوزخ را پیش من می آورد و میگویند براستی خدای جل

جلاله بما فرمان داده که این کلیـدها را بتو تسـلیم کنیم و بتو فرمان داده که آنها را بعلی بن ابی طالب (ع) بـدهی پس ای علی تو قسمت کننده بهشت و دوزخی.

۶۹- براستی از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود ای (علی) اگر تو نبودی مؤمنان از منافقان شناخته نمیشدند.

۷۰- براستی رسول خـدا (ص) مرا و همسـرم فاطمه را (ع) و دو فرزنـدم حسن و حسـین (ع) را زیر یک عبای قطوانی خواباند و خداوند این آیه را فرسـتاد (در سوره احزاب آیه ۳۳) همانا خداوند خواسـته از شما خاندان پلیدی را ببرد و شما را کاملا پاک گرداند جبرئیل عرض کرد ای محمد (ص) منهم با شما هستم و ششمین ما جبرئیل شد.

مجاهد گوید هفتاد آیه از قرآن در باره علی (ع) نازل شد که هیچ کس با وی در آنها شرکت نداشت از خاصان امت.

۲۳- ثواب کسی که در قنوت نماز وتر هفتاد بار استغفار کند.

امام شـشم فرمود هر کسـی که در آخر شب نماز وتر بخواند و ایستاده هفتاد بار بگوید استغفر اللّٰه و اتوب الیه و تا یک سال بر آن مواظبت کنـد خداوند او را در شـمار کسانی نویسد که سـحر گاهان مغفرت خواهانند و از طرف خداوند آمرزش وی ثابت باشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۶۹

۲۴- ثواب کسی که پس از نماز بامداد هفتاد بار استغفار کند.

امام پنجم (ع) فرمود کسـی که پس از نماز بامـداد هفتاد بار اسـتغفار کند خدا در آن روز ویرا بیامرزد اگر چه هفتاد هزار گناه کنـد و کسـی که در یـک روز بیش از آن گناه کنـد خیری نـدارد و در روایتی دیگر بجای هفتاد هزار گناه هفتصـد گنه وارد شده است.

۲۵- ثواب کسی که در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار استغفار کند-

امـام شـشم (ع) فرمود هر کس در هر روز از مـاه شـعبان هفتـاد بار بگویـد اسـتغفر اللّٰه الـذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و اتوب الیه در افق مبین نوشته شود.

راوی گوید عرض کردم افق مبین چیست؟ فرمود جلگه ایست جلو عرش که در آن نهرهائی است و بشـماره سـتارگان جام در آن ریخته اند.

عباس بن هلال گوید از امام شـشم (ع) شـنیدم میفرماید هر کس یک روز از ماه شـعبان را برای رضای خدا روزه دارد ببهشت میرود و هر کس در هر روز از ماه شـعبان هفتاد بار استغفار کند و از خدا آمرزش جوید روز قیامت در گروه رسول خدا (ص) محشور شود و از طرف خدا احترام او واجب شمرده

شود و هر كس در ماه شعبان صدقه ای دهد اگر چه يک نيمه خرما باشد خدا تنش را بر دوزخ حرام كند و هر كس سه روز از ماه شعبان را روزه دارد و آن را بماه رمضان پيوست دهد ثواب روزه دو ماه پی در پی در نامه عملش نوشته شود.

۲۶- پرچم حمد هفتاد شقه دارد-

ابن عباس گويد رسول خدا (ص) فرمود جبرئيل شاد و خندان نزد من آمد گفتم دوستم جبرئيل با اين شادی كه داری بگو بدانم مقام پسر عمم و برادرم علی بن ابی طالب (ع) نزد پروردگارم چيست؟ گفت سوگند بدان كه تو را بپيغمبری گماشته و برسالت برافراشته اكنون بزمين فرود نشدم مگر برای همين مطلب ای محمد خداوند علی اعلی بشما دو تن سلام ميرساند و ميفرمايد محمد پيغمبر رحمت من است و علی مقيم حجت من، كسی كه علی را دوست

دارد عذاب نکنم اگر چه گناه مرا ورزد بدشمنش رحم نکنم اگر چه مرا اطاعت کند گوید سپس رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود جبرئیل با پرچم حمد که هفتاد شقه دارد و هر شقه آن از آفتاب و ماه پهن تر است نزد من آید من بر یکی از کرسیهای رضوان بالای منبری از منبرهای قدس نشسته باشم آن پرچم را بگیرم و بدست علی بن ابی طالب (ع) بسپارم عمر بن خطاب از جا جست و عرض کرد یا رسول اللّٰه با آنکه هفتاد شقه دارد که هر کدام از آفتاب و ماه پهن تر است چگونه علی تاب می آورد که آن را بکشد؟! پیغمبر (ص) فرمود چون روز قیامت شود خداوند بعلی (ع) توانائی جبرئیل و نور آدم و حلم رضوان و زیبائی یوسف و نزدیک بآواز داود را عطا کند و اگر نه آنکه داود ناطق بهشت است همان آواز

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۱

داود را هم باو میداد، براستی علی نخستین کسیست که از حوض سلسبیل و زنجبیل می آشامد، هر گامی که علی از صراط بردارد گام دیگرش بر آن استوار بماند برای علی و شیعیانش در پیش خداوند مقام و مرتبه ایست که خلق اولین و آخرین بر آن غبطه برند.

۲۷- ربا هفتاد جزء است-

امام یکم (ع) گوید که پیغمبر (ص) در ضمن سفارشهای خود باو فرمود ای علی ربا هفتاد جزء است آسانترش چنانست که کسی مادر خود را در کعبه خانه محترم خدا وطی کند یکدرهم ربا از هفتاد بار زنای با محارم در خانه محترم خدا بزرگتر است.

۲۸- حدیث بنده ای که هفتاد خریف در دوزخ بماند.

امام پنجم (ع) فرمود یک بنده ای هفتاد خریف که هر خریفی هفتاد سال است در دوزخ بماند سپس خدا را بحق محمد و خاندانش بخواند که باو رحم کند خدا بجبرئیل وحی کند که نزد بنده من فرود شو و او را بیرون آور عرض کند خدایا چگونه در دوزخ فرو شوم فرماید من باو فرمان دادم که بر تو سرد و سلامت باشد عرض میکند خدایا چه میدانم کجا است؟

خدا فرماید در چاهی از سجین است جبرئیل روی خود را بسته و در دوزخ فرود شود و او را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۲

بیرون کشد خدا فرماید ای بنده من چند در آتش ماندی و مرا خواندی؟ عرض کند پروردگارا شماره آن را تو میدانی فرماید هلا بعزت و جلالم سوگند بحق محمد و آل محمدم نخواند کس مرا جز آنکه گناهانی که من و او میدانیم بیامرزم ولی امروز گناهان تو را آمرزیدم.

۲۹- امت هفتاد و دو فرقه شوند.

انس بن مالک گوید رسول خدا (ص) فرمود بنی اسرائیل پس از حضرت عیسی (ع) هفتاد و یک دسته شدند هفتاد دسته آنها

هلاک شدند و یک دسته نجات یافتند و براستی امت من در آینده هفتاد و دو دسته شوند، هفتاد و یک دسته آنها هلاک شوند و یک دسته نجات یابند.

عرض کردند یا رسول اللّه آن فرقه ناجیه کدامند؟ فرمود جماعت باشند (تا سه مرتبه) مصنف کتاب گوید مقصود از جماعت اهل حق باشند و اگر چه کم باشند چنانچه از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود مؤمن بتنهائی حجت است و مؤمن بتنهائی جماعت است.

۳۰- روایات کسانی که امت را هفتاد و سه فرقه دانسته اند-

امام یکم (ع) فرمود از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود براستی امت موسی (ع) پس از وی هفتاد و یک دسته شدند یک دسته ناجی و هفتاد دسته در دوزخ شدند و امت عیسی (ع) پس از وی هفتاد و دو دسته شدند یک دسته ناجی هفتاد و یک دسته در دوزخ شدند و براستی امت من پس از من هفتاد و سه دسته شوند یک دسته ناجی و هفتاد و دو دسته در دوزخ باشند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۳

۳۱- هفتاد و سه خصلت در آداب زنان و احکام مخصوص آنان که در آنها از مردان ممتازند-

جابر بن یزید جعفی گوید از امام پنجم شنیدم میفرمود بر زنان اذان و اقامه نیست جمعه و جماعت ندارند عیادت بیمار و تشییع جنازه و بلند گفتن تلبیه و دویدن میان صفا و مروه و بوسیدن حجر الاسود و دخول در خانه کعبه از آنها ساقط است در حج سر نتراشند همانا از موی خود ببرند زن پیرامون قضاوت نگردد و متصدی فرماندهی نشود و مستشار نباشد سر نبرد مگر در حال اضطرار زن وضوء را بشستن از باطن ارش آغاز کند و مرد از ظاهر آغاز کند مانند مردان مسح نکشد بلکه در نماز بامداد و مغرب سرپوش خود را بیفکند و در نمازهای دیگر انگشت زیر آن کند و سر را مسح کند و سرپوش خود را نیفکند چون بنماز ایستد دو پای خود را بهم بچسباند و دست ها را بسینه چسباند (بازوها را) و در حال رکوع دست ها را بدوران خود نهد چون خواهد سجده کند بنشیند و در سجده خود را بزمین بچسباند و چون سر از سجده برداشت بنشیند سپس برای ایستادن جنبش کند و چون برای

تشـهد نشـيند دو پای خود را بلند کند و رانهایش را بهم چسباند چون تسبیح گوید با انگشتان بشمارد زیرا که مسئول باشند و چون بخدا حاجتی داشـته باشد به پشت بام خانه خود رود و دو رکعت نماز کند و سر بسوی آسـمان بلند کند زیرا چون چنین کرد خـدا دعـایش را مسـتجاب کنـد و او را نومیـد نگردانـد در مسافرت غسل جمعه بر او نیست ولی در وطن روا نیست آن را ترک کنـد گواهی زنـان در بـاره حـدود روا نباشـد، گواهی زنان در طلاق و دیـدن ماه نو معتبر نیست ولی در امور دیگر برای مردها نگاه بر آن روا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۴

نیست (چون حیض و بکارت) گواهی آنها معتبر است.

زنهـا از وسـط راه نرونـد و از دو کنـاره آن عبـور کننـد، روا نیسـت که زنـان در بالاـ خـانه هـای مشـرف براه منزل گیرنـد و نه نویسندگی بیاموزند خوبست چرخ ریسی و سوره نور را یاد بگیرند و بد است که سوره یوسف را یاد بگیرند.

چون زنی از دین برگشت او را توبه دهند اگر توبه پذیرفت که بسیار خوب و اگر نپذیرفت او را تا همیشه زندانی کنند و مانند مرد از دین برگشـته او را نکشـند بلکه در زنـدان کارهای سـخت باو تحمیل کنند و خوراک و آب را مگر باندازه قوت از وی دریغ دارند خوراک بد باو بدهند و جامه زبر به او بپوشانند و او را بزنند تا نماز بخواند و روزه بگیرد، جزیه بر زنان نیست.

چون هنگام زائیدن زن در رسد زنان بیکار را از خانه او بیرون کنند تا نخست بر عورت او ننگرند،

زن حائض و جنب روا نیست که هنگام تلقین نزد مرده باشد زیرا فرشتگان از او در آزار شوند برای زن حائض و جنب روا نیست که مرده را در قبرش نهند چون زن از جای خود برخاست تا جایش سرد نشده برای مرد روا نیست که بر جای او بنشیند.

جهاد زن اینست که خوب شوهر داری کند حق شوهر بر او از هر کس بزرگتر باشد، شوهر از همه کس سزاوارتر است که بر جنازه او نماز بخواند، برای زن مسلمان روا نیست که برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود زیرا که ممکن است برای شوهرهای خود تعریف کنند، روا نیست عطر زند و از خانه خود بیرون شود، روا نیست که خود را بمردان همانند کنند زیرا رسول خدا (ص) مردانی که همانند زن شوند لعنت کرده و زنانی که همانند مردان شوند لعنت فرموده، برای زن روا نیست که

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۵

خود را بی شوهر گذارد اگر چه رشته ای باشد که بگردن کند و روا نیست که انگشتان خود را سفید و بدون خضاب گذارد اگر چه با حنا آن را مالش دهد، در حال حیض خضاب نبندد زیرا ممکنست شیطان او را آزار کند.

چون زن را در حال نماز حاجتی رخ دهد دو دست را بهم زند ولی مرد در حال نماز با سر و دست خود اشاره میکند و بلند سبحان اللّٰه میگوید برای زن روا نباشد که سر برهنه و بدون سرپوش نماز بخواند مگر کنیز که میتواند سر برهنه نماز بخواند، برای زن در غیر حال نماز و احرام جایز است جامه ابریشمین بپوشد ولی

بر مردان حرامست مگر در حال جهاد؟ جایز است زن انگشتر طلا بـدست کند و با آن نماز بخواند ولی بر مرد حرامست پیغمبر (ص) فرمود یـا علی انگشتر طلاـ بـدست مکن که آن زیور تو است در بهشت، جامه ابریشـمین مپوش که آن جامه تو است در بهشت برای زن روا نیست که بنـده خود را آزاد کنـد یا آنکه از مال خود احسانی بدهـد مگر آنکه از شوهر خود اجازه داشـته باشد، روا نیست که روزه مستحبی بگیرد مگر با اجازه شوهرش، روا نیست زن با نامحرم دست بدهد یا بیعت کند مگر از پشت جامه روا نیست که حج مستحبی رود مگر باجازه شوهرش، روا نیست که زن بحمام رود که بر او حرامست روا نیست که سوار زین شود مگر از ناچـاری یـا در سـفر، ارث زن نیمه ارث مرد است، دیه زن نیم دیه مرد است و در دیه زخمهـا تـا سه یک دیه کـامله برسـد بـا مرد برابر است و چون بیشتر شـد بنصف بر میگردد چون زنی تنهـا بـا مرد نماز جماعت بخوانـد پشت سـر مرد بایسـتد و کنار او نایسـتد چون کسی بر جنازه زنی نماز بخواند برابر سینه او بایستد ولی اگر جنازه مرد باشد برابر سر او بایستد، چون جنازه زن را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۶

در گور نهند شوهرش در جایی باشد که ران او را بگیرد و وارد گور کند پیش خدا برای زن شفیعی بهتر و مؤثرتر از خشنودی شوهرش نیست.

چون فاطمه (ع) مرد امیر مؤمنان (ع) به بالینش ایستاد و گفت بار خدایا من از دختر پیغمبرت (ص) راضیم من

در هراس افتادم او را آرام دار بار خدایا او از ما کنار شد با وی به پیوند بار خدایا ستم کشید تو حکم او باش که بهترین حکم دهندگانی.

۳۲- خدای عز و جل بعقل هفتاد و پنج لشکر داده و بجهل هم هفتاد و پنج لشکر داده-

سماعه بن مهران گوید من خدمت امام ششم (ع) بودم جمعی از دوستان او هم حضور داشتند ذکر عقل و جهل بمیان آمد، امام ششم (ع) فرمود عقل و لشکرش را بشناسید و جهل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید عرض کردم قربانت ما جز آنچه تو بما آموختی نمیشناسیم امام ششم (ع) فرمود براستی خدای بزرگوار عقل را آفرید او را از نور خود در سمت راست عرش در آغاز آفرینش روحانیین پدید آورد و باو فرمود پیش بیا پیش آمد سپس فرمود پس برو پس رفت خدای عز و جل فرمود تو را خلق بزرگی آفریدم و بر همه خلق خود گرامی داشتم سپس جهل را از یک دریای تلخ و تاریک آفرید و باو فرمود پس برو پس رفت سپس فرمود پیش بیا نیامد فرمود تکبر کردی او را لعنت کرد سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد چون جهل آن احترامی که خدا بعقل نهاد و آن لشکری که به وی داد دید دشمنی او را در دل پرورید و عرض کرد خدایا این هم خلقی است مانند من او را خلق کردی و نیرو دادی من ضد او هستم و نیروئی ندارم بمن هم لشکری چون وی عطا کن فرمود عطا میکنم ولی اگر پس از آن گناه ورزیدی تو را با لشکرت از رحمت خود بیرون میکنم عرض کرد بسیار خوب خدا باو هم هفتاد و

پنج لشکر عطا کرد یکی از لشکرهای هفتاد و پنجگانه عقل خیر است که وزیر عقل است و ضد او

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۷

شر است که وزیر جهل است، ایمان است و ضد آن کفر است، باور هست که ضدش انکار است، امید است که ضدش نومیدی است، عدل است که ضدش جور است؛ رضا است که ضدش خشم است، شکر است که ضدش کفر است.

طمع است که ضدش یأس است، توکل است که ضدش حرص است، مهربانی است که ضدش فریب است، رحمت است که ضدش غضب است، دانائی است که ضدش نادانی است، فهم است که ضدش حماقت است، پارسائی است که ضدش پرده دری است، زهد است که ضدش رغبت است، رفق است که ضدش کج خلقی است، ترس است که ضدش تجری است، تواضع است که ضدش تکبر است آرامی است که ضدش شتاب است؛ حلم است که ضدش سفاهت است، خاموشی است که ضدش یاوه سرائی است؛ سر فرود آوردن است که ضدش کبرورزیدن است، تسلیم بودن است که ضدش جباری است، گذشت است که ضدش کینه است مهر انگیزی است که ضدش سخت دلی است، یقین است که ضدش شک است، صبر است که ضدش بی تابی است، بخشیدن گناه است که ضدش انتقام است، بی نیازی است که ضدش حاجتمندی است، تفکر است که ضدش سهو است، حفظ است که ضدش فراموشی است، مهرورزی است که ضدش بیعلاقگی است، قناعت است که ضدش آز است، همراهی است که ضدش دریغ است، دوستی است که ضدش دشمنی است، وفا است که ضدش غداری است، فرمانبری است که ضدش نافرمانی است،

فروتنی است که ضـدش گردنکشـی است، تندرستی است که ضدش گرفتاری است، دوستی که ضدش دشـمنی است؛ راستی که ضـدش دروغ است حق که ضـدش باطل است، امانت که ضـدش خیانت است، اخلاص که ضدش بد دلی است، شـهامت که ضدش کندی است، فهم که ضدش نفهمی است، معرفت که ضدش انکار است، مدارا که ضدش پرده

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۸

دری است. حفظ عیب که ضـدش دوروئی و مکاری است؛ راز پوشـی که ضدش فاش کردن است، نماز که ضدش بی نمازی است، روزه که ضـدش افطار است، جهاد که ضـدش نکول و تنبلی است، حج که ضدش عهدشـکنی است، حرف نگهداشـتن که ضدش سـخن چینی است، احسان بپدر و مادر که ضدش ناسپاسـی است، حقیقت که ضدش ریاء است؛ معروف که ضدش منکر است، خودپرسـتی که ضـدش جلوه فروشـی است، تقیه که ضـدش اشـاعه اسـرار و بی پروائی است، انصـاف که ضـدش طرفـداری بر خلاـف حق است، خوشباشـگوئی و خوش برخوردی که ضـدش هجوم و سـتمگری است، پـاکیزگی که ضـدش پلیـدی است، حیـا که ضـدش لودگی و دریـدگی است، میانه روی که ضـدش تجاوز و عـدوان (خ عـدول) است؛ آسایش که ضدش رنجش است، آسانی و آرامش که ضدش سـختی و بدسگالی است، برکت که ضدش کمی و کاستی است، عافیت که ضـدش بلاـء و گرفتـاری است، صـمیمیت که ضـدش ظـاهر سازی است؛ حکمت که ضـدش هواپرستی است وقار که ضـدش سبکی است، خوشـبختی که ضدش بد بختی است، پشـیمانی از گناه که ضدش اصـرار بر گناه است، اسـتغفار که ضدش غرور است، محافظه کاری که ضدش سهل انگاری است، خواست از خدا که ضدش

رو گردانی است، نشاط که ضدش تنبلی است، خوشدلی که ضدش اندوه است، الفت که ضدش جدائی است، سخاوت که ضدش بخل است.

مجموع این خصال که لشکر عقل اند جمع نگردند مگر در پیغمبر یا وصی پیغمبر یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده ولی دوستان دیگر ما دارای بعضی از صفات عقل میباشند و کم کم ترقی میکنند تا کامل شوند و از صفات جهل وارسته گردند و در نتیجه درجه بلندی را دریابند که در ردیف پیغمبران و اوصیا باشند همانا رسیدن باین مقام بشناختن عقل و صفات آن و کناره گیری از جهل و صفات آنست خداوند ما را و شما را توفیق طاعت و رضایت خود بخشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۷۹

۳۳- در باره امیر مؤمنان هشتاد آیه نازل شد که هیچ کس در آنها شرکت نداشت

ابن ابی لیلی گوید در باره علی (ع) هشتاد آیه پاک در کتاب خدا نازل شد که هیچ کس از این امت در آنها شرکت نداشت.

۳۴- پیغمبر در حد می خوردن هشتاد تازیانه زد-

محمد بن حنفیه از پدرش امام یکم (ع) حدیث کرد که رسول خدا (ص) در می خوردن هشتاد تازیانه حد زد.

۳۵- در نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است-

امام یکم (ع) فرمود در نمازهای شبانه روز نود و پنج تکبیر است که تکبیر قنوت هم در شمار آنها است.

۳۶- برای خدا نود و نه نام است-

رسول خدا (ص) فرمود برای خدای عز و جل نود و نه نام است از صد یکی کم است هر کس آنها را بشمارد بهشت میرود آن نامها اینست.

اللَّه نام ذات واحد، احد، صمد، اول، آخر، سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، باری، اکرم، ظاهر، باطن، حی، حکیم، علیم، حلیم، حفیظ، حق، حسیب، حمید، حفی،

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۰

رب، رحمان، رحیم؛ رازق، رقیب، رؤف، خالق، سلام، مؤمن، مهیمن؛ عزیز، جبار، متکبر، سید، سبوح، شهید، صادق، صانع؛ طاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر، فرد، فتاح، فالق، قدیم، ملک، قدوس، قوی، قریب، قیوم، قابض، باسط، قاضی الحاجات، حافظ، مجید، مولی، منان، محیط، مبین، مقیت، مصور، کریم، کبیر، کافی، کاشف الضر، وتر، نور، وهاب ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، بر، باعث، تواب، جلیل، جواد، خبیر، خالق خیر الناصرین، دیان، شکور، عظیم، لطیف، شافی.

مصنف کتاب گوید، من تفسیر این نامها را در کتاب توحید روایت کرده ام و این خبر را با سندهای چندی و الفاظ مختلفی بدست آورده ام.

۳۷- ثواب صد لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ و صد بار استغفار-

امام ششم (ع) فرمود هر کس صد بار لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید در آن روز از همه کس عملش بهتر باشد مگر کسی که این ذکر را بیشتر گفته باشد.

امام ششم (ع) فرمود کسی که چون در بستر خود جا گرفت صد بار لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید خدا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۱

برای او خانه ای در بهشت بسازد و کسی که چون در بستر خود جا گرفت صد بار استغفار کند گناهانش بریزد چنانچه برگ از درخت میریزد.

باب خصال از یک تا صد

۱- پرسشهای یهود-

اشاره

ابن عباس گوید دو برادر یهودی از بزرگان یهود بمدینه آمدند و بمسلمانها گفتند ای مردم بما بازگو شده که در سرزمین تهامه پیغمبری پدید آمده و آرمانهای یهودان را سفاهت میشمارد و از دین آنها انتقاد و نکوهش میکند ما میترسیم که دنبال پیشرفت خود ما را از روش پدران خود بگرداند و از راه دیرین در ببرد کدام از شما این پیغمبر هستید تا اگر همانی است که حضرت داود بما مژده داده باو بگرویم و از او پیروی کنیم و اگر تنها مردی است سخن سنج و لفظباف که شعر میگوید و با نیروی زبان خود بمردم چیره می شود با جان و مال خود با او نبرد کنیم کدام شما این پیغمبر است؟

مهاجر و انصار یک زبان گفتند پیغمبر (ص) ما جان بجان آفرین داده است یهودیها گفتند حمد خدا را اکنون بگوئید کدامیک شما جانشین او هستید خدا برای هیچ قومی پیغمبری نفرستاده جز آنکه جانشینی دارد که پس از وی از طرف او ادای وظیفه میکند و آنچه را پروردگارش بوی

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۲

دستور داده باز

میگوید.

مهاجر و انصار به ابو بکر اشاره کردند، گفتند اینست جانشین پیغمبر! سپس آن دو به ابی بکر گفتند ما مسائلی پیش تو طرح میکنیم که پیش جانشینان پیغمبران طرح می شود و از تو پرسشهائی داریم که از اوصیاء پرسش می شود ابی بکر بآنها گفت هر چه خواهید بپرسید تا جواب شما را بگویم یکی از آنها گفت من و تو نزد خدا چه هستیم؟ چه جانداری بود که در جاندار دیگری جا داشت؟ و میان آنها خویشی و پیوند نژادی نبود؟ چه گوری بود که آنچه در درون داشت بگردش برد؟ آفتاب از کجا بر می آید و بکجا فرو میرود؟ کجا بود که آفتاب یک بار تابید و دیگر نتابید؟ بهشت کجا است؟

دوزخ کجا است؟ پروردگار تو حمل میکند یا حمل می شود؟ پروردگار تو بچه سوی رو دارد؟ دو تای حاضر چیستند و دو غایب چیستند؟ و دوتائی که با هم دشمنی میورزند کیستند؟ یکی چیست؟ دو تا چیست؟ سه چیست؟ چهار چیست؟ پنج چیست؟ شش چیست؟ هفت چیست؟ هشت چیست؟ نه چیست؟

ده چیست؛ یازده چیست؟ دوازده چیست؟ بیست چیست؟ سی چیست؟ چهل چیست؟ پنجاه چیست؟

شصت چیست؟ هفتاد چیست؟ نود چیست؟ صد چیست؟

گوید ابو بکر فروماند و جوابی نداشت، ما ترسیدیم که مردم از دین برگردند من نزد امیر مؤمنان (ع) شتافتم و عرض کردم یا علی پیشوایان یهود بمدینه آمدند و از ابو بکر پرسشهائی کردند که در جواب آنها فرو ماند آن حضرت بروی من لبخندی شیرین زد و فرمود هان همان روزی است که رسول خدا (ص) بمن وعده داده جلو من براه افتاد و مانند رسول خدا (ص) گام میزد

تا بمسجد آمد و در جای رسول خدا (ص) نشست سپس رو بآن دو تن یهودی کرد و فرمود هر دو نزد من آئید و مسأله هائی که از این پیره مرد پرسید از من بپرسید.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۳

آن دو گفتند بفرمائید بدانیم شما کیستید؟

فرمود من علی پسر ابی طالب برادر خوانده پیغمبر (ص) شوهر فاطمه (ع) پدر حسن و حسین (ع) جانشین بر حق پیغمبر خدا بطور اطلاق دارای همه منقبت ها و عزتها و راز دار پیغمبر میباشم.

یکی از آن دو یهودی آغاز سخن کرد

۱- من و تو در نزد خدا چه هستیم؟ من تا خود را شناختم مؤمنم و تو تا خود را شناختی کافری و سرانجام ترا در آینده خدا دانا است.

۲- چه جاندار بود که در جاندار دیگری جا داشت و خویشی و پیوند نژادی میان آن ها نبود؟

آن یونس بود که در شکم ماهی جا گرفت.

۳- چه گوری بود که صاحب خود را گردش داد؟ همان یونس بود که ماهی او را در هفت دریا گردانید.

۴- آفتاب از کجا برمیآید؟ از میان دو شاخ شیطان شرح- دو شاخ شیطان دو قوه غضب و شهوت است که در مزاج هر انسانی وسیله نفوذ و تأثیر وسوسه های شیطان میباشند، همه خلافهای انسان نسبت بدستورات عقل و شرع بواسطه شهوت یا غضب است و بلکه کلیه تعدیات و فشاری که در عالم بوجود می آید گو اینکه گناه هم شمرده نشود از اثر این دو قوه است شهوت در طبع خود گرم و حرارت خیز است و غضب در طبع و اثر خود سرد و برودت انگیز و این دو نمایش از نظر اخلاق انسان و سایر جانداران شهوت

و غضب تعبیر میشوند و نظر بکلی عالم عناصر گرمی و سردی تعبیر میشوند و چون مورد تطبیق را کلیه ماده اعتبار کنیم و از نظر عام فضا که اساس گردش سیارات و کواکب است بسنجیم همان قوه جاذبیه و دافعیه عامه است که مطابق نظر دانشمند معروف نیوتن اساس انتظام و حرکت منظومه های شمسی است قوه جاذبیه از حرارت مرکزی شمس پیدا می شود و قوه دافعیه در اثر سردی سیارات است که آنها را بصورت صخره بی نور و سنگینی درآورده است.

مطلع آفتاب بر هر افقی تطبیق می شود و همیشه آفتاب نسبت بیک افقی در حال طلوع است و نسبت بافق برابر آن در حال غروب و این طلوع و غروب از نظر منشأ آن بتوسط دو قوه جاذبیه عامه و دافعیه عامه پدید می شود و از نظر تأثیر آن در موجودات مادیه مبدأ پیدایش گرمی و سردی پی درهم است که اساس نمو و ترقی موجودات مادیه است و چون این گرمی و سردی در مزاج حیوانی ترکیب شود اخلاط اربعه پدید آید که خون و بلغم و صفراء و سوداء نامیده شده است و همه اعضاء بدن انسان از این چهار ماده آفریده شده است و تأثیراتی که از احساسات انسان در خون منعکس می شود منشأ شهوت و غضب است و این تأثرات از تماس و ارتباط با موجودات مادیه پدیدار می شود که در اثر گرمی و سردی پدید میشوند و از نظر انعکاس آن در مزاج انسان و سائر حیوانات شهوت و غضب نامیده میشوند بنا بر این تعبیر حدیث از مطلع آفتاب باینکه در میان دو شاخ شیطانست بسیار تعبیر جامع

و دقیقی است که همه این مراحل را در نظر دارد و چون توجه او بخصوص جنبه اخلاقی تعلق گرفته این تعبیر را روی اساس شهوت و غضب برده است که محصول همه مراحل و نتیجه جامعه عالم ماده است در وجود انسان از راه شهوت و غضب در همه مفاسد واقع می شود و در تحت نفوذ شیطان که رمز هر ضلالت و گمراهی و فساد و هرزه گی است واقع می شود از آن بدو شاخ شیطان تعبیر شده است. و مقصود از عین حامیه. چشمه سار گرم که مغرب آفتاب تشخیص داده شده است نسبت بهر افقی همان طبقه هوای بخاری است که در سطح دریا یا صحرا نسبت بهر افقی محل غروب آفتاب محسوب می شود و بواسطه انکسار شعاع دیده در آن قرص آفتاب بزرگتر نموده می شود و در اثر تراکم بخار افقی تیره نمایش میکند که دیگر خیرگی در دیده پدید نمیشود از اشعه خورشید که در سایر ساعات روز پدید می شود.

۵- بکجا فرود میرود؟ در چشمه ساری گرم دوستم رسول خدا (ص) بمن فرمود در هنگام بالا آمدن و فرود شدن آن تا اندازه ای یک نیزه یا دو نیزه نباشد نمازی مخوان.

۶- کجا بود که آفتاب یک بار تابید و دیگر هیچ در آنجا نتابید؟ در تک دریا بود که برای عبور بنی اسرائیل از آن خداوند آن را شکافت.

۷- پروردگار تو حمل میکند یا حمل می شود؟ پروردگار من همه چیز را بتوانائی خود حمل میکند و هیچ چیز تاب تحمل عظمت او را ندارد- عرض کرد چگونه خدا میفرماید عرش پروردگار

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۴

ترا در این روز هشت تن

بر دوش خود میکشند فرمود ای یهودی مگر نمیدانی آنچه در آسمانها و زمین و میان آنها و زیر خاک است از آن خداست هر چیز بر خاک استوار است و خاک بتوانائی خدا بر قرار است و توانائی حق هر چیزی را تحمل میکند.

۸- بهشت کجاست و دوزخ کجاست؟ بهشت در آسمانست و دوزخ در زمین.

۹- روی پروردگارت بچه سویست؟ علی فرمود ابن عباس آتش و هیزم برایم بیاور آوردم هیزم را آتش زد و سپس بیهودی گفت روی این آتش بچه سوی است؟ عرض کرد روی مشخصی ندارد فرمود پروردگار من باین نمونه است مشرق و مغرب از آن خداست هر جا رو کنید همان جا روی خداست.

۱۰- دو چیز همیشه پیش چشم کدامند؟ آسمان و زمین که یک ساعت از چشم دور نشوند.

۱۱- دو چیز پنهان چیست؟ مرگ و زندگی که کسی آنها را نبیند.

۱۲- دو چیز خصومت انگیز چیست؟ شب و روز.

۱۳- یگانه ای که دو ندارد چیست؟ خدای تبارک و تعالی.

۱۴- دوئی که سه ندارد چیست؟ آدم و حوا.

۱۵- سومین سه تا چیست؟ نصاری بر خدا دروغ بستند و گفتند خدا سومین سه تا است با اینکه خدا همتا و فرزندی ندارد.

۱۶- چهارگانه چیست؟ قرآن و زبور و توراه و انجیل

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۵

۱۷- پنجگانه چیست؟ پنج نماز واجب شبانه روز ۱۸- شش بی هفت چیست؟ شش روزی که خداوند در آن آسمان و زمین را آفرید ۱۹- هفت چیست؟ هفت در دوزخ که بسته اند ۲۰- هشت بی نه کدامست؟ هشت در بهشت ۲۱- نه چیست؟ نه گروه (قوم صالح) که در زمین فساد میکردند و اصلاحی نمیکردند.

۲۲- ده چیست؟

ده روزه دهـه ۲۳- یازده چیست. گفتار یوسف بپـدرش پـدر جان من در خواب دیـدم که یازده سـتاره با خورشـید و ماه بر من سجده کردند ۲۴- دوازده کـدامست ماههای سال ۲۵- بیسـت چیست؟ فروش یوسـف به بیست درهم ۲۶- سـی چیست؟ سی روز مـاه رمضـان که روزه آن بر هر مؤمنی جز مریض و مسـافر واجبست ۲۷- چهل چیست؟ میقات موسـی که سـی روز بود و خداوند ده روز بدان افزود و چهل شبانه روز کامل گردید.

۲۸- پنجاه چیست؟ نوح در میان قوم خود هزار سال جز پنجاه درنگ کرد.

۲۹- شـصت چیست؟ گفتار خدا است که در کفاره ظهار فرماید کسـی که نتوانست دو ماه روزه دارد شـصت مسکین را اطعام کند.

۳۰- هفتـاد چیست؟ موسـی از میان قوم خویش برای میقات پروردگار خود هفتاد کس برگزیـد ۳۱- ثمانون چیست؟ نام دهی است در جزیره ای که نوح از آنجا در کشتی نشست و در جودی فرود آمد و خداوند قومش را غرق کرد.

۳۲- نود چیست؟ کشتی آکنده است که نوح برای جانوران در آن نود خانه ساخت.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۶

۳۳- صد چیست؟ عمر داود شـصت سال بود آدم از عمر خود چهل سال باو بخشود و چون مرگش سر رسید منکر شد و انکار حق از او بنژادش ارث رسید.

ای جوان محمد را برای من چنان وصف کن که گویا با چشم خود می بینم تا هم اکنون به وی ایمان آورم.

علی (ع) در حال گریه-

ای یهودی انـدوه هـای مرا جنبش دادی و داغ مرا تازه کردی؛ دوست من رسول خـدا (ص) شخصـی بود پیشانی بلنـد، پیوسـته ابروان، سیاه چشم، همواره گونه، کشیده بینی، نازک لب، پر

ریش، درخشنده دندان، گردن بلورین مانند تنگ نقره، خط موئی از گودی گلو تا ناف پیوسته داشت چون شاخه کافور جز آن در بدن وی موئی نبود، میانه بالا بود چون با مردم راه میرفت نورش همه را فرو میگرفت.

چون راه میرفت محکم قدم برمیداشت و استوار بزمین میگذاشت گویا گام خود را از سنگ برمیکند و از بلندی فرود می شود دو کعبش گرد بودند و دو قدمش لطیف کمرش باریک بود عمامه اش سحاب نامداشت شمشیرش ذو الفقار و استرش دلدل و الاغش یعفور و ماده شترش عضباء و اسبش (چون فربه و درهم بود) لزاز و شلاقش ممشوق (بلند و باریک) حضرتش بمردم از همه کس مهربانتر و دلسوزتر بود، میان دو شانه اش مهر پیوسته ای بود که در آن دو سطر نگارش یافته سطر اول لا اله الا اللّٰه و سطر دوم محمد رسول اللّٰه (ص) ای یهودی این بود وصف پیغمبر اسلام.

هر دو تن گفتند ما اقرار داریم که خدا یگانه است و محمد (ص) رسول خدا است و تو جانشین بر حق محمد هستی هر دو تن مسلمان شدند و خوش عقیده گردیدند و ملازمت امیر مؤمنان را گزیدند و با آن حضرت بودند تا واقعه جمل رخ داد و با آن حضرت ببصره رفتند یک تن از آنها در جنگ جمل کشته شد و دیگری ماند تا با آن حضرت بصفین رفت و در صفین کشته شد.

یکی از صادقان آل محمد فرماید دو تن از یهودان خیبر با تورات گشاده بمدینه آمدند که حضور

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۷

پیغمبر برسند وقتی آمدند که پیغمبر از دنیا رفته بود آمدند نزد

ابی بکر، گفتند ما بقصد دیدار پیغمبر آمدیم که چند مسأله از او بپرسیم اکنون دریافتیم که فوت شده گفت مسائل شما چیست؟ گفتند بما خبر ده از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و نه تا و ده تا و بیست و سی و چهل و پنجاه و شصت و هفتاد و هشتاد و نود و صد.

ابو بکر گفت جواب اینها نزد من نیست بروید حضور علی بن ابی طالب (ع). یهودیان خدمت آن حضرت رفتند و سرگذشت خود را بعرض رسانیدند و تورات را گشاده در دست داشتند امیر مؤمنان ع فرمود اگر جواب این مسائل را چنانچه خود میدانید بشما بدهم مسلمان میشوید؟- آری (از فرمایش مولی (ع) معلوم می شود که جوابها مطابق انتظار سائل داده شده).

واحد همان خدائی است که یگانه است و شریک ندارد دو تا آنست که خدا (در سوره نحل آیه ۵۱) فرماید دو معبود برای خود نگیرید همانا معبود یکی است سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت گفتار خداوند است از کتاب خود (سوره کهف آیه ۲۲) در باره اصحاب کهف هر آینه گویند سه باشند و سگشان چهارمی است و گویند پنجند و ششمی آنها سگشان است از روی غیب گوئی، گویند هفتند و سگشان هشتمی آنان است. و اما نه گفتار خداست (در سوره نمل آیه ۴۸) نه طائفه بودند که در زمین فساد میکردند و اصلاحی نمینمودند و اما ده گفتار خداست (در سوره بقره آیه ۱۹۶) این ده تای کامل است.

و اما بیست گفتار خدای عز

و جل است (در سوره انفال آیه ۶۵) اگر از شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن پیروز شوند و اما سی و چهل گفتار خدای عز و جل است (در سوره اعراف آیه ۴۲) با

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۸

موسی سی شب وعده کردیم و بده شب دیگر آن را تکمیل نمودیم تا وعده پروردگارش چهل شب کامل گردید و اما پنجاه گفتار خداوند است (در سوره معارج آیه ۴) در روزی که اندازه اش پنجاه هزار سال است.

اما شصت گفتار خداست در کفاره ظهار کسی که نتواند شصت مسکین را طعام دهد و اما هفتاد گفتار خداست (در سوره اعراف آیه ۵۵) موسی از میان قوم خود هفتاد کس برگزید برای میعادگاه ما اما هشتاد گفتار خداست (در سوره نور آیه ۴) کسانی که نسبت زنا به زنهای پارسا میدهند و چهار گواه نمی آورند هشتاد تازیانه بآنها بزنید؛ اما نود گفتار خداست (در سوره ص آیه ۲۳) این برادر من نود و نه گوسفند دارد و اما صد گفتار خداست (در سوره نور آیه ۲) زن زناکار و مرد زناکار را هر کدام صد تازیانه بزنید.

گوید هر دو تن یهودی مسلمان شدند.

۲- پیغمبر صد و بیست بار به معراج رفت-

امام ششم (ع) فرمود پیغمبر (ص) یک صد و بیست بار بمعراج رفت و در هر بار خداوند در باره دوستی علی (ع) و امامان علیهم السلام بیش از واجبات دیگر باو سفارش نمود.

۳- میوه یک صد و بیست نوع است-

امام ششم (ع) فرمود چون خداوند آدم را از بهشت بزمین فرو فرستاد با او یک صد و بیست شاخه فرستاد که چهل شماره از آن میوه هائی میدهد که درون

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۸۹

و بیرونش خوردنی است و چهل شماره آن میوه هائی میدهد که برونش خوردنی است و درونش دور- انداختنی است و چهل شماره آن درونش خوردنی و بیرونش دور انداختنی است و یک جوال هم پر از تخم هر چیزی با خود آورد.

۴- اهل بهشت یک صد و بیست صنفند-

رسول خدا (ص) فرمود اهل بهشت یک صد و بیست صنفند که هشتاد صنفشان از این امت میباشند.

۵- هر کس تمام قرآن را حفظ میکرد هر سال دویست اشرفی از بیت المال حقوق دریافت میکرد.

امام یکم (ع) فرمود هر کس داوطلبانه مسلمان شد و قرآن را حفظ کرد هر سال دویست اشرفی در بیت المال مسلمانان دارد

اگر در دنیـا از او دریغ شود در روز قیـامت تمـام دریافت کنـد و بـدان محتاج تر است از همه وقت. در آن گیر و دار و روز وا نفسا.

۶- سال سیصد و شصت روز است.

اشاره

علی بن عبد العزیز گوید از امام شـشم (ع) پرسـیدم سال چند روز است؟ فرمود سـیصد و شصت روز در شش روز آن خداوند دنیا را آفرید و از اصل سال طرح

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۹۰

شد و سال سیصد و شصت و چهار روز گردید.

شرح-

در بـاب خصـال دوازده گـانه شـرحی راجع بمضـمون این حـدیث گـذشت بهمان باب خصال صـدوق و شـرح ترجمه فارسـی مراجعه شود.

۷- مستحب است کسی که بمکه میرود بشماره روزهای سال سیصد و شصت بار طواف کند و اگر نتواند سیصد و شصت دور طواف کند-

امام شـشم (ع) فرمود خوب است که سـیصد و شـصت بار طواف هفت شوطی را انجام دهد بشـماره روزهای سال و اگر نتواند سیصد و شصت دور طواف کند و اگر نتواند هر چه تواند طواف کند.

۸- خصالی که آداب و شرایع دین اسلامند.

اشاره

امام شـشم (ع) فرمود اینها دستورات دین اسلامند برای کسی که بخواهد بدانها پای بند باشد و بخواهد خدا او را هدایت کند، وضوء را چنانچه خدا در کتاب گویای خود دسـتور داده کاملا بگیرد رو و دو دست را تا مرفق بشوید و سـر را و روی دو پا را تا بلنـدی متصل بساق مسـح کشد هر کدام را یک بار و دو بار هم جائز است وضوء را جز بول و باد و حواب و غائط و جنابت باطل نکنـد، کسـی که روی موزه مسـح کشـد، خـدا و رسولش و کتابش را مخالفت ورزیده وضویش درست نیست و نمازش مجزی نه.

غسل چنـد قسم است چون غسل جنابت و حیض و غسل میت و غسل مس میتی که سـرد شده و غسل کسـی که میت را غسـل داده و غسل جمعه و غسل عید فطر و قربان و غسل دخول بمکه و غسل دخول

مدینه و غسل زیارت و غسل احرام و غسل روز عرفه و غسل شب هفدهم ماه رمضان و غسل شب بیست و یکم و بیست و سوم آن سنت است و فرض غسل جنابت و حیض است که بیک صورت واقع میشوند.

نمازهای واجب: ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشاء چهار رکعت صبح دو رکعت که روی هم می شود هفده رکعت، و نماز نافله سی

و چهار رکعت است: چهار رکعت پس از مغرب که در سفر ساقط شوند دو رکعت نشسته بعد از عشاء که یک رکعت محسوبند، هشت رکعت نماز شب در موقع سحر، و نماز شفع دو رکعت و نماز وتر یک رکعت، نافله صبح دو رکعت پس از وتر و هشت رکعت پیش از ظهر و هشت رکعت پیش از عصر، مستحب است نماز را در اول وقت خواند ثواب نماز جماعت بیست و چهار برابر فردی است. نماز پشت سر فاجر درست نیست و بغیر شیعه مذهب نباید اقتدا کرد، و در لباس پوست مردار نماز درست نیست اگر چه هفتاد بار دباغی شود، و نه در پوست درندگان، و سجده نشود مگر بر زمین یا آنچه از زمین روید جز خوردنی و پنبه و کتان، در آغاز نماز گویند تعالی عرشك و نگویند تعالی جدك (بختت بلند است) در تشهد اول نمازی که دو تشهد دارد نگوئید السلام علینا و علی عباد اللَّه الصالحین زیرا سلام بیرون میبرد از نماز و این هم سلام است و چون سلام گفتی از نماز بیرون رفتی، در مسافرت هشت فرسخ نماز شکسته است و آن دو منزل است و چون نماز را شکسته خواندی باید روزه ماه رمضان را هم افطار کنی هر کس در سفر نماز شکسته نخواند درست نیست زیرا در واجب الهی افزوده؛ قنوت در همه نمازی سنت مؤکد است و محل آن رکعت دوم است پیش از رکوع و بعد از قرائت، در نماز میت پنج اللَّه اکبر است کسی که

کم گذارد با دستور شرع مخالفت کرده،

مرده مرد را از پـا بـآرامی وارد گور کننـد و مرده زن را از سـر تـا پا بسـمت لحـد ببرنـد، گورها را مسـطح کننـد و پشت ماهی نسازند، بسم اللّٰه را در نماز باید بلند گفت.

واجبـات قرآنی نمـاز هفت است: وقت و طهارت و تکبیره الاحرام و قبله و رکوع و سـجود و ذکر، زکاه در دویست درهم پول نقره پنـج درهم واجب است؛ نقره کمتر از آن زکـاه نـدارد و زکـاه در مال واجب نشود تا سال بر آن بگردد و از روزی که در ملک مال آمـده یک سال تمام بگـذرد زکاه را بغیر شـیعه مذهب که امام برحق را بحق طاعت میشناسـند نمیتوان داد، پول طلا چون بیست مثقال باشـد نیم دینار که نصف مثقال شـرعی است زکاه دارد، و چون گنـدم و جو و خرما و کشـمش بمقـدار پنج وسق باشـد زکـاه در آن واجب است و زکـاتش ده یـک باشـد اگر ببـاران آب خورد و بیست یـک باشـد اگر با گاو چاه آب خورد، وسق شـصت صاع است، صاع چهار مد است (هر مدی یک صد و پنجاه و سه مثقال و کسـری است. در گوسفند چون چهل و یکی شـد یکی زکاه است تا صد و بیست و چون یکی افزود دو گوسـفند زکاه دارد تا دویست و چون یکی افزود سـه گوسـفند زکاه دارد تا سـیصد و چون از این گـذشت در هر صـد عدد یک گوسـفند داده می شود و گاو وقتی به سـی شـماره رسید یک گوساله یک ساله زکاه دارد تا بچهل رسد که در آن یک گاو دو ساله است تا بشصت رسد که در

آن دو گاو دو ساله است تا بنود رسد که در آن سه گوساله یک ساله است و سپس در هر سی تا یک گوساله یک ساله است و در هر چهل یک گاو دو ساله.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۹۳

شتر چون پنج شود زکاه دارد و زکاه پنج شتر یک گوسفند است تا بده رسد که زکاتش دو گوسفند است و چون پانزده شد سه گوسفند زکاه دارد و چون بیست شد چهار گوسفند و چون بیست و پنج شد پنج گوسفند و چون یکی بر آن افزود یک کره شتر دو ساله زکاه دارد و چون بسی و پنج رسید و یکی افزود یک شتر پا در سه سال زکاه دارد و چون بچهل و پنج رسید و یکی افزود یک شتر پا در چهار سال زکاه دارد و چون بشصت رسید و یکی افزود یک شتر پا در پنج سال زکاه دارد تا برسد بهشتاد و چون یکی افزود زکاه آن یک شتر پا در شش سال است تا برسد بنود چون بنود رسید دو شتر پا در سه سال زکاه دارد تا برسد بصد و بیست که در آن دو شتر پا در چهار سال است که نر بپشت گیرند و چون شتر بسیار گردد برای هر چهل شماره یک شتر پا در سه سال زکاه دهند و برای هر پنجاه یک شتر پا در چهار سال و دیگر برای کسری آن گوسفند داده نمی شود و باید رجوع بسال شتران کرد.

زکاه فطره برای هر سری از کوچک و بزرگ و آزاد و بنده مرد و زن لازم است و اندازه

آن چهار مد است از جنس گندم و جو و خرما و مويز و آن يك صاع تمام است (كه از يكمن تبريز تقريبا

بيست و پنج مثقال كمتر است) مستحق هر قسمتى از زكاه شيعه مذهب و عارف بحق امام است، اكثر ايام حيض زن ده روز است و كمترين آن سه روز، زنى كه مستحاضه است بايد غسل كند و فرج خود را با پنبه پر كند و ببندد و نماز بخواند حائض نماز نخواند و قضاى آن را هم نخواند و روزه نگيرد ولى قضاى روزه را بگيرد، روزه ماه رمضان واجب است چون ماه رؤيت شد روزه گيرند و چون ماه شوال رؤيت شد افطار كنند.

نماز مستحبى را بجماعت نخوانند زيرا بدعت است و هر بدعت گمراهى است و هر گمراهى در دوزخ است.

روزه سه روز در هر ماهى سنت مؤكد است و آن روزه دو پنجشنبه است با چهار شنبه ميانه باين ترتيب:

پنجشنبه اول ماه و چهار شنبه دهه وسط و آخر پنجشنبه دهه آخر، روزه ماه شعبان براى هر كس بدان موفق شود نيك است زيرا نيكان آن ماه را روزه ميداشتند و بدان تشويق ميكردند و رسول خدا (ص) روزه ماه شعبان را بماه رمضان ميپيوست، قضاى ماه رمضان را اگر تفريق كند جائز است و اگر پى در پى بگيرد بهتر است؛ حج خانه كعبه بر هر مستطيعى كه راه بدان يابد واجب است، استطاعت توشه و مركب سوارى است با تندرستى و نفقه اى كه براى عيالات خود بگذارد و خرجى مراجعت از

مكه تا وطن، بايد

حج تمتع کند و حج قرآن و افراد صحیح نیست مگر برای کسی که وطن او در اطراف مکه باشد و احرام پیش از میقات جائز نیست چنانچه تأخیر آن از میقات جائز نیست مگر برای بیماری یا تقیه.

خدا فرمود حج و عمره را برای خدا تکمیل کنید تکمیل آنها کناره گیری از جماع و دروغ و ستیزه است.

در حال حج برای قربانی گوسفند اخته و خایه کشیده کافی نیست زیرا ناقص است و خایه مالیده با وجود غیر آن کافی نیست واجبات حج احرام است و چهار تلبیه بدین لفظ لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمه لک و الملک لا ـ شریک لک، و طواف خانه از واجبات عمره است با دو رکعت نماز در مقام ابراهیم و سعی میان صفا و مروه هم واجب است، و طواف حج واجب است و دو رکعت نماز آن در مقام ابراهیم واجب و سعی بین صفا و مروه نیز واجب است و طواف نساء هم واجب است و دو رکعت نماز طواف در مقام ابراهیم بعد از آن واجب است.

و بعد از آن سعی میان صفا و مروه نیست؛ وقوف بمشعر واجب است قربانی برای کسی که حج تمتع کرده واجب است، اما وقوف بعرفه سنتی است لازم و سر تراشیدن سنت است، و رمی جمره ها سنت است. و جهاد در رکاب امام عادل بر حق واجب است، هر کس برای حفظ مال خود کشته شود شهید است.

در کشور حکومت جور که وظیفه تقیه است کشتن کفار و ناصبی ها روا نیست مگر کسی که قتل نفس کند یا راه ببرد و در

زمین فساد کند که در صورت اطمینان بر جان خود و یارانت جائز است او را بکشی در حکومت جور تقیه واجب است کسی که از روی تقیه برای حفظ جان و مال و آبروی خود قسم بخورد مخالفت آن جائز است و کفاره هم ندارد.

طلاق مشروع همان است که خداوند در قرآن و پیغمبر (ص) در دستورات خود ذکر کرده اند طلاق بر خلاف دستور شرع صحیح نیست هر طلاقی که مخالف دستور شرع اسلام باشد درست نیست چنانچه هر نکاحی مخالف دستور اسلام باشد نکاح نیست. یک مرد بیش از چهار زن آزاد را نمیتواند با هم بگیرد.

چون زن را سه طلاق عدی دهند (یعنی طلاق دهد و رجوع کند و دخول کند و دو باره طلاق دهد و در عده رجوع کند تا سه بار) شوهرش نمیتواند او را ازدواج کند تا شوهر دیگری برود و محلل او گردد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۹۶

فرمود زنانی که در یک جا سه بار طلاق داده شده اند (چنانچه رسم سنیان است) از ازدواج آن ها کناره کنید اینها شوهر دارند. صلوات بر پیغمبر (ص) در هر جا و خصوص در موقع عطسه و وزیدن بادها و غیر آن واجب است.

دوستی و بستگی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنانشان و کسانی که بخاندان محمد (ص) ستم کردند و پرده احترام آن ها را دریدند و فدک را از فاطمه زهرا (ع) گرفتند و میراث او را از او دریغ داشتند و غصب کردند حق او و شوهرش را و همت گماشتند که خانه اش را آتش بزنند و بنیاد ستم را داشتند و غصب کردند حق او و

شوهرش را و همت گماشتند که خانه اش را آتش بزنند و بنیاد ستم را نهادند و روش پیغمبر (ص) را دیگرگون کردند و بیزاری از عهدشکنان در جمل و ستم کنندگان در جبهه صفین و از دین برگشتگان نهروان واجب است و بیزاری از بتها و قمارهای زمان جاهلیت و پیشوایان گمراهی و جلوداران جور همه از اول تا آخرشان واجب است، و بیزاری از شقی ترین اولین و آخرین برادر پی کننده ناقه ثمود کشنده امیر مؤمنان (ع) واجب است، و بیزاری از همه قاتلین خاندان پیغمبر (ص) واجب است و دوستی و پیوند با مؤمنانی که پس از پیغمبر از دین برنگشتند و دیگرگون نشدند چون سلمان فارسی، ابی ذر غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار یاسر، جابر بن عبد اللَّه انصاری، حذیفه بن یمان، ابی هیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، عبد اللَّه بن صامت، عباده بن صامت، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، ابی سعید خدری و کسانی که برویه آن ها رفتند و کردارشان چون کردار آنها بود واجب است و دوستی پیروان آن ها و کسانی که بآنها اقتدا کردند و براه راست آن ها رفتند واجب است. و احسان بپدر و مادر واجب است و اگر مشرک باشند نه آن ها و نه دیگری را فرمان مبر در معصیت خدا زیرا برای مخلوق در مورد معصیت خالق حق طاعتی نیست و پیغمبران و اوصیاء گناهی ندارند زیرا معصوم و پاکند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۹۷

دو متعه بطور وجوب حلالند چنانچه خدای عز و جل در کتاب خویش فرو فرستاده و رسول خدا آن ها را قانون گزارده- متعه حج و متعه زنان،

و فرائض ارث هم چنانست که خدای تبارک و تعالی مقرر داشته، عقیقه فرزند از پسر و دختر روز هفتم است روز هفتم نام فرزند را بر میدارند و سرش را میتراشند و برابر مویش طلا یا نقره صدقه میدهند، خدای عز و جل بهیچ کس بیش از توانائی او تکلیف نمیکند و بیش از طاقت بر او تحمیل نمیفرماید، کارهای اختیاری بندگان را خدا اندازه گرفته ولی او ایجاد نکرده، خدا آفریننده هر چیزی است عقیده بجبر و تفویض نداشته باشد خدا بیگناه را برای گناهکار مورد باز پرس قرار نمیدهد، کودکان را بگناه پدران عذاب نمیکند زیرا خودش در قرآن میفرماید کسی بار دیگری را بدوش نمیکشد و میفرماید نیست برای انسان مگر آنچه کوشش کند، و در آینده نتیجه کوشش خود را دریابد.

بر خدا رواست که ببخشد و تفضل نماید برای خدا روا نیست که ستم کند خدا اطاعت کسی که میداند بندگانش را گمراه میکند و از راه بدر میبرد بآنها واجب نمیکند و کسی که میداند کافر می شود و بندگی شیطان را بر بندگی او می گزیند برسالت نمیفرستد، حجت بر خلق خود نمیکند مگر معصوم را، اسلام غیر از ایمان است هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست، دزد در حال دزدی مؤمن نیست، زنا کار در حال زنا مؤمن نیست، کسانی که حد خورده اند مسلمانند نه مؤمن و نه کافر، خدای تبارک و تعالی مؤمن را که وعده بهشت داده بدوزخ نبرد و کافری را که وعید خلود در دوزخ داده از دوزخ بیرون نیاورد ولی گناهان جز کفر را برای هر کس خواهد می آمرزد، کسانی که

واجب الحد شده اند فاسـقند نه مؤمنند و نه كافر و مخلد در دوزخ نيسـتند روزى شود كه از آن درآيند، شفاعت هم شامل آن ها مى شود و هم شامل مردمان ضـعيف العقيده هر گاه خداوند ديانت آن ها را بپسـندد، قرآن كلام خدا است نه خالق است و نه مخلوق كشورهـاى اسـلامى امروز دار التقيه محسوبنـد و دار الاسـلام نه دار الكفرنـد و نه دار الايمـان امر بمعروف و نهى از منكر براى كسانى كه بدان قدرت

الخصال / ترجمه كمره اى، ج ۲، ص: ۳۹۸

دارنـد و بجـان خود و همكيشـان خود نترسـد واجب است ايمـان انجـام واجبـات و كنـاره گيرى از گناهـان كبيره است، ايمان معرفت با دل و اعتراف با زبان و عمل با اعضاء تن است با اقرار بعـذاب قبر و منكر و نكير و زنده شدن پس از مرگ و حساب قيامت و صراط و ميزان شرط ايمان بخدا بيزارى از دشمنان خداست تكبير در عيد روزه و قربان واجب است در عيد روزه پس از پنج نماز كه آغازش نماز مغرب شب فطر است و آخرش نماز عصـر روز عيد فطر و صورتش اين است (اللَّه اكبر اللَّه اكبر لا إِلهِ إِلَّا اللَّهُ و اللَّه اكبر و للَّه الحمد اللَّه اكبر على ما هدينا و الحمد للَّه على ما ابلانا) چون خداى عز و جل فرموده است تا شـماره روزه را كامل كنيد و براى آنكه خدا شـما را هدايت كرده او را تكبير گوئيد و در روز عيد قربان در شهرهاى دور از مكه پس از ده نماز كه آغازش نماز ظهر روز عيد قربانست تا نماز صبح روز سوم و در منى پس از

پانزده نماز که آغازش نماز ظهر روز عید است تا نماز صبح روز چهارم در تکبیرات عید قربان این جمله اضافه شود (اللَّه اکبر علی ما رزقنا مِنْ بَهِیمَهِ الْأَنْعامِ زن زائیده بیش از بیست روز ترک نماز و روزه نکند در صورتی که پیش از آن پاک نشود و اگر تا روز بیستم پاک نشد و ادامه یافت پس از آن غسل کند و پنبه بخود پر دارد و عمل مستحاضه کند، نوشابه هر چه بیشش مست کننده باشد چه کم و چه زیاد آن حرام است، هر درنده نیش دار و پرنده چنگال داری حرام است، سپرز حیوان حرام است زیرا خون است از حیوانات آبی و دریائی سگ ماهی و مار ماهی و طافی و زمیر حرامند و هر ماهی که پوست زبر ندارد حرام است، تخمهائی که سر و ته آن تفاوت دارد حلال و آنچه ته و سرش برابر هم است حرام است، هر ملخی که کاملا پرواز میکند حلال است ولی دباء کاملا پرنده نیست حرام است تذکیه ماهی و ملخ همان است که زنده گرفته شوند، از گناهان کبیره باید جدا اجتناب کرد

، گناهان کبیره اینها است:

۱- شرک بخدا ۲- قتل نفس محترم ۳- ترک حقوق پدر و مادر ۴- گریز از جهاد ۵- خوردن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۳۹۹

مال یتیم بناروا ۶- ربا خوردن پس از دانستن حرمت آن ۷- نسبت دادن زنان پارسا بزنا- ۸- زنا ۹- لواط ۱۰- دزدی ۱۱- خوردن مردار ۱۲- خوردن خون ۱۳- خوردن گوشت خوک ۱۴- خوردن نذری برای غیر خدا (اینها در غیر حال اضطرار است) ۱۵- خوردن سحت مانند اجرت زنا و

اجرت قضاوت و بهای کنیز خواننده و رقاصه ۱۶- کم فروشی ۱۷- قمار ۱۸- گواهی ناحق ۱۹- نومیدی از رحمت خدا ۲۰- ایمنی از مکر خدا ۲۱- بریدن امید از رحمت خدا ۲۲- ترک یاری ستمدیدگان ۲۳- اعتماد بستمکاران ۲۴- قسم دروغ ۲۵- منع حقوق ۲۶- کبر فروشی و جبر کردن بزیردستان ۲۷- دروغ ۲۸- اسراف ۲۹- تبذیر ۳۰- خیانت ۳۱- سبک شمردن حج ۳۲- جنگ با دوستان خدا و بازیهائی که شخص را از یاد خدا دور میکند چون غنا و تار بد است اصرار بر گناهان صغیره بد است سپس فرمود در همین اندازه از دستورات برای مردم عبادت کار کفایت است.

مصنف این کتاب گوید گناهان کبیره بطور مطلق هفت است (چنانچه در باب خصال هفتگانه گذشت) و سائر گناهانی که پس از آن ها ذکر شده کبیره اند نسبت بگناه کوچکتر و صغیره اند نسبت بگناه بزرگتر مقصود امام ششم از کبائر علاوه بر هفت در این حدیث همین است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۰

۹- امیر المؤمنین (ع) در یک مجلس باصحاب خود چهار صد در از دانش آموخت که هر کدام برای دین و دنیای مسلمان صلاحیت دارند.

امام پنجم (ع) از پدرانش بازگو کرده است که امیر مؤمنان (ع) در یک مجلس چهار صد درس از دانش باصحاب خود آموخت که هر کدام برای دین و دنیای مسلمان صلاحیت دار میباشند. فرمود:

۱- حجامت بدن را سالم و خرد را محکم میکند.

۲- عطر زدن بشارب از اخلاق پیغمبر (ص) و پاک کننده دهان است.

۳- مسواک کردن خوشنودی خدا و روش پیغمبر (ص) و پاک کننده دهان است.

۴- صابون بشره را نرم و مغز را فزون و مجاری آب را در بدن آسان میکند و خشکی را میبرد و رنگ را باز میکند.

۵- شستن سر چرک را میبرد و گرد

و خاشاک را میزداید.

۶- آب در دهان گرداندن و در بینی کشیدن سنت است و پاک کننده دهن و بینی است.

۷- انفیه در بینی کردن سر را سالم میکند و بدن را نظیف مینماید و همه دردهای سر را میبرد.

۸- نوره کشیدن نشاط می آورد و تن را پاک میکند.

۹- نیکو کردن کفش بدن را نگه میدارد و بطهارت و نماز کمک میکند.

۱۰- چیدن ناخن از درد بزرگ دفاع میکند و روزی را فراوان و جلب مینماید.

۱۱- ستردن موی زیر بغل بوی بد را نابود کند و پاک کننده و سنت است که پیغمبر پاک بدان دستور داده است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۱

۱۲- شستن دستها پیش از طعام و پس از آن زیادتی در روزی و برطرف کردن چربی است از جامه و دیده را روشن کند.

۱۳- شب زنده داری سلامتی تن و خشنودی پروردگار عز و جل است و طلب رحمت او و چنگ زدن باخلاق پیغمبرانست.
۱۴- خوردن سیب پیراستگی معده است.

۱۵- جائیدن کندر دندانها را محکم میکند و بلغم را نابود میکند و بوی دهن را میبرد.

۱۶- نشستن در مسجد پس از سپیده دم تا بر آمدن خورشید از کوشش در زمین بهتر روزی را فراهم میکند. ۱۷- خوردن به دل ضعیف را توانا کند و معده را پاک نماید و دل را توانائی افزون کند و ترسو را پر دل کند و فرزند را نیکو کند.

۱۸- در هر بامداد با ۲۱ دانه مویز رفع ناشتا کردن همه دردها را درمان کند جز درد مردن ۱۹- خوبست مرد مسلمان در شب اول ماه رمضان بر همسر خود در آید زیرا خدا فرمود در

شب روزه بر شما حلال است که با زنان خود جماع کنید.

۲۰- غیر از انگشتر نقره بـدست نکنید زیرا رسول خدا (ص) فرمود دستی که انگشتر آهن در آنست پاک نیست. ۲۱- هر کس بر انگشترش نام خدا را نقش کرده در مبال که میرود باید آن را از دستی که با آن خود را میشوید در آورد.

۲۲- هر گاه یکی از شـما در آینه نگاه کنـد بگویـد حمـد از آن خـدائی است که مرا آفریده و نقشـبندی نموده و زیبا نگارش کرده و آنچه از دیگران نکوهیده است در پیکر من آراسته داشته و مرا با سلام گرامی فرموده.

۲۳- چون برادر مسـلمان بر یکی از شماها در آید برای وی خود را بیارائید چنانچه برای بیگانه آرایش میکنید و میخواهید شما را در بهترین نمایشها ببیند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۲

۲۴- روزه سه روز در هر ماه که یک چهار شـنبه میان دو پنجشـنبه باشد با روزه شـعبان وسوسه سینه ها را میبرد و پریشانی دلها را زایل میکند.

۲۵- شستن محل غائط بواسیر را قطع کند.

۲۶- شستن جامه اندوه و حزن را می زداید و پاک کننده است برای نماز.

۲۷- موی سپید را نکنند که آن نور مسلمان است.

۲۸- هر کس موی خود را در اسلام سپید کند روز قیامت نور او می شود.

۲۹- مسلمان جنب نخوابد ۳۰- مسـلمان بی وضوء نخوابـد اگر آب ندارد با خاک تیمم کند، زیرا در خواب روح مؤمن بسوی خدا بالا میرود و خدا آن را بپذیرد و برکت میدهد اگر مرگش رسـیده آن را در خزانه رحمت خود ضبط میکند و اگر نرسیده با فرشتگان امین خود آن را پس میفرستد

تا به تن او برش میگردانند.

۳۱- مؤمن بسوی قبله تف نکند و اگر از روی فراموشـی این کار را کرد از خدا آمرزش خواهد ۳۲- مرد در جای سجده فوت نکند.

۳۳- در طعام و شراب خود فوت نکند.

۳۴- در تعویذ و بازوبند خود پف نکند.

۳۵- مرد تکیه بر عصا نخوابد ۳۶- مرد از پشت بام در هوا نشاشد ۳۷- در آب روان نشاشد و اگر این کار را کرد و دردی باو رسید سرزنش نکند جز خودش را زیرا آب اهلی دارد و هوا هم اهلی.

۳۸- مرد برو نخوابـد اگر کسـی را دیدیـد برو خوابیده بیدارش کنید و نگذاریدش و هیچ کس از شـماها با کسالت و چرت به نماز نایستند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۳

۳۹- در نماز بفکر خود نباشد زیرا در حضور خدای خویش است.

۴۰- برای بنده آن نمازش به حساب آید که حضور قلب داشته.

۴۱- آنچه از سـفره بیرون می افتد بخورید زیرا شـفای هر دردی است باذن خدا برای هر کس بدان شفا جوید ۴۲- چون یکی از شما طعامی خورد و انگشتانی که با آن طعام خورده بلیسد خدای عز و جل فرماید خدا ترا برکت دهد.

۴۳- جامه پنبه ای بپوشـید که جامه رسول خـدا (ص) بود و مو و پشم نمیپوشـید مگر آنکه علتی داشت میفرمود براستی خدای عز و جل زیبا است و زیبائی را دوست دارد و دوست دارد که اثر نعمت خود را در بنده خود ببیند.

۴۴- بـا خویشان خود گرمی کنیـد اگر چه به سـلام کردن باشـد خـدای عز و جل میفرمایـد بپرهیزیـد از خـدائی که مسئول او هستید و از خویشان که خداوند بر شما

دیده بانست.

۴۵- روز خود را بگفتار چنان و چنان و گفتگوی اینکه چه کردیم و چه کردیم نگذرانید زیرا با شما پاینده هائی هست که بحساب ما و شما نگرانند.

۴۶- در هر جا خدا را بیاد آرید که با شما است.

۴۷- بر محمد (ص) و خاندانش صلوات بفرستید زیرا خدا با یاد محمد (ص) و دعای بر او دعای شما را بپذیرد.

۴۸- غذای گرم را بگذارید تا خنک شود زیرا رسول خدا فرمود چون طعام گرمی نزد شما آورند بنهید تا خنک شود و خوراکش ممکن گردد خداوند آتش را روزی ما نکرده برکت در طعام خنک است ۴۹- چون یکی از شما بشاشد بسمت بالا روان نکند و رو بباد نشاشید.

۵۰- بکودکان خود چیزی بیاموزید که خدا آن ها را بدان سود دهد مبادا طائفه مرجئه عقیده خود را بدانها تحمیل کنند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۴

۵۱- زبان خود را نگهدارید و سلام کنید ۵۲- انجام وظیفه را غنیمت شمارید.

۵۳- امانت را بصاحبانش رد کنید اگر چه کشنده اولاد پیغمبران باشند.

۵۴- چون در بازار رفتید ذکر خدا را بسیار بگوئید و چون مردم بخود مشغولند شما بیاد خدا باشید که کفاره گناهان و فزونی حسنات شماست و در زمره غافلین نوشته نشوید.

۵۵- چون ماه رمضان رسید بنده خدا نباید سفر کند زیرا خدا فرمود هر کس ماه رمضان را درک کرد باید روزه بگیرد.

۵۶- در میخواری و مسح بر موزه تقیه روا نیست.

۵۷- مبادا در باره ما غلو کنید، بگوئید ما بندگانی پرورده خدائیم و در فضیلت ما هر چه خواهید بگوئید ۵۸- هر که ما را دوست دارد کارهای ما را بکند و از ورع

یاری خواهد که ورع بهترین کمک کار است در امور دنیا و آخرت.

۵۹- با عیب کنندگان ما همنشینی نکنید و پیش دشمنان ما مدح ما را نکنید و دوستی ما را آشکار ننمائید تا نزد پادشاهتان خود را خوار کنید.

۶۰- راستی را از دست ندهید که نجات بخش است.

۶۱- در آنچه نزد خداست رغبت کنید ۶۲- طاعت خدا را بجوئید.

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ش.

الخصال / ترجمه کمره ای ؛ ج ۲ ؛ ص۴۰۴

- بر طاعت حق شکیبا باشید ۶۴- چه اندازه زشت است که مؤمن بی آبرو بهشت رود و در آنچه برای روز قیامت پیش داشتید بخیال شفاعت ما نباشید.

۶۵- در روز قیامت پیش دشمنان خود را رسوا نکنید و نزد آن ها بطمع دنیای پست مقام بلند خود را نزد خدا تکذیب نکنید.

۶۶- در موقع چشم داشت بدان چه در دست دیگران می بینید بدستور خدا صرف نظر کنید مگر نشنیدید که رسول خدا (ص) خبر داده آنچه پیش خداست بهتر و پاینده تر است، مژده ای که از جانب خدا بمؤمن میرسد چشمش روشن می شود و لقاء خدا را دوست میدارد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۵

۶۷- برادران ضعیف خود را پست نشمارید کسی که مؤمنی را پست شمارد خدا او را با وی در بهشت جمع نکند مگر آنکه توبه کند چون دانستی برادر مؤمنت بتو حاجتی دارد پیش از آنکه اظهار کند حاجتش را برآور ۶۸- با هم دوستی و مهربانی و بخشش کنید.

۶۹- چون منافق نباشید که میگوید و نمیکند.

۷۰- زن بگیرید زیرا زن گرفتن روش پیغمبر است که بسیار میفرمود:

هر کس میخواهد از روش من پیروی کند همانا یکی از رویه های من زن گرفتن است فرزند بخواهید که من در روز قیامت به بسیاری شما بر امتهای دیگر افتخار میکنم.

۷۱- شیر زناکار بفرزندان خود ندهید و نه شیر زن دیوانه را زیرا شیر بیماری مادر را بفرزند سرایت میدهد.

۷۲- از خوردن پرنده ای که سنگدان و خار پس پا و چینه دان ندارد کناره کنید.

۷۳- از خوردن گوشت هر درنده نیشدار و پرنده چنگال داری کناره کنید.

۷۴- سپرز را نخورید زیرا خون را فاسد بار می آورد.

۷۵- سیاه نپوشید که جامه فرعون بود ۷۶- از غده های گوشت کناره کنید که رگ خوره را بجنبش می آورند.

۷۷- در احکام دین قیاس نکنید زیرا دین قیاس بردار نیست جماعاتی می آیند که قیاس میکنند آن ها دشمن دینند نخست کسی که قیاس کرد شیطان بود.

۷۸- کفشهای سیاه و سفید نپوشید که کفش فرعونست فرعون اول کسی است که کفش سیاه و سفید پوشید ۷۹- با میخوران مخالفت کنید ۸۰- خرما بخورید که شفای هر دردی است.

۸۱- از گفتار رسول خدا (ص) پیروی کنید که فرمود هر کس یک در سؤال بروی خود باز کند خدا دری از فقر بروی او باز میکند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۶

قیامت آن را دریابید ۸۴- از جدال کناره کنید که شک بار می آورد.

۸۵- هر که بپروردگارش حاجتی دارد در سه وقت آن را بخواهد یک ساعت در روز جمعه یکی در موقع ظهر که زوال آفتاب است و در هنگام وزیدن باد که درهای آسمان باز می شود و رحمت می آید و پرنده ها آواز میکنند و در ساعت آخر شب هنگام دمیدن سپیده که دو فرشته

فریاد میکشند آیا توبه کننده ای هست که از او پذیرفته شود آیا سئوال کننده ای هست که باو عطا شود آیا آمرزش خواهی هست که آمرزیده شود آیا حاجتمندی هست که حاجتش روا شود، دعوت حق را لبیک گوئید.

۸۶- میان سپیده دم تا آفتاب زدن از خدا روزی خواهید که از دنیاگردی در طلب روزی مؤثرتر است در این ساعت خدا روزی بندگانش را پخش میکند.

۸۷- امیدوار باشید و از رحمت حق نومید نباشید پسندترین عبادت نزد خدا امیدواری بگشایش است تا بنده بدان پاینده باشد.

۸۸- چون نماز بامداد را گذاردید بخدا توکل کنید که در آن هنگام بهره ها عطا شود.

۸۹- با شمشیر وارد حرم نشوید.

۹۰- در نماز شمشیر پیش رو ننهید که قبله مورد امنیت است.

۹۱- چون بحج رفتید بر سر قبر رسول خدا (ص) فرود شوید و زیارت کنید زیرا ترک آن ناسپاسی است.

۹۲- قبرهای دیگر هم که حق آن ها بگردن شما است زیارت کنید و در سر آن ها از خدا طلب روزی کنید.

۹۳- گناه کم را کوچک نشمارید زیرا کم بشمار گرفته شود تا بزرگ گردد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۷

۹۴- سجده را طول دهید که هیچ کاری بر شیطان از آن سخت تر نباشد که ببیند پسر آدم در سجده است زیرا باو فرمان سجده رسید و گناه ورزید و رانده شد و باین فرمان سجده رسید و اطاعت کرده و نجات یافت.

۹۵- بسیار یاد مرگ و بیرون شدن از قبر و ایستادن نزد خدا را کنید تا مصائب بر شما آسان شود ۹۶- چون چشم یکی از شما درد آید آیه الکرسی بخواند و در دل گیرد که به شده ان شاء اللّٰه

شفـا یابـد، از گناهان کناره کنیـد که هر بلائی و هر کمی روزی از گناهست حتی خراش بـدن و برخوردن پا و مصـیبت، خـدا فرماید هر مصیبتی بشما رسد از دست خود شما است و بسیاری را هم خدا میبخشد.

۹۷- خدا را در سر طعام نام برید و طغیان نکنید زیرا که آن هم یکی از نعمتهای خدا و روزیهای او است واجب است برای آن خدا را حمد گوئید و شکر گزارید.

۹۸- تا نعمتی دارید با آن خوشرفتاری کنید زیرا نعمت میرود و بدان چه صاحبش با آن کرده گواهی میدهد.

۹۹- هر که از خدا به روزی اندک راضـی باشد خدا از او بکردار اندک راضـی است از تقصیر حذر کنید که هنگامی حسرت خواهید خورد که حسرت ندارد.

۱۰۰- چون در میدان جنگ به دشـمن برخوردید کم گوئید و بسـیار ذکر خدا کنید و از آن ها نگریزید تا بسـخط خدا گرفتار شوید و مسـتوجب خشم او گردید و چون در حال جنگ دیدید یکی از برادران شما زخمی شده یا وامانده یا به چنگال دشمن افتاده با جان خود از او نگهداری کنید.

۹۷- هر چه توانید نیکی کنید که از مرگ بدتان نگه میدارد.

۹۸- هر که میخواهد بداند پیش خدا چه مقامی دارد ببیند در هنگام گناه چه اندازه خدا نزد او

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۸

اعتبار دارد همانست مقام او در نزد پروردگار.

۹۹- بهترین چیزی که مرد در خانه برای عیال خود بگیرد گوسفند است هر که یک گوسفند در منزل دارد ملائکه روزی یک بار او را تقدیس کنند و اگر دو گوسفند دارد روزی دو بار او را تقدیس کنند

و در سه گوسفند سه بار باو گویند مبارک باشید.

۱۰۰- چون مسلمان ناتوان شود گوشت و شیر بخورد زیرا که خدا قوت را در آن ها نهاده.

۱۰۱- چون قصد حج کردید پیش از وقت حوائج سفر را بخرید زیرا که خدا میفرماید اگر قصد خروج داشتند ساز و برگ آن را فراهم میکردند.

۱۰۲- هر گاه یکی از شما در آفتاب نشیند پشت بدان کند زیرا که درد درونی را آشکار میکند ۱۰۳- چون به حج رفتید بخانه کعبه بسیار نگاه کنید زیرا خدای تعالی صد و بیست رحمت در خانه خود دارد که شصت از آن از ان طواف کنندگان و چهل از آن از آن نمازگزاران و بیست از آن از نگاه کنندگان بخانه کعبه است و در نزد ملتزم (میان در خانه و رکن حجر الاسود) بگناهان خود که در یاد دارید اعتراف کنید و برای آنچه در یاد ندارید بگوئید خدایا آن گناهانی که پاسبانان تو بر ما ضبط کرده و ما فراموش کرده ایم بیامرز زیرا هر که در آنجا به گناهان خود اعتراف کند و آن ها را بشمارد و بیاد آورد و آمرزش خواهد بر خدای عز و جل لازم است که آن ها را بیامرزد.

۱۰۴- پیش از آنکه بلا بر شما آید دعا کنید.

۱۰۵- درهای آسمان در پنج وقت باز میشوند هنگام باریدن باران، هنگام یورش مجاهدان، هنگام اذان، هنگام خواندن قرآن، وقت زوال و سپیده دم.

۱۰۶- هر که مرده ای را غسل داد پس از آنکه کفن بر او پوشید غسل کند.

۱۰۷- بمردگان خود جز کافور عطری نزنید زیرا مرده بمنزله محرم است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۰۹

۱۰۸- به کسان خود سفارش کنید

که مردگان را به نیکی نام برند زیرا چون پدر فاطمه زهرا از دنیا رفت و همه زنان بنی هاشم به همدردی او آمدند بآنها فرمود ناله و شیون را کنار بگذارید و دعا کنید.

۱۰۹- مردگان خود را زیارت کنید براستی آن ها بزیارت شما خرسند میشوند.

۱۱۰- هر کسی سر قبر پدر و مادرش برای او دعا کند و حاجت خود را از خدا بخواهد.

۱۱۱- مسلمان برای مسلمان آینه است.

۱۱۲- هر گاه از برادر مؤمن خود لغزشی دیدید بر او حمله نکنید و چون خودش او را رهنمائی و نصیحت کنید و با او نرمی نمائید.

۱۱۳- از اختلاف بپرهیزید تا پراکنده نشوید.

۱۱۴- و راستی کنید تا پیش روید و اجر ببرید.

۱۱۵- هر کدامتان با چهار پا سفر کرد چون بمنزل رسید نخست آب و علف باو دهد.

۱۱۶- به روی چهار پایان نزنید زیرا تسبیح خدا میگویند.

۱۱۷- هر مسافری گم شد یا ترسید فریاد کشد یا صالح اغثنی زیرا یکی از برادران جن شما بنام صالح در گردش است برای خاطر شما چون آواز شما را بشنود جواب میدهد و گمشده را هدایت میکند و چهارپای فراری را نگه میدارد.

۱۱۸- هر کس در بیابان از شیر بر خود یا گوسفندش بترسد خطی بدور آن ها کشد و بگوید خدایا ای پروردگار دانیال و چاه شیران و پروردگار هر شیر درنده مرا و گوسفندان مرا نگهداری کن.

۱۱۹- هر کسی از عقرب بترسد این آیات را بخواند (در سوره و الصافات) سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِینَ.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۰

۱۲۰- هر کس از غرق بترسد بخواند بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ

مُرْساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِیمٌ بسم اللَّه الملک القوی وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ.

۱۲۱- در روز هفتم از برای فرزندان خود عقیقه بکشید و سر آن ها را که تراشیدند هم وزن موی آن ها نقره صدقه دهید به یک مسلمانی پیغمبر اکرم (ص) با حسن و حسین (ع) و فرزندان دیگرش چنین کرد.

۱۲۲- چون چیزی بدست سائل دادید از او بخواهید که در حق شما دعا کند که در باره شما مستجاب می شود اگر چه دعای او در باره خودش مستجاب نیست زیرا دروغ میگویند.

۱۲۳- دستی که با آن چیزی بدست سائل دادید ببوسید زیرا صدقه پیش از آنکه بدست سائل رسد بدست خدا میرسد خدا میفرماید (در سوره توبه آیه ۱۰۴) آیا نمیدانید که همانا خدا توبه بندگانش را میپذیرد و صدقه را میگیرد.

۱۱۴- شبانه صدقه بدهید زیرا صدقه غضب خدا را خاموش کند.

۱۲۵- سخن خود را از کردار خود شمارید.

۱۲۶- جز در نیکی سخن کم گوئید.

۱۲۷- از آنچه خدا بشما داده انفاق کنید زیرا انفاق کننده چون مجاهد در راه خداست هر کس یقین دارد که خدا عوض میدهد بخشش میکند و هر کس یقین ندارد بخل میورزد.

۱۲۸- هر کس یقین دارد و سپس شک کند بر یقین خود بپاید زیرا شک یقین را نقض نکند.

۱۲۹- بناحق گواه نشوید ۱۳۰- بر سر سفره ای که بر آن میگساری می شود ننشینید زیرا بنده نمیداند که کی جانش گرفته می شود.

۱۳۱- بر سر غذا چون بندگان بنشینید پای خود را روی پای دیگر نیندازید و چهار زانو ننشینید

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص:

زیرا خدا این نشستن را بد دارد و صاحب آن را دشمن دارد.

۱۳۲- شام پیغمبران پس از نماز عشاء است شام خوردن را ترک نکنید که ترک آن ویرانی تن است.

۱۳۴- تب پیش آهنگ مرگ است و زنـدان خداست در روی زمین که هر کدام از بندگان خود را خواهد در آن زندانی کند تب گناهان را بریزد چنان که کرک از کوهان شتر میریزد.

۱۳۵- هر دردی از درون است جز زخم و تب که بر تن وارد میشوند.

۱۳۶- سوزش تب را با بنفشه و آب خنک کم کنید زیرا سوزش آن از نفس دوزخ است.

۱۳۷- و تا بیماری غلبه نکند درمان نکنید ۱۳۸- دعا قضای مبرم را رد میکند آن را وسیله دفاع قرار دهد.

۱۳۹- وضوء بعد از طهارت ده حسنه است خود را پاکیزه کنید.

۱۴۰- تنبل نباشید که تنبل حق خدا را ادا نکند.

۱۴۱- و از بادیکه بویش آزار دهد وضوء بسازید.

۱۴۲- خود را وارسی کنید و تطهیر نمائید زیرا که خدا بنده چرکین را دشمن دارد که هر کس با او نشیند از او متنفر باشد.

۱۴۳- مرد در نماز با ریش خود و چیزی که او را از نماز مشغول کند بازی نکند.

۱۴۴- بکار نیک سبقت جوئید پیش از آنکه بکار دیگری گرفتار شوید.

۱۴۵- مؤمن خود را رنج دهد تا دیگران در آسایش باشـند ۱۴۶- همه گفتارت ذکر خدا باشد ۱۴۷- از گناهان حذر کنید که بنده گناه میکند و روزیش کم می شود.

۱۴۸- بیمـاران خـود را بـا صـدقه درمـان کنیـد و امـوال خـود را بـا دادن زکـاه حفـظ کنیـد ۱۴۹- نمـاز وسـیله تقرب همه پرهیزکارانست ۱۵۰- حج جهاد مردم ناتوان است ۱۵۱-

و جهاد زن؛ خوب شوهرداری کردن است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۲

۱۵۲- فقر مرگ بزرگ است ۱۵۳- کمی عیالات یک ثروتیست ۱۵۴- انـدوه یک نحو پیریست ۱۵۵- کسی که میانه روی و قناعت کند دست تنگ نشود.

۱۵۶- کسی که مشورت کند هلاک نگردد ۱۵۷- احسان در باره مرد شرافتمند یا دیندار شایسته است.

۱۵۸- هر چیز میوه ای دارد میوه احسان شتاب در آنست.

۱۵۹- کسی که یقین دارد خدا عوض میدهد بخشش میکند ۱۶۰- کسی که در مصیبت دست بزانو زند مزدش باطل گردد، ۱۶۱- بهترین کردار مرد انتظار گشایش از طرف خداست.

۱۶۲- کسی که پدر و مادر خود را غمناک نماید عاق آن ها شده.

۱۶۳- روزی را بصدقه دادن بدست آرید ۱۶۴- با سپر دعا موج بلا را از خود بگردانید قسم بآن که دانه را بشکافد و آدم را بیافریند بلاء بر مؤمن شتابنده تر است از فرو شدن سیل از بالای تپه و از دویدن استر، ۱۶۶- از خدا عافیت از سختی بلا را بخواهید زیرا بلای سخت دین را میبرد.

۱۶۷- کسی که از دیگری پند گرفت و پذیرفت خوشبخت است.

۱۶۸- خود را به اخلاق نیک پرورش دهید زیرا بنده مسلمان بوسیله خوش خلقی بدرجه کسی میرسد که شب زنده دار و روزه عمرانه میگذراند.

۱۶۹- کسی که شراب نوشد و بداند که حرام است خدا بوی از گل خبال (چرک و خون دوزخیان) بنوشاند اگر چه آمرزیده شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۳

۱۷۰- نذر در معصیت و یمین در قطع رحم صحیح نیست ۱۷۱- کسی که دعوت بکار خیر کند و خود بدان عمل نکند چون کسی است که بی زه خواهد تیراندازد.

۱۷۲- زن مسلمان برای شوهرش

خود را معطر کند.

۱۷۳- کسی که برای حفظ اموال خود کشته شود شهید محسوب می شود، ۱۷۴- شخص مغبون نه ستوده است و نه اجر دارد ۱۷۵- قسم فرزند بی اجازه پدر و قسم زن بی اجازه شوهر صحیح نیست.

۱۷۶- یک روز تا شب نشاید ترک صحبت کرد مگر اشتغال بذکر حق داشته باشد.

۱۷۷- پس از هجرت نباید بیابان گرد شد پس از فتح مکه وجوب هجرت ساقط است.

۱۷۸- تجارت کنید تا محتاج مردم نشوید زیرا خدا پیشه ور درستکار را دوست دارد.

۱۷۹- هیچ کاری پیش خدا از نماز محبوبتر نیست کار دنیا شما را از نماز در وقت باز ندارد زیرا خدای عز و جل جماعاتی را نکوهش کرده و فرمود آنان که از نماز خود سهوکنندگانند یعنی غفلت میورزند و اوقات آن را سبک میگیرند.

۱۸۰- بدانید که دشمنان شما در اعمال نیک برای یک دیگر ریاکاری میکنند و خدا بآنها توفیق عمل خالص ندهد و جز عمل خالص را نپذیرد ۱۸۱- نیکی کهنه نشود و گناه فراموش نشود خدا با کسانی است که تقوی دارند و احسان میکنند ۱۸۲- مؤمن برادر خود را فریب ندهد و باو خیانت نکند و او را وانگذارد و باو بدبین نباشد و باو نگوید من از تو بیزارم.

۱۸۳- برای برادر خود دوشیزه بجو و اگر نیافتی برای او زن پارسائی بخواه، ۱۸۴- کندن کوه از برانداختن سلطنتی که عمرش بسر نیامده است آسان تر است از خدا کمک خواهید و صبر کنید زیرا زمین را بهر کدام از بندگانش که بخواهد میدهد و سر انجام نیک از آن متقیانست ۱۸۵- پیش از وقت در کاری عجله نکنید که پشیمان میشوید مدت را

طولانی بنظر نیاورید تا دل شما سخت شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۴

۱۸۶- از ناتوانهای خود دستگیری کنید و بوسیله ترحم بر آن ها ترحم خدا را برای خود جلب کنید ۱۸۷- مبادا از مسلمانی غیبت کنید زیرا مسلمان برادر خود را غیبت نکند با اینکه خدا نهی کرده و فرموده برخی از شما برخی را بدگوئی نکنند آیا کسی از شما خواهد که گوشت مردار برادر خود را بخورد؟!! ۱۸۸- مسلمان در نماز که در برابر خدا ایستاده دستهای خود را روی هم بر سینه نگذارد تا مانند کفار یعنی مجوس گردد.

۱۸۹- بر سر غذا چون بندگان بنشینید و بر روی زمین غذا بخورید و ایستاده ننوشید.

۱۹۰- چون در نماز بجانور گزنده ای دچار شدید آن را در زیر خاک کنید و بر آن آب دهن بیندازید یا آن را در میان پارچه بپیچید تا فارغ شوید.

۱۹۱- رو از قبله برگردانیدن نماز را میبرد کسی که چنین کند باید نماز را از سر بگیرد.

۱۹۲- کسی که پیش از آفتاب یازده بار قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و انا انزلنا و آیه الکرسی بخواند همیشه مالش محفوظ ماند و کسی که پیش از آفتاب اینها را بخواند در آن روز هر چه ابلیس کوشد گناهی نکند.

۱۹۳- از کجی در دین و غلبه مردان بخدا پناه برید هر کس با ما مخالفت کرد هلاک شد.

۱۹۴- بالا زدن جامه پاک کردن آنست خدا فرماید جامه های خود را پاکیزه کن یعنی بالا بزن.

۱۹۵- یک انگشت عسل شفای هر دردی است خدای تعالی فرماید از شکم زنبورها عسلی بیرون می آید که در آن برای مردم شفاست، عسل و قرائت قرآن و

جاویدن کندر بلغم آب میکند.

۱۹۶- در آغاز طعام نمک بخورید اگر مردم میدانستند که در نمک چه خواصی است او را بر تریاق مجرب مقدم می دانستند کسی که در آغاز خوراک نمک بخورد هفتاد درد و آنچه جز خدا نمیداند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۵

از او برود.

۱۹۷- در تابستان بر سر تب دار آب سرد بریزید که سوزش آن را خاموش کند.

۱۹۸- در هر ماهی سه روز روزه بدارید که برابر روزه عمرانه است، ما دو پنجشنبه روزه میداریم که میان آن ها یک چهار شنبه است زیرا خدای عز و جل جهنم را روز چهار شنبه آفریده.

۱۹۹- چون کسی حاجتی داشته باشد بامداد پنجشنبه دنبال آن رود زیرا رسول خدا (ص) فرمود بار خدایا بامدادان روز پنجشنبه را بر امت من مبارک گردان و چون از خانه بیرون رود آخر سوره آل عمران را (از إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ تا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ) با آیه الکرسی و انا انزلناه و سوره حمد بخواند که حوائج دنیا و آخرت از آن بر آورده شود.

۲۰۰- جامه های ضخیم بپوشید زیرا هر کس جامه نازک بپوشد دینش ضعیف است، هیچ کدام شما با جامه بدن نما بنماز نایستد در برابر خدا.

۲۰۱- بسوی خدای عز و جل توبه کنید و در دائره محبت او در آئید زیرا خدا دوست دارد توبه کنندگان را و دوست دارد پاکیزگان را، مؤمن توبه میکند.

۲۰۲- چون مؤمنی به برادر خود اف گوید میان آن ها جدائی افتد و اگر باو گوید تو کافری یکی از آن دو کافر شوند و چون او را تهمت زند اسلام در دلش آب شود چنانچه نمک

در آب حل شود.

۲۰۳- در توبه برای هر کس خواهد باز است بخدا توبه نصوح کنید شاید خدا گناهان شما را جبران کند.

۲۰۴- چون عهدی بستید بر آن وفا کنید هیچ نعمت و خرمی از میان نرود مگر بواسطه گناهی که مرتکب شوند خدا به بندگان ستم نمیکند اگر بدعا و بازگشت سبقت میجستند بلا نمی آمد و چون بلا آمد و نعمت رفت اگر باز هم بدرگاه خدا زاری کنند با نیت درست و سبک نشمارند و اسراف نورزند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۶

خدا مفاسد آن ها را اصلاح میکند و نیکی ها را بآنها بر میگرداند.

۲۰۵- چون کار بر مسلمان سخت شد بپروردگار خود شکایت کند که کلید امور و تدبیر هر چیز بدست او است.

۲۰۶- در هر مردی یکی از سه خصلت هست: تکبر، بد فالی، آرزوی بیجا- هر گاه یکی از شما گرفتار تکبر شد با بنده و خدمتکارش هم غذا شود و گوسفند بدوشد و چون فال بد زد بدان اعتماد نکند و نام خدا را ببرد و کار را بگذراند و چون آرزوی بیجائی کرد از خدا درخواست کند و خود را بدست نفس اماره ندهد که او را بگناه کشاند، ۲۰۷- با مردم بآنچه میشناسند و قبول دارند آمیزش کنید آنچه را باور ندارند وانهید آن ها را بروی خود و ما واندارید امر ما دشوار و سخت است متحمل آن نشود مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که دلش را خدا بایمان آزمایش کرده.

۲۰۸- چون شیطان یکی از شما را وسوسه کرد بخدا پناه برد و بگوید بخدا و رسولش از روی اخلاص ایمان دارم.

۲۰۹- چون خدا

بمؤمنی جامه نوی داد وضوء سازد و دو رکعت نماز بگذارد که در آن ها سوره حمد و آیه الکرسی و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و انا انزلناه بخواند و خدا را حمد کند که عورتش را پوشانید و او را میان مردم زینت داد و بسیار بگوید لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم که خدا را در آن گناه نکند و بهر نخی از آن ملکی باشد که برای او خدا را تقدیس کند و طلب آمرزش نماید و بر او رحمت کند ۲۱۰- بهم بد بین نباشید که خدا از آن نهی کرد.

۲۱۱- من با رسول خدایم و خاندان و دو سبطم در سر حوض با منند هر کس ما را میخواهد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۷

بگفتار ما برود و از کردار ما پیروی کند هر خاندانی افراد نجیب دارند ما و دوستان ما شفاعت میکنیم مردم برای دیدار ما در سر حوض بر یک دیگر سبقت میجویند، ما دشمنان خود را از آن دور میکنیم و دوستان خود را از آن سیراب میکنیم هر کس از آن شربتی بنوشد هرگز تشنه نشود، در حوض ما دو مجری از بهشت روانست یکی از تسنیم (چشمه علیای بهشت) و یکی از معین بر کناره آن خاک زعفران و ریگهائی از در و یاقوت است این همان نهر کوثر است.

۲۱۲- جریان امور بخواست خدای عز و جل است بدست بندگانش نیست اگر بدست بندگان بود هرگز بجای ما دیگران را اختیار نمیکردند ولی خداوند برحمت خود مخصوص گرداند هر کس را بخواهد خدا را حمد کنید برای آنکه شما را بنعمت بزرگی

که حلال زاده گی است اختصاص داده.

۲۱۳- روز قیامت هر چشمی گریان است روز قیامت هر چشمی بی خوابست مگر چشم کسی که خداوند او را بکرامت خود مخصوص کرده و بر مصیبت حسین (ع) و خاندانش گریسته.

۲۱۴- شیعیان ما چون زنبور عسلند اگر مردم بدانند چه عقیده ای دارند آن ها را میخورند.

۲۱۵- کسی که بر طعام نشسته شتابزده نکنید تا از خوردن فارغ شود و نه کسی را که بر سر غائط است تا قضای حاجت کند.

۲۱۶- چون یکی از شما از خواب بیدار شد بگوید لا اله الا اللّٰه الحلیم الکریم الحی القیوم و هو علی کل شی ء قدیر سبحان رب النبیین و اله المرسلین و سبحان رب السموات السبع و ما فیهن و رب الارضین السبع و ما فیهن و رب العرش العظیم و الحمد للّٰه رب العالمین و چون پس از خواب نشست پیش از آنکه برخیزد بگوید حسبی اللّٰه حسبی الرب من العباد حسبی اللّٰه الذی هو حسبی منذ کنت حسبی اللّٰه و نعم الوکیل.* یعنی عاقبت کار را خداوند میداند و اگر آن علم حاصل بوده برای بندگان خدا، می فهمیدند در انتخاب ما خیر و سعادت است.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۱۸

۲۱۷- چون یکی از شما در شب از خواب بیدار شد باطراف آسمان نگاه کند و این آیات آخر سوره آل عمران را بخواند إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ تا إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ.

۲۱۸- سر کشیدن در چاه زمزم دردها را میبرد از آب آن که در سمت رکن حجر الاسود است بنوشید زیرا زیر حجر الاسود چهار نهر بهشتی است: فرات، نیل، سیحون و جیحون و آن ها هم دو

نهرند ۲۱۹- شخص در رکاب سلطان جور که بحکمش اطمینان نیست و دستور خدا را در باره غنیمت اجراء نمیکند نباید جهاد کند هر کس بر این حال بمیرد کمک کار دشمن ما است در غصب حق ما و آلوده شدن بخونهای ما و مردنش مردن جاهلیت است.

۲۲۰- یاد ما خانواده درمان دردها و بیماری ها و وسوسه سینه ها است و دوستی ما رضایت پروردگار عز و جل است.

۲۲۱- کسی که دستورات ما را دریافت کند در پیشگاه قدس با ما است و کسی که منتظر سلطنت ما باشد چون کسی است که در راه خدا بخون خود غلطیده.

۲۲۲- کسی که در جنگ با ما بیاید یا ناله دادخواهی ما را بشنود و ما را یاری نکند خدا او را به رو در آتش دوزخ افکند.

۲۲۳- ما در یاری و فریادرسی هستیم در هنگامی که ستم شوند و راه چاره بر آن ها بسته شود ما باب حطه و باب سلامت هستیم هر که از آن در آید نجات یابد و هر که تخلف کند هلاک شود.

۲۲۴- خدا بما آغاز کرده و بما انجام میدهد بما محو کند و بما اثبات کند و بما زمانه سخت را برطرف کند و بواسطه ما باران فرستد، فریبنده شما را از خدا گول نزند.

۲۲۵- از روزی که خدا درهای آسمان را بسته یک قطره رحمت از آن نباریده و چون قائم ما

ظهور کند آسمان رحمت خود را ببارد و زمین گیاه خود را برویاند و کینه از سینه بندگان زدوده شود و درندگان و دامها بسر صلح آیند بطوری که زن از عراق پیاده

بشام رود و همه را بر سر سبزه قدم گذارد و آرایش و زیور خود را در بر دارد هیچ درنده ای او را بهراس نیاورد و از آن نترسد.

۲۲۶- اگر بدانید در مقاومت با دشمنان خود چه مقامی دارید و در صبر بر آزارشان چه اجری میبرید چشم شما روشن می شود.

۲۲۷- چون مرا از دست بدهید پس از من چیزهائی خواهید دید که از دست ملحدان و دشمنان آرزوی مرگ میکنید از دست کسان خود خواه که حق خدا را سبک شمارند و بجان خود بترسید چون چنین شد برشته محکم حق بچسبید و دسته دسته نشوید و صبر و نماز و تقیه را از دست ندهید.

۲۲۸- بدانید که خداوند بندگان متلون و بوقلمونی خود را دشمن دارد.

۲۲۹- از حق و دوستی اهل حق بر کنار نشوید کسی که دیگری را بر ما گزینند هلاک می شود و دنیا هم از دستش میرود و خواهد مرد.

۲۳۰- چون بخانه خود در آئید بر اهل خود سلام دهید بگوئید السلام علیکم و اگر کسی در خانه نباشد بگوئید السلام علینا من ربنا.

۲۳۱- هنگام ورود در منزل سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخوانید تا فقر شما برطرف شود.

۲۳۲- بکودکان خود نماز یاد بدهید و چون بهشت سال رسیدند آن ها را از نماز مؤاخذه کنید ۲۳۳- بسگها نزدیک نشوید کسی که با سگ تماس کرد اگر تر باشد خود را بشوید و اگر خشک باشد آب به جامه اش بپاشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۰

۲۳۴- اگر حدیثی از ما شنیدید که نمی فهمید آن را بما برگردانید و در آن توقف کنید و تسلیم شوید تا حقیقت آن را بدانید.

۲۳۵- سر

فاش کن و شتابزده نباشید، ۲۳۶- کسانی که پیش افتاده و غلو کرده انـد بحـد تعلیمات ما برگردند و کسانی که کوتاه آمده و مقصـرند خود را بما برسانند، کسی که بما متمسک شد بمقصود میرسد و کسی که راه دیگری رود غرق می شود، ۲۳۸- برای دوسـتان ما فوجهائی است از رحمت خدا و برای دشمنانمان فوجهائی است از غضب خدا، ۲۳۹- روش ما میانه روی و مسلک ما درست است، ۲۴۰- در پنـج نمـاز احکـام شـک جاری نیست و شک در رکعات موجب بطلان است در نماز وتر و در نماز جمعه و دو رکعت اول از هر نمـاز واجب که احکـام شـک دارد و در نماز صـبح و در مغرب، ۲۴۱- بنده خدا بی وضوء قرآن نخواند، ۲۴۲- هر سـوره ای کـه خوانديـد رکـوع و سـجود آن را ادا کنیـد یعنی در نـافله، ۲۴۳- مرد در پیراهنی کـه یـک ور پوشـیده نماز نخواند که از کارهای قوم لوط بوده؛ ۲۴۴- مرد در یک جامه میتوانـد نماز بخواند که دو گوشه اش را بگردنش ببنـدد و در یـک پیراهن ضـخیم که دکمه هـای آن را بینـدازد، ۲۴۵- مرد بر صورت یـا فرشـی که در آن صورت باشـد نمـاز نخوانـد ولی جایز است صورت زیر پاهایش باشد یا جامه ای بروی آن اندازد که پوشـیده شود و شـخص در حال نماز پولهای صورت دار در جـامه خود گره نکنـد ولی جـایز است آنهـا را در همیان بگـذارد یا در جامه دیگری و در صورت خوف بر آن بکمر بندد ۲۴۶- کسی بر قبه گندم و جو و خوردنیهای دیگر نماز نخواند و نه بر نان.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۱

-۲۴۷

تا نام خدا نبرد وضوء نسازد.

۲۴۸- پیش از آنکه دست بآب زند بگوید بسم اللّٰه و باللّٰه اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و چون از وضوء فارغ شد بگوید اشهد ان لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی اللّٰه علیه و آله تا مستحق آمرزش شود.

۲۴۹- هر کس با معرفت نماز بخواند آمرزیده شود.

۲۵۰- کسی در وقت نماز فریضه نماز نافله نخواند مگر عذری داشته باشد نافله را پس از نماز فریضه در صورت امکان قضا کند خدا فرموده آن کسانی که دائم در نمازند یعنی آنچه شب از آنها فوت شود در روز قضا کنند و آنچه روز از آن ها فوت شود در شب قضا کنند.

۲۵۱- در وقت فریضه قضای نافله نخوانند نخست فریضه را بخوان سپس هر چه خواهی نماز بخوان ۲۵۲- نماز در مکه و مدینه برابر هزار نماز است و یک درهم در حج صرف کردن برابر هزار درهم صدقه است.

۲۵۳- مرد در نماز خود باید خشوع داشته باشد زیرا هر کس دلش ترس از خدا دارد اعضایش هم ترس دارند با هیچ چیز در نماز بازی مکن.

۲۵۴- قنوت نماز جمعه پیش از رکوع است، در رکعت اول نماز جمعه سوره حمد و جمعه خوانده شود و در دوم حمد و منافقون.

۲۵۵- در هر دو رکعت بعد از سجده باید بنشینید تا اعضای شما بجا افتد سپس برخیزید روش ما چنین است:

۲۵۶- چون یکی از شما از نماز برخیزد دستش را بسینه اش برگرداند چون برابر خدای جل جلاله بایستید سینه را پیش دارید و راست بایستید و خم نباشید

و چون یکی از شما از نماز فارغ شد دستها بسوی آسمان بلند کند و دعا نماید.

عبد اللّه بن سبا عرض کرد یا امیر المؤمنین مگر خدا در هر جا نیست؟ فرمود چرا عرض کرد پس

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۲

چرا بنده دستش بسوی را آسمان بلند کند؟ فرمود مگر این آیه را نخواندی که می فرماید روزی شما و آنچه بدان نوید داده شدید در آسمان است، خدا دستور داده که روزی را از جان آن بخواهید و جای روزی و آنچه خدا وعده داده است آسمان است.

۲۵۷- بنده از نماز خود منصرف نشود تا از خدا بهشت را بخواهد و از دوزخ باو پناه برد و از او بخواهد که حور العین باو روزی کند.

۲۵۸- چون بنماز بایستید نماز کسی را بخوانید که با نماز وداع میکند.

۲۵۹- تبسم نماز را نمیبرد ولی خنده قاه قاه نماز را میبرد.

۲۶۰- چون خواب بر دل مستولی شد وضوء لازم است.

۲۶۱- چون در میان نماز چرتت گرفت و خواب بر تو مسلط شد نماز را ببر که مبادا بر خود بجای دعا نفرین کنی.

۲۶۲- هر که بدلش ما را دوست دارد و با زبانش ما را کمک کند و بدستش با ما در نبرد دشمنان همکاری کند او در بهشت با ما همدرجه است.

۲۶۳- هر که از دل دوست دارد و با زبان ما را یاری کند ولی در حال هدنه بسر برد و فیض جهاد با ما را درک نکند یک درجه پائین تر است. ۲۶۴- هر کس که از دل ما را دوست دارد ولی با زبان و دست ما را یاری نکند دو درجه فرودتر است.

۲۶۵-

هر کس ما را از دل دشمن دارد و با زبان و دست زيانى بما نرساند در دوزخ است.

۲۶۶- هر كس از دل ما را دشمن دارد و با زبان بما زيان رساند در دوزخ است.

۲۶۷- هر كس از دل ما را دشمن دارد و با دست و زبان خود بما زيان رساند در دوزخ است و هم نشين دشمن ما است.

۲۶۸- اهل بهشت بمنزل ما و منزل شيعيان ما نگرانند چنانچه مردم كنون بستاره ها مينگرند.

۲۶۹- و چون از سوره هائى كه آغاز آن ها سبح يا يسبح است فارغ شديد بگوئيد سبحان اللَّه الاعلى

الخصال / ترجمه كمره اى، ج ۲، ص: ۴۲۳

۲۷۰- چون آيه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِ را خوانديد بر آن حضرت صلوات بفرستيد چه در نماز باشد چه در غير نماز.

۲۷۱- در بدن عضوى نيست كه كمتر از چشم شكر خدا كند چشم خود را نگهداريد و بهر جا خواهد باز نكنيد تا شما را از ياد خداى عز و جل باز ندارد.

۲۷۲- چون سوره و التين را خوانديد در آخرش بگوئيد و نحن على ذلك من الشاهدين و هر گاه در قرآن جمله قولوا آمنا قرائت كردى پس از آن بگو آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (آيه ۵۲ سوره آل عمران) ۲۷۳- بنده در تشهد آخر كه نشسته بگويد اشهد ان لا اله الا اللَّه وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله (ص) و أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ سپس اگر حدثى از او پديدار شود نمازش درست است.

۲۷۴- خدا بچيزى پرستش نشده كه از پياده رفتن بخانه او سخت تر

باشد.

۲۷۵- خیر را از سم و اعناق شتران بجوئید که میروند و می آیند.

۲۷۶- خدا زمزم را سقایت نامیده زیرا رسول خدا دستور داد کشمشی را که از طائف برای او آوردند خیس کنند و در حوض زمزم ریزند چون آبش تلخ بود میخواست تلخی آن کم شود چون نبیذ خیس شده کهنه شد او را نیاشامید (زیرا مسکر می شود) ۲۷۷- چون مرد برهنه شود شیطان باو نگاه کند و در او طمع نماید؛ خود را بپوشید مرد نباید جامه خود را از رانش دور کند و میان جمعی بنشیند.

۲۷۸- کسی که چیزی خورد که بویش آزار دهد بمسجد نرود.

۲۷۹- مرد در سجده نماز واجب پائین تنه خود را بلند کند.

۲۸۰- چون کسی از شما خواهد غسل کند نخست دو ذراعش را بشوید.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۴

۲۸۱- چون نماز میخوانی چنان بخوان که خود قرائت حمد و سوره و تکبیر و تسبیح خود را بشنوی ۲۸۲- چون از نماز منصرف شوی بسمت راست توجه کن.

۲۸۳- از دنیا توشه ای برگیر و بهترین توشه ای که از آن برگیری تقوی است.

۲۸۴- از بنی اسرائیل که مسخ شدند دو دسته گم شدند یکی در دریا و یکی در بیابان پس حیوانی را که بحلالی نشناسید نخورید، ۲۸۵- هر که دردی گرفت و تا سه روز آن را بکسی اظهار نکرد و بخدا نالید بر خدا شایسته است که ویرا عافیت بخشد.

۲۸۶- دورترین حالات بنده خدا وقتی است که شکم خوارگی و زن بارگی را وجهه همت خود کند ۲۸۷- مرد نباید سفری کند که میترسد در آن نماز یا دینش از دست برود.

۲۸۸- چهارند که گوش بهمه کسی دارند

پیغمبر (ص) و بهشت و دوزخ و حور العین چون بنده از نماز خود فارغ شد بر پیغمبر (ص) و خاندانش صلوات فرستد و بهشت را از خدا درخواست کند و از دوزخ بحضرت او پناه برد و از او بخواهد که حور العین را بوی تزویج کند زیرا هر که بر محمد (ص) پیغمبر اسلام صلوات فرستد پیغمبر (ص) آن را بشنود و دعای او بدرگاه خدا بالا رود و هر که از خدا بهشت را خواهد بهشت بگوید پروردگارا آنچه را بنده ات خواسته باو بده و هر که از دوزخ بخدا پناه برد دوزخ گوید پروردگارا بنده ات را از آنچه پناه جسته پناه بده و هر کس حور العین درخواست کند گویند بار خدایا آنچه را بنده ات خواسته بده.

۲۸۹- سرود زاری شیطان است از برای بهشت.

۲۹۰- هر کدام شما خواهد که بخوابد دست راستش را زیر گونه راستش نهد و بگوید بسم اللَّه

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۵

وضعت جنبی للَّه علی مله ابراهیم و دین محمد (ص) و ولایه من افترض اللَّه طاعته ما شاء اللَّه کان و ما لم یشاء لم یکن هر که هنگام خواب این ذکر را بگوید از دزد غارتگر و زیر آوار رفتن محفوظ ماند و فرشتگان برایش استغفار کنند، ۲۹۱- هر که هنگام خواب چون در بستر خوابید سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ را بخواند خداوند پنجاه هزار فرشته بدو بگمارد تا در آن شب او را پاسداری کنند، ۲۹۲- چون یکی از شما خواست بخوابد پیش از آنکه پهلو بر بستر نهد بگوید اعیذ نفسی و دینی و اهلی و مالی و ولدی و خواتیم عملی

و ما رزقنی ربی و خولنی بعزه اللَّه و عظمه اللَّه و جبروت اللَّه و سلطان اللَّه و رحمه اللَّه و رأفه اللَّه و غفران اللَّه و قوه اللَّه و قدره اللَّه و جلال اللَّه و بصنع اللَّه و ارکان اللَّه و بجمع اللَّه و برسول اللَّه و بقدره اللَّه علی ما یشاء من شر السامه و الهامه و من شر الجن و الانس و من شر ما یدب فی الارض و ما یخرج منها و من شر کل دابه انت آخذ ناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و هو علی کل شی ء قدیر و لا حول و لا قوه الا باللَّه العلی العظیم زیرا رسول خدا (ص) حسن و حسین (ع) را با این ذکر در پناه خدا می سپرد و رسول خدا (ص) ما را بدان دستور داده است.

۲۹۳- ما گنجوران دین خدائیم، ما کلیدهای دانشیم چون یک پیشوا و جلوداری از ما برود پیشوا و امام دیگری پدیدار گردد، هر کس پیروی از ما کند گمراه نباشد و هر کس منکر ما شود براه راست نمیرود هر کس با دشمن ما بزیان ما همدستی کند نجات نیابد هر که ما را واگذارد یاری برای او نیست، برای طمع در دنیا و کالای آن که از میان میرود و آنها را وامیگذارید و از دست می دهید با ما مخالفت نکنید زیرا کسی که دنیا را بر آخرت برگزید و آن را بر ما مقدم داشت فردای

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۶

قیامت حسرتش بزرگ باشد اینست مقصود از گفتار خدای عز و جل (در سوره زمر آیه ۵۵) هر کسی میگوید وا حسرتا که

در باره خدای خود کوتاه آمدم و براستی از مردمان خوار میباشیم، ۲۹۴- کودکان خود را نظیف و پاکیزه کنید و چرک غذا را از آنها بشوئید زیرا شیطان آن را میبوید و بچه را به دهشت میاندازد و بد خواب میکند و دو فرشته نویسنده اعمال شما از آن در آزارند ۲۹۵- نخست نگاه در زن از آن شما است ولی نگاه خود را تکرار نکنید و از گرفتاری بدان بترسید، ۲۹۶- دائم الخمر خدا را چون بت پرست برخورد میکند حجر بن عدی عرض کرد ای امیر المؤمنین دائم الخمر کی است؟ فرمود آنکه هر وقت می بیابد بنوشد.

۲۹۷- هر کس نوشابه مست کننده نوشد و مست شود تا چهل شبانه روز نمازش قبول نشود.

۲۹۸- هر کس در باره مسلمانی سخنی گوید که مقصودش ریختن آبروی او باشد خداوند او را در لجن زار دوزخ زندانی کند تا دلیلی آورد که خود را معذور کند.

۲۹۹- دو مرد برهنه زیر یک جامه نخوابند اگر خوابیدند باید تأدیب و تعزیر شوند.

۳۰۰- کدو بخورید که مغز را بیفزاید پیغمبر (ص) از کدو خوشش می آمد.

۳۰۱- پیش از طعام و پس از آن ترنج بخورید زیرا خاندان محمد (ص) چنین کنند.

۳۰۲- امرود دل را روشن کند و دردهای درون را تسکین دهد.

۳۰۳- چون انسانی بنماز ایستد شیطان بدو رو کند و او را از روی حسرت تماشا کند زیرا ببیند که در رحمت خدا فرو رفته.

۳۰۴- بدترین امور دینداری کارهای تازه در آمد و بدعتهاست و بهترین امور آن ها است که خدا پسندیده.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۷

۳۰۵- هر کس دنیا را پرستید و آن را بر آخرت

برگزید سرانجامش خطرناکست.

۳۰۶- آب را بوی خوش قرار دهید ۳۰۷- هر کس بدان چه خدا برایش قسمت کرده خشنود باشد تن خود را آسوده کرده، ۳۰۸- هر کس زندگی و عمر خود را در آنچه ویرا از خدا دور کند گذرانید زیانکار است، ۳۰۹- اگر نماز گذار بداند در حال نماز چگونه جلال خدا او را فرا گرفته خوش ندارد که هرگز سر از سجده بردارد، ۳۱۰- مبادا کار خود را تأخیر اندازید تا میتوانید بدان پیشدستی کنید، ۳۱۱- هر چه روزی شماست هر اندازه ناتوان هم باشید بشما خواهد رسید و هر بلائی که برای شما مقدر شده نمیتوانید با هیچ حیله جلوی آن را بگیرید، ۳۱۲- امر بمعروف کنید، و از منکرات جلوگیری نمائید در برابر مصیبات شکیبا باشید، ۳۱۳- شناختن حق ما چراغ مؤمن است، ۳۱۴- بدترین کوریها برای کسی است که از فضائل ما کور باشد و با ما دشمنی ورزد با اینکه ما در باره او گناهی نداریم جز آنکه او را بحق دعوت میکنیم و دیگران او را به فتنه و دنیا میخوانند آشوبگری و دنیا را بر ما گزیند و از ما بیزاری جوید و با ما دشمن گردد.

۳۱۵- پرچم حق بدست ماست هر کس در سایه آن در آید او را فرا گیرد و هر کس بدان پیشدستی جوید کامیاب است و هر کس با آن مخالفت کند هلاك شود و هر که از آن جدا گردد پست شود و هر کس بدان چنگ زند نجات یابد.

۳۱۶- من پیشوای مؤمنانم و مال پیشوای ستمکارانست، ۳۱۷- بخدا دوست ندارد مرا جز مؤمن و دشمن ندارد مرا جز منافق.

۳۱۸-

چون بهمکیشان خود رسیدید دست بدهید و خوشروئی و شادمانی از خود نشان دهید تا از هم جدا شوید در صورتی که گناهانتان ریخته باشد.

۳۱۹- چون یکی از شما عطسه کرد باو بگوئید یرحمکم اللّه و او در جواب بگوید يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ و یرحمکم خدا فرماید (در سوره نساء آیه ۸۶) هر گاه شما را تحیت گفتند بهتر از آن پاسخ دهید یا

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۸

همان را رد کنید.

۳۲۰- با دشمن خود دست بده و خوشرفتاری کن و اگر چه بد دارد زیرا خدا بدان دستور داده و فرمود (در سوره حم سجده آیه ۳۴) بدان چه نیکتر است بدی را پاسخ ده تا دشمن تو چون دوست صمیمی شود بر خورد نکنند بدین روش نیک مگر کسانی که بردبارند و برخورد نکند بدان مگر صاحبان بخت پیروز، ۳۲۱- سخت تر مجازاتی که از دشمن خود کنی اینست که در باره او خدا را اطاعت کنی و بدستور حق با او رفتار کنی و برای تو کافی است که ببینی دشمنت خدای عز و جل را گناه میکند.

۳۲۲- دنیا میچرخد بهره خود را بآرامی از آن بطلب تا نوبت آن بتو برسد.

۳۲۳- مؤمن بیدار و در انتظار و ترسان است در انتظار فرج دنیوی یا مرگ با سعادت است از بلائی که مجازات گناه او است میترسد و برحمت پروردگار خود امیدوار است.

۳۲۴- مؤمن بدون بیم و امید نیست از گذشته خود ترسان است و از جستجوی آنچه خدا وعده داده غفلت نورزد و از آنچه خدا بدان بیم داده ایمن نیست.

۳۲۵- شما آبادکنندگان زمین هستید خدای عز و جل شما را

در آن جای داده تا ببیند چه میکنید؟ خدا را در آنچه از شما می بیند واپائید.

۳۲۶- جاده وسیع را بروید مبادا دیگران جای شما را بگیرند ۳۲۷- هر کس عقل کامل دارد نیک رفتار و دین نگهدار است.

۳۲۸- بدریافت آمرزش پروردگار خود پیشدستی کنید و بدان بهشتی که پهنای آن برابر آسمان و زمین است و برای اهل تقوی آماده شده، شما بدان بهشت نمیرسید جز به تقوی.

۳۲۹- هر کس آلوده گناه شد از یاد خدا بیرون رود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۲۹

۳۳۰- هر کس از پیشوای برحق دریافت وظیفه نکند خدا شیطانی بر او بگمارد و او همچنین با او باشد.

۳۳۱- چرا مخالفین شما در گمراهی خود بصیرتر و در کینه توزی سخت تر و در صرف مال برای ترویج مرام خود بخشنده ترند از شما همانا برای آنست که شما بدنیا دل دارید و بدان تکیه کردید و بستم کشیدن خو کردید و به کالای دنیا بخل ورزیدید و در آنچه وسیله عز و سعادت و نیروی شما است برای اینکه بشما ستم کنند کوتاهی کردید نه در باره آنچه خدا بشما فرموده از او آزرم دارید و نه برای خود مصلحت اندیشی میکنید.

۳۳۲- در هر روز ستمی تازه میکشید و از خواب غفلت بیدار نمیشوید و سستی شما بسر نمیرسد.

۳۳۳- پوسیدگی و تباهی خود را نمی بینید هر روز دین شما کهنه تر و بی رونق بی رونق تر می شود و شما سرگرم دنیای خود هستید خدای عز و جل میفرماید ستمکاران را پشتیبان خود نکنید تا در آتش افتید و جز خدا دستگیری نداشته باشید و یاری نشوید.

۳۳۴- فرزندان خود را نامگذاری کنید اگر ندانید پسرند یا دختر نامی

بر آنها بگذارید که بمرد و زن هر دو اطلاق شود (چون حشمت و نصرت و عزت) زیرا همان فرزندی که سقط هم شده در قیامت با شما برخورد کند و اگر نام آن را نگذاشته از پدر مؤاخذه کند، رسول خدا (ص) بفرزند فاطمه زهرا (ع) پیش از آنکه زائیده شود محسن نام گذاشت.

۳۳۵- مبادا ایستاده آب نوشید که باعث درد بیدرمان است یا خداوند عافیت بدهد.

۳۳۶- چون بچهار پا سوار شوید نام خدا را ببرید و بگوئید «سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ» (آیه ۱۴ سوره زخرف)

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۰

۳۳۷- چون یکی از شما بسفر رود بگوید «اللهم انت الصاحب فی السفر و الحامل علی الظهر» و الخلیفه فی الأهل و المال و الولد.

۳۳۸- چون در منزلی فرود آمدید «بگوئید اللهم «أَنْزِلْنِی مُنْزَلًا مُبارَکاً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ» ۳۳۹- چون چیزی از حوائج خود را از بازار بخرید هنگام ورود ببازار بگوئید «اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم انی اعوذ بک من صفقه خاسره و یمین فاجره و اعوذ بک من بوار الایم (مرگ زن بیوه) ۳۴۰- کسی که پس از نماز در مسجد منتظر وقت نماز دیگری بماند زائر خدا باشد و بر خدا حق است که زائر خود را گرامی دارد و هر چه خواهد باو بدهد.

۳۴۱- کسی که بحج و عمره رود مهمان خداست و بر خدا حق است که مهمان خود را گرامی دارد و بخشش آمرزش را بوی دهد.

۳۴۲- هر کس بکودک بی شعوری نوشابه

دهد خدا او را در لجن زار دوزخ زندانی کند تا عذر خود را محرز نماید.

۳۴۳- صدقه برای مؤمن سپر بزرگی است از آتش و برای کافر وسیله حفظ مال اوست بزودی بوی عوض داده شود و بلاها را از او بگرداند ولی در آخرت بهره ندارد.

۳۴۴- از زبان، دوزخیان برو در آتش افتند.

۳۴۵- از زبان بنوریان نور بخشند زبان خود را نگهدارید و آن را بذکر خداوند مشغول کنید ۳۴۶- پلیدترین کسبها آنست که گمراهی آورد و بهترین کسبها کارهای نیک است.

۳۴۷- مبادا صورت بسازید که روز قیامت از آن بازپرسی شوید.

۳۴۸- چون پلیدی از تو بیرون شد بگو خدا آنچه را بد است از من دور کرد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۱

۳۴۹- چون از حمام بیرون شدی و برادر دینی تو بتو بگوید خوش باد حمام و گرمابه ات بگو «انعم اللّه بالک» (آسوده خاطر باشید) ۳۵۰- چون برادرت بتو گوید «حیاک اللّه بالسلام» در جوابش بگو انت «حیاک اللّه بالسلام و احلک دار المقام.

۳۵۱- در راه نشاش و تغوط مکن.

۳۵۲- درخواست پس از مدح است اول خدا را مدح کنید سپس حاجات خود را بخواهید.

۳۵۳- ای کسی که دعا میکنی مطلب نامشروع و غیر ممکن را مخواه.

۳۵۴- چون خواستید کسی را برای پسری تهنیت بگوئید بگوئید خداوند این بخشش را بر تو مبارک کند و او را بجوانی برساند و برو احسانش را بتو روزی کند.

۳۵۵- چون برادر دینی تو از مکه برگشت میان دو چشم او را به بوس و دهانش را ببوس که با آن حجر الاسودی را بوسیده که رسول خدا (ص) آن را بوسیده است چشمش را ببوس

که با آن خانه خـدا را دیـده، پیشانی و رویش را ببوس و در مبارکبادش بگوئید خدا حجت را قبول کند و آن را منظور دارد و آنچه خرج کردی بتو عوض بدهد و این را آخرین حجت قرار ندهد.

۳۵۶- از مردمان پست و بی آبرو بپرهیزید که از خدا نمیترسند و کشندگان پیغمبران در میان آنهاست و دشمنان ما از آنهایند.

۳۵۷- خدا توجهی بزمین کرد و ما را برگزید و برای ما شـیعیانی برگزید که ما را یاری کنند و در شادی ما شاد باشند و در غم ما غمناك و مال و جان خود را در راه ما بدهند آنها از ما باشند و بما ملحق شوند.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۲

۳۵۸- هر کس از شیعیان ما مرتکب گناهی شود نمیرد تا ببلائی دچار شود که کفاره گناهش گردد این بلا در مالش باشـد یا در فرزند یا در جانش تا بیگناه خدا را ملاقات کند اگر گناهی بر او باقی ماند جانش را بسختی گیرند.

۳۵۹- شـیعه ما صدیق و شهید از دنیا رود زیرا امامت ما را تصدیق کرده و برای خدا در راه ما دوستی و دشمنی کرده و بخدا و رسولش ایمـان آورده خـدای عز و جل (در سوره حدیـد آیه ۱۹) فرمایـد آنان که بخـدا و رسولانش و ایمان آورنـد هم آنان صدیقان و شهیدان باشند نزد پروردگار خود مزد و نور خود را دریابند.

۳۶۰- بنی اسرائیل هفتاد و دو فرقه شدند و بزودی این امت هفتاد و سه دسته شوند یکی از آنها در بهشت باشد.

۳۶۱- هر کس سر ما را فاش کند خدا سختی آهن را باو

بچشاند.

۳۶۲- فرزندان خود را روز هفتم ولادت آنها ختنه کنید از سرما و گرما اندیشه نکنید.

۳۶۳- ختنه تن را پاکیزه کند ۳۶۴- زمین از شاش نبریده زاری کند.

۳۶۵- مستی چهار نوع است مستی شراب مستی مال مستی خواب مستی پادشاهی.

۳۶۶- چون کسی از شما بخوابد دستش را زیر گونه راست نهد زیرا نمی داند که بیدار می شود یا نه.

۳۶۷- دوست دارم که مؤمن در هر پانزده روز یک بار نوره بکشد.

۳۶۸- ماهی کمتر بخورید زیرا گوشت بدن را آب میکند و بلغم را میافزاید و دل را سخت میکند ۳۶۹- سر کشیدن شیر شفای هر دردی است جز مرگ ۳۷۰- انار را با پیه آن بخورید که معده را شستشو می دهد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۳

۳۷۱- هر دانه ای از انار که در معده جا کند تا چهل روز دل را زنده میکند و جان را روشنی بخش است و امانی است از مرض و وسوسه شیطان را سست میکند.

۳۷۲- سرکه خوب نان خورشی است صفرا را کم میکند.

۳۷۳- کاسنی بخورید که در هر بامداد قطره ای از قطرات بهشت بر آنست.

۳۷۴- از آب باران بنوشید که تن را پاکیزه میکند و بیماری ها را میبرد خدا (در سوره انفال آیه ۱۱) فرماید و فرو میفرستد از آسمان آبی که شما را پاکیزه کند و پلیدی شیطان را از شما ببرد و دلهای شما را بهم پیوند کند و قدمها را استوار فرماید.

۳۷۵- سیاه دانه برای درمان هر دردی است مگر زهرناک باشد ۳۷۶- گوشت گاو مرض آور است ۳۷۷- شیر گاو دواء است.

۳۷۸- روغن گاو شفا است.

۳۷۹- برای زن آبستن دوا و غذائی بهتر از خرمای تازه

نیست خدای تعالی بمریم فرمود تنه نخل خرما را بجنبان تا برای تو خرمای تازه بیفتد پس بخور و بنوش و چشم خود را بفرزند عزیز خود روشن دار ۳۸۰- کام فرزندان خود را با خرما بردارید.

۳۸۱- رسول خدا (ص) کام حسن و حسین (ع) را با خرما برداشت.

۳۸۲- چون کسی خواهد با زن خود بیامیزد او را بشتاب نیاورد و مهلتش دهد تا خود را آماده کند. ۳۸۳- زنان حوائج و مقدماتی دارند تا با شوهر خود بخوابند.

۳۸۴- چون کسی زن بیگانه ای دید و از او خوشش آمد با زن خود بخوابد او هم همانی را که از او میخواهد دارد.

۳۸۵- شیطان را بدل خود راه ندهید دیده را از زنان بیگانه بگردانید.

۳۸۶- اگر دلش خواست زنی و زن ندارد برود دو رکعت نماز بخواند و بسیار خدا را حمد

کند و صلوات بر پیغمبر (ص) بفرستد و از فضل خدا بخواهد که از مرحمت خود او را مستغنی کند.

۳۸۷- چون کسی با زن خود در آمیخت در آن حال سخن کم گوید.

۳۸۸- گفتار در جماع باعث لالی است.

۳۸۹- کسی بدرون فرج زن خود نگاه نکند شاید چیزی ببیند که بدش آید نگاه بدان موضع باعث کوری است.

۳۹۰- چون کسی با زن خود مجامعت کند بگوید خدایا من بدستور تو فرج او را حلال کردم و آن را برسم امانت از تو پذیرفتم اگر فرزندی از او بهره من کردی پسری تمام باشد و شیطان را در او بهره و شرکتی نباشد ۳۹۱- حقنه یکی از چهار درمان است.

۳۹۲- رسول خدا (ص) فرمود بهترین درمان حقنه است.

۳۹۳- حقنه شکم

را فربه کند و درد درون را رفع کند.

۳۹۴- حقنه تن را نیرومند کند.

۳۹۵- سعوط بینی را از بنفشه بسازید.

۳۹۶- بر حجامت مواظبت کنید.

۳۹۷- چون کسی خواهد با عیال خود مجامعت کند شب اول ماه و نیمه ماه نباشد که شیطان در این دو وقت فرزند میجوید و شیاطین دیگر هم پیرو او دنبال فرزند می آیند و در فرزند شما شرکت میکنند.

۳۹۸- در روز چهار شنبه نوره نکشید.

۳۹۹- روز چهار شنبه روز نحس همیشه گی است در آن روز دوزخ آفریده شده ۴۰۰- در روز جمعه ساعتی است که هیچ کس در آن حجامت نکند مگر آنکه بمیرد.

۱۰- آنچه دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین نوشته شده

جابر گوید

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۵

رسول خدا (ص) فرمود دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین بر در بهشت نوشته شده لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ علی برادر رسول خدا است.

۱۱- نماز چهار هزار باب دارد-

زکریا بن آدم گوید از امام هشتم شنیدم میفرمود نماز چهار هزار باب دارد.

۱۲- آنچه هفت هزار سال پیش از خلق و آفرینش آدم (ع) بر ساق عرش نوشته یافت شده-

سهل بن غزوان بصری گوید از امام ششم (ع) شنیدم میفرمود یک زنی از جنها که بنام عفراء خوانده میشد همیشه می آمد نزد پیغمبر (ص) و سخنان آن حضرت را میشنید و پیش نیکان از جن میرفت و آنها را به اسلام دعوت میکرد و بدست او مسلمان میشدند در این میان چند روزی شد که پیغمبر (ص) او را ندید و از جبرئیل حال او را پرسید عرض کرد یا رسول اللّٰه بدیدن یکی از خواهران دینی خود رفته است پیغمبر فرمود خوشا بحال کسانی که در راه خدا با هم دوستی کنند خدای تبارک و تعالی در بهشت ستونی از یاقوت سرخ آفریده که بر فراز آن هفتاد هزار کاخ است و در هر کاخی هفتاد هزار اطاق است آنها را خدا برای کسانی آفریده است که در راه رضای خدا با هم دوستی کنند و از یک دیگر دیدن کنند چون عفراء خدمت پیغمبر رسید پیغمبر از او پرسید ای عفراء چه دیدی؟ عرض کرد عجایب بسیاری دیدم فرمود:

عجب انگیزترین همه چه بود؟ عرض کرد عجب تر از همه این بود که دیدم شیطان در دریای سبز بر

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۶

سنگ سفیدی نشسته و دستها بسوی آسمان بلند کرده و میگوید بار الها چون سوگند خود را انجام دادی و مرا در آتش دوزخ بردی تو را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) میخوانم که مرا از آتش دوزخ رها کنی و با آنها محشور گردانی باو گفتم ای حارث این

نامها چیست که خدا را بآنها میخوانی؟ گفت من هفت هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند آنها را در ساق عرش دیدم و دانستم که گرامی ترین خلقند نزد خدای عز و جل و اکنون خدا را بحق آنها میخوانم، پیغمبر فرمود اگر همه روی زمین خدا را باین نامها سوگند دهند دعای آنها را مستجاب میکند.

۱۳- کسانی که روایت کرده اند خدای عز و جل دوازده هزار عالم دارد

امام ششم ع فرمود دوازده هزار عالم است که هر یک از آنها از هفت آسمان و هفت زمین خدای بزرگتر است هیچ یک از آن عالمها نمیدانند که خدای عز و جل جز عالم آنها عالمی دارد و من حجت بر همه آنها هستم

۱۴- صحابه رسول خدا (ص) دوازده هزار مرد بودند-

اشاره

امام ششم (ع) فرمود اصحاب رسول خدا (ص) دوازده هزار مرد بودند هشت هزار از مدینه و دو هزار از مکه و دو هزار از آزادشدگان کفار که اسلام آورده بودند، در میان آنها نه جبری مذهب بود نه از مرجئه بود نه از خوارج بود نه معتزله بود نه از اصحاب ابی حنیفه که برأی و قیاس عمل میکنند و شب و روز گریه میکردند و میگفتند خدایا جان ما را بگیر پیش از آنکه نان جوی هم بخوریم.

شرح

صحابه مسلمانانی هستند که درک صحبت پیغمبر (ص) را نموده و از آن حضرت علم و حدیث و آداب دین را بلا واسطه دریافت کردند و مقصود اینست که اصحاب پیغمبر مسلمان پاک بودند و این

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۷

مذاهب همه بدعت و ضلالت است آن مسلمانان پاک مشتاق آخرت و ملاقات پروردگار بودند و از دنیا بیزار و همیشه درخواست مرگ میکردند.

۱۵- ذکر نوری که چهار هزار سال پیش از آفرینش آدم پیش خدای عز و جل بود-

رسول خدا (ص) فرمود من و علی (ع) یک نور بودیم پیش خدا چهار هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند و چون خداوند آدم را آفرید این نور را در پشت او براه انداخت و همیشه او را از پشتی به پشتی نقل میکرد تا بپشت عبد المطلب استوار شد سپس آن را از پشت عبد المطلب در آورد و دو بخش کرد یک بخش را در صلب عبد اللّه نهاد و یکی را در صلب ابی طالب علی (ع) از منست و من از علی (ع) هستم گوشت او گوشت من است و خونش خون من است هر کس او را دوست دارد مرا دوست داشته و من او را دوست دارم و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و من او را دشمن دارم.

۱۶- ذکر نوشته ای که میان دو شانه محمود فرشته بوده بیست و دو هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم.

امام هفتم (ع) فرمود در آن میان که رسول خدا (ص) نشسته بود یک فرشته ای بحضرتش وارد شد که بیست و چهار وجه داشت حضرت فرمود ای دوست من جبرئیل تو را در این صورت ندیده بودم آن فرشته عرض کرد من جبرئیل نیستم من محمودم خدا مرا فرستاده که نوری را با نوری تزویج کنم حضرت فرمود کدام کس را با کدام؟ عرض کرد فاطمه را (ع) با علی (ع) فرمود چون آن فرشته بر گشت

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۸

میان دو شانه اش نوشته بود محمد رسول خدا (ص) است و علی (ع) وصی اوست رسول خدا (ص) فرمود از کی این نوشته میان دو شانه تو است؟ عرض کرد بیست و دو هزار سال پیش از اینکه آدم آفریده شود.

۱۷- خدا یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفریده است.

پیغمبر فرمود خداوند یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آفریده که من نزد خدا از همه گرامی ترم و مباهات نمیکنم و خداوند یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفریده که علی (ع) از همه نزد خدا گرامی تر و بهتر است.

۱۸- خدا با موسی (ع) یک صد و بیست و چهار هزار کلمه مناجات کرد-

ابن عباس گوید رسول خدا (ص) فرمود براستی خدای عز و جل با موسی بن عمران در مدت سه شب و سه روز یک صد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۳۹

و بیست و چهار هزار کلمه سخن کرد موسی در این سه شبانه روز نه چیزی خورد و نه چیزی نوشید سپس چون نزد بنی اسرائیل بر گشت سخنان آدمیان را بد می داشت از بس سخن خدا در گوشش شیرین آمده بود.

۱۹- رسول خدا به علی (ع) هزار باب علم آموخت که از هر بابش هزار باب دریافت شد-

ام سلمه زوجه پیغمبر (ص) گوید که رسول خدا (ص) در مرض موتش که در آن وفات یافت فرمود دوست مرا نزد من بخوانید عایشه نزد پدرش فرستاد و او را خواست چون نزد پیغمبر (ص) آمد روی مبارك خود را در پوشید و فرمود دوست مرا برای من بخوانید و ابو بکر بر گشت و حفصه نزد پدر خود فرستاد و چون پدرش آمد پیغمبر (ص) روی خود را پوشید و فرمود دوست مرا برایم بخوانید عمر بر گشت و این بار حضرت فاطمه (ع) فرستاد و علی (ع) را خواست چون علی (ع) آمد رسول خدا (ص) برخاست و علی (ع) خدمت آن حضرت آمد؛ پیغمبر (ص) علی (ع) را زیر جامه خود کشید علی (ع) فرمود که هزار حدیث بمن آموخت که از هر حدیثی هزار حدیث دریافت می شود تا من و او هر دو عرق کردیم عرق او بر من روان شد و عرق من بر او.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۰

اصبغ بن نباته گوید از امام یکم (ع) شنیدم میفرمود رسول خدا (ص) هزار باب از حلال و حرام و آنچه بوده و تا روز قیامت

میباشد بمن آموخت که از

هر باب آن هزار باب گشوده می شود تا برسد بعلم منایا (مرگ و میر) و بلایا (گرفتاریها و حوادث) و احکام حق الهی.

عبد اللّٰه بن عمر گوید رسول خدا (ص) در مرض موت خود که در آن درگذشت فرمود برادرم را نزد من بخوانید فرستادند حضور علی (ع) و آمد وارد شد بر پیغمبر (ص) با آن حضرت روی خود را بسمت دیوار کردند و جامه بر سر خود کشیدند و مردم بیرون در متوقف بودند تا علی (ع) بیرون آمد مردی باو گفت پیغمبر خدا (ص) رازی با تو در میان نهاد.

علی (ع) فرمود آری هزار باب از علم با من راز گفت که در هر بابی هزار باب بود گفت آنها را حفظ کردی؟

فرمود آری و فهمیدم، گفت این سیاهی که در ماه است چیست؟

فرمود خدای عز و جل میفرماید (در سوره اسراء آیه ۱۲) ما شب و روز را دو نشانه نهادیم نشانه شب را محو و تاریک نمودیم و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم آن مرد گفت ای علی درست فهمیدی (شرح) ظاهرا مقصود از سیاهی که در ماه مورد پرسش شده زوال او است در نیمه آخر ماه تا اوقات محاق و جواب حضرت روی این زمینه است که چون ماه نشانه شب است در طبع خود ظلمانی و تاریک است و روشنی آن از آفتاب است که باختلاف حالات مقابله کم و زیاد و در اوقات اقتران بکلی نامرئی و سمت تاریک آن برابر زمین واقع می شود بدیهی است مقصود سائل کلف ماه نیست که مورد دقت دانشمندان هیئت است و برای آن علت های مختلفی ذکر کرده اند زیرا

با مضمون

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۱

آیه موافقتی ندارد.

موسی بن بکر گوید بامام ششم (ع) عرض کردم شخص یک روز دو روز سه روز چهار روز یا بیشتر بیهوش می شود چه اندازه از نمازش را باید قضا کند؟

فرمود یک دستور کلی بتو بدهم که این موضوع و هر چه مانند آنست در آن جمع باشد، در هر موردی که خدا بنده را از انجام تکلیف باز داشت خدا نسبت به بنده عذر پذیرتر است.

راویان دیگر در این حدیث علاوه کرده اند که امام ششم (ع) فرمود این از بابهائی است که هزار باب از آن دریافت می شود.

بکیر بن اعین گوید: سالم بن ابی حفصه گفت از امام پنجم (ع) شنیدم میفرمود رسول خدا (ص) هزار باب بعلی (ع) آموخت که از هر بابی هزار باب دریافت میشد. بکیر گوید اصحاب ما رفتند حضور امام پنجم (ع) و از این حدیث باز پرسی کردند معلوم شد سالم راست میگوید.

بکیر گوید کسی که این حدیث را از امام پنجم (ع) شنیده بود برای من نقل کرد و سپس گفت از این ابواب هزارگانه یک باب دو باب بیشتر بدست مردم نیفتاده و گویا بمن آموخت که یک باب بدسترس مردم آمده.

اصبغ بن نباته گوید امیر مؤمنان (ع) بما فرمان داد که از کوفه بمدائن برویم روز یک شنبه کوچ کردیم عمرو بن حریث با هفت کس عقب ماندند و رفتند بکاخ خورنق که در حیره است گفتند ما اینجا تفریح میکنیم و روز چهار شنبه حرکت میکنیم و پیش از آنکه امیر المؤمنین (ع) نماز جمعه را

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۲

بخواند بآن حضرت میرسیم چون بخورنق

رفتند در این میان که داشتند نهار میخوردند یک سوسماری بر آنها در آمد آن را شکار کردند و عمرو بن حریث آن را بدست خود گرفته کفش را گشود و از روی استهزاء گفت این امیر المؤمنین است با او بیعت کنید آن هفت کس با او بیعت کردند و هشتمین آنها خود عمرو بن حریث بود و شب چهار شنبه حرکت کردند و روز جمعه در حالی که امیر المؤمنین خطبه میخواند دسته جمعی وارد مسجد مدائن شدند چون از در مسجد وارد شدند امیر المؤمنین (ع) بآنها نگاه کرد و فرمود ای مردم براستی رسول خدا (ص) هزار حدیث بمن راز گفت که در هر حدیثی هزار باب بود و برای هر بابی هزار کلید است.

من شنیدم که خدای عز و جل (در سوره بنی اسرائیل آیه ۷۱) میفرماید روزی که هر مردمی را با پیشوایشان میخوانیم من برای شما بخدا سوگند میخورم که روز قیامت هشت تن را با پیشوای خودشان که سوسماری است مبعوث میکنند و اگر بخواهم هشت را یکان یکان برای شما نام ببرم میتوانم. اصبغ بن نباته گوید که دیدم عمرو بن حریث از خجالت و ملامت چون شاخه خرما سر بزیر افکند زراره گوید امام پنجم (ع) فرمود که رسول خدا (ص) بعلی (ع) بابی آموخت که از هر بابی هزار باب و از هر باب آنها هزار باب گشوده می شود.

امام ششم (ع) فرمود که چون رسول خدا (ص) بیمار شد بدان بیماری که در آن وفات کرد فرستاد و علی (ع) را خواست چون حضور او آمد سر بگوشش نهاد و پیوسته برای او حدیث

گفت چون بیرون آمد آن دو کس (ابی بکر و عمر) باو برخوردند و گفتند رفیقت با تو چه حدیثی در میان نهاد؟ فرمود بابی از علم را با من گفت که هزار باب از آن گشوده میشد و از هر باب آن هزار باب دیگر گشوده می شود.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۳

اسحق سبیعی گوید یکی از اصحاب امیر مؤمنان محل وثوق من گفت از علی (ع) شنیدم میفرمود در این سینه من علم انبوهی است که پیغمبر آن را بمن آموخته اگر کسانی را میبافتم که آن را نگهداری میکردند و آن را چنانچه بایست رعایت مینمودند و چنانچه شنیدند روایت میکردند برخی از آن را بدانها میسپردم تا بواسطه آن دانشی بسیار دریابند زیرا دانش کلید هر دری است و هر بابی هزار باب را میگشاید.

اصبغ بن نباته گوید شنیدم امیر المؤمنین (ع) میفرماید که رسول خدا (ص) بمن هزار باب از حلال و حرام و آنچه بوده و تا روز قیامت خواهد بود آموخت که هر بابش هزار باب را گشود و هزار هزار باب شد تا آنکه علم مرگها و گرفتاریها و احکام حق را دریافت کردم.

امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) هزار باب از دانش بعلی (ع) وصیت فرمود که از هر بابی هزار باب گشوده میشد. امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) در مرضی که در آن وفات یافت فرمود دوست مرا نزد من بخوانید پس فرستادند نزد ابی بکر و عمر آنها را حاضر کردند چون نگاه حضرت بآنها افتاد روی مبارك خود را از آنها گردانید و فرمود دوست مرا نزد من بخوانید چون

علی (ع) خدمت آن حضرت آمد و نگاهش بوی افتاد سر بگوش او نهاد و باو حدیث کرد چون علی (ع) از نزد آن حضرت بیرون شد عمر و ابی بکر او را ملاقات کردند و عرض کردند دوست تو چه گفتگوئی با تو کرد؟ فرمود هزار باب با من سخن گفت که از هر باب هزار دیگر گشوده میشد عمر بن

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۴

یزید گوید بامام ششم (ع) عرض کردم بما رسیده که رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده میشد حضرت فرمود آری درست گفته اند امام پنجم (ع) فرمود که علی (ع) فرموده است رسول خدا (ص) بمن هزار باب آموخت که از هر بابش هزار باب گشوده می شود.

عبد الرحمن بن ابی عبد اللَّه میگوید شنیدم امام ششم (ع) میفرمود که رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار باب آموخت که از هر باب هزار باب گشوده می شود.

ابی بصیر گوید بر امام ششم وارد شدم گفتم شیعه حدیث میکنند که رسول خدا بعلی (ع) بابی آموخت که هزار باب از آن گشوده میشد و از هر بابی هزار باب دیگر دریافت میگردید امام ششم (ع) فرمود ای ابا محمد (کنیه دیگر ابو بصیر بوده) بخدا سوگند رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار باب از علم آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده میشد عرضکردم بخدا علم و دانش اینست فرمود همانا علم این است و جز آن نیست و کسی را بر آن دسترس نیست امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) در آن بیماری که وفات نمود فرمود دوست

مرا برای من بخوانید آن دو زن (عایشه و حفصه) فرستادند پدران خود را آوردند چون آمدند و چشم پیغمبر (ص) بآنها افتاد روی مبارک خود را از آنها گردانید و باز فرمود دوست مرا بخوانید فرستادند حضور علی (ع) چون آمد خود را بروی او افکند و پیوسته با او گفتگو کرد و کرد تا چون علی بیرون آمد آن دو تن (ابو بکر و عمر) آن حضرت را ملاقات کردند

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۵

و باو گفتند چه با تو گفت؟ فرمود بابی را بمن گفت که هزار باب از آن گشوده میشد و از هر باب آن هزار باب دیگر دریافت میشد. امام ششم (ع) فرمود پیغمبر (ص) بعلی هزار باب علم آموخت که از هر بابش هزار باب گشوده میشد.

امام ششم (ع) فرمود چون علی (ع) فاطمه (ع) را بخاک سپرد ابو بکر و عمر نزد او آمدند و در ضمن حدیث طولانی بآنها فرمود اینکه گفتید چرا شما را در امر غسل پیغمبر (ص) حاضر نکردم برای آن بود که بمن فرموده بود اگر جز تو عورت مرا ببیند کور می شود از این رو شما را خبر نکردم اما آن که سر بگوش آن حضرت گذاشتم برای آن بود که بمن هزار حرف آموخت که هر حرفی هزار حرف دیگر را شرح میکرد برای این بود که شما را در بر آن حضرت نگاه نکردم.

امام پنجم (ع) فرمود براستی رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار حرف و هزار حرف آموخت که هر حرفش هزار حرف میگشود.

ابو بصیر گوید امام ششم (ع) فرمود در آویز شمشیر رسول خدا (ص) یک

کتـابچه کوچکی بود من بامـام شـشم (ع) عرضـکردم در آن کتابچه کوچک چه نوشـته بود؟ فرمود حرفهائی که از هر حرفش هزار حرف دریافت میشد

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۶

ابو بصـیر گویـد امـام شـشم (ع) فرمود تاکنون تفسـیر دو حرف از آنها برای مردم بیرون نیامـده است ابان بن تغلب گویـد امام ششم فرمود بزودی در همین مسـجد شـما که در مکه است سـیصد و سـیزده تن بیایند که اهل مکه بدانند از نژاد آنها نیسـتند و پـدران و نیاکان آنها آنان را نزائیـده انـد بـدست آنها شمشـیرهائی باشـد که بر هر شمشـیر کلمه ای نقش است که از آن هزار کلمه باز شود و بادی بوزد و در هر وادی جار زنـد که این مهـدی است ظاهر شـده وماننـد خاندان داود روی حقیقت قضاوت کند و گواهی نطلبد.

امام شـشم (ع) فرمود رسول خدا بعلی (ع) هزار کلمه و هزار باب وصیت فرمود که از هر کلمه و هر بابش هزار باب دیگر فهم میشد و دریافت میگردید.

ذریح محاربی گوید امام ششم (ع) فرمود رسول خدا (ص) علی (ع) را زیر جامه خود کشید و سپس باو هزار کلمه آموخت.

عبد اللّٰه بن مغیره گوید از امام نهم ابی جعفر ثانی شـنیدم میفرمود که رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار کلمه آموخت که از هر کلمه اش هزار کلمه دریافت میشد.

امام شـشم از پدرش روایت کرده که پیغمبر (ص) بعلی (ع) هزار کلمه آموخت که از هر کلمه اش هزار کلمه دریافت میشد و مردم ندانستند این کلمات چه بوده که باو فرموده.

امام پنجم (ع) فرمود علی (ع) بر سر منبر بود که مردی نزد او آمد و

عرض کرد یا امیر المؤمنین اجازه بفرمائید سخنی را که از عمار شنیدم و از پیغمبر روایت میکرد بگویم حضرت فرمود از خدا بترسید و از عمار روایت نکنید مگر آنچه را گفته باشد سه بار این جمله را تکرار کرد سپس فرمود بگو

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۷

گفت از عمار شنیدم میگفت از پیغمبر شنیدم میفرمود من مطابق صریح قرآن جهاد میکنم و علی مطابق تأویل آن جهاد میکند فرمود بپروردگار کعبه عمار راست گفته است این کلام در ضمن آن هزار کلمه که هر کلمه اش هزار کلمه دنبال دارد نزد من است.

ذریح بن محمد بن زید محاربی گوید از امام ششم (ع) شنیدم میفرمود ما وارثان پیغمبرانیم سپس فرمود رسول خدا (ص) علی (ع) را با جامه پوشانید و باو هزار کلمه آموخت که از هر کلمه اش هزار کلمه دریافت میشد.

امام چهارم (ع) فرمود رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار کلمه آموخت که از هر کلمه اش هزار کلمه در یافت میشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۴۸

اصبغ بن نباته گوید شنیدم علی می فرمود رسول خدا (ص) هزار حدیث برای من گفت که هر حدیثش هزار باب داشت.

بکر بن حبیب گوید امام پنجم فرمود رسول خدا در آن مرضی که وفات یافت فرمود دوست من را نزد من بخوانید عایشه و حفصه فرستادند پدرانشان آمد چون چشم رسول خدا بآنها افتاد سر و روی خود را پوشید تا برگشتند و رسول خدا (ص) سر خود را بیرون آورد سپس فرمود دوست مرا نزد من بخوانید دوباره حفصه و عایشه فرستادند پدران خود را خواستند چون آمدند باز رسول خدا روی خود را پوشانید،

برگشـتند و گفتند ما گمان نداریم ما را خواسته باشد دخترانشان گفتند آری همانا گفت دوست مرا بخوانید ما امید داشتیم که مقصودش شما باشد در این میان امیر مؤمنان (ع) نزد آن حضرت آمد چون او را دید در آغوش کشید و سر بگوشش گذاشت و هزار حدیث باو گفت که هر حدیثش هزار باب داشت.

امام یکم (ع) فرمود چون وفات رسول خدا (ص) در رسـید مرا خواست چون بر آن حضرت وارد شدم فرمود ای علی تو وصی و جانشـین منی در خاندانم و امتم در زندگی و پس از مردنم دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست دشـمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست ای علی منکر ولایت تو چون منکر رسالت من است در زندگیم زیرا تو از منی و من از توام سپس مرا نزدیک خواند و هزار باب از دانش با من راز گفت که از هر بابش هزار باب باز میشد.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۵۰

۲۰- خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده-

جابر بن یزیـد گوید از امام پنجم (ع) از تفسـیر این آیه پرسـیدم (در سوره ق آیه ۱۵) آیا بآفرینش نخست ما عاجز شـدیم بلکه آنان در آفرینش تازه ای هستند، فرمود ای جابر تاویلش اینست که چون خداوند این خلق و این جهان را فنا کند و اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ جای دهد خلق دیگر از نو بیافریند بدون نر و ماده که او را بپرسـتند و یگانه دانند زمینی جز این زمین بیافرینند که در آن جای گیرند و آسمانی جز این آسمان بیافریند که بر سر

آنها سایه اندازد شاید عقیده تو اینست که خدا بس همین یک جهان را آفریده و جز شما بشری نیافریده؟!! آری بخدا هر آینه خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخر این عوالم و آدمها هستی پایان جلد ۲ شرح و ترجمه خصال و متمم آن بعون اللّٰه تعالی.

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۵۱

شرح متعلق به صفحه ۳۸۳ حدیث یکم باب یک تا صد

شرح- دو شاخ شیطان دو قوه غضب و شهوت است که در مزاج هر انسانی وسیله نفوذ و تأثیر وسوسه های شیطان میباشند، همه خلافهای انسان نسبت بدستورات عقل و شرع بواسطه شهوت یا غضب است و بلکه کلیه تعدیات و فشاری که در عالم بوجود می آید گو اینکه گناه هم شمرده نشود از اثر این دو قوه است شهوت در طبع خود گرم و حرارت خیز است و غضب در طبع و اثر خود سرد و برودت انگیز و این دو نمایش از نظر اخلاق انسان و سایر جانداران شهوت و غضب تعبیر میشوند و نظر بکلی عالم عناصر گرمی و سردی تعبیر میشوند و چون مورد تطبیق را کلیه ماده اعتبار کنیم و از نظر عام فضا که اساس گردش سیارات و کواکب است بسنجیم همان قوه جاذبیه و دافعیه عامه است که مطابق نظر دانشمند معروف نیوتن اساس انتظام و حرکت منظومه های شمسی است قوه جاذبیه از حرارت مرکزی شمس پیدا می شود و قوه دافعیه در اثر سردی سیارات است که آنها را بصورت صخره بی نور و سنگینی درآورده است.

مطلع آفتاب بر هر افقی تطبیق می شود و همیشه آفتاب نسبت بیک افقی در

حال طلوع است و نسبت بافق برابر آن در حال غروب و این طلوع و غروب از نظر منشأ آن بتوسط دو قوه جاذبیه عامه و دافعیه عامه پدید می شود و از نظر تأثیر آن در موجودات مادیه مبدأ پیدایش گرمی و سردی پی درهم است که اساس نمو و ترقی موجودات مادیه است و چون این گرمی و سردی در مزاج حیوانی ترکیب شود اخلاط اربعه پدید آید که خون و بلغم و صفراء و سوداء نامیده شده است و همه اعضاء بدن انسان از این چهار ماده آفریده شده است و تأثیراتی که از احساسات انسان در خون منعکس می شود منشأ شهوت و غضب است و این تأثرات از تماس و ارتباط با موجودات مادیه پدیدار می شود که در اثر گرمی و سردی پدید میشوند و از نظر انعکاس آن در مزاج انسان و سائر حیوانات شهوت و غضب نامیده میشوند بنا بر این تعبیر حدیث از مطلع آفتاب باینکه در میان دو شاخ شیطانست بسیار تعبیر جامع و دقیقی است که همه این مراحل را در نظر دارد و چون توجه او بخصوص جنبه اخلاقی تعلق گرفته این تعبیر را روی اساس شهوت و غضب برده است که محصول همه مراحل و نتیجه جامعه عالم ماده است در وجود انسان از راه شهوت و غضب در همه مفاسد واقع می شود و در تحت نفوذ شیطان که رمز هر ضلالت و گمراهی و فساد و هرزه گی است

الخصال / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۴۵۲

واقع می شود از آن بدو شاخ شیطان تعبیر شده است. و مقصود از عین حامیه. چشمه سار گرم که مغرب آفتاب تشخیص

داده شده است نسبت بهر افقی همان طبقه هوای بخاری است که در سطح دریا یا صحرا نسبت بهر افقی محل غروب آفتاب محسوب می شود و بواسطه انکسار شعاع دیده در آن قرص آفتاب بزرگتر نموده می شود و در اثر تراکم بخار افقی تیره نمایش میکند که دیگر خیرگی در دیده پدید نمیشود از اشعه خورشید که در سایر ساعات روز پدید می شود.

ابن بابویه، محمد بن علی - کمره ای، محمد باقر، الخصال / ترجمه کمره ای، ۲جلد، کتابچی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۷ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند يکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹